

# امام الحسن

و مولانا ابوالحسن علی

مکملہ

بارہ جلدیں

پانچ سو نظر، اضافات و ترمیمیں

۱۹۸۹ء - ۱۹۸۶ء



Princeton University Library



32101 059188308

Princeton University Library

This book is due on the latest date stamped below. Please return or renew by this date.

---

--	--



# الامانة

في ميزان حيلة النبي

تأليف

السيد جواد الحسيني آل علي الشاهرودي

بالحرف الرسي

تمتاز هذه الطبعة بزيادة التحقيق والتصحيح والنقل إلى الفارسية

١٤٠٩ هـ ~ ١٩٨٩ م

(RECAP)

BR166

7

A4165

1989

- اسم کتاب: الانسان في مراحلہ الست
- مؤلف: سيد جواد نجل مرحوم علامہ حجۃ الاسلام والمسلمين آقاى سيد حسين حسيني آل على شاهرودى (طاب نراه) نجل مرحوم علامہ حجۃ الاسلام والمسلمين آقاى سيد اسماعيل (قدس سره)
- مترجم: سيد عبدالحسين رضائى نيشابورى و شيخ حسين جابرى
- ناشر: انتشارات گلستانہ- قم باساز قدس
- حروفچينى و چاپ: چاپخانه دفتر تبليغات اسلامى قم
- نوبت چاپ: پنجم
- تاريخ انتشار: آذر ۱۳۶۷
- تعداد: ۳۰۰۰ نسخه
- کليه حقوق شرعى وقانونى چاپ و عکس بردارى براى مؤلف محفوظ است.

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY

PAIR>



242 13779

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## مُقَدِّمَةٌ

الحمد لله بما حمد به نفسه ، والثناء عليه بما أثنى به على نفسه اللهم صلّ على محمد وآل محمد وبلغ بإيماني أكمل الإيمان ، واجعل يقيني أفضل اليقين ، وانه بنيتي إلى أحسن النيات .

أما بعد فيقول المفتقر إلى رحمة ربه الغني السيد جواد خلف المرحوم العلامة الحجة الورع المغفور له السيد حسين الحسيني آل علي الشاهرودي خلف المرحوم العلامة الحجة الورع المغفور له السيد ميرزا اسماعيل الحسيني طاب ثراهما .

لقد كان من لطف الله تعالى وإنعامه علينا أن وفقنا لنشر كتابنا هذا ( الإنسان في مراحل الست ) للمرة الرابعة ، بعد نفاذ الطبقات السابقة لإخواننا المؤمنين وفقهم الله تعالى حيث كان موضع استقبالهم ، كما أنه قد ترجم وطبع باللغة الفارسية ، وهو على وشك الطبع باللغة الأردو، ونسأل الله أن يمدنا بعونه لأداء رسالتنا على أتم وأكمل وجه لتجني أمتنا ثمارها وتحقق أهدافها وأن يسدد خطانا على طريق أداء كل ما افترض علينا .

اللهم وفر بلطفك نيتي وصحح بما عندك يقيني ، واستصلح بقدرتك ما فسد مني .

اللهم واكفني وجميع إخواني المؤمنين جميع ما يشغلنا عما يجب  
الاهتمام به ، واستعملنا بما تسألنا غداً عنه ، واستفرغ أيامنا في ما خلقتنا  
له ، إنك قادر على ما تريد .

ربِّ أوزعني أن أشكر نعمتك التي أنعمت عليّ وعلى والدي وأن أعمل  
صالحاً ترضاه وأصلح لي في ذريتي ، إني تبت إليك وإني من المسلمين .

المؤلف

## إلى الطليعة المومنة من شبل الجبل

سلام الله عليكم ورحمته وبركاته وجميل رعايته ووافر توفيقه . وبعد فإن للتربية أثراً كبيراً في نشء الجيل وتربيته وتخلقه بالأخلاق الحسنة لكي تتحقق له سعادة الدارين . فالطفل هو اللبنة الأولى في المجتمع ، إن أحسن وضعها بسبب حسن التربية بشكل سليم كان البناء العام مستقيماً مهما ارتفع وتعاضم .

وكما أن النواة تفتقر إلى التربية والظروف المناسبة ، وكما أن البناء يحتاج إلى هندسة وموازنة وغير ذلك من أمور تكفل سلامته واستقامته ، فكذلك الطفل يحتاج إلى الهندسة والموازنة بين ميوله وطاقاته ، ويفتقر إلى تربة صالحة ينشأ فيها .

وتقع المسؤولية في الدرجة الأولى ، على عاتق الأبوين ، لأنها المدرسة الأولى والمعلم الأول للطفل . قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : « كل مولود يولد على الفطرة حتى يكون أبواه يهودانه وينصرانه » .

وهذا الكتاب جهد قليل أقدمه لأبناء أمتنا مساهمة في الجهد العام الذي يبذله المربون والمفكرون من أبناء هذه الأمة في سبيل تربية النشء الجديد على الدين القويم وتثقيفه بالثقافة الإسلامية الكريمة .

وقد تحدثت فيه عن المراحل الست التي يمر بها الوجود الإنساني كما ينص عليه الكتاب المجيد والسنة الشريفة ، وأتبع ذلك بخاتمة . وأسأل المولى تعالى أن أكون قد وفقت لسد بعض الحاجة في مجال التربية والتعليم .

والله من وراء القصد ..

جواد الحسيني آل عايش الشاهري



## سرآغاز

دین مقدس اسلام دارای پنج اصل و ریشه اساسی است که اولین آنها توحید و خداشناسی می باشد. خداشناسی از ریشه دارترین بحث های اسلامی است، زیرا که از دوران فطرت و سرشت انسان، یعنی از آن روزهایی که انسان در رحم مادر بوده و چشم به این جهان گشوده، آغاز شده و با مرگ وی پایان یافته است. ائمه و پیشوایان دینی و مذهبی ما با منکرین و زنادقه مناظرات و بحث های فراوان کرده و گروهی از آنان را آشنا و عارف به خدا نموده اند. علماء و دانشمندان شیعه، به پیروی از منویات آل پیغمبر(ص)، با استفاده از آیات و روایات کتابهایی در این زمینه نوشته اند و این بحث را به طور کامل و شایسته پیگیری کرده اند. اصولاً کمال و ارزش واقعی هر انسانی بستگی به معرفت الرب دارد؛ به همان اندازه که معرفت و شناخت نسبت به پروردگار دارد، ارزش و قیمت پیدا می کند. شناخت او در هر پایه ای باشد، کمالش به همان اندازه است، هر چه معرفت کاملتر، ارزش و بهاء بیشتر و کمال او از دیگران برتر خواهد بود. این مطلب هم ناگفته نماند که خداشناسی مسیر و راههای گوناگون دارد، تا آنجا که عارفان گفته اند: راههایی که به سوی خدا و شناخت او منتهی می شود به تعداد نفس های موجودات زنده عالم آفرینش است، ولی انسان بایستی بهترین راه

شناخت پروردگار را برگزیند، و آن همان راهی است که به وسیله قرآن کریم و روایات نورانی پیامبر(ص) و خاندان گرامیش بیان شده که راه آیات و نشانه‌های خدا است. از این راه زودتر به هدف رسیده و شناخت، بهتر از راه‌های دیگر به دست می‌آید. باید گفته شود که بزرگترین نشانه و آیت پروردگار خود انسان است؛ گرچه او از نظر ظاهر، کوچکتر است، ولی در واقع تمام اسرار و رازهای آفرینش در نهادش نهفته است. بنابراین، باید اول از خود شروع کند و به شناسایی خویش پردازد تا مشکل معرفت برایش آسان شود، زیرا بهترین و برترین راه شناخت، خودشناسی است. چنانچه مولی الموحدین حضرت امیرالمؤمنین -علیه السلام- می‌فرماید: «أفضل المعرفة معرفة الإنسان نفسه»<sup>۱</sup> بهترین راه شناخت، شناخت انسان نسبت به خودش است.

انسان باید به دوران گذشته واصل آفرینش خود نظر نماید که چه عواملی راسیر کرده و چه راه‌هایی را پیموده؟ با چه حوادث و گرفتاری‌هایی روبرو شده و چه شگفتیهایی دیده؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ چه مراحل را پیموده و چه منازل را باید پیماید؟ و مواجه با چه خطراتی مشکلتر از اول می‌شود؟ چه ناراحتی‌های طاقت فرسایی او را از پای در می‌آورد؟ با همیاری چه کسی می‌تواند نجات پیدا کند؟ هدف از آمدن چه و از رفتن چیست؟ چرا باید برود؟ سرانجام کارش به کجا می‌کشد؟ منزل و جایگاهش کجا است؟ مصاحب و یارش در این سفر کیست؟ برای پاسخ به تمام این چراها، حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حاج سید جواد آل علی کتابی پرمحتوی نوشته و در آن مراحل و منازل را که انسان از آغاز تا انجام می‌پیماید، با استفاده از آیات و روایات، از عالم «ذر» تا جهان آخرت بیان فرموده و در اختیار همگان قرار داده است تا وسیله‌ای برای خودشناسی خوانندگان محترم باشد و راهی به سوی خداشناسی بگشاید و توشه راه اهل معرفت گردد.

مشهد دیماه ۱۳۶۴ سید عبدالحسین رضائی نیشابوری

## پیشگفتار

سپاس و ستایش خداوند است، به تمام خوبیها و برهمنه نعمتهای او. و درود و سلام پیوسته او بر بهترین آفریدگان و آقا و بزرگ دعوت کنندگان محمد-صلی الله علیه وآله وسلم- و فرزندان پاکش ائمه اطهار- علیهم السلام-.

پروردگارا به من توفیق سپاسگزاری نعمتهایی که مرا و پدر و مادرم را ارزانی کرده ای عطا فرما تا کارهای پسندیده ای را انجام دهم که تو پسندی و فرزندانم را شایسته گردان. همانا به سوی تو بازگشت نموده و از تسلیم شدگانم.

سخن نویسنده: تقدیم به نسل جوان

درود و رحمت پروردگار و توجهات نیکو و توفیقات فراوان او بر شما باد. همانا تربیت و پرورش، بزرگترین اثر را در پیشرفت و پاکی و آراسته شدن نسل جوان به صفات پسندیده دارد، تا خوشبختی دنیا و آخرت برایش فراهم گردد. بنابراین، کودک خشت زیربنای جامعه است؛ چنانچه با روش نیکو و سالم بار آید، ساختمان جامعه راست و مستقیم خواهد بود و این اصل در صورت رشد و ترقی کودک نیز صادق می باشد.

چنانچه دانه نیازمند تربیت و جایگاه مناسب است، و همانطور که ساختمان نیاز به نقشه و مهندس و دیگر چیزها دارد تا محکم و با استقامت باشد، کودک

نیز احتیاج به نقشه و برابری خواسته‌ها و تواناییهایش دارد، و نیازمند به محیط سالم برای پیشرفت در آن می باشد.

در درجهٔ اول، بار مسئولیت به شانهٔ پدر و مادر گذارده شده؛ زیرا آن دو، آموزگار کلاس اول کودک می باشند. پیامبر اکرم -صلی الله علیه وآله وسلم- فرموده: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ...»<sup>۱</sup>

این کتاب، کوششی اندک است که به فرزندان اسلام تقدیم می دارم، تا سهمی باشد از زحمات مربیان و دانشمندان امت مسلمان در راه تربیت نسل جوان و آشنایی آنان با افکار بلند اسلام. همانا به پیروی از قرآن مجید، در این کتاب از مراحل شش گانهٔ وجود انسان سخن گفته و به دنبال آن گفتاری در خاتمه آورده‌ام.

از خداوند می خواهم توفیقم دهد تا جوابگوی اندکی از نیازمندیهای آموزش و پرورش باشم. و خداوند به نیتها آگاه است.

(۱) «هر فرزندی بر سرشت الهی زاده شده و پدر و مادرند که او را یهودی یا نصرانی می کنند» بحار الأنوار



مرحله اول:

عالم ذرّ



اعلم أن كل إنسان أفاض الله عليه نعمة الوجود لا بد وأن كان  
أمامه ست مراحل، تبدأ من عالم الذر وتنتهي إلى عالم المعاد:

### المرحلة الأولى: عالم الذر

المرحلة الأولى: عالم الذر. وقد أشار الله تعالى إليه بقوله: «وَإِذْ  
أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ  
بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ سَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا (أَي كَرَاهَةً أَنْ تَقُولُوا) يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا

هر انسانی که خداوند نعمت وجود را به او ارزانی داشته، بایستی شش مرحله  
را که از عالم «ذر» شروع و به عالم «معاد» پایان می پذیرد، رودر رو داشته باشد.

مرحله اول: عالم ذر (آفرینش و وجود انسان قبل از آمدن به دنیا).

خداوند تعالی فرموده: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ...»؛ «وهنگامی که خدای تراز  
پشت فرزندان آدم، نسل آنان را گرفت و آنان را بر نفس هایشان گواه گرفت: آیا  
پروردگار شما نیستیم؟، گفتند: آری گواهیم. مبادا روز قیامت بگویند: ناآگاه

كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (لم ننبه عليه) أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ. <sup>۱</sup> (فاقتدینا بهم)، لأن التقلید عند قیام الحجة والتمکن من العلم بها لا یصلح عذراً. فالمستفاد من قوله تعالى: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ». إشهاد كل واحد منهم على نفسه، وأخذ الاعتراف بالربوبية منه.

كما أن ذیل الآیة، أعني قوله تعالى: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ.» يدل على أن الغرض من هذا الأخذ والإشهاد هو — كما يفيد السياق — إبطال هاتين الحجتين للعباد على الله، وبيان أنه لولا هذا الإقرار والإشهاد وأخذ الميثاق منهم على

بودیم، یا آن که بگویند: همانا پدران ما از پیش مشرک بودند و ما فرزندان آنان هستیم که از آنان پیروی نمودیم. <sup>۱</sup> زیرا با بودن برهان و آگاهی از آن، بهانه پیروی از پدران پذیرفته نباشد.

پس آنچه از فرمایش خدای تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» استفاده می شود گواه بودن هر کس بر خودش و اقرار نمودن به خداوندی او است.

چنانچه از پایان آیه که فرموده: «أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا...»؛ «مبادا روز قیامت بگویید: ناآگاه بودیم یا این که بگویید: همانا پدران ما از پیش شرک ورزیدند و ما تژیادی پس از ایشان بودیم، آیا ما را به آنچه نادرستان کردند، هلاک می کنی؟!» و از طرز بیان آن چنین استفاده می شود که منظور از گواه گرفتن، باطل نمودن دو ادعای بندگان بر خداوند است، به این بیان که اگر این اقرار و گواهی بندگان بر یکتایی او نبود، هرآینه بندگان حق داشتند روز قیامت به یکی

انحصار الربوبية فيه تعالى، لكان للعباد أن يتمسكوا يوم القيامة بإحدى الحجتين، يدفعون بها تمام الحجة عليهم في شركهم بالله، والقضاء بالنار على ذلك من الله سبحانه وتعالى.

فستنتج من الآيتين: أن الله سبحانه وتعالى، قد أشهد كل واحد من بني آدم على نفسه، وأخذ منه الاعتراف بالربوبية. إلا أنه لم ترد في الآية كيفية أخذ الاعتراف من بني آدم، ولا الزمن الذي كان ظرفاً لذلك. والتفاسير الواردة في ذلك — حسب الروايات المنقولة — مختلفة، فبعضها يستفاد منه أخذ الاعتراف حين خلق الله نبينا آدم عليه السلام في عالم الذر من الذرات التي في صلب آدم، أو الذرات التي كانت في الطين الذي خلق الله آدم (ع) منه، فخرج جميع أولاد آدم (ع) إلى آخر الدنيا بهيئة الذرة من صلب آدم، وفي بعض الأحاديث: من طين آدم. وبقدرته تبارك وتعالى، كانت هذه الذرات ذات شعور قابلة

از دو دليل خویش استدلال کرده، مشرک بودن راحق، واستحقاق عذاب و آتش را از خود دفع سازند.

بنابر این، از دو آیه گذشته نتیجه می گیریم که: «خداوند تعالی هر یک از فرزندان آدم را بر خودش گواه و از او اقرار به پروردگاری خویش گرفته، ولی در آیه چگونگی اعتراف فرزندان آدم نیامده و هنگام آن هم بازگو نشده است».

تفاسیر در اینجا بر مبنای روایات وارده اختلاف دارند. از بعضی تفاسیر فهمیده می شود که گرفتن این اقرار و پیمان هنگامی بود که حضرت آدم (ع) را آفرید، در «عالم ذر» از ذراتی که در پشت آدم بود، یا ذرات گلی که آدم را از آن آفرید. آن گاه همه فرزندان آدم تا آخر دنیا را به صورت ذراتی از پشت آدم بیرون آورد، و در برخی احادیث آمده: از گل آدم و با قدرت پروردگارتوانا، این ذرات دارای شعور و ادراک بوده و صلاحیت مورد خطاب واقع شدن و نیز فهم آن را داشته اند و

للخطاب والفهم . ففي هذه الحالة توجه إليهم خطابه تعالى في قوله لهم :  
 «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» ثم بعد ذلك ، رجعت تلك الذرات إلى  
 محلها الأول . ولهذا السبب يسمى هذا العالم «عالم الذر»<sup>۱</sup> .  
 وذكر بعض المفسرين ، أن المراد بهذا الظرف المشار إليه بقوله :  
 «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ» هو الدنيا .

والآيتان تشيران إلى سُنَّة الخلق الإلهية الجارية على الإنسان  
 في الدنيا ، فإن الله سبحانه يخرج ذرية الإنسان من أصلاب الآباء إلى  
 أرحام الأمهات ، ومنها إلى الدنيا ، ويشهدهم ، في خلال حياتهم ، على  
 أنفسهم ، ويربهم آثار صنعه وآيات وحدانيته . وبعبارة أخرى — كما في  
 بعض التفاسير — إن الذرات والنطف الخارجة من أصلاب الآباء إلى  
 أرحام الأمهات كانت لها القابلية والاستعداد للتبصر والإدراك ، وذلك

در این حال فرمایش خداوند تعالی متوجه آنان گشت که: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا  
 بَلَىٰ»؛ «آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.» سپس این ذرات به جایگاه  
 اولشان بازگشتند و بدین سبب این عالم، «عالم ذر» نامیده شد.<sup>۱</sup>

گروه دیگری از مفسرین گفته اند که زمان اشاره شده به آن در آیه: «وَإِذْ أَخَذَ  
 رَبُّكَ...»، دنیا می باشد، و در این دو آیه، به سنت الهی آفرینش که بر انسان در  
 دنیا جاری است اشاره رفته . خداوند سبحان، نژاد انسان را از پشت های پدران به  
 رحم های مادران و از آنجا به دنیا منتقل می نماید و آنان را در خلال حیاتشان  
 گواه می گیرد و نشانه های یکتایی خویش را به آنان می نمایاند . به عبارت دیگر،  
 چنانچه در بعضی تفاسیر آمده ذرات نطفه و اسپرم هایی که از کمر پدران خارج و  
 در رحم مادران جای می گیرند، استعداد بینایی و درک را دارند، زیرا که خداوند

(۱) — تفسیر المیزان - سورة الأعراف .

بما أودعه الله تعالى فيها، وهذه هي الفطرة والسنة الإلهية الجارية على الإنسان. وعلى هذا كان السؤال منه تعالى بلسان الحال والتكوين، والجواب أيضاً كذلك بلسان الحال والتكوين. ونظير هذه التعابير في العرف كثير. قال بعض الحكماء: «سل الأرض من شق أنهارك، وغرس أشجارك، وأينع ثمارك؟ فإن لم تجيبك جواراً\* أجابتك اعتباراً».

و كما قال تعالى: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ آتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»<sup>۱</sup>، أي قالتا بلسان التكوين والحال: «آتَيْنَا طَائِعِينَ». وهذا العهد والميثاق يحس به كل إنسان ويدركه في ذاته وفطرته، ويرى آثاره في وجوده ويعقله.

این امر را در آنان به ودیعه سپرده و این همان فطرت و سنت الهی است که بر انسان جاری می باشد. بنابر این، سؤال خداوند از انسان به زبان حال و آفرینش بوده و پاسخ انسان نیز بر این منوال می باشد و این گونه تعبیرها در عرف فراوان است.

دانشمندی چنین گفت: زمین را بپرس که چه کس نهرهایت را شکافته، درختانت را نشانده و میوه هایت را رسانیده؟ اگر به صدای بلند جوابت نداد، به زبان حال پاسخت خواهد داد.

چنانچه خدای تعالی فرموده: «فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ...» ، یعنی (به زبان حال) گفتند: آمدم از روی فرمانبرداری. و این عهد و پیمان را هرانسانی در ذات و فطرت خویش، درک و نشانه های آن را در وجود خویش دیده و بر خرد و عقل خود نمایانده و عرضه کرده است.

(۵) - الجوار: رفع الصوت .

(۱) - فصلت - ۱۱ .

### أصالة الإحساس الديني في الإنسان

وقد ذكر أهل التحقيق أن الحس الديني ومعرفة الخالق من الإحساسات الأصيلة الذاتية في الإنسان. وهذا الحس هو الذي يرشد الإنسان في طول حياته إلى معرفة الله تعالى، وبهذا لا يبق له أي عذر للانحراف عن الحق ومتابعة الآباء والأجداد المنحرفين. ولذا نرى أن الإسلام مازال نوره يشع على طول الزمان، مع كل التبليغات والدعايات التي تثار ضده، ومع قلة الدعاية الإسلامية أو التبليغ الصحيح له. إذن فلا بد أن يكون الباعث ذاتياً فطرياً. وهذا الباعث هو أقوى قدرة باطنية في كل إنسان، تدفعه إلى اكتشاف الحقيقة، وهي أن الإسلام هو الذي سيمتد به الزمان، لأنه هو الكفيل

### درک دینی از احساسات اصیل انسان است

گروهی از اهل تحقیق گفته اند که درک دینی و شناخت آفریدگار از احساسات ذاتی انسان است و این حس و درک در زندگی، انسان را به سوی خداشناسی ارشاد می کند. با این حس، هیچ بهانه ای برای انسان در پیروی از پدران گمراه و انحراف از حق، باقی نمی ماند. از اینجاست که می بینیم با همه دشمنی ها و تبلیغات ضد اسلام، اشعه و انوار تابناک اسلام روزافزون می گردد؛ گرچه دعوت کنندگان به اسلام، اندک و تبلیغ صحیح و درست کم باشد، ناچار باید گفت که دعوت کننده ای درونی و برانگیزاننده ای قوی و نیرومند، در باطن هر انسان وجود دارد که انسان را به کشف حقیقت وای می دارد، زیرا اسلام باید در طول زمان باقی بماند؛ و اسلام ضامن سعادت و خوشبختی بشر و حافظ وجود



بسعادة الإنسان وحفظ كيانه «فِظْرَةَ اللَّهِ آتِي فَظَرَ آتَسَ عَلَيَّهَا»<sup>۱</sup>.  
 وفي الحديث المشهور بين الفريقين: «كل مولود يولد على الفطرة حتى  
 يكون أبواه يهودانه وينصرانه»<sup>۲</sup> وإنما خص الحديث الشريف الأبوين لأن  
 الأولاد- في الأكثر- ينشئون على دين آبائهم ويألفون مذاهبهم. ومن هذا كله  
 تبين لنا أن المرحلة الأولى هي عالم الذر، أو عالم السنّة الإلهية الجارية على الإنسان.  
 والصحيح: أن أخذ الاعتراف كان في عالم الذر لافي الدنيا،  
 وذلك للأخبار البالغة فوق حد التواتر، وإليك بعضها:  
 عن عبيدالله الحلبي، عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قالوا:  
 «حج عمر أول سنة حج وهو خليفة، فحج تلك السنّة المهاجرون والأنصار، وكان عليّ

انسانها است: «فِظْرَةَ اللَّهِ آتِي فَظَرَ آتَسَ عَلَيَّهَا»<sup>۱</sup>.

در حدیث مشهور بین شیعه و سنی از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:  
 «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ...»<sup>۲</sup>، همانا پیامبر اکرم (ص)، پدر و مادر را ویرگی داده، زیرا که  
 بیشتر اوقات، فرزند به روش پدر و مادر رفته و به مذهب آنان انس و خو می‌گیرد.  
 تا اینجا معلوم شد که مرحله اول از سرگذشت انسان، «عالم ذر» یا عالم سنت  
 پروردگاری است که برانسان گذشته است، ولی صحیح این است که گرفتن  
 اعتراف در عالم ذر بوده نه دنیا، چون اخبار فراوانی بیش از حد تواتر بر این مطلب  
 دلالت دارد که بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم:

عبيدالله حلبي از امام باقر و امام صادق -عليهما السلام- روایت می‌کند که  
 اولین سالی که عمر در عهد خلافتش حج می‌کرد، مهاجرین و انصار هم حج

(۱) — الروم - ۳۰ «سرشت الهی که انسان را بر آن آفریده.»

(۲) — سفینه البحار - ج ۲ - ص ۳۷۳ .

(۵) «هر نوزادی بر سرشت الهی آفریده شده، مگر این که پدر و مادر، او را یهودی یا نصرانی می‌کنند.» سفینه  
 البحار - جلد ۲ - صفحه ۳۷۳.

قد حج تلك السنة بالحسن والحسين عليهما السلام وبعبدالله بن جعفر قال: فلما أحرم عبدالله لبس إزاراً ورداء ممشقين، مصبوغين بطين المشق، ثم أتى فنظر إليه عمر— وهو يلبس وعليه الإزار والرداء، وهو يسير إلى جنب علي عليه السلام— فقال عمر من خلفهم: ماهذه البدعة التي في الحرم؟! فالتفت إليه علي عليه السلام فقال له: يا عمر لا ينبغي لأحد أن يعلمنا السنة، فقال عمر: صدقت يا أبا الحسن لا والله ما علمت أنكم هم، قال: فكانت تلك واحدة في سفرتهم تلك، فلما دخلوا مكة طافوا بالبيت فاستلم عمر الحجر وقال: أما والله إني لأعلم أنك حجر لا يضر ولا ينفع، ولولا أن رسول الله صلى الله عليه وآله استلمك ما استلمتك.

فقال له علي عليه السلام: مه يا أبا حفص لا تفعل، فإن رسول الله عليه السلام لا يستلم إلا لأمر قد علمه، ولوقرات القرآن فعلت من تأويله ما علم غيرك لعلمت أنه

نمودند و علی (ع) به همراه حسنین-علیهما السلام- و عبدالله بن جعفر حج می نمود. موقع احرام، عبدالله لباس احرامی را که با گل قرمز رنگ شده بود، پوشیده و در حالی که لبیک می گفت در کنار علی (ع) حرکت می کرد. عمر از پشت سر گفت: این چه بدعتی است که در حرم روا داشته؟! علی (ع) به او رو کرده و فرمود: کسی نمی تواند سنت پیامبر را به ما بیاموزد! عمر گفت: راست گفתי یا ابا الحسن، به خدا نمی دانستم شما میاید. راوی می گوید: این یک واقعه نادری بود که در آن سفر روداد. سپس داخل مکه شدند و طواف خانه نمودند. عمر حجر الأسود را دست زده و گفت: به خدا قسم می دانم تو سنگی بیش نیستی که نه سود می رسانی و نه زیان؛ اگر این نبود که پیامبر تو را دست زد، به تو دست نمی زدم. علی (ع) فرمود: خاموش باش. رسول خدا بی جهت به این سنگ دست نزد، اگر قرآن خوانده بودی و آنچه از تأویلش را که همه جز تو آن را می دانند، می دانستی، هر آینه می فهمیدی که هم زیان می زند و هم سود می رساند و دو چشم و دلب و زبانی گویا و رسا دارد و گواهی می دهد به وفاداری کسی که وفا

يضمر وينفع، له عينان وشفتان ولسان ذلق، يشهد لمن وافاه بالموافاة قال: فقال له عمر: فأوجدني ذلك من كتاب الله يا أبا الحسن؟ فقال علي عليه السلام: قوله تبارك وتعالى: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا.»<sup>١</sup> فلما أقرؤا باللقاعة بأنه الرب وهم العباد، أخذ عليهم الميثاق بالحجج إلى بيته الحرام، ثم خلق الله رقاً أرق من الماء وقال للقلم: اكتب موافاة خلقي ببني الحرام، فكتب القلم موافاة بني آدم في الرق ثم قيل للحجر: افتح فاك، قال: ففتحه فألقمه الرق ثم قال للحجر: احفظ واشهد لعبادي بالموافاة، فهبط الحجر مطيعاً لله، يا عمر، أو ليس إذا استلمت الحجر قلت: أمانتي أديتها وميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة؟! فقال عمر: اللهم نعم، فقال له علي (ع): «أمن ذلك»<sup>١</sup>.

كرده. عمر گفت: آیه مربوطه را به من نشان بده. علی فرمود: خداوند فرموده: «وَإِذْ أَخَذَ...» یعنی هنگامی که خدای تراز پشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری ما به خدایی تو گواهی می دهیم». پس موقعی که اقرار کردند بنی آدم به اطاعت و به این که او پروردگار و آنها بندگانشند، از آنها برای حج بیت الله الحرام پیمان گرفت، سپس صفحه نازکی لطیف تر از آب آفرید و به قلم فرمان داد که بنویس وفاداری خلقم را به خانه ام، قلم هم وفاداری بنی آدم را در آن صفحه نوشت. سپس به حجر گفته شد: دهانت را بازکن. آن صفحه را در دهانش فرو کرد و به حجر فرمود: نگهدار و گواهی بده برای بندگانم به وفاداری. حجر هم

(٥) - الأعراف - ١٧٢ .

(١) - بحار الأنوار - ج ٩٩ ص ٢٢٧ وفي نسخة من تفسير العياشي: [أمن] ذلك، وفي مستدرک الوسائل - ج ٢ - ص ١٤٧: أمن ذلك، ومن المحتمل سقوط «نا» وأن يكون أصله «أنا من ذلك» ويؤيده أنه جاء في تفسير البرهان - ج ٢ - ص ٥٠: علي من ذلك، وإن كان في نسخة أخرى: «فقال له: من علي (ع) ذلك».

علی بن الحسین، عن البرقی، عن محمد بن علی، عن علی بن أسباط، عن علی بن معمر، عن أبيه قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل: «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى.»<sup>۱</sup> قال: «إن الله تبارك وتعالى لما ذرأ الخلق في الذر الأول فأقامهم صفوفاً فقامه، بعث الله محمداً صلى الله عليه وآله فأمن به قوم، وأنكره قوم، فقال الله: «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى.» يعني به محمداً

مطیعانه فرود آمد. ای عمر، مگر نه موقعی که حجر را دست می زنی می گویی: «امانت را ادا کردم و به پیمانم وفا کردم تا گواهی به وفاداری من بدهی.»؟ عمر گفت: به خدا آری، پس علی (ع) فرمود: «ایمان بیاور به آنچه گفتم.»\*

علی بن معمر از پدرش روایت می کند که از امام صادق (ع) درباره فرموده خدای عزوجل: «هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى» یعنی «او بیم دهنده ای است از بیم دهندگان پیشین.» سؤال کرد. حضرت فرمود: هنگامی که خدای تبارک و تعالی، اولین بار خلق را در عالم ذر آفرید و آنان را در مقابل خود به صف کرد، محمداً (ص) را برانگیخت؛ آن گاه گروهی به او ایمان آوردند و گروه دیگر او را انکار کردند، خداوند فرمود: «او بیم دهنده ای است از جمله بیم دهندگان

(۵) بحار الأنوار - جلد ۹۹ - صفحه ۲۲۷.

در جمله اخیر روایت احتمالاتی هست:

۱- همان معنی متن که با رسم الخط «آمن» موجود در مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۴۸ تأیید می شود.

۲- همین گفتگوی ما را (یا گفته های تورا) این سنگ بنزد خود امانت گذاشته و شهادت می دهد.

۳- در نزد سنگ به امانت بگذار.

۴- آیا این تصدیق تواز آن جهت است؟

۵- آیا این تصدیق تو واقعی است و آنچه به زبان گوئی باور داری؟

۶- من (یعنی علی علیه السلام) جزء آن میثاق هستم، و بنابراین احتمال کلمه «نا» از جمله ساقط شده و اصلش «أنا من ذلك» بوده، و مؤیدش اینست که در تفسیر برهان نسخه بدل این جمله را «علی من ذلك» قرار داده. و البته اصل این روایت را چنین نقل کرده: «فقال له: من علی ذلك» یعنی اینها را از علی باید آموخت.

صلی الله علیه وآله حيث دعاهم إلى الله عزوجل في الدّر الأول». <sup>۱</sup>

علی بن الحسین، عن البرقی، عن ابن محبوب، عن الحسین بن نعیم الصحّاف قال: سألت الصادق علیه السلام عن قوله: «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ». <sup>۲</sup> فقال: «عَرَفَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ إِيمَانَهُمْ بَوْلَايَتِنَا، وَكَفَرَهُمْ بِتَرْكِهَا يَوْمَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَهُمْ ذُرِّيٌّ فِي صَلْبِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ». <sup>۳</sup>

روی الشیخ أحمد بن فهد فی المهذب وغيره بإسنادهم عن المعلی بن خنیس، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: قال لی: «یامعلی، یوم النبروز هو الیوم الذی أخذ الله ميثاق العباد أن یعبده، ولا یشرکوا به شیئاً، وأن یدینوا برسله وحججه وأولیائه علیهم السلام...». <sup>۴</sup>

پیشین. «منظور محمد (ص) است که بار اول آنها را در عالم ذر بیم داد. <sup>۱</sup>

نعیم صحاف روایت می کند که از امام صادق (ع) درباره فرمایش خدا: «فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ». <sup>۲</sup> یعنی: «برخی از شما کافرند و برخی مؤمن.» سؤال کردم. حضرت فرمود: «خدای تعالی معیار ایمان آنها را ولایت ما و معیار کفر آنها را انکار ولایت ما قرار داد در آن روزی که از مردم در حالی که به صورت ذراتی در پشت آدم (ع) بودند، پیمان گرفت». <sup>۳</sup>

معلی از امام صادق (ع) روایت می کند که فرمود: «ای معلی، روز نبروز همان روزی است که خدا از بندگانش پیمان گرفت که او را بپرستند و چیزی را شریکش قرار ندهند و به فرستادگان و حجّت ها و اولیایش -علیهم السلام- ایمان آورند...». <sup>۴</sup>

(۱) - بحار الأنوار - ج ۵ - ص ۲۳۴ .

(۲) - التغابن - ۲ .

(۳) - بحار الأنوار - ج ۵ - ص ۲۳۴ .

(۴) - بحار الأنوار ج ۵ - ص ۲۳۷ .

عن سعد، عن ابن عيسى<sup>۱</sup>، عن ابن محبوب، عن هشام بن سالم، عن حبيب السجستاني قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: «إن الله عزوجل لما أخرج ذرية آدم عليه السلام من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق له بالربوبية وبالنبوة لكل نبي، كان أول من أخذ عليهم الميثاق بالنبوة نبوة محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله، ثم قال الله جل جلاله لآدم عليه السلام: انظر ماذا ترى؟ قال: فنظر آدم إلى ذريته وهم ذرق ملؤوا السماء فقال آدم: يارب ما أكثر ذرتي! ولأمر ما خلقتهم؟ فأتريد منهم بأخذك الميثاق عليهم؟ فقال الله جل وعز: ليعبدوني ولا يشركون بي شيئاً، ويؤمنون برسلي ويتبعونهم.» إلى آخر الحديث.<sup>۱</sup>

عن ابن أبي عمير، عن ابن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى

حبيب سجستانی، روایت می کند که از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: «هنگامی که خدای عزوجل به جهت گرفتن اقرار به پروردگاری خویش و به نبوت پیامبران، فرزندان آدم را از پشتش بیرون آورد، اولین کسی که خدا برای پیامبری او پیمان گرفت؛ محمد بن عبد الله (ص) بود، سپس به آدم(ع) فرمود: بنگر چه می بینی؟ آدم به فرزندانش نظر کرد، در حالی که همچون ذراتی آسمان را پر کرده بودند و گفت: پروردگارا، چقدر ذریه من زیادند! و برای چه آنها را آفریدی؟ و از پیمان گرفتن از آنان چه می خواهی؟ خدای عزوجل فرمود: برای این که مرا بپرستند و شریکی از برایم قرار ندهند و به فرستادگانم ایمان آورند و از آنان پیروی کنند...».<sup>۱</sup>

ابن مسکان روایت کرده که از امام صادق(ع) درباره قول خدا: «وَإِذْ أَخَذَ...»

(۵) — هكذا في المصدر، والظاهر: «ليعبدوني...».

(۱) — بحار الأنوار- ج ۵- ص ۲۲۶.

أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا. ° قلت: معاینه کان هذا؟ قال: «نعم، فثبتت المعرفة ونسوا الموقف وسيدكرونه ولولا ذلك لم يدبر أحد من خالقه ورازقه، فمنهم من أقرَّ بلسانه في الذر ولم يؤمن بقلبه، فقال الله: فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ». ۱

عن أبي سعيد الخدري عن عليّ عليه السلام في قوله تعالى: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا.» ° «وأخبرك أن الله سبحانه لما خلق آدم مسح ظهره فاستخرج ذريته من صلبه نسماً في هيئة الذر فالزمهم العقل وقرّهم أنه الرب

یعنی «هنگامی که خدای ترازپشت فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خود گواه ساخت؛ که من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند: آری، ما به خدایی تو گواهی می دهیم.» سؤال کردم که آیا این مطلب به صورت بصری و قابل دید بوده؟ حضرت فرمود: آری، شناخت در قلب آنها تثبیت شد ولی آن موقعیت را فراموش کردند و بعد یادشان خواهد آمد و اگر چنین نبود، هیچ کس آفریدگار و روزی دهنده خود را نمی شناخت و بعضی در عالم ذر به زبان اقرار نمودند ولی در دل ایمان نداشتند و در این باره خداوند فرموده: «فَمَا كَانُوا...» ۲، یعنی: «ایمان نمی آورند به آنچه قبلاً تکذیب نموده اند.» ۳

ابوسعید خدری درباره قول خدای عزوجل: «وَإِذْ أَخَذَ...» از حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که خدای سبحان موقعی که آدم را خلق کرد پشت او را مسح کرد و نسل او را از پشتش در حالی که به صورت ذرات ریزی بودند

(۰) — الأعراف - ۱۷۲ .

(۱) — یونس- ۷۴، بحار الأنوار- ج ۵- ص ۲۳۷.

(۲) — سوره یونس - آیه ۷۴ .

(۳) — بحار الأنوار- جلد ۵ - صفحه ۲۳۷.

وأنهم العبيد وأقروا له بالربوبية وشهدوا على أنفسهم بالعبودية...»<sup>۱</sup> إلى غير ذلك من الأخبار الفاتحة حدّ التواتر<sup>۲</sup>.

ولا يستبعد أخذ الاعتراف في عالم الذرّ، فإن الله تعالى قادر على منح القابلية والشعور في تلك الحالة، بل إن بعض الآيات يدل على شعور جميع الأشياء حتى الجمادات، كقوله تعالى: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ». <sup>۳</sup> فإن الجري على السنّة الإلهية مدرك معلوم لنا، فلا بد أن يكون التسبيح الذي لانفقهه شيئاً زائداً على الجري بطبق السنّة الإلهية.

بيرون آورد و آنها را عقل داد و نمایاند که او پروردگار و آنان بندگانش هستند و آنان نیز اقرار به پروردگاری او و گواهی بر بندگی خود نمودند...»<sup>۱</sup>.  
روایات متعددی به همین مضمون آمده که شمار آن از حدّ تواتر فزون تر است.<sup>۲</sup>

البته اعتراف گرفتن در عالم «ذرّ» از قدرت خدا بعید نیست، چون او قادر مطلق است و دادن قابلیت و احساس در آن حال از برای او امری است ممکن و آسان. بلکه به اقتضای بعضی آیات، تمام جمادات دارای شعور هستند، آنجا که می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ...»<sup>۳</sup> یعنی: «موجودی نیست جز آن که تسبیح و ستایش خدا را می نماید، ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید»، زیرا حرکت بر طبق سنت الهی، چیزی معلوم و برای ما قابل فهم است. پس معلوم می شود تسبیحی را که ما نمی فهمیم، امری است افزون بر این حرکت.

(۱) — بحار الأنوار - ج ۹۹ - ص ۲۱۶ .

(۲) — راجع بحار الأنوار ، باب الطینة والميثاق، و باب خلق الأئمة عليهم السلام و باب أخذ ميثاقهم (ع) من كتاب الإمامة وأبواب أحوال آدم من كتاب النبوة، و باب فضل الحجر و علة استلامه .

(۳) — الإسراء - ۴۴ .



مرحله دوم:

پشت پدران



## المرحلة الثانية : عالم الأضلاب

كل إنسان له أدوار وظروف في عالم الأضلاب . فإذا انقضى دوره في هذه الظروف انتقل إلى المنزل الثالث . قال تعالى : «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ . خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ . يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ .»<sup>١</sup> وهذا

## مرحلة دوّم : پشت پدران

برای هر انسان، دوران و جایگاهی در پشت پدران است؛ هرگاه زمان این جایگاه سپری شد، رهسپار منزل سوّم می شود. خدای تعالی فرموده: «فَلْيَنْظُرِ...»<sup>٢</sup>، این در حقیقت دو آب است: یکی از پشت مرد وستون فقرات او و دیگری

---

(١) - الطارق - ٥ و ٦ و ٧ . والدفق هو صب الماء بشدة، واستعمل الدافع هنا بمعنى المدفوق. والماء الدافع: هو المني. والصلب مافيه النخاع الشوكي الذي فيه مجمع الأعصاب. والترائب: عظام الصدر العلوية، وهذه الآية الكريمة إحدى الدلائل على إعجاز القرآن الكريم .  
(٢) سورة طارق- آية ٥ الى ٧ . «ماء دافق»، كتابه ازمنی است. «صلب»، جایگاه نخاع (مركز اعصاب) می باشد. «ترائب»، استخوانهای بالای سینه است و این از نمونه های اعجاز قرآن کریم است.

الماء هو، في الحقيقة، ماءان: يخرج أحدهما من بين صلب الرجل، أي من بين فقرات ظهره، ويخرج الثاني من ترائب المرأة أي عظام صدرها العلوية<sup>١</sup>، ولعل التعبير عنها بماء واحد، كان باعتبار اختلاطها وصيرورتها ماء واحداً، وهو الأمشاج، أي الأخلاط. قال تعالى: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»<sup>٢</sup> ولما كانت النطفة التي يتكون منها الإنسان يختلط فيها مني الرجل بمني المرأة، فقد وصفت بأنها «أمشاج». ولم يكن معروفاً من قبل أن الجنين مخلوق من هذين المائين، وإنما المزعوم أنه ماء أبيه، أو أن الذكر من الذكر والأنثى من الأنثى. فقد كانوا يزعمونه هكذا حتى نزل القرآن، فصرح بأن الجنين، أياً كان ذكراً أو

از استخوانهای بالای سینه زن خارج می شود.<sup>٢</sup> گویا تعبیر به یکی بودن، به لحاظ آمیختگی آن دو می باشد که به آن «أمشاج» گویند.  
خداوند تعالی فرموده: «إِنَّا خَلَقْنَا...»<sup>٢</sup> زیرا نطفه که باعث پیدایش انسان است، از آمیخته شدن منی مرد و زن که به عنوان «أمشاج» آمده، تشکیل می شود.

پیش از این نمی دانستند که نوزاد انسان از این دو آب به وجود می آید؛ گمان بر این بود که تنها آب پشت پدر است؛ یا این که نوزاد پسر از پدر و نوزاد دختر از مادر به وجود می آید. این تصور، تا زمان نزول قرآن باقی بود؛ آن گاه قرآن تصریح کرد: هر چه باشد، پسر یا دختر از دو آب به وجود می آید که در اصطلاح دانش

(١) - اکتشفوا علمياً في منتصف القرن الأخير أن في عظام الظهر الفقارية يتكون ماء الرجل وفي عظام الصدر العلوية ماء المرأة. (الفرقان).

(٥) - الإنسان - ٢. والأمشاج جمع مشيج، وهو الخليط.

(٢) در نیم قرن اخیر، علم ثابت کرده که منی در ستون فقرات مرد و استخوانهای بالای سینه زن است. تفسیر فرقان.

أثني، مخلوق من المائين. واكتشف العلم الحديث أنه في عظام العمود الفقري للرجل يتكون ماء الرجل، وفي عظام الصدر العلوية للمرأة يتكون ماء المرأة، فإذا التقى المائان في قرار مكين أصبح ماءً واحداً، وهو الماء الذي يتكون منه الجنين، فمن الماء الدافق إلى الإنسان العاقل الناطق.

وفي الحديث عن الإمام الصادق عليه الصلاة والسلام: «حرم النخاع لأنه موضع الماء الدافق من كل ذكر وأثني، وهو المخ الطويل الذي يكون في فقار الظهر»<sup>۱</sup>.  
فالماء الدافق ينحدر من فوق ويتجاوز عن حدود النخاع ويدخل في الخصيتين<sup>۱</sup>.

جدید، آب مرد «اسپرم» و آب زن «اوول» نامیده می شود.

دانش جدید، ثابت کرده که محلّ پرورش «اسپرم» ستون فقرات مرد، و جایگاه پرورش «اوول»، استخوانهای بالای سینه زن می باشد و هرگاه «اسپرم» و «اوول» به یکدیگر رسیدند، یکی شده، جنین را تشکیل می دهند. پس، از منی و آب ریخته شده، انسان عاقل و ناطق بوجود آمده است.

امام صادق (ع) فرمود: «نخاع حرام است، زیرا جایگاه منی هر زن و ماده می باشد و نخاع، مغز بلندی در میان استخوانهای پشت است»<sup>۲</sup>، که آن را مغز حرام می گویند.

بنابراین، منی از بالا سرازیر شده و از مغز حرام گذشته، وارد بیضه های مرد می گردد؟

(۵) بحار الأنوار - ج ۶۳ - ص ۳۷.

(۱) - فی الحدیث: قال الصادق علیه السلام: «حرم الخصیتان، لأنها موضع للنکاح وجرى النطفة». وهذا الذي أفاده الإمام (ع) هو الذي اكتشفه أهل الفن من كون الخصيتين جري النطفة إلهما تنحدر المادة الأولية من الصلب. وفي حديث آخر عن موسى بن جعفر عن أبيه عن محمد بن علي (ع) قال: «كان رسول الله (ص) لا يأكل الكليتين من غير أن يجرهما لقربها من البول».

(۲) در حدیث است که امام صادق (ع) فرموده: خوردن بیضه ها حرام است؛ زیرا جایگاه زناشویی و جریان منی است. فرمایش ایشان همان است که دانش جدید کشف کرده که بیضه ها، جای جریان منی است که از پشت انسان وارد می شود. از امام باقر (ع) روایت است که پیامبر اکرم (ص) کلیه ها را تحریم ننموده، ولی به واسطه نزدیک بودن آن به ادرار، آن را نمی خوردند.

فالنخاع هو المحل الأول، والماء الذي فيه هو المادة الأولية لانعقاد نطفة الإنسان في الرجل، والترائب هي أول مكان لانعقاد ماء المرأة، ومنها ينحدر إلى الرحم. فالآية الكريمة تشير إلى الحالة الأولى من انعقاد نطفة الإنسان.

فالمرحلة الثانية من وجود هذا الإنسان هي صلب أبيه الذي يتكون فيه ماء الرجل.

وقد أدرك الإنسان منذ أمد بعيد، أن النطفة لها كل القابلية لنقل كثير من الخصائص والصفات إلى المولود من والديه. وشأنه في ذلك شأن بذرة المشمش مثلاً، فهي تشتمل على جميع الصفات الماترة للشجرة التي خرجت منها. فإذا غرست ونبتت وأخذت بالنمو، ظهرت فيها بالتدريج تلك الصفات، وهكذا الحيوانات، ترى مثلاً أن الطيور تشبه آباءها في الهيكل والريش واللون، والإنسان كذلك، ترى الزنجي مثلاً يشبه آباءه في سواد البشرة وتجمع الشعر وشكل الأنف ولون العيون.

پس در مردان، نخاع منزل اول و جای پرورش نطفه و در زنان، ترائب (استخوانهای بالای سینه)، جای پرورش آب او است و از آنجا به رحم وارد می گردد. آیه کریمه، اشاره به حالت اول انعقاد نطفه انسان است و مرحله دوم وجود انسان، پشت پدر است که منی در آنجا به وجود می آید. دیرزمانی است بشر دریافته که نطفه، توانایی و قابلیت انتقال بسیاری از خصوصیات و صفات پدر و مادر را به فرزند دارد؛ مانند هسته زردآلو که شامل ویتزگیهای درختی است که از آن گرفته شده. پس هرگاه دانه زردآلو در زمین کاشته شود و بروید و رشد کند، کم کم آن دانه، اوصاف درخت را پیدا می کند.

در پرندگان نیز، این مطلب را می توان مشاهده کرد. هر پرنده ای را می بینی که از نظر هیكل و رنگ پر به مادرش شباهت دارد. انسان نیز چنین است؛ چنان

وهكذا كل طفل يرث المميزات التي يختص بها العنصر الذي ينتمي إليه أبواه في شكل أعضائه وألوانها.

وبعبارة أخرى: إن الخلية، وهي الوحدة الصغيرة التي ينشأ منها الموجود الحي، تجتمع فيها الصفات الموجودة في الآباء. ومع أن هذه الخلية صغيرة جداً لا ترى إلا بالمجهر (مكروسكوب)، فإنها تحتفظ بجميع الخواص الفيزيائية والكيميائية التي تعين ماهية كل إنسان، فأين يكمن عامل الوراثة فيها؟ وفي أي جزء منها؟ أين هو المجال الذي تتحقق فيه هذه الظاهرة؟ أي جزء من «البروتوبلازم» وأي جانب من النواة يجعل الطفل يرث شكل أنف أبيه وعين أمه، والصفات الأخرى الموجودة في أجداده؟

که آفریقایى ها سیاهی پوست، پیچش مو، شکل بینی و رنگ چشم را از پدران خود به ارث می برند.

به بیان دیگر؛ سلولها، یعنی کوچکترین اجزایی که موجود زنده از آن به وجود می آید، با این که به قدری ریزند که جز با میکروسکوپ دیده نمی شوند، همه اوصاف پدران را در بر دارند. و در همان حال، تمام ویژگیهای فیزیکی و شیمیایی یک انسان در سلول اولی می باشد. به راستی عامل وراثت، یعنی آن چیزی که ویژگیهای پدران و مادران را منتقل می کند، در کجای این سلول قرار دارد؟! در کدام جزء آن می باشد؟! این ویژگیهای سلول در چه قسمتی از زمان در آن تحقق می پذیرد؟! در چه جزئی از پروتوپلاسم<sup>۱</sup> و کدام سمت هسته اولیه قرار گرفته که نوزاد، شکل بینی پدر یا چشم مادر و دیگر صفات که در پدران پیشین او بوده، ارث می برد؟!!

(۱) PROTOPLASM سفیده یاخته و مایع روانی است که میان پوسته سلول و هسته مرکزی آن قرار دارد.

## عوامل الوراثة

لقد توصل العلماء، بعد جهود عظيمة وتتبع دقيق، إلى أن في الخلية نواة بيضية الشكل ذات جدار مرن، وفي داخلها أجسام صغيرة تظهر عند انقسام الخلية، وقد أسموها بـ «الكروموسومات»، وتوصلوا إلى أن في هذه «الكروموسومات» أجساماً صغيرة جداً أطلقوا عليها اسم «الجينات» وأثبتوا أن هذه الأجسام هي الناقله للصفات الوراثة من الآباء والأمهات إلى الأولاد.

والشرع المقدس قد نبه إلى ذلك. فإن أحد معاني «امشاج» في الآيه الشريفه الطبائع المختلفه في الإنسان. جاء في بعض التفاسير في

## عوامل وراثت

دانشمندان با کوششهای فراوان و بررسیهای زیاد، به این نتیجه رسیده اند که در سلول، هسته بیضی شکلی با دیواره ای انعطاف پذیر وجود دارد و داخل آن، موجودات ریزی هستند که با شکافتن سلول آشکار شده و آنرا «کروموزوم»<sup>۱</sup> نامیده اند. آنها به این مطلب پی برده اند که در کروموزومها موجودات بسیار کوچکی است به نام «ژن» و ثابت کرده اند که ژنها وسیله انتقال و ویژگیهای پدران و مادران به فرزندان می باشند.

دین مقدس اسلام، با کلمه «امشاج» (که یکی از معانی آن طبع های گوناگون است) به مطلب بالا اشاره کرده است. در بعضی تفاسیر، گفته شده که

(۱) عوامل ارثی که در هر سلول ۲۴ جفت وجود دارد و تعیین کننده جنس نوزاد می باشد.



معنی «الأمشاج»: «قیل: أخلاط من الطبائع التي تكون في الإنسان من الحرارة والبرودة واليبوسة والرطوبة، جعلها في النطفة، ثم بناه البنية الحيوانية المعتدلة الأخلاط، ثم جعل فيه الحياة، ثم شق فيه السمع والبصر، فتبارك الله رب العالمين».

وقد ورد في حديث نبوي «انظر في أي شيء تضع ولدك، فإن العرق دساس.» وقد فسر «الدساس» في بعض معاجم اللغة<sup>۱</sup> بمعنى «أخلاق الآباء تنتقل إلى الأبناء.» وعبر عن العامل في قانون الوراثة بالعرق. فالنبي (ص) يوصي أصحابه بالآيغفلوا عن قانون الوراثة، بل يفحصوا عن التربة الصالحة ليندروا فيها، لكيلا يرث الأولاد الصفات الذميمة. وعن الإمام أميرالمؤمنين عليه السلام: «حسن الأخلاق برهان كرم الأعراق.»<sup>۲</sup>

«امشاج»، ترکیبی از طبع های انسان است؛ مانند گرمی، سردی، خشکی و تری که خداوند در نطفه قرار داده و زیر بنای حیوانی معتدل انسان را از این طبیعت ها ساخته و آن را زنده کرده و چشم و گوش در آن جای داده. «فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «بنگر که فرزندان را در چه چیزی قرار می دهی؟ همانا خوی های پدران و مادران به فرزندان منتقل می شود.» در فرمایش پیامبر اکرم (ص) از وسیله و سبب انتقال به رگ و ریشه تعبیر شده و آن حضرت به یارانش سفارش می کند که قانون انتقال صفات<sup>۲</sup> را از یاد نبرند، بلکه برای پاشیدن بذر خویش در جستجوی زمینه ای مناسب باشند تا فرزندانشان، خوی های ناپسند را از مادر به ارث نبرند.

از حضرت علی (ع) نقل شده، که فرموده: «خوشخوی نشانه گرامی بودن ریشه هاست»<sup>۳</sup>

(۱) - المنجد - مادة «دس».

(۲) قانون وراثت.

(۳) - دُرر الکلام، للآمدي - ص ۱۶۷.

وهذا الحديث يثبت إمكان اكتشاف الطهارة العائلية من السجایا الفاضلة عند الفرد.

وفي زيارة مولانا أبي عبدالله صلوات الله عليه وعلى آبائه، وهي زيارة الوارث، «كُنْتُ نوراً في الأصلاب الشاخنة والأرحام المطهرة». وفيه دلالة على أن الصلب في الرجل ظرف لانعقاد النطفة في الرجل والترائب في المرأة ظرف لانعقاد النطفة في المرأة. وفيه أيضاً دلالة على أن الطهارة والسجایا الفاضلة في الفرد هي من جهة الورثة من الآباء والأمهات. وفي بعض الروایات<sup>۱</sup> أن محمد بن الحنفية رضي الله عنه كان حامل اللواء في حرب الجمل، فأمره مولانا أمير المؤمنين (ع) بالهجوم، فهجم لكن ضربات الأسنه ورشقات السهام منعته من متابعة التقدم، فتوقف قليلاً. وسرعان ما لحق به الإمام (ع)، وقال له: احمل بين الأسنه،

و این سخن در دارندگان صفات برجسته نمایانگر پاکیزگی خانوادگی است. در زیارت وارث نسبت به حضرت امام حسین (ع) آمده: «كُنْتُ نوراً...»<sup>۲</sup> این فرمایش دلیل است که پشت، جای پرورش نطفه مرد و سینه، جای پرورش نطفه زن می باشد. و نیز این حدیث دلالت دارد بر این که صفات برجسته افراد، از سوی پدران و مادرانشان به ارث و یادگاری می ماند.

در بعضی گفته ها آمده که محمد حنفیه، پرچمدار جنگ جمل بود. حضرت علی (ع) به او دستور حمله داد. او حمله نمود ولی ضربات نیزه ها و بارش تیرها نگذاشت که پیشروی کند، اندکی ایستاد. علی (ع) خود را به او رساند و مجدداً دستور حمله داد. کمی جلورفت و باز ایستاد. علی (ع) از ناتوانی فرزند افسرده

(۱) - تنمة المنتهی .

(۲) «نوری بودی در پشتهای پدران عالی مقام و رحم مادران پاکیزه».

فتقدم قليلاً ثم توقف ثانية، فتأثر الإمام من ضعف ابنه، فاقترب منه وضربه بقائم سيفه، وقال له: أدركك عرق من أمك. فهنا يثبت الإمام أن الذي ظهر من ابنه من التردد ليس موروثاً من أبيه، لأنه (ع) لم يعرف للجبين معنى قط. فلا بد من أن يكون موروثاً من أمه.

### الطفرة

ومع ذلك فقد يحصل الشذوذ، بمعنى أن لا يرث الأبناء صفات الآباء، فنرى كثيراً من الصفات لا يتحكم فيها قانون الوراثة، سواء في ذلك الإنسان والحيوان والنبات، إذ تبقى تلك الصفات جامدة لا تتعدى من السابق إلى اللاحق، ويسمى هذا بالطفرة، مثلاً نرى طفلاً أشهب

خاطر شد. نزدیک او رفت و با دستۀ شمشیر خویش بر او کوفت و به او فرمود: «أُذْرِكُكَ...»<sup>۱</sup> در اینجا حضرت ثابت کرد که ناتوانی و سرگردانی محمد از پدر نیست، زیرا پدر او هرگز ترسی از دشمن نداشته است و اندیشه و ترس فرزندش، ارثی از سوی مادر اوست.

### جهش

با همه اینها، نمونه‌هایی نادر هم در فرزندان پیدا می‌شود که از پدران و مادران صفتی را به ارث نبرده‌اند و بر بسیاری از صفات، قانون ارث حکمفرما نیست. این نمونه‌ها در زندگی انسان، حیوان و گیاه به طور یکسان یافت می‌شوند که ویژگیهای دست نخورده‌ای مانده و از پیشینیان به فرزندان سرایت نکرده است. این موارد «جهشها» نامیده شده‌اند.

کودکی را می‌بینی؛ چشمهایی سیاه آمیخته به سفیدی، موهایی طلایی و

(۱) ریشه‌های مادری در تو اثر گذاشته. «تتمة المنتهی».



في الرحم أحضرها الله كل نسب بينها وبين آدم، أما قرأت هذه الآية «في أي صُورَة مَاشَاءَ رَكَّبَكَ.»<sup>۱</sup> أي في ما بينك وبين آدم».<sup>۲</sup>

الثاني: ظهور علل في الطبيعة تبعث على تغيرات ابتدائية في «الجينات» وظهور صفات جديدة نتيجة لذلك.

إذن فالحالات الممكنة ثلاث: استمرار ظهور الصفات الوراثية. اختفاء بعض هذه الصفات في بعض الأجيال وتوقفها نهائياً. ظهور صفات جديدة واستمرارها. ويؤيد ما ذكرنا من ظهور علل في الطبيعة توجب تغير الصفات، ماورد في بعض الأحاديث من أن بعض الأشياء لها خواص تحدث بعض الصفات. أي يمكن أن يتوصل بها إلى قانون الطفرة، كما في بعض المآكل، فإن أثرها الغذائي يصل إلى النطفة.

می آورد، مگر این آیه را نخوانده ای: «فِي أَيِّ صُورَةٍ...»<sup>۱</sup>؟ یعنی از نسبهایی که میان تو و آدم (ع) است، تو را به هر صورتی خواسته، آمیخته.<sup>۲</sup>

۲- آشکار شدن سبب هایی در آفریده که پدید آورنده دگرگونی های ابتدایی در «ژنها» بوده، و ویژگیهای جدید نمودار آن است.

بنابراین، سه حالت ممکن است پیش آید: الف- آشکار شدن خویهای خانوادگی. ب- نماندن قسمتی از این ویژگیها در بعضی نسلها و ظاهر شدن در نسلهای بعدی. ج- پیدایش ویژگیهای تازه و باقی ماندن آن در نسلهای آینده.

بعضی احادیث به آنچه درباره دگرگون شدن ویژگیها گفته شده کمک می کند. مانند آنچه درباره بعضی خوراکیها روایت شده که باعث ظاهر شدن برخی از ویژگیها است. به بیان دیگر، از راه خوردن بعضی غذاها یا میوه ها، می توان به قانون جهش دست یافت، همچنان که فرموده اند: «اثر غذا به نطفه می رسد.»

(۱) - الانفطار - ۸ .

(۲) - بحار الأنوار - ج ۷ - ص ۹۴ .

خواص الأَطعمة والأشربة في تكوين الجنين  
ولهذا نرى أن الأحاديث الشريفة تؤكد على بعض المآكل لتحسين  
النسل، كالسفرجل والتفاح والتمر وغيرها<sup>١</sup>.  
وجاء في الشرع أيضاً النهي عن الجماع في أوقات وحالات معينة.  
ولعل العلماء الأخصائيين يتوصلون إلى كشف السر في ذلك كما توصلوا  
إلى معرفة أثر بعض الأغذية في النطفة وفي الجنين.

### کراهة الجماع في حالات

فقد ذكر الفقهاء أن الجماع يكره في ثمانية أوقات: ليلة خسوف

### تأثير خوردنيتها و آشاميدنيها بر جنين

لذا می بینیم در فرمایشات پیشوایان دینی، برای بهتر نمودن نسل و تژاد  
به خوردن میوه‌هایی مانند «به، سیب و خرما» سفارش شده است.<sup>٢</sup>  
در شرع مقدس اسلام، از آمیزش در برخی اوقات و بعضی حالات جلوگیری  
شده که ممکن است دانشمندان متخصص، در آینده به راز آن پی ببرند، همچنان  
که به تأثیر بعضی از غذاها روی نطفه و جنین دست یافته‌اند.

### حالاتی که آمیزش در آن کراهت دارد

دانشمندان دینی یادآور شده‌اند که آمیزش در هشت وقت کراهت دارد:

(١) - في «الوسائل»، باب الأَطعمة والأشربة: أن رسول الله (ص) قال للزبير: «كل السفرجل، فإن

(٢) در کتاب وسائل، قسمت خوردنيتها و آشاميدنيها، روایت کرده که: رسول خدا (ص) به زُبَيْر فرمود: «به بخور

→ فيه ثلاث خصال: يجم الفؤاد ويسخي البخيل ويشجع الجبان». وفي بعض الأحاديث من نفس المصدر: «من أكل سفرجلة على الريق طاب ماؤه وحسن ولده». وفي بعض الأحاديث: «فانه يصفي اللون ويحسن الولد».

وفي بعض الأحاديث أنه (ص) قال لعلی (ع): «يا علي من أكل السفرجل ثلاثة أيام على الريق صفا ذهنه وامتلا جوفه حلماً وعلماً ووفي من كيد إبليس وجنوده».

وفي «الوسائل» باب الأطعمة: في وصية النبي (ص) لعلی (ع) قال: «يا علي تسعة أشياء تورث النسيان: أكل التفاح الحامض وأكل الكزبرة والجبن وسور الفأرة وقراءة كتابه القبور والمشى بين امرأتين وطرح القملة والحجامة في النقرة (ثقب في القفاة ووهدة مستديرة) والبول في الماء الراكد».

ورود في الرمان: «من أكل رمانة أنارت قلبه، ومن أنار قلبه فإن الشيطان بعيد منه». وعن أبي عبدالله عليه السلام: «لو كنت بالعراق لأكلت كل يوم رمانة سورانية واغتست في الفرات غمسة».

وعن أبي عبدالله (ع) أيضاً: «كلوا الرمان بشحمه، فإنه يدبغ المعدة ويزيد في الذهن». وجاء في التمر، عن أبي عبدالله (ع): «أن رسول الله (ص) أهدي إليه تمر فقال: أي تمركم هذا؟ قالوا: البرني (لعل المراد بالبرني هو المعروف في زماننا بالبرحي) يا رسول الله، فقال: هذا جبرئيل يخبرني أن في تمركم هذا تسع خصال: يخبل الشيطان، ويقوي الظهر، ويزيد في الجامعة، ويزيد في السمع والبصر، ويقرب من الله، ويباعد من الشيطان، ويهضم الطعام، ويذهب بالداء، ويطيب النكهة». (النكهة: الرائحة) وفي بعض الروايات زيادة: «ومع كل ثمرة حسنة». وفي الجبن ورد

که سه خاصیت دارد: دل را شاد، بخیل را سخی و ترسورا شجاع می نماید».

در بعضی احادیث کتاب وسائل آمده: «کسی که در وقت ناشتا به بخورد، آبش پاکیزه و فرزندش نیکو گردد». در حدیث دیگر آمده: «همانا به، رنگ را تازه و فرزند را خوشگل می کند». در حدیثی دیگر، پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: «هرکس سه روز ناشتا به بخورد، هوشیار و وجودش از صبر و دانش لبریز و از مکر شیطان و یاراتش محفوظ گردد». و نیز پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: «نه چیز فراموشی می آورد؛ خوردن سیب ترش، گشنیز، پنیر، نیم خورده موش، خواندن سنگ قبرها، گذشتن از میان دوزن، افکندن شپش، حجامت در گودی پشت سر و ایستاده در آب ادرار کردن».

در باره انار روایت شده: «هرکس انار بخورد، دلش روشن گردد و شیطان از او دور می شود». امام صادق (ع) فرمود: «اگر در عراق بودم، هر روز یک انار شامی خورده و یک مرتبه در فرات فرو می رفتم». و نیز فرمود: «انار را با پیسب بخورید، معده را پاکیزه و حافظه را قوی می کند». امام صادق (ع) فرمود: «برای پیامبر اکرم (ص) خرمایی هدیه آوردند. فرمود: از کدام خرماهای شماست؟ عرض شد: از نوع برنی. فرمود: اینک جبرئیل به من خبر داد که در این نوع خرما، نه خاصیت است؛ شیطان را بیچاره، پشت را محکم، آمیزش را زیاد، نورچشم را بیشتر، گوش را شنواتر، انسان را به خدا نزدیک و از شیطان دور، غذا را هضم و درد را برطرف نموده و بوی خوش می آورد.» و در بعضی اخبار اضافه شده که «با هر دانه خرما، یک نیکی هست».

→  
 أنه ضار في الغدأة نافع بالعشي، ويزيد في ماء الظهر. وعن أبي عبدالله (ع): «الجنين والجوز، إذا اجتماعا، في كل واحد منها شفاء وإن افترقا كان في كل واحد منها داء» .  
 هذا وقد ذكر علماء الطبيعة: أنه يجب أن يكون الطعام الذي يتناوله الإنسان في وقت الاتصال الجنسي حاوياً جميع المواد الغذائية اللازمة للجسم وخصوصاً الفيتامين (A). (اعجاز خوراكيها، للدكتور غياث الدين الجزائري) ونهوا إلى أن نطفة الأب إذا كانت متسمة حين الاتصال الجنسي، فإن الجنين يصير ناقصاً أو مشوهاً، والتسمم ينشأ من تناول الأطعمة والأشربة الفاسدة، وكذلك المشروبات الكحولية فإن لها تأثيراً سيئاً على الجنين، لأنها تسمم النطفة حين انعقادها في صلب الأب. ولهذا يوصي المتخصصون من علماء الصحة باجتنباب ذلك كله. وقد نبه الشرع المقدس إلى هذه الأمور قبل وصول العلماء الأخصائيين إلى معرفتها .

ولما كان الكلام قد امتد إلى موضوع تسمم النطفة بسبب معاورة الخمرة، فقد رأينا من المناسب الاستطراد إلى ذكر مضارها العقلية والحلقية والاجتماعية والصحية. فقد ذكر بعض الأخصائيين تأثير الكحول على الجهاز التناسلي فقال:

« إن السفليس والتسمم بالرصااص والكحول هي العوامل الثلاثة التي تسمم النطفة البشرية. وذكروا أن الكحول يضعف الحس الجنسي ويجرد المرء من الحياء والتبصر في العواقب ويدفعه إلى ارتياد دور البغاء والتعرض للأمراض الزهرية وغيرها، ومن آثار أضرارها الاجتماعية أنها تضعف النسل وقد تورث العقم في السلالة الثالثة أو الرابعة، وقد تعرض النسل الأول أو الثاني لمرض

همجنين فرموده اند: «خوردن پنیرو در ناشتا مضر و در شامگاهان مفید می باشد و منی را زیاد می کند» .  
 از امام صادق (ع) روایت شده که «پنیر و گردو هرگاه با هم خورده شوند، در هر کدام شفا و هرگاه جدا باشند، در هر کدام دردی نهفته است» .

دانشمندان علوم طبیعی نیز می گویند: پیش از آمیزش، باید غذایی خورد که دارای کلیه مواد غذایی، به ویژه ویتامین (A) باشد. و گفته اند: اگر در هنگام آمیزش، نطفه پدر مسموم باشد، نوزاد ناقص یا زشت رو خواهد شد و این مسمومیت، از خوردن آنها و آشامیدنهای آلوده و مشروبات الکلی به وجود می آید. الكل روی نوزاد اثر بد گذاشته و نطفه را در پشت پدر آلوده می کند. بدین مناسبت دانشمندان بهداشت، به ترک و دوری از مشروبات الکلی سفارش بسیار نموده اند. به راستی دین مقدس اسلام، پیش از آن که دانشمندان علوم جدید و متخصصین آن را درک کنند، همه این موضوعات را بیان کرده است.

حال که سخن از مسمومیت نطفه و از مشروبات الکلی به میان آمد، بجاست تا زیانهای عقلی، اخلاقی، اجتماعی و بهداشتی الكل را نیز بازگو کنیم.

برخی از دانشمندان متخصص درباره اثر الكل بردستگاه تناسلی گفته اند که: «سیفلیس، آلودگی به مواد سربی و الكل، سه نیروی مسموم کننده نسل بشرنند.» و یادآور شده اند که: «الكل، ناتوانی جنسی می آورد و مرد را از شرم و دوراندیشی جدا می سازد و به فساد اخلاقی و بیماریهای تناسلی گرفتار می کند.» از دیگر ضررهای الكل این است که نسل را ناتوان ساخته و گاهی باعث نازایی در نسلهای سوم و چهارم می گردد و گاهی نسلهای اول و دوم را مستعد بیماری سل (یکی از بیماریهای خطرناک) می نماید، الكل از عوامل عمده ←



→ السل، وهو من الأمراض الفتاكة. والكحول أيضاً سبب رئيسي من أسباب ارتكاب الجرائم عامة والجرائم الأخلاقية خاصة» .

إلى أن قال:

«ولايقوتنا التأثير الاجتماعي في هذه الناحية، فإن أولاد السكيرين يعيشون في جو غير صالح، لنشأتهم نشأة غير حسنة، وآباؤهم قدوة سيئة لهم، فينشأون في وسط منحط»، «من شب على شيء شاب عليه» .

إلى أن قال:

«ومها يكن فليس الآباء السكيرون قدوة صالحة لأبنائهم، وقد أجمع الباحثون على أن السكيرين أقصر عمراً وأضعف مقاومة للأمراض وأقل نشاطاً ودقة في الأعمال وأحط أخلاقاً وأميل لارتكاب الجرائم ممن لايعتادون السكر» (كتاب «الخمير» للشيخ محمد رضا السماوي) .

وقد ثبت لدى شركات التأمين على الحياة في مختلف البلدان المتقدمة بالتجربة، أن مدمني الخمر أقصر عمراً من غيرهم، وأن نسبة الوفيات في السكيرين تزيد ضعفاً ونصف الضعف على نسبة الوفيات في المرضى. وأما أضرار الخمر الصحية فحدّث ولا حرج، فإن هذا الجسم الإنساني اللطيف، وهذه الأجهزة الرائعة الدقيقة جلت عظمة صانعها ومدبر شؤونها، هذه الأجهزة يؤثر عليها شرب الخمر فيتلفها كلها. فقد تتبع الطب الحديث جميع آثارها الفظيعة في الجسم، فأراها تفتك به فتكاً ذريعاً، وقد تعاهد المخلصون من الأطباء أن ينصحوا بعدم شربها لبيان الآثار ووضوحها في هدم هذا الكيان العظيم وردم هذا المبنى الرائع.

ارتكاب همه نوع جنایات خصوصاً جنایات اخلاقی است... تا آنجا که می گویند: «نشانه های بد الکل در اجتماع بدین قرارداد که فرزندان معنادرین به الکل به خاطر زندگی در محیط ناسالم، تندرستی خویش را از دست داده و پدران، آشوب و الگوهای زشتی برای آنان خواهند بود.» - هرکس به هر روشی رشد یابد، با همان روش پا به سن خواهد گذارد... تا آنجا که می گویند: «به هرحال پدران الکلی رهبران شایسته ای برای فرزندان شان نیستند» . همگی این پژوهشگران به این نتیجه رسیده اند که اشخاص الکلی عمری کوتاهتر و در برابر بیماری ها ناتوانتر و در کارها پزمرده تر و کم دقت تر و به گناه مایلترند از کسانی که آلوده به الکل نیستند. مشروبات الکلی - شیخ محمدرضا سماوی .

شرکتهای بیمه زندگی در کشورهای پیشرفته، به تجربه ثابت کرده اند که عمر اشخاص الکلی از دیگران کوتاهتر است و مرگ و میر در میان آنها، دوبرابر و نیم بیشتر از مبتلایان به بیماریها است. زیانهای الکل در دستگاه های گوارشی بسیار است، زیرا این بدن نرم و لطیف و دستگاه شگفت انگیز و دقیق گوارشی انسان، بر اثر مصرف مواد الکلی کاملاً به نابودی کشانده می شود.

علم پزشکی، همه اثرات بد و زیانبار الکل را بر بدن انسان مورد بررسی و مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده است که «الکل، انسان را به مرگ زود رس می کشاند» .

بدین جهت خدمتگزاران بشریت، نصیحت و سفارش و تأکید فراوان بر ترک مشروبات الکلی دارند، و زیانهای الکل را در نابودی ساختمان و دستگاه عظیم گوارشی انسان بر شمرده اند.

→  
 فقی الكتاب القیم «المغریات العشر» للمؤلف الجلیل الشیخ محمد الخلیلی ینقل عن العلامة البستانی فی دائرة المعارف قوله: إن الخمرة تؤثر علی صغار الأعصاب العفدیة، وإن تعاطیها یرض کل عضو من البدن، ولاسیما الأعضاء الرئیسیة منها. ومن مضارها أنها تؤثر علی الهضم، ولا یخفی مالمسوء الهضم من الأثر البلیغ علی الجسم عامة، من حیث إن الغذاء هو الدعامة الوحیة للحیة و تقویم البدن.

وتؤثر الخمرة أيضاً علی الدورة الدمویة، وذلك بتوسیع الأوردة والشرایین بسبب الکحول. ومن جراء هذا تحتقن الأعضاء بما فیها الكبید التي یؤدي احتقانها إلى تحول أنسجتها إلى أنسجة لیفیة، فتتضخم، وأخیراً تعجز عن أداء وظیفتها. وكذلك الكلية، فهي تلتهب التهاباً قد یؤدي أحياناً إلى التسمم الدموی بالبول، وذلك لضعفها عن إفراز البول بکلیته، فیرجع الباقی إلى الدم، ویتخلط به ویسری قسم من هذا الدم المختلط بالبول إلى القلب، فیحصل فیہ تضخم یؤدي إلى الاستحالات الشحمیة. وبهذا یصبح القلب غیر قادر علی دفع الدم إلى سائر أنحاء البدن علی ما یرام، وهذا هو معنی تعطل الدورة الدمویة. وإذا تعطلت وقف نمو الجسم، وضعفت المناعة الفطریة، وقلّت مقاومة البدن للطوارئ المرضیة. وهنا تجد الجرثائم فی مثل هذا الجسم المنهوک مجالاً وملعباً ووسطاً ملائماً لها، لعدم اقتدار جیوش کریبات الدم الدفاعیة علی مقاومتها وصدّ هجماتها، وهي حالة تنذر بالخطر.

ومن آثار الخمرة أيضاً علی البدن تصلب الشرایین، وهو مرض عسیر العلاج. وذكر بعضهم أنه ثبت

دانشمند گرانمایه، شیخ محمد خلیلی در کتاب ارزنده «المغریات العشر» یعنی «فریبندگان ده گانه» از دائرة المعارف علامه بستانی سخنی نقل کرده که: الکل روی سلولها و اعصاب اثر گذاشته و هر عضوی را از بدن، به نوعی بیماری دچار می نماید. به ویژه آن که اعضاء مهم بدن را از بین می برد. یکی از زیانهای الکل، تباہ کردن دستگاه گوارشی است و زیانهای تباہی این دستگاه بر کسی پوشیده نیست. زیرا تنها غذا استوانه و قوام بدن است.

از زیانهای دیگر الکل آن است که روی خون اثر سوء گذاشته، شریانها را گشاد و گردش خون را مختل می سازد. در کبد، گرفتگی ایجاد نموده و بافتهای ظریف آن، به هم پیچیده و متورم شده و در نتیجه از انجام وظیفه اش باز می ماند.

همچنین، کلیه ها دچار گرمی و سوزش شده و گاهی به آلودگی خون به ادرار می انجامد که نتیجه ناتوانی کلیه ها در دفع کامل ادرار می باشد که باقی مانده آن وارد خون شده و خون آلوده به ادرار به قلب سرایت کرده و باعث افزایش فشار خون می گردد و سرانجام قلب از رساندن خون به نحو مطلوب به همه قسمت های بدن ناتوان می شود.

به این خاطر گفته اند که الکل، گردش خون را مختل کرده و در چنین وضعی رشد و تکامل بدن به هم می خورد و نیروی خدادادی آن، ناتوان و مقاومت بدن در برابر بیماریها کاهش می یابد. اینجا است که انگل ها، این بدن لاغر و ناتوان را جایگاه نشو و نمای خود قرار داده و گلبولهای قرمز خون تاب مقاومت و جلوگیری از آنها را ندارند. این حالت هشدار می است برای مرگ انسان.

زیان دیگر، گرفتگی رگها است که نوعی بیماری است با نام «تصلب شرایین» و به سادگی درمان نمی شود.

→ آن شرب الخمر یورث السرطان وهناك أمراض أخرى أيضاً تضاف إلى تلك القائمة التي قرأها. ونكتفي بما ذكرنا توجيهاً للاختصار. انتهى.

وَأنت ترى أنه يكفي مرض واحد من تلك الأمراض أن يكون باعثاً للعقلاء على اجتناب هذا الداء العضال، حتى لو لم ينع عنه الدين، فكيف وقد نهى عن شربها الإسلام ديننا. وحرم علينا أيضاً بيعها وشراءها وصنعها، وهي نجسة العين. قال تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ». (سورة المائدة - ۹۰ و ۹۱).

روي عن رسول الله (ص):

«لعن الله الخمر وشاربها وساقياها وابتاعها وبعثاعها وعاصرها ومعتصرها وحاملها والمحمولة إليه وآكل ثمنها».

«اجتنبوا الخمر، فإنها مفتاح كل شر».

«اجتنبوا الخمر، فإنها أم الخبائث».

«من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يشرب الخمر، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يجلس على مائدة يشرب عليها الخمر».

«من مات وهو مدمن الخمر لقي الله وهو كعابد وثن».

«لابي زاني حين يزني وهو مؤمن، ولا يسرق السارق حين يسرق وهو مؤمن، ولا يشرب الخمر حين يشرب وهو مؤمن».

وغير ذلك من الأحاديث الكثيرة. ولما كان المطلب واضحاً لا يحتاج إلى الاستدلال فإننا نكتفي

برخی از پزشکان گفته اند که مصرف مشروبات الکلی، عامل بروز سرطان می گردد. و نیز بیماری های دیگر، که ما به همین اندازه اکتفا می کنیم. پیدایش هریک از بیماریهایی که گفتیم، کافی است تا شخص عاقل از مصرف مشروبات الکلی پرهیز نماید، اگر چه دین هم او را از آشامیدن آن منع نکرده باشد. تا چه رسد به این که دین مقدس اسلام نوشیدن، تولید، خرید و فروش آن را حرام و پلید معرفی کرده است. خدای تعالی می فرماید: «همانا شراب، قمار، بتها و تیرهای قرعه، پلید و از کردار شیطان است. از آن دوری کنید تا شاید که رستگار شوید. شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه برانگیزد و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. باین وصف آیا از آن دست برسخواهید داشت؟» (سورة مائده - آیه ۹۰ و ۹۱)

از رسول اکرم (ص) روایت شده: «خدایان می، میگسار، می دهنده، فروشنده، خریدار، سازنده، کسی که برایش ساخته شده، باربر، کسی که برایش باربری شده و خورنده پول آن را لعنت کرده است. پرهیز کنید از باده که کلید هر شری است. پرهیز کنید از باده، زیرا ریشه همه پلیدیها است. کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، باده نمی آشامد. و کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، بر سفره ای که سر آن میگساری می شود، نمی نشیند.» و نیز روایت شده که «اگر باده گسار بمیرد، ملاقاتش با پروردگار مانند بت پرستان خواهد بود.» «زنا کار هنگام زنا، دزد به هنگام دزدی، و می گسار در وقت میگساری بی ایمانند.» در این باره روایات بسیاری ولی چون مطلب روشن است، برای تبرک، به همین اندازه اکتفا می کنیم. دانشمندان در این باره کتابها

القمر، ويوم كسوف الشمس، وعند الزوال في غير يوم الخميس، وعند غروب الشمس حتى يذهب الشفق، وفي الحماق (وهو ليلتان أو ثلاث آخر الشهر)، وبعد طلوع الفجر إلى طلوع الشمس، وفي أول ليلة من كل شهر (إلا شهر رمضان)، وفي ليلة النصف من كل شهر.

وذكروا أيضاً أن الجماع يكره في بعض الحالات، منها السفر إذا لم يكن مع المسافر ماء يغتسل به، وعند هبوب الريح السوداء والصفراء والحمر، والزلزلة، ويكره الجماع وهو عريان، وبعد الاحتلام قبل الغسل أو الوضوء، ولكن لا بأس به إن تعدد ولم يتخلل الغسل بين

«شبی که ماه گرفته است، روزی که کسوف شده باشد، هنگام غروب آفتاب مگر روز پنجشنبه باشد، از اول غروب تا ازین رفتن سرخی آسمان، دویا سه شب به آخر ماه مانده، ما بین اذان صبح تا طلوع آفتاب، شب اول هر ماه جز ماه رمضان و شب نیمه هر ماه».

همچنین گفته اند که در بعضی حالات، آمیزش با زنان کراهت دارد. در سفر؛ اگر آب برای غسل نداشته باشد، در هنگام وزش بادهای سرخ و سیاه و زرد، به هنگام زلزله، با حالت برهنه، بعد از احتلام در صورتی که هنوز غسل نکرده یا وضو نگرفته باشد ولی آمیزش مکرر مانعی ندارد اگر چه غسل نکرده باشد

بماذکرناه، وإنما ذکرناه تيمناً وتبرکاً به .

وقد كتب في هذا الموضوع الكثيرون من أعلام الأطباء، كما كتب غيرهم من علماء الاجتماع ورجال القانون والمصلحين، حتى أصبح الكلام عن مضار الخمر من قبيل تحصيل الحاصل، وبناء على ذلك فقد أصبحت مكافحة الخمر مهمة إنسانية عامة لإسلامية خاصة فقط. وقد قامت مؤسسات وجمعيات في مختلف أقطار الأرض، ومن جميع الأديان والمذاهب، ولاغاية لها غير مكافحة الخمر وتطهير الإنسانية من هذا البلاء العظيم، وفيهم الأطباء والكيميائيون والاجتماعيون والقانونيون وغيرهم.

نوشته اند و مبارزه با آن، جزو مسائل جهانی است و از ویژگیهای اسلام نیست. علمای همه ادیان، پزشکان، شیمی دانان، جامعه شناسان، و قانون دانان برای از بین بردن می و میگزاری هماهنگ شده اند.

المرات فيغتسل للمرة الأخيرة، فإن الخبر الوارد في هذا الباب قد فرق بين الجماع عقيب الاحتلام وبين الجماع عقيب الجماع، وفي هذا الخبر أن الاحتلام من الشيطان بخلاف الجماع، ولكن يستحب غسل الفرج والوضوء قبل الجماع. ومن الحالات التي يكره فيها الجماع أن يجامع وعنده من ينظر إليه من ذوي العقول على وجه يراها ويسمع كلامها ونفسها<sup>۱</sup>. وكذا يكره النظر إلى فرج المرأة عند الجماع.

وجاء في بعض الروايات أن الجماع يكره بعد الظهر، لأنه يورث

وبرای بار آخر غسل می کند، زیرا در روایتی که در این باره است، میان آمیزش بعد از احتلام با آمیزش پس از آمیزش فرق نهاده و علت آن را چنین بیان داشته که: احتلام از شیطان است و آمیزش چنین نیست، اما مستحب است پیش از آمیزش دوم زن و مرد آلت تناسلی را بشویند و وضو بگیرند.

از دیگر موارد کراهت، آنجا است که شخص دیگری، هر چند کودک باشد، آنان را ببیند و سخن گفتن و نفس کشیدنشان را بشنود<sup>۱</sup> و نیز نگاه کردن به عورت زن هم کراهت دارد.

در بعضی روایات آمده: آمیزش به هنگام بعد از ظهر کراهت دارد و کودک

(۱) - فی خبر عن الصادق علیه السلام قال: «قال رسول الله (ص): والذي نفسي بيده لو أن رجلاً يغشى امرأته وفي البيت صبي مستيقظ يراها ويسمع كلامها ونفسها ما أفلح أبداً، إن كان غلاماً كان زانياً أو جارية كانت زانية.» وكان علي بن الحسين (ع) «إذا أراد أن يغشى أهله أغلق الباب وأرخى الستور وأخرج الخدم.» فيستفاد من إطلاق لفظ الحديث أنه لا فرق فيما إذا كان الصبي مميزاً أو غير مميز، كما ذكره الفقهاء. وفي بعض الأحاديث أن ذلك يورث الزنا. (علل الشرائع للشيخ الصدوق).

(۲) امام صادق (ع) روایت فرمود که: «رسول خدا (ص) فرمود: سوگند به آن کس که مرا آفرید، اگر مردی با همسرش آمیزش نماید و کودکی ببیند و یا صدای نفس کشیدن و سخن گفتن آنها را بشنود، آن کودک بدکار خواهد شد، پسر باشد یا دختر.» امام چهارم (ع) هرگاه می خواستند با همسرشان نزدیکی کنند، درها را بسته، پرده ها را آویخته و خدمتگزاران را بیرون می کردند. از اطلاق روایت استفاده می شود که فرقی بین کودک که ممیز و غیر ممیز نیست. در بعضی روایات فرموده اند: «کودک زنا کار می شود» علل الشرائع - شیخ صدوق (ره).

الحول في العينين، إلا يوم الخميس. ويكره أن يجامع الرجل امرأته بشهوة امرأة غيرها، لأنه يورث التخث أو الخبل، ويكره الجماع من قيام لأنه يجعل الولد بوالاً في الفراش، ويكره ليلة الأضحى، لأنه يسبب زيادة إصبع أو نقصان إصبع في الولد، ويكره الجماع تحت شجرة مثمرة، لأنه يجعل الولد جلاداً أو قتالاً أو عريفاً<sup>۱</sup>، ويكره الجماع في وجه الشمس وتلاثلثها إلا أن يرخي ستراً، لأنه يورث الفقر والبؤس طول الحياة، ويكره بين الأذان والإقامة لأنه يجعل الولد حريصاً على إهراق الدماء، ويكره على غير وضوء، لأنه يجعل الولد

لوچ می شود، مگر در روز پنجشنبه، و کراهت دارد که مردی با همسرش نزدیکی کند و چهره زنی دیگر را در نظر داشته باشد؛ این کار فرزند او را کودن می سازد و یا خنثی می شود. ایستاده آمیزش کردن هم کراهت دارد و باعث می شود که کودک، در رختخواب خود ادرار کند. و نیز در شب عید قربان کراهت دارد زیرا سبب می شود که انگشتان فرزند کم یا زیاد گردند.

همچنین زیر درخت میوه دار آمیزش نمودن مکروه است، زیرا باعث می شود که کودک ستمگر، خونخوار و جاسوس «عریف» گردد.<sup>۲</sup> آمیزش در زیر نور آفتاب کراهت دارد، مگر آن که سایبانی آویخته شود، زیرا موجب فقر و افسردگی در زندگی کودک خواهد گشت. ما بین اذان و اقامه هم مکروه است، چون باعث می شود که فرزند خونریز گردد. آمیزش بدون وضو فرزند را کوردل و بخیل

(۱) — العریف: جمعه عرفاء. وفيه: من تولى عرافة أتى يوم القيامة ويداها مغلولتان إلى عنقه. وهذا تحذير من التصدي للرياسة لما في ذلك من الفتنة، وأنه إذا لم يقم بحقها أثم واستحق العقوبة (مجمع البحرين).

(۲) عریف: کسی است که دیگران را شناسایی می کند. فرموده اند: کسی که عهده دار شناسایی دیگران گردد، روز قیامت، دستهایش به گردنش بسته خواهد شد. با این بیان، انسان را از ریاست و فریبهایش برحذر داشته اند، چون ترک وظایف، گناه و شایسته کیفر است. (مجمع البحرين)

أعمى القلب بخيل اليد، ويكره على سقوف البنیان، لأنه يجعل الولد منافقاً مرائياً مبتدعاً، ويكره الجماع وهو مختضب أوهي مختضبة، ويكره على امتلاء المعدة<sup>۱</sup> ويكره الكلام عند الجماع بغير ذكر الله، وغير ذلك مما فصلته كتب الفقه والحديث<sup>۲</sup>.

بار می آورد. همچنين آمیزش بر بالای بام هم کراهت دارد و سبب می شود که طفل دورو، خودنما و بدعتگزار گردد.

هنگام حنابستن زن و مرد و پُر بودن معده هم آمیزش کراهت دارد.<sup>۳</sup> سخن گفتن در هنگام آمیزش کراهت دارد، مگر آن که یاد خدا باشد. مطالب مفصل دیگری هم در کتب فقه و حدیث آمده است.<sup>۴</sup>

(۱) — عن الصادق عليه السلام: «ثلاث يهدمن البدن وربما قتلن: دخول الحمام على البطنة، والغشيان على الامتلاء، ونكاح العجائز».

(۲) — وقد ذكر صاحب «المسالك» ما حاصله أن التعليل بالأمور المذكورة من بخل وحرص وإهراق الدماء وغير ذلك يقتضي اختصاص الكراهة في جماع يمكن فيه حصول الحمل. أما إذا كانت يائساً مثلاً فإنه يقوى عدم الكراهة. وعن صاحب «الجواهر» أن المراد من تلك التعليلات — كما في غير هذا المورد — ذكر بعض الحكمة في هذا الحكم المبني على العموم، لا أن المراد منها دوران الحكم مدارها وجوداً وهدماً. فالمتأمل المتتبع لأقوال الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين يعلم ذلك منها. فالكراهة ثابتة أمكن فيه الحمل أو لم يمكن.

وفيه: أنه — مع كون الحكم إرشادياً — بما أن الحكم قد علل بهذه التعليلات فلم يتكون له إطلاق يشمل صورة انتفاء هذه العلل، نعم بعد الفراغ عن تكوّن الإطلاق للحكم ينتهي الدور إلى أن (۳) امام صادق (ع) فرموده اند: «سه چیز است که بدن را در هم کوفته و چه بسا خواهند کشت: با شکم پُر حتماً رفتن و نزدیکی نمودن و با زنان پیر آمیزش نمودن».

(۴) صاحب مسالك فرموده: آنچه ذکر شد، در مورد آمیزشهایی است که امید بارداری زن باشد و در موارد دیگر کراهت ندارد.

ولی از صاحب جواهر نقل کرده اند که مقصود، ذکر برخی اثرات سوء است که با این کارها به وجود می آیند نه آن که ویژه مواردی باشد که نوزادی به وجود آید، بلکه بیان حکمت را فرموده اند پس هر کس سخنان پیشوایان دین را بررسی کند، در هر صورت به این نتیجه خواهد رسید که کراهت ثابت است، چه امید بارداری باشد یا نه. بر کلام صاحب جواهر ایراد می شود که — اضافه بر این که حکم، ارشادی است — چون ضمن بیان حکم، علت ذکر شده اطلاق محقق نمی گردد تا مواردی را که علت نباشد، شامل شود. آری بر فرض ثبوت اطلاق برای

### أوقات استحباب الجماع

وتستحب التسمية عند الجماع، وأن يكون على وضوء. ويستحب الجماع ليلة الإثنين، لأنه يجعل الولد حافظاً لكتاب الله راضياً بما قسم الله عزوجل له، ويستحب ليلة الثلاثاء، فإنه يرزق الولد الشهادة، بعد شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً (ص) رسول الله، ولا يعذبه الله مع المشركين، ويكون طيب النكهة والفم رحيم القلب سخي اليد طاهر اللسان من الغيبة والبهتان، ويستحب ليلة الخميس، لأن الولد يكون حاكماً من الحكام أو عالماً من العلماء، ويستحب يوم الخميس عند الزوال، لأنه يبعد الشيطان عن الولد، ويكون قيماً ويرزقه الله السلامة

### اوقاتی که جماع در آن مستحب است

در هنگام آمیزش، مستحب است نام خدا را ببرد و با وضو باشد. در شب دوشنبه نزدیکی نمودن، فرزند را حافظ قرآن و خوشنود به رزق الهی قرار می دهد و اگر در شب سه شنبه باشد، فرزند از شهدای راه خدا شود، پس از آن که به یکتایی خدا و پیامبری حضرت محمد (ص)، مؤمن و از عذاب شدن با مشرکین رها باشد، دهانش خوشبو، دلش مهربان، دستش گشاده و زبانش از غیبت و تهمت مبرا گردد. اگر در شب پنجشنبه آمیزش صورت گیرد، مستحب است و فرزند، فرمانروا یا دانشمند می شود و اگر در ظهر روز پنجشنبه باشد، شیطان از فرزند، دور و او

→ یقال: «هذه حكمة والحكم لا يدور مدار الحكمة»، إلا أن الشأن في تحقق الإطلاق، ومع ذكر السبب المضيق والقرينة المتصلة لم ينعقد الإطلاق.

حکم، نوبت به فرمایش صاحب جواهر می رسد که فرموده: این، بیان حکمت است و حکم، دایر مدار حکمت نیست. ولی اطلاق حکم وقتی است که سبب خاص و قرینه متصله ذکر نشده باشد، وگرنه اطلاق منعقد نمی گردد.



في الدين والدنيا، ويستحب يوم الجمعة بعد العصر، فإن الولد يكون معروفاً مشهوراً عالماً، ويستحب ليلة الجمعة بعد العشاء الآخرة، فإنه يرجى أن يكون الولد من الأبدال<sup>۱</sup>.

ويمكن القول — بعبارة أخرى —: إن التزام الإنسان المستحبات وتجنبه المكروهات في الجماع، يحقق الطفرة، أو بعض الطفرة إلى الأحسن في خلقه الولد.

ونذكر في ما يأتي أن الصفات الوراثية منها ما هو حتمي ولا يمكن تغييره ومنها ما هو قابل للتحكم فيه وتغييره وتبديله، بمعنى أنه يمكن تخليص الولد من تلك الصفات إن كانت ذميمة، وتنميتها وترسيخها إن كانت حميدة، وأصدق شاهد على تحقق الطفرة ابن نوح.

خوش اندام و سالم در دين و دنيا خواهد بود. چنانچه عصر جمعه باشد، فرزند از دانشمندان مشهور و اگر در شب جمعه، بعد از نماز عشاء باشد، امید است که فرزندی بزرگوار و شرافتمند باشد.

می توان گفت که انجام مستحبات و ترک مکروهات، ممکن است جهشی در فرزند به وجود آورد. در آینده، خواهیم گفت که صفات پدران و مادران گاهی غیر قابل تغییر و گاهی هم می توان آنها را تغییر داد و خوبیها را جایگزین صفات ناپسند نمود. بهترین دلیل بوجود آمدن جهش، پسر حضرت نوح است.

(۱) — الأبدال: جمع بديل و بدل، وهو الكرم الشريف .



مرحله سوم:

انسان در رحم مادر



### المرحلة الثالثة: عالم الرحم :

ثم إنَّ الإنسان ينتقل في المرحلة الثالثة إلى رحم الأم . وتحيط به في هذه المرحلة ثلاث ظلمات : ظلمة المشيمة ، وظلمة الرحم ، وظلمة البطن . وينبغي التعريف بأن بعض المعدات الأولى التي تعين مصير الفرد الإنساني موجود في رحم الأم ، كما أن البعض الآخر منها موجود في صلب الأب ، وقد أثبتت التحقيقات العلمية الدقيقة أن لرحم الأم

### مرحلة سوم: اسان در رحم مادر

انسان در سومین مرحله جابجایی ، به رحم مادر وارد می شود و اینجا سه پرده تار او را در بر می گیرند، بیخه دان، رحم و شکم . باید گفت قسمتی از چیزهائی که مسیر و سرنوشت انسان را معین می کند، در رحم مادر است، چنانچه برخی دیگر در پشت پدر است .

تحقیقات دقیق علمی ثابت کرده که رحم مادر، در خوشبختی و بدبختی طفل

دوراً مهمماً في تهيئة المعدات التي تقرر سعادة الإنسان أو شقاءه، ونذكر هنا بصورة موجزة شرح هذا الموضوع، معتمدين في ذلك على الآيات الكريمة والأحاديث الشريفة وأقوال العلماء المتخصصين.

### ۱- الآيات الكريمة:

قال تعالى: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ. ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ. ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً. فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً. فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا. فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا. ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ. فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»<sup>۱</sup>.

قال في تفسير «الميزان»<sup>۲</sup>: «النطفة القليل من الماء، وربما يطلق على مطلق الماء»<sup>۳</sup>.

والقرار مصدر أريد به المقر مبالغة. والمراد به الرحم التي تستقر فيها

نقش مؤثری دارد که با استفاده از آیات شریفه قرآن و فرمایشات پیامبر و امامان -علیهم السلام- و سخنان دانشمندان، به شرح مختصر آن می پردازیم.

نخست آیات قرآنی: خدای تعالی فرموده: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ...»<sup>۴</sup> در تفسیر المیزان آمده: «نطفه، آب اندک است و گاهی به آب اطلاق می شود.»<sup>۵</sup> و «قرار» مصدر و در مبالغه به «مقر» گفته می شود و منظور از «قرار

(۱) - المؤمنون - ۱۲، ۱۳ و ۱۴ .

(۲) - ج ۱۵ - ص ۲۰ .

(۳) - جاء في تفسير الميزان - ج ۲۰ - سورة «الذهر»: أنه غلب استعمال كلمة النطفة في ماء الذكور من الحيوان الذي يتكون منه مثله .

(۴) «همانا انسان را از چکیده گل آفریدیم، آن گاه از آن نطفه ای در جایگاهی استوار آفریدیم، آن گاه از نطفه، خونی بسته آفریدیم و سپس خون بسته را گوشتی جویده آفریدیم و گوشت را استخوانهایی آفریده و استخوانها را از گوشت پوشانیدیم سپس آن را خلقت دیگری گردانیدیم. خجسته باد بهترین آفرینندگان.» مؤمنون - ۱۲ تا ۱۴

(۵) در تفسیر المیزان - جلد ۲۰ - سورة دهر آمده: کلمه «نطفه» در مورد آب موجودات نر (که عاملی است برای تولید مثل) زیاد به کار برده شده است.

النطفة. والمکین المتمکن، وصفت به الرحم، لتمکنها في حفظ النطفة من الضیعة والفساد، أو لکون النطفة مستقرة متمکنة فيها. والمعنى: «ثم جعلنا الإنسان نطفة في مستقر متمکن هو الرحم كما خلقناه أولاً من سلاله من طین، أي بدلنا طریق خلقه من هذا إلى ذاك».

ولا یخفی أن السنن الإلهیة ثابتة لا تتغیر ولا تتبدل. قال تعالی: «قَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا.»<sup>۱</sup> فالإنسان یخضع لتلك القوانين من اللحظة الأولى التي هي لحظة قرار النطفة في مستقرها في عالم الرحم إلى حین الولادة. فهو يتکامل علی ما تقضي به السنن الإلهیة خطوة خطوة تابعاً لها خاضعاً لأوامرها. فن سننه تبارک وتعالی أن یبدل النطفة التي هي الماء القلیل إلى العلقه التي هي قطعة جامدة من

مکین» جایگاه پُرتوان است که توانایی حفظ نطفه را از تباهی دارد، یابه خاطر جایگزین شدن نطفه در آنجا، که در این صورت معنی چنین می شود: «آن گاه انسان را نطفه ای در جایگاه پرتوان رحم قرار دادیم، همان گونه که پیشتر از گل آفریدیم.» یعنی مسیر آفرینش او را از گل به نطفه برگردانیدیم.

پوشیده نماند که سنتهای الهی، پابرجا و تغیر ناپذیرند خدای تعالی فرموده: «قَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّةٍ...»<sup>۲</sup>.

پس، از همان لحظه جایگزین شدن نطفه انسان در رحم مادر تا هنگام ولادتش، برابر دستورات خداوند سر فرود آورده و قدم به قدم، مطابق سنت های الهی پیش می رود و تابع فرمان اوست.

بنابر این از روشهای خدای بزرگ این است که نطفه و آب اندک را به علقه،

(۱) - فاطر - ۴۳ .

(۲) «برای سنت های الهی، هیچ گاه دگرگونی نخواهی یافت و هرگز برای روشهای الهی جایبایی رخ نخواهد داد.» سورة فاطر- آیه ۴۳.

الدم ثم إلى المضغة التي هي القطعة من اللحم المضغوغة، ثم يجعلها عظماً مكسوة باللحم، ثم يولج فيه الروح. فهذه التحولات المختلفة المتعاقبة في مدة معينة في ظرف الرحم، تهيء للطفل المعدات الأولية من السعادة أو الشقاء.

### بدء حياة الجنين من الخلية

وقال تعالى: «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَآ إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.»<sup>۱</sup> وقد علق بعض المحققين على تفسيرها بما خلاصته: «إن عظمة المفهوم من هذه الآية هي اليوم أوضح من كل زمان مضى، وذلك بسبب التقدم الكبير الذي بلغ إليه علم الحياة وانكشاف الكثير من أسرار تكون الجنين. فالجنين في بدء تكونه يكون خلية واحدة ليس

يعنى خونى بسته برگرداند و آن را به مضغه كه پاره گوشتی است جویده شده، برگرداند و آن را استخوان با پوششی از گوشت قرار دهد، سپس به آن روح بدمد. این جابجایی های گوناگون و پی در پی در زمانهای تعیین یافته در قرارگاه «رحم»، مقدمات اولیه خوشبختی و بدبختی کودک را فراهم می سازد.

### شروع زندگی جنین از یک سلول

خدای تعالی فرموده: «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ...»<sup>۲</sup> بعضی از مفسرین، در تفسیر این آیه، مطلبی گفته اند که خلاصه آن چنین است: «امروز به خاطر پیشرفت های علم زیست شناسی در شناخت انسان و کشف اسرار پدید آمدن نوزاد، عظمت آنچه در آیه آمده، از گذشته روشن تر است. نوزاد در ابتدای پیدایش، یک سلول بیش نبود و از شکل و اجزاء و دستگاه

(۱) - آل عمران - ۶ .

(۲) «خداست آن که صورت شما را در رحم مادران هرگونه که اراده کند نقش می بندد؛ خدایی جز آن ذات یکتا نیست که به هرکار خواهد توانا و به همه چیز دانا است.» سوره آل عمران- آیه ۶ .



ها من شکل انسان و ابعاده و اعضائه و تجهزته الخاصة شيء. ثم سرعان ما تأخذ في التحول، وهي في ظلمات الرحم، متخذة في كل يوم شكلاً جديداً وصورة جديدة، حتى تكون - وهي الذرة الصغيرة التي لا تكاد تكون شيئاً مذكوراً - إنساناً ظاهره بالغ الجمال والانتظام، وباطنه بالغ اللطف معقد التركيب على نحو دقيق».

«ومن عجب أن كل هذا النقش والتصوير إنما يقع على الماء. والمعروف أن الماء لا يتماسك عليه نقش ولا تصوير، وقد ضرب المثل بذلك، وقيل: من ذا الذي اتخذ من الماء محلاً للتصوير؟!».

#### تكاثر الخلية وتكوين الأجهزة والأعضاء

«فإذا تم التلقيح وخرج الجنين على أولى صورته، يتخذ شكل ثمرة

گوارشی چیزی در او دیده نمی شد. سپس به سرعت، شروع به عوض شدن در تیرگیهای رحم نمود و هر روز شکل و صورت تازه ای به خود گرفت تا انسان شد. این همان ذره ناچیز بود که به حساب نمی آمد و هم اکنون، در ظاهر به صورت انسانی در نهایت زیبایی و جمال و در باطن، در نهایت لطافت و حساسیت و با ترکیبات پیچیده و دقیق می باشد.» شگفت آورتر آن که این شکل گیریها و نقشها در آب صورت پذیرفته بود و حال آن که مشهور است که در آب نتوان نقشی بست، تا آنجا که این مطلب ضرب المثلی شده برای کارهای بی نتیجه که مثلاً می گویند: کارش نقش بر آب شد.

#### افزایش سلولها و خلقت دستگاہها و اعضاء

«پس هرگاه بارگیری پایان یافت و جنین اولین شکل را به خود گرفت، به

التوت التي تتصل حبیباتها بعضها ببعض، ويسمون هذا الشكل «مرولا» وفي نفس الوقت تتصل سرّة الجنين بقلب الأم عن طريق شريانين ووريد واحد. والجنين يتغذى بدم الأم من هذا الطريق. وتأخذ الخلايا بالانطلاق إلى الخارج شيئاً فشيئاً، وداخل «المرولا» يخلو بالتدريج، ويسمونها عندئذ «بلاستولا»، ثم لا تلبث خلايا «البلاستولا» أن تتكاثر وتشكل جيباً ذا جدارين، ثم تحدث منخفضاً ينقسم به الجنين إلى فرعين: الصدر والبطن».

«والعجيب أنه حتى هذه المرحلة تكون جميع الخلايا متشابهة لاختلاف بينها في الظاهر. حتى إذا بدأ الجنين باتخاذ صورته، بعد هذه المرحلة وتناسبت أجزاؤه على نحو وظائفها المقبلة، أخذت تلك الخلايا بالتغير والتباين، وظهرت أنسجة وأجهزة مختلفة الشكل، واختصت كل طائفة من الخلايا بتكوين واحد من أجهزة البدن، كالأعصاب والدورة

صورت میوه درخت توت در می آید که دانه های آن به هم پیوسته، که آن را شکوفه می نامند و در همان حال، ناف جنین به وسیله دو شریان و یک رگ به قلب مادر پیوند یافته و از این طریق، از خون مادر تغذیه می کند. سلولها، به طور تدریجی بیرون می آیند و داخل «مرولا» آرام آرام خالی می شود؛ در این هنگام آنها را «پلاستولا» می نامند. سپس سلولهای «پلاستولا» شروع به افزایش کرده و به شکل گریبانی دو دیواره در می آید و جنین به دو قسمت سینه و شکم تقسیم می شود».

شگفت آن که تا این زمان، همه سلولها مانند یکدیگرند و ظاهراً باهم تفاوتی ندارند، تا هنگامی که نوزاد به خود شکل می گیرد. در این مرحله اجزای آن برای کارهای آینده مستعد شده، سلولها متغیر شده، بافتها و تجهیزات مختلف پیدا شده و هر یک از سلولها به آماده کردن بخشی از ساختمان بدن همچون

الدموية وجهاز الهضم وغيرها. وبعد أن يقطع الجنين هذه المراحل في ظلمة الرحم يصبح إنساناً سوياً متوازناً».

### تلقيح الحيوان المنوي للبويضة

وإليك ماقاله بعض الأخصائيين في هذا الموضوع:

«إن تشكل القلب الإنساني جاء من اجتماع خليتين ضعيفتين هما الحيوان المنوي (من الرجل) والبويضة (من المرأة). جاء الحيوان المنوي من دفعة مني كانت تحوي ۵۰۰ مليون حيوان منوي. ومن هذا الشعب المنوي بدأ الزحف والسباق الجبار. إلى أين؟ إلى الالتحام بالبويضة التي تنطلق من مصنع خاص هو المبيض الذي يحوي ۳۰۰ ألف بويضة. وآخر ما قيل في لحظة التحام النطفة بالبويضة أن هجوم النطف على البويضة

اعصاب، گردش خون، جهاز هاضمه وديگر قسمتها می پردازند. پس از آنکه نوزاد این مراحل را در تاریکی های رحم مادر پیمود، به صورت انسانی زیبا در می آید.

### ترکیب تخمک و نطفه مرد

اینک به بررسی نظریه بعضی از متخصصین در این مورد می پردازیم:

«ساختمان بدن انسان، از پیوستن دو سلول ناتوان که عبارتند از «اسپرم» مرد و «اوول» زن شکل می گیرد.» «اسپرم» از جهش ناگهانی منی، که در حدود پانصد میلیون موجود زنده را در خود شامل می شود، پیدا می شود. این رشته منی، حمله را شروع می کند تا سلولها بر یکدیگر سبقت گرفته و دیگران را از بین ببرند. به کجا پیش می روند؟! به سوی تخمک و برای پیوستن به آن، که آن هم از جای مخصوص (یعنی تخمدان که در آن حدود سیصد هزار تخم می باشد.) جدا شده است.»

«آنچه در مورد هجوم نطفه به تخمک می توان گفت، این است که همانند

يكون أشبه بمهاجمة قلعة، ويسقط العديد من النطف صرعى تذويب وإضعاف الغلاف الخارجي، ويكون نصيب النطفة الأخيرة الدخول بعد أن مهد الطريق لها بالتضحيات من النطف الأولى»<sup>١</sup>.  
 والجسم الإنساني يرفض عادة كل جسم غريب ويلفظه «فهلا انطبقت هذه القاعدة على الحيوان المنوي، لأنه جسم غريب؟!... في الواقع يحدث عكس هذا بالضبط، حيث تتحول السليبات إلى إيجابيات. وهذا من أعجب الأمور». فلماذا لم يرفض جسم الأنثى هذا الجسم الغريب (أي هذه الخلية الجرثومية) الذي دخله؟! يجب الطب فيقول: «إن جسم الأنثى يستعد كلياً، وتبدل أخلاطه ويتغير مزاجه بحيث يوافق استقبال هذا الجسم الغريب وإيصاله بأمان إلى البويضة حتى يتم اللقاح»<sup>٢</sup>.

هجوم یک لشکر برای گشودن قلعه ای می باشد. شمار فراوانی از افراد نطفه نابود می شوند و پس از آن که دیواره تخمدان نرم شد و نطفه ها کشته های فراوان دادند، سرانجام یک سلول (اسپرم) وارد تخمدان می گردد»<sup>١</sup>.  
 «شگفتا!! بدن انسان که همواره از خود دفاع می کند و موجودات بیگانه را دور می سازد، چرا این موجود زنده را که از منی پیدا شده و بیگانه است، مشمول این قاعده قرار نمی دهد؟ بلکه به عکس عمل کرده و به جای دفع، جذب می کند؟ چرا بدن زن و اندام ماده، این موجود زنده ای را که داخل شده، به دور نمی افکند؟!  
 پزشکی، پاسخ این پرسش را چنین می دهد: «جنس ماده برای پذیرش این موجود ناشناس، به وسیله تغییر آمیخته ها و طبیعت خویش آمادگی پیدا کرده تا به آرامی این موجود را به تخمدان برساند و بارگیری انجام پذیرد»<sup>٢</sup>.

(١) - کتاب «الطب معراب الايمان» الدكتور خالص جلبي - ج ٢ - ص ٤٧ .

(٢) - کتاب «الطب معراب الايمان» - ج ٢ - ص ٤٨ و ٤٩ .

## دورالمشیمه فی حیاة الجنین

«وبتوالی الحیوان المنوی، تتشکل المشیمة، تلك الغدة الجديدة المدهشة التي تنغرس في الرحم وتمثل، بالنسبة للجنین، كل أجهزته مجتمعة، فهي الرئة للتنفس والقلب لضخ الدم والعروق لإیصال الدم والغذاء، والكلية لتصفية المواد الضارة، والغدد لإفراز الهرمونات. وهي الجهاز الهضمي لنقل الأغذية المناسبة، وهي الحاجز المنيع أمام دخول ما یضر»<sup>۱</sup>.

«إن الحياة موجودة في الخلية، (وهي وحدة الحياة الأساسية)، ومنها یبتدئ سلم الحياة. ولقد وجد أن أول السلم یبتدئ بالحماة الراشحة أو (الفيروسات) وهي المعبر مابین الجماد والحياة، ففيها

## نقش زهدان در زندگی جنین

«پس از رسیدن این موجود زنده که از منی پیدا شده، زهدان به وجود می آید. این غده تازه و شگفت انگیز که در رحم ریشه دوانیده و آمادگی برای نوزاد شدن را دارد، تمام نیازهای خود را جذب و بلکه می سازد، مانند شش برای تنفس، کبد برای ساختن خون، قلب برای گردش خون، رگها برای رساندن خون و غذا، کلیه ها برای تصفیه مواد مضر، غده ها برای ترشح هرمونها، دستگاه گوارش برای رساندن مواد لازم خوراکی و دفع مواد زیان بار»<sup>۱</sup>.

«حیات درسلول نهفته وهمان ریشه زندگی است. نتیجه تحقیقات این است که شروع زندگی از موجودات بسیار ریز تب آورتراوش کننده (ویروسها) است که فاصله گذرگاه میان موجود زنده و مرده اند. در ویروسها، هم خصوصیات موجودات

(۱) - کتاب «الطب محراب الايمان» - ج ۲ - ص ۴۸ و ۴۹ .

صفات الجمادات (القابلية للتبلور) وفيها صفات الحياة (القابلية للتكاثر). وكأن سر الخلق يكمن عند هذا الجسر»<sup>۱</sup>.  
 « إن عدم تلقيح البويضة لمدة ساعات يعني الموت لها، وإن عدم وصول الحيوان المنوي إلى البويضة في مدى أيام (ثلاثة إلى خمسة على أبعد حد) يعني موت الحيوان المنوي. الانفصال موت والوحدة حياة واستمرار»<sup>۲</sup>.

### مراحل تطور الخلية

«وبعد أن يحدث اللقاح بين البويضة والحيوان المنوي فإن نمو الإنسان لا يمشي وفق تسلسل واحد. فهو في مرحلة يمشي باتجاه زيادة الخلايا فقط بدون تميز أو تخصص. وهكذا تصبح الخلايا أكثر عدداً،

بی جان که قابل تبلور و شکل گیری می باشند، وجود دارد و هم ویژگیهای موجودات زنده که قابل تکثیر هستند. گویا راز آفرینش در این گذرگاه نهفته است.<sup>۱</sup> باردار نشدن «تخمک» پس از چند ساعت، به منزله مرگ آن است. و نرسیدن «اسپرم» به «تخمک»، بین سه تا پنج روز نیز به نابدی آن می انجامد.  
 بنابراین، جداماندن «اسپرم» از «تخمک»، نابدی و اتصالشان، زندگی و حیات اوست.<sup>۲</sup>

### مراحل تکامل و رشد سلول

پس از آن که کار بارگیری «اسپرم» و «تخمک»، صورت گرفت، رشد انسان به روش خاصی نیست. فقط در بعضی مراحل، سلولها زیاد شده و بدون آن که نشانه ای از ویژگیها در آن باشد، همه به یک شکل هستند. سپس کار

(۱) — کتاب «الطب محراب الايمان» - ج ۲ - ص ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ .

(۲) — کتاب «الطب محراب الايمان» - ج ۲ - ص ۵۲ .

ولكن كلها على شكل واحد. ثم تبدأ بعدها عملية التخصص حيث تفرز مجموعات لتتخصص في إيجاد عضو معين. وإذا ظهر هذا النسيج أو العضو فإن له شخصيته المستقلة ووظيفته المحددة. وفي أواخر المراحل الجنينية يميل الجنين باتجاه زيادة الوزن وإعطاء الرونق الأخير للإنسان حتى يخرج للحياة في أجمل صورة»<sup>۱</sup>.

## ۲- الروایات الشریفة:

لا يخفى أن السعادة والشقاء اللتين يناهما الإنسان وهوفي رحم الأم على نوعين: أحدهما- يكون من نوع القضاء الحتمي والمصير القطعي الذي يلزم الإنسان طول الحياة ولا يفارقه إلى أن يشاء الله تعالى، كالأجل المحتوم الذي لا يقبل التقديم والتأخير.

شکل گیری پیش می آید و هر سلول مأموریت ویژه ای برای ساختن قسمت خاصی از بدن پیدا می کند و هرگاه آن عضو پیدا شد، به کار شخصی و محدود خویش می پردازد. در آخرین مراحل، وزن نوزاد افزایش یافته و شکل بخصوصی به خود می گیرد تا برای زندگی زیبای دنیا آماده گردد»<sup>۱</sup>.

## استدلال به روایات شریفه

روایات: پوشیده نماند که خوشبختی و بدبختی بشر، از هنگامی که در رحم مادر قرار دارد، به دو گونه است: ۱- فرمان لا یتغیر خداوندی است که در تمام دوران زندگی همراه او بوده و جز به خواست خدا تغییر نمی پذیرد. مانند دوران حتمی عمر، که دیرتر یا زودتر نمی رسد، در این مورد، رحم مادر تأثیر بسزایی روی

(۱) - کتاب «الطب محراب الايمان» - ج ۲ - ص ۶۰.

وفي هذه الصورة تكون ظروف الرحم «علة تامة» لتلك الصفات . وهذا هو المصير الحتمي الذي لا يتبدل بتعاليم الأنبياء ولا بالوسائل الطبية والتربوية . فالإنسان مجبر على ذلك سواء أكان ذلك في الجسم أم في الروح . ومن هذا القبيل النقص في بعض الأعضاء ولون البشرة مثلاً ، أو الجنون أو ضعف العقل أو البلادة أو البله . قال مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام : «الحق داء لا يداوى ومرض لا يبرأ» .

وثانيهما- ما يكون ظرف الرحم بالنسبة إليه كترربة مساعدة فقط . ومن ثم كان بقاء تلك السعادة أو ذلك الشقاء رهناً بالظروف التي تساعد على نموه أو تساعد على إضعافه أو إزالته ، وهذا هو المصير الذي يقبل التبدل ، فإن كانت المعدات الأولية في الرحم تساعد على الشقاء فبالإمكان تبديل ذلك بالسعادة بالوسائل التربوية ، وحينئذ يكون بقاء الشقاء وزواله رهناً بالظروف المساعدة على هذا أو ذلك .

این صفات دارد. این شیوه ای است که آموزش پیامبران و دانش و بهداشت هم در آن اثر ندارد و انسان به ناچار باید آن مسیر را برود، خواه مربوط به جسم و تن یا مربوط به روح و روان باشد. نقص عضو، رنگ پوست، دیوانگی، زیرکی، نادانی، و کودن بودن چنین می باشد امیر مؤمنان (ع) فرمود: «نادانی دردی بی درمان و مرضی است بی بهبودی». ۲- نوع دیگر از چیزهای متغیر، همانند رحم مادر که به منزله خاک و زمین آماده کشت است، می باشد. بدین جهت، خوشبختی و بدبختی در گروزمینه و شرایطی است که آن را کمک کرده و یا از بین می برد. این شیوه تغییر پذیر است. پس اگر آمادگی های اولیه، او را برای بدبختی ساخته باشد، با ابزارهای تربیتی ممکن است او را به خوشبختی رساند. بنابراین، بدبختی او در گرو کمک های نیک یا بد است.



و كذلك ما كان من الحالات النفسية والملكات الصالحة أو الطالحة التي يرثها الطفل، وهو في ظرف الرحم، كالشجاعة والجن والكرم والبخل وغيرها من الصفات المختلفة، فهذا الظرف تربة مساعدة للصالح أو الفساد في سلوك الطفل. وليس هذا من نوع القدر الحتمي، إذ يمكن إصلاح الفاسد بالطرق التربوية، أو إفساد الصالح بالبيئة الفاسدة. وكذلك بعض أمراض الجسم التي تنتقل إلى الطفل بالوراثة، كالسل والسرطان، فحالة الطفل هنا ليست أكثر من استعداد لها، وقد تعوق أحوال نمو الطفل نموها وتقضي عليها، وقد يحدث العكس فتساعد تلك الأحوال على نمو هذه الأمراض وتحققها وتقضي على الطفل<sup>١</sup>. ومعنى ذلك أن الآباء الصالحين والأمهات الصالحات يمكن أن ينجبوا أولاداً

همچنین حالات نفسانی و خوبیها و بدیهای خانوادگی که کودک از پدران خود به ارث برده، ممکن است در رحم تغییر یابد، مانند شجاعت، ترس، بخل، بخشش و صفات دیگر. پس رحم برای خوشبختی و بدبختی کودک، زمینی است آماده. و این از مقدرات تغییر ناپذیر الهی نیست، زیرا می توان بد را با تربیت و محیط سالم، خوب و خوب را با محیط ناسالم، بد کرد.

همچنین است بیماری های جسمی که از طریق خانواده منتقل می شوند، مثل سل و سرطان که کودک توان دفع آنها ندارد و مانع از رشد او شده، او را تحت تأثیر قرار می دهد.<sup>٢</sup>

نتیجه این بحث چنین است که: پدران و مادران شایسته، ممکن است فرزندان شایسته به جامعه تحویل دهند، چون از زمان نطفه بودن، در زمینه ای

(۱) — الإنسان ذلك المجهول - ص ۱۹۱.

(۲) انسان موجود ناشناخته.

صالحین، إذ یرافقهم الصلاح والسعادة مذ كانوا فی أرحام أمهاتهم، إلا أن هذه السعادة یمکن أن تزول إذا صادفت بیئة فاسدة وعوامل انحراف تغیر سلوکهم وسجایاهم الموروثة وتقلبها رأساً علی عقب.

وکذلك الطفل المولود من أبوين فاسدين، قد یصادف تربية حسنة وبيئة صالحة وعوامل تسعده وتجنبه الانحراف والفساد.

هذه هي المعدات الأولية فی عالم الأرحام، التي تعد الإنسان لمصيره. إلا أن العلة الأخيرة والعامل الأخير الذي تترتب علیه السعادة أو الشقاء إنما یرجع إلى حسن إرادة الفرد فی سلوک طریق السعادة أو سوء إرادته فی سلوک طریق الشقاء، وتعیین عاقبته، خيراً أو شراً.

ولقد أوضح الإمام الصادق (ع) هذا المبدأ بقوله: «إن حقيقة السعادة أن یختم للمرء عمله بالسعادة، وإن حقيقة الشقاء أن یختم للمرء عمله بالشقاء.» فیعلم من ذلك أن حالة الشقاء الأولى فی أرحام الأمهات وإن كانت تؤثر

مناسب و همراه با شایستگی ها بوده اند، جز آن که ممکن است با برخورد به محیطی فاسد، این خوبیها از بین رفته و تحت تأثیر بدیها قرار گیرد و صفات پسندیده که در خانواده های خوب بوده، به کلی نابود گردد.

همچنین ممکن است کودکی از پدر و مادری ناصالح بدنیا آید، ولی در اثر کوشش مرتبان خوب و محیط سالم و زمینه های مناسب، از گمراهی و تباهی رهایی یابد. اینها کمک های اولیه ای هستند در دوران رحم مادر که به انسان برای انتخاب راه کمک می کنند. با این حال، تا شخص خود، چه بخواهد و کدامین راه را برگزیند، راه خوب یا راه بد! این گزینش، سرنوشت ساز است.

امام صادق (ع) این مطلب را به روشنی بیان فرموده اند: «همانا حقیقت خوشبختی، پایان کار مرد است به خوشبختی، و حقیقت بدبختی، پایان کار اوست به بدبختی.» از این فرمایش، می فهمیم که حالات رحم مادر، جز آمادگی برای پذیرش

في الطفل إلا أن أثرها لا يزيد عن أن فيها استعداداً لقبول الفساد، كما تكون التربة مستعدة لقبول البذر مساعدة على إنباته لأكثر. والعلية التامة تترتب على الإرادة، إن خيراً فخير وإن شراً فشر. ويؤكد هذا المعنى ماورد في الحديث النبوي الشريف «السعيد قد يشقى والشقي قد يسعد»<sup>۱</sup>. وقال الإمام أميرالمؤمنين (ع): «السعيد من وعظ بغيره والشقي من اتخذ لهواه وغروره»<sup>۲</sup>. ومعنى الحديث النبوي الشريف أن الذي كان سعيداً بحسب معداته الأولية وكانت معداته هذه في عالم الرحم تربة مساعدة على إسعاده وصلاحه قد يشقى لاختياره طريق الشقاء، وأن الذي كان شقيماً بحسب معداته الأولية، وكانت معداته في عالم الرحم تربة مساعدة على إشقائه وفساده قد يسعد إذا توفرت له البيئة الصحية والعوامل الصالحة واختار طريق السعادة وحاد عن طريق الشقاء. وكذلك كلمة الإمام

خوبی یا بدی برای فرد نمی آورد؛ مانند زمین که فقط آمادگی رویدن بذرا فراهم کرده و تمام کارهایش به اراده شخص بستگی دارد، خوب باشد یا بد. فرمایش پیامبر اکرم (ص) به درک مطلب یاری می کند که فرمود: «گاهی خوشبخت، بدبخت شده و گاهی بدبخت، خوشبخت می گردد»<sup>۱</sup> حضرت امیر مؤمنان (ع) فرمود: «خوشبخت است آن که از دیگران پند گیرد؛ بدبخت است آن که پیرو هوای نفس و خودخواهی باشد»<sup>۲</sup>.

معنی حدیث شریف پیامبر (ص) این است که: کسی که در زمینه های مناسب رشد نموده و رحم مادر به خوبی او کمک کرده، گاهی با پذیرش بدبختی بیچاره می شود و آن کس که زمینه های نامناسب و رحم مادر او را به بیچارگی می کشانده، با پذیرش خوبیها و گزینش راه درست و محیط سالم، از بدبختی می رهد.

(۱) - تفسیر روح البیان - ج ۱ - ص ۱۰۴ .

(۲) - نهج البلاغة - ج ۱ - ص ۱۴۹ .

عليه السلام توضح لنا أن حسن الإرادة وصحة الاختيار والاعتبار بمصائر أهل الشقاء أمور جدية بأن تسعد الإنسان وإن كان منبته الأول وظروفه الأولى مما يساعد على إشقائه وإفساده .

### خلق النطفة وتطورها في الرحم

وفي الكافي عن أبي جعفر (ع) : «إن الله عزوجل إذا أراد أن يخلق النطفة<sup>۱</sup> التي مما أخذ عليه الميثاق في صلب آدم أو ما يبدو له فيه<sup>۲</sup> ويجعلها في الرحم حرك الرجل للجماع<sup>۳</sup> وأوحى إلى الرحم<sup>۴</sup> أن افتحي بابك حتى يلج فيك خلقي وفضائي النافذ

فرمایش امیرالمؤمنین (ع) نیز روشن می سازد که گزینش راه صحیح و پند گرفتن از دیگران، در خوشبختی و بدبختی انسان تأثیر دارد، اگر چه برخلاف آمادگی های اولیّه باشد.

### خلقت نطفه و تکامل آن در رحم

در کتاب شریف کافی از امام باقر (ع) روایت کرده: «هرگاه خدای تعالی می خواهد نطفه ای را که در پشت آدم از او پیمان گرفته، بیافریند یا نیافریند<sup>۵</sup> و او را در رحم قرار دهد، مرد را برای آمیزش برمی انگیزد<sup>۶</sup> و به رحم الهام می نماید<sup>۷</sup>

(۱) - أي يخلق النطفة بشراً كاملاً .

(۲) - أي يبدو له في خلقه فلا يتم خلقه بأن يجعله سقطاً .

(۳) - بإلقاء الشهوة إليه .

(۴) - إيحاؤه سبحانه وتعالى إلى الرحم كناية عن فطره إياها على الإطاعة طبعاً .

أقول: في بعض الروايات في قوله تعالى: «مُخَلَّقَةً وَغَيْرَ مُخَلَّقَةٍ»:

(۵) آنچه که مربوط به آفرینش اوست، به کمال برسد یا نرسد.

(۶) شهوت مرد را برمی انگیزد.

(۷) الهام و وحی خدا به رحم، کتایه است به اطاعت فطری اش به امر او. مؤلف در مورد فرمایش الهی که گوید: «مُخَلَّقَةً وَغَيْرَ مُخَلَّقَةٍ» خلقت شده و خلقت نشده، گوید: آفریده نشده آنانند که پروردگار در پشت آدم،

وقدري، فتفتح الرحم بابها فتصل النطفة إلى الرحم فتدرد<sup>۱</sup> فيه أربعين يوماً، ثم تصير علقه أربعين يوماً، ثم تصير مضغة أربعين يوماً، ثم تصير لحماً تحري فيه عروق مشبكة، ثم يبعث الله ملكين خلّاقين يخلقان في الأرحام ما يشاء الله فيفتحان<sup>۲</sup> في بطن المرأة من فم المرأة فيصلان إلى الرحم، وفيها الروح القديمة<sup>۳</sup> المنقولة في أصلاب الرجال وأرحام النساء، فينفخان فيها روح الحياة والبقاء، ويشقان له السمع والبصر وجميع الجوارح وجميع ما في البطن بإذن الله تعالى. ثم يوحى الله إلى الملكين: اكتبنا عليه قضائي وقدري ونافذ

که گشاده باش تا آفریده من و حکم قطعی و مقدراتی که درباره اش دارم، داخل گردد. پس رحم خود را گشوده و نطفه به آن می رسد و چهل روز تردد می نماید.<sup>۴</sup> پس از چهل روز خون بسته می شود، سپس چهل روز به صورت گوشت جویده و آن گاه گوشتی با رگهای تو خالی می گردد. بعد خداوند دو فرشته بر می انگیزد تا آنچه را که خدا خواسته، در رحم بیافرینند. آنها به رحم زن وارد شده،<sup>۵</sup> روح آفریده شده<sup>۶</sup> اولی را که در پشت پدران و رحم مادران است،<sup>۶</sup> در او می دمند و چشم و گوش و دیگر اعضا و همه آنچه را که در شکم نوزاد هست، می گشایند. آن گاه خداوند به آن دو فرشته وحی می کند که فرمان قطعی و حکم و مقدرات مرا بر او بنویسید و در آنچه که می نویسید، تغییر روش و بداء را برای

→ غیر المخلقة: كل نسمة لم يخلقها الله عزوجل في صلب آدم(ع) حين خلق الذر وأخذ عليهم الميثاق، وهم النطف من العزل والسقط قبل أن ينفخ فيه الروح والحياة .

(۱) - أي تتحول من حال إلى حال .

(۲) - أي يدخلان من غير استرضاء واختيار .

(۳) - أي الروح المخلوقة في الزمان المتقادم قبل خلق جسده .

به هنگام خلعت در عالم ذر و پیمان گرفتن آنان را نیا فریده و عبارند از نطفه هایی که پیش از دمیدن روح به آنان، مرده و می ریزند.

(۴) یعنی از حالتی به حالت دیگر بر می گردد.

(۵) فرشتگان، بدون رضایت و اجازه زن داخل می شوند.

(۶) یعنی روحی که در گذشته، پیش از آفرینش بدن او آفریده شده بود.

أمری . واشترط لي البداء في ماتكتبان ، فيقولان : يارب ما نكتب ؟ ، فيوحى الله إليهما أن ارفعا رؤوسكما إلى رأس أمه ، فيرفعان رؤوسهما فإذا اللوح يقرع جبهة أمه ، فينظران فيه فيجدان في اللوح صورته وزينته وأجله وميثاقه شقيماً أو سعيداً وجميع شأنه . قال : فيملي أحدهما على صاحبه فيكتبان جميع ما في اللوح ، ويشترطان البداء في ما يكتبان...»<sup>۱</sup>.

### أثر الأبوين سيما الأم في تكوين الجنين

هذا ويجدر بنا التنبيه إلى بعض النكات في هذا الحديث . فقولته (ع) : «فإذا اللوح يقرع جبهة أمه.» كناية عن انطباع أحوالها النفسية وأفكارها المكنونة في ذهنها وعقلها وصفاتها وأخلاقها . وكتابة الملكين ذلك على الطفل كناية عن انتقال الأحوال التي ينبغي أن يكون عليها الطفل من ناحية أمه إليه . فيستفاد من ذلك أن استعداد بدن الطفل

من قرار دهيد . فرشتگان گویند: خدایا چه بنویسیم ؟ امر کند: به بالای سر مادرش بنگرید . به پیشانی مادر که تابلویی در آن است نگرسته، آن گاه صورت فرزند، زیبایی، مدت عمر، پیمان، خوشبختی، بدبختی و سایر جهات را که به او مربوط می شود، می نگرند . یکی از دو فرشته می خواند و دیگری همه آنچه که در تابلو است می نویسد و خواست خدا را در نوشته خود شرط قرار می دهد»<sup>۱</sup>.

### تأثیر ابویں بویژه مادر بر جنین

مناسب است به نکاتی که در حدیث آمده اشاره کنیم؛ آنجا که فرمود: «تابلو را در پیشانی مادر می خوانند»، کنایه از نقش حالات نفسانی و افکار پنهانی ذهن و خرد مادر و ویژگیهای اخلاقی او است . و نوشتن فرشتگان، آن را، کنایه از صفاتی است که باید از مادر به کودک منتقل گردد . از اینجا فهمیده می شود

تابع للأحوال التي يكون عليها أبواه، ولا سيما الأم التي كان رحمها وعاءاً للتحويلات المختلفة التي تطرأ على الجنين.

وقد أثبتت الاختبارات الطبية أن أغلب الحالات الانفعالية والتأثرات النفسية التي يمر بها الإنسان، سواء أكان مختاراً فيها أم غير مختار، لها تأثير كبير في الرجل والمرأة كليهما، ويمتد هذا التأثير إلى إفراز الرجل ورحم المرأة، ومن ثم ينعكس على الجنين، وقد يؤدي ذلك إلى التشويه في خلقته أو نقصانها، ومن هنا ينصح الاختصاصيون في علم الجنس أن تكون ساعة المقاربة حين يكون الرجل والمرأة كلاهما في حالة استعداد تام وراحة نفسية وسرور وانبساط، ليكون الحمل سليماً من العوارض المضرة.

#### الصفات الثابتة والصفات القابلة للتغيير

وأما قوله (ع): «ويشترطان البداء في ما يكتبان.» ففيه دلالة واضحة على

آمادگی کودک، پیروچگونگی پدر و مادر، بویژه مادر او است. زیرا رحم جایگاه دگرگونیهای نوزاد است.

آزمایشهای پزشکی ثابت کرده که تمام حالات پدر و مادر، خوشی و ناخوشی، شادی و افسردگی چه با خواست پدر و مادر باشد یا بدون خواست آنان، تأثیری فراوان روی نوزاد دارد؛ تا آنجا که در زیبایی و زشتی او اثر می گذارد.

این است که دانشمندان متخصص نوزادشناسی، می گویند: عمل آمیزش بایستی به هنگام راحتی و شادمانی و گشاده رویی زن و مرد باشد، تا نوزادی سالم به دنیا بیاید.

#### صفات ثابت و صفات تغییر پذیر

اما فرمایش امام که تغییر روش را برای خدا بنویسند، دلیل آن است که

أن المعدات الأولية في رحم الأم للسعادة أو الشقاء لم تكن هي العلة التامة لما يكون عليه الطفل من سعادة أو شقاء فيكون مجبراً عليها، بل هي عوامل قابلة للتبديل والتغيير، ومصيره رهن بالظروف المساعدة على هذا أو ذاك . وقد عرفت في ماسبق أن صفات الجنين في رحم أمه نوعان، أحدهما من القضاء الحتمي والثاني ليس حتماً، وإنما ظرف الرحم يكون لها كترية مساعدة على نشوئها ونموها، ويمكن تبديلها وتغييرها حسب الظروف التي تلابسها . فجملة الحديث الشريف إشارة إلى هذا النوع الثاني الذي ليس جبراً وحتماً، بل هو قابل للتغيير والتبديل . قال المجلسي (ره) : ثم اعلم أنّ الآيات والأخبار تدل على أنّ الله خلق لوحين أثبت فيهما ما يحدث من الكائنات :

أحدهما اللوح المحفوظ الذي لا تغير فيه أصلاً وهو مطابق لعلمه

آماد گیهای اولیه رحم برای خوشبختی و بدبختی تأثیر کامل ندارد، تا بگویند کودک مجبور است، بلکه از چیزهای تغییر پذیر بوده و در گرو زمینه مناسب برای خوشبختی و بدبختی است .

پیش از این گفتیم : ویژگیهای نوزاد، دو گونه است :

۱- آن که پیرو حکم قطعی خداوندی است .

۲- آن که پیرو حکم قطعی نیست .

و رحم مادر، همانند زمین مناسب بذر است برای رشد و رویش، که با تغییر محیط زیست، می توان آن را دگرگون ساخت . فرموده امام باقر (ع)، اشاره به این نوع از حکم که قابل تغییر است می باشد، نه حکم قطعی و جبری .

مجلسی (ره) فرموده : «بدان که آیات و اخبار دلالت می کنند بر این که خدای تعالی دو لوح خلق فرموده که آنچه از کائنات حادث می شود، در آنها ثبت نموده، یکی از آنها «لوح محفوظ» است که هیچ دگرگونی در او نمی شود و برابر



تعالی. و الآخر لوح المحو والإثبات فیثبت فیہ شیئاً ثم یمحوه لحکم کثیرة لاتحقی علی اولى الألباب؛ مثلاً یکتب فیہ أنّ عمر زید خمسون سنة، ومعناه أنّ مقتضى الحکمة أن یكون عمره کذا إذا لم یفعل ما یقتضى طوله أو قصره فإذا وصل الرحم مثلاً یمحی الخمسون ویکتب مکانه ستون، وإذا قطعها یکتب مکانه أربعون، وفي اللوح المحفوظ أنه یصل وعمره ستون كما أنّ الطیب الحاذق إذا اطلع علی مزاج شخص یحکم بأن عمره بحسب هذا المزاج یكون ستین سنة، فإذا شرب سمّاً ومات أو قتله إنسان فنقص من ذلك، أو استعمل دواءً قوی مزاجه به فزاد علیه لم یخالف قول الطیب، والتغییر الواقع فی هذا اللوح مسمى بالبداء إتماً لأنه مشبه به كما فی سائر ما یطلق علیه تعالی من الابتلاء

با علم خدای تعالی است. دیگری «لوح محو واثبات» است که در او چیزی ثبت می نماید، سپس (به جهت حکمتهای زیادی که بر اهل عقل پوشیده نیست) محو می نماید. مثلاً می نویسد که عمر زید پنجاه سال است و مفهومش این است که حکمت اقتضا دارد اگر کاری که موجب طول عمر یا کوتاهی عمر باشد، انجام ندهد، عمرش این اندازه باشد، پس اگر مثلاً صلۀ رحم نمود، پنجاه محومی شود و به جایش شصت نوشته می شود و اگر قطع رحم کرد، به جایش چهل نوشته می شود، و در «لوح محفوظ» نوشته شده که او صلۀ رحم می نماید و عمرش شصت است، همچنان که پزشک حاذق، اگر به وضعیت مزاجی شخص آگاه شود، می گوید که عمر این شخص به اقتضای مزاجش، شصت سال است، ولی اگر زهری بخورد و بمیرد، یا کسی او را بکشد و در نتیجه عمرش از شصت کمتر شود یا اگر از داروی تقویتی استفاده نماید و در نتیجه عمرش زیادتر شود، منافات با گفته پزشک ندارد. تغیری که در این لوح واقع می شود «بداء» نام دارد و این نامگذاری، گرچه به مفهوم واقعی درباره خدا صدق نمی کند ولی به خاطر آن

والاستهزاء والسخرية وأمثالها، أو لأنه يظهر للملائكة أو للمخلوق-إذا أخبروا بالأول-خلاف ما علموا أولاً، وأتى استبعاد في تحقق هذين اللوحين وأية استحالة في هذا المحو والإثبات حتى يحتاج إلى التأويل والتكلف وإن لم تظهر الحكمة فيه لنا لعجز عقولنا عن الإحاطة بها، مع أنّ الحِكم فيه ظاهرة<sup>۱</sup>.

است که تشبیه به بداء شده باشد. مثل موارد دیگری که به جهت تشبیه به معنی واقعی، به خدا نسبت داده می شود، همچون «ابتلاء» و «مسخره کردن» که به معنی حقیقی نیست، بلکه فقط تشبیه است و یا به معنی حقیقی نسبت به فرشتگان و خلایق است، چون برای آنها-موقعی که خبر داده شوند به خلاف آنچه قبلاً دانسته بودند- معلوم می گردد، و وجود این دو لوح، اصلاً بعید نیست و چه چیز محالی در این محو و اثبات پیش می آید تا محتاج به توجیه و در دسر شویم؟، حتی اگر حکمت آن را نفهمیم، و عقل ما از درک آن عاجز و ناتوان باشد، چه رسد به اینکه حکمتهایش آشکار است»<sup>۲</sup>.

(۱) - راجع بحار الأنوار - ج ۴، لمعرفة ما ذكره (ره) من الوجوه، ولما كان البداء من المسائل الخلافية بين المسلمين، قديماً وحديثاً، رأينا من المناسب أن نذكر شيئاً في معنى البداء وكيفية نسبتة إليه تعالى: البداء مصدر للفعل الثلاثي المجرد «بدأ»، ومضارعه «يبدو»، بضم العين (تاج العروس - ج ۱۰ - ص ۳۱. القاموس - ج ۴ - ص ۳۰۲. لسان العرب - ج ۱۴ - ص ۶۵ ومصادر أخرى). «بداء وبداءة وبدوا»: ظهور وبان، يقال: بدأ يزيد أي ظهر وبان بعد أن كان مجهولاً ومغفياً. ومنه قوله تعالى: «وَبَدَأَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا.» (الزمر - ۴۸) أي ظهر وبان لهم في الآخرة جزاء ما كانوا يعملون في

(۲) مراجعه شود به بحار الأنوار - جلد ۴ برای شناختن وجوهی که ذکر فرموده.

البته چون «بداء» در گذشته و حال، از مسائل مورد اختلاف مسلمانان بوده، بنابراین بی مناسبت نیست پیرامون معنی و چگونگی نسبت دادن آن به خداوند اندکی صحبت کنیم: «بداء» مصدر فعل ثلاثی مجرد «بدأ» و آینده آن «یبدو» است که «دال» آن ضمه دارد. تاج العروس - جلد ۱۰ - صفحه ۳۱ و قاموس - جلد ۴ - صفحه ۳۰۲ و لسان العرب - جلد ۱۴ - صفحه ۶۵. «بداء» و «بداءة» و «بدوا» به معنی آشکار شدن است. بداء برای زید پیش آمد، یعنی برای او پس از نهان شدن آشکار شد. و بدین مفهوم است فرموده خدای تعالی: «وَبَدَأَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا» سوره زمر - آیه ۴۸. یعنی «برایشان آشکار شد کیفر آنچه که در دنیا انجام داده بودند پس از پنهان بودن

تم بعون الله تبارك وتعالى ما أردنا بيانه من المرحلة الثالثة من مراحل وجود الإنسان. ونشرع الآن في شرح حال المرحلة الرابعة. والله الموفق والمعين.

چیزی را که از مراحل وجود انسان در مرحله سوم می خواستیم بیان کنیم به یاری خدا پایان یافت.

و اکنون مرحله چهارم از مراحل وجود انسان را بیان می کنیم. خداوند یار و مدد کار است.

→ الدنيا، بعد أن كان مخفياً عندهم. ومنه قوله تعالى: «وَبَدَأَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ.» (الزمر- ۴۷) أي ظهر لهم من أفعال الله عزوجل ما لم يكن في حسابهم وبالهم. فالبدء- على هذا- بمعنى الظهور والبيان. فهو في الإنسان بمعنى ظهور ما كان قد خفي عليه. وهو بهذا المعنى يستحيل في حقه تبارك وتعالى، لاستلزامه حدوث علم الله عزوجل بشيء بعد جهله به وهو محال في حقه تعالى، لتعلق علمه عزوجل بالأشياء كلها منذ الأزل، فعلمه عين ذاته المقدسة، وذاته علة لجميع الموجودات وهو مقدم عليها وأمامها، والعلم بالعلة مستلزم للعلم بالمعلول، فالكل معلول ومخلوق لذاته المقدسة. والحاصل أن جميع الموجودات برمتها، مادياتها وجماداتها بجميع أقسامها، معلولات ومخلوقات لله عزوجل. وقد أفاض الوجود على جميع الماهيات. فذاته المقدسة موجدة لجميع الموجودات، وعلمه تعالى بذاته عين علمه بهذه الموجودات وذلك من حيث إن ذاته المقدسة علة لجميع الموجودات، والعلم بالعلة مستلزم للعلم بالمعلول، فالله تبارك وتعالى عالم بجميع الأشياء محيط بها إحاطة واقعية،

آن.» و نیز فرموده خدای تعالی: «وَبَدَأَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ.» سوره زمر آیه ۴۷. یعنی «از کارهای خداوند، چیزهایی که بذهنشان نرسیده بود برایشان آشکار شد».

بنابر این «بدا» به معنی آشکار شدن و در انسان، به معنی آشکار شدن پنهانی ها است، و با این معنی بردات خداوند، نادرست است، زیرا لازم می آید که برای خدا آگاهیهای تازه ای باشد که پیشتر به آنها آگاه نبوده و این سخن درباره خداوند محال است. چون او پیش از آفرینش همه موجودات، از ازل به آن آگاه بوده و علم خدا، عین ذات اوست و ذات او سبب پیدایش همه موجودات و قبل از آنهاست.

بنابر این، آن که به علت چیزی داناست، به خود آن چیز نیز داناست. پس همه اشیا وابسته به ذات اویند. به بیان دیگر، همه اشیا و موجودات، چه مادی و چه غیر مادی باشند، آفریده ها و وابسته به ذات اویند. اوست که همه چیز را وجود داده. دانش خداوند به ذات خودش، همان دانش او به همه موجودات است. چون ذات مقدس او سبب پیدایش همه اشیا است و آگاهی به سبب، آگاهی به خود شیء نیز می باشد. پس خداوند تبارک و تعالی، به همه چیز احاطه و آگاهی دارد آنچه به دلها خطور می کند همچون خیانت



یعلم خطرات القلوب ولحظات العیون وأنین الوحوش ودفیف أجنحة الطيور .  
 هذا هو ما يحكم به العقل وتدل عليه الآيات الشريفة، منها قوله تعالى: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَاتَخْفِي الضُّدُورُ» (المؤمن - ۱۹) وقوله: «وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطاً» (النساء - ۱۲۶) وقوله: «يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ دَرَجَاتٍ مِنْ رِزْقٍ وَإِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَيَاتِ» (الأنعام - ۵۹) إلى غير ذلك من الآيات.  
 فأتمه أهل البيت صلوات الله وسلامه عليهم، وأتباعهم يتبرءون من البداء بمعنى الظهور والبيان بعد الحفاء. والعلم بالشيء بعد الجهل به لا يمكن بالنسبة إليه تعالى، لأن الوجود بعد العدم لا يجري في صفات الذات .  
 أما البداء الذي تصح نسبته إليه تعالى فهو البداء الواقع في «التكوينية» وهو كالنسخ المتعلق بـ «التشريعات» .

والنسخ معناه انتهاء زمان الحكم التشريعي الذي جاء بصورة العموم الزماني، وليس معناه أن الحكم كان له العموم الزماني حقيقة ثم تبين للشارع عدم صلاحه فألغاه .  
 والبداء معناه انتهاء استمرار الأمر التكويني وانتهاء إفاضاته تعالى للأمر التكوينية وليس معناه قطع الإفاضة ونقض الأمر بعد إثباته، وإلغائه بعد إقراره. (راجع كلام السيد الداماد في الجزء الرابع - ص ۱۲۶ من بحار الأنوار ط طهران، شركة طبع بحار الأنوار سنة ۱۳۷۶) .  
 فعمل ضوء ما ذكرنا ظهر للقارئ الكريم أن «النسخ» معناه انقضاء الزمان المختص بذلك الحكم

چشمها، ناله درندگان، صدای بال پرندگان و... همه را می داند. این است آنچه را که عقل به آن حکم کرده و آیات شریفه قرآن بر آن دلالت دارند. مانند: فرموده خداوند: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ...» سورة مؤمن - آیه ۲۱. یعنی «خیانت دیدگان و خطور دلها را می داند.» و یا: «وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطاً» سورة نساء - آیه ۱۲۶. یعنی «خداوند به هر چیزی احاطه دارد.» و آیه دیگر: «يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ دَرَجَاتٍ مِنْ رِزْقٍ وَإِلَىٰ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَيَاتِ» سورة انعام - آیه ۵۹. یعنی «آنچه که در بیابان و در ریاست می داند و برگی از درخت نیفتد مگر این که خدا به آن آگاه است.»

پس پیشوایان دین و خاندان پیامبر - علیهم السلام - و پیروانشان، درباره ذات اقدس پروردگار، از بداء به معنی آشکار شدن نهایانها و آگاهی پس از نا آگاهی به اشیاء، بیزار می جویند و اصولاً نسبت علم پس از جهل به خداوند امکان ندارد چون علم از صفات ذات است و وجود بعد از عدم در صفات ذات خداوندی جاری نمی شود. اما بدائی که نسبت آن به خداوند صحیح است، به همان معنایی است که در امور تکوینی جاری است. مانند نسخ یعنی برداشتن حکم در امور تشریحی، و معنی نسخ، پایان زمان حکم شرعی است که به عنوان دایم رسیده بود و آن، به این معنی نیست که حکم واقماً همیشگی بوده، سپس خداوند آن را لغو نموده و برداشته است. معنی بداء، پایان جاودانگی امر تکوینی و به نهایت رسیدن فیوضات الهی برای امور تکوینی است نه آنکه قطع فیض و شکستن امری، پس از ثابت بودن و لغو آن پس از پابرجا نمودن آن باشد (برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره، به کتاب بحار الأنوار - جلد ۴ - صفحه ۱۲۶، چاپ جدید و نیز به مستدرک سفینه البحار - جلد ۱ - لغت بداء مراجعه فرمایید تا حقیقت بداء و موارد آن آشکار شود).

بر خواننده عزیز روشن شد که معنی نسخ، پایان یافتن زمان مخصوص دستوری است که در ابتدا به صورت



→ الذي جاء في الأصل بصورة العموم الزماني. وبعبارة أخرى نقول: إن ملاك ذلك الحكم مازال قائماً إلى زمان مجيء الناسخ، فلما جاء الناسخ علمنا أن ملاك الحكم قد انتهى. فعند إلقاء الحكم بعنوان العموم شمل جميع الأفراد أو الأنواع، والأزمان، ثم بعد مجيء الناسخ، علمنا أن عمومه كان متعلقاً بقطعة خاصة وحصة معينة من الزمان، وكذلك البدء هو انقطاع الاستمرار التكويني لإفاضة الله عزوجل وانتهاء اتصالها، فليس فيه ظهور الشيء وبيانه بعد خفائه والجهل به، بل هو انقطاع استمرار التكوين وانتهاء اتصال الإفاضة. ومرجعه إلى تحديد زمان الكون.

والبدء بهذا المعنى يجري في «كتاب المحو والإثبات» ولايجري في الكتاب الحتمي المعبر عنه بـ «اللوح المحفوظ». فهناك كتابان: «اللوح المحفوظ» وهو الذي لايتغير ولايتبدل ولابداء فيه، و «كتاب المحو والإثبات»، وهو الذي يتغير ويتبدل. وهذا قابل لوقوع البدء فيه، لعدم لزوم شيء مما ذكر فيه. وإلى الكتابين أشار الرب الجليل في كتابه المجيد بقوله تعالى: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». الرعد- ۳۹.

وقد ورد لفظ «الكتاب» في القرآن المجيد في سورة الزخرف ۴ والنحل ۷۵ وفاطرا ۱۰ وبنس ۶۱ والحديد ۲۲ وكل هذه الآيات الكريمة تصرح بأن هذا الكتاب يحتوي على جميع الموجودات، صغيرها وكبيرها، كليتها وجزئتها، كلها مسجلة فيه. ولسنا الآن بصدد بيان المراد من هذا الكتاب، وإنما الغرض أن هناك كتابين اثنين: كتاب المحو والإثبات وكتاب اللوح المحفوظ.

هميشگی رسیده بود. به بیان دیگر، مصلحت دستور مخصوص، تا هنگام رسیدن دستور نسخ کننده بوده و هنگامی که دستور نسخ کننده رسید، می دانیم که مصلحت دستور پایان یافته است.

بنابراین، هنگام صدور فرمان همگانی، تمام افراد و انواع را فرا می گیرد و هنگام رسیدن فرمان ویژه، می فهمیم که دستور، برای وقت و زمان معین بوده است.

همچنین معلوم شد بده عبارت از جدا شدن فیض دائمی در امور تکوینی و پایان یافتن اتصال آن است. پس آشکار شدنی بعد از نهان بودن و آگاهی بعد از ناآگاهی در آن نیست، بلکه پایان یافتن استمرار تکوین و محدود بودن مدت آن است، و بده به این معنی در کتاب محو و اثبات جریان دارد، ولی در لوح محفوظ که نوشته حتمی است جریان ندارد.

در اینجا دو کتاب و نوشته است: یکی نوشته قطعی و حتمی که تغییر نمی یابد و خداوند تغییر روش هم در آن نمی دهد، و دیگری نوشته محو و اثبات که قابل تغییر و تبدیل است و بده در این نوشته می آید، زیرا مشکلاتی که گفته شد، پیش نمی آید. پروردگار جلیل به هر دو نوشته اشاره کرده، در آنجا که می فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» یعنی «خداوند آنچه را که بخواهد، محو و ثبت می کند و اصل کتاب در نزد اوست»

لفظ کتاب در سوره های زیادی از قرآن آمده است، مانند سوره زخرف- آیه ۴، سوره نحل- آیه ۷۵، سوره فاطر- آیه ۱۱، سوره بنس- آیه ۶۱، سوره حدید- آیه ۲۲. همه این آیات گویای آن است که این کتاب شامل همه موجودات است. کم، زیاد، بزرگ و کوچک همه در آن نوشته شده و ما فعلاً بنا نداریم به شرح این کتاب و نوشته های آن پردازیم، تنها منظور بیان این است که اینجا دو کتاب است: کتاب محو و اثبات و لوح محفوظ،

→ «والأول هو الذي يقع فيه البداء، كما قال تعالى: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْبَدَءِ أَيَّ شَيْءٍ مَّا بَدَأَ بِهِ إِسْمَاعِيلُ وَابْنُ مَرْيَمَ وَآدَمَ قَالَ إِنَّهُمْ عَلَىٰ بَدَأِ اللَّهِ إِسْمَاعِيلَ وَابْنِ مَرْيَمَ وَآدَمَ لَا يَلْمُونَكَ عَلَيْهِمْ سَبِيحًا وَلَا نَبِيًّا وَكَذَلِكَ نَبِّئُكَ بَعْضَ مَا تُدْعَىٰ بِهِ الْكٰفِرِينَ» (الرعد ۳۹).

وفي تفسير «مجمع البيان»: «قيل في المحو والإثبات أقوال، منها أنه عام في كل شيء فيمحو من الرزق ويزيد فيه، ومن الأجل، ومحو السعادة والشقاء ويشبها. وروى أبو قلابه عن ابن مسعود أنه كان يقول: «اللهم إن كنت كتبتني في الأشقياء فاعمني من الأشقياء وأثبتني في السعداء، فإنك تمحو ما تشاء وتثبت وعندك أم الكتاب.» وروي مثل ذلك عن أئمتنا (ع) في دعواتهم المأثورة. وروي عن ابن عباس أنه قال: «هما كتابان، كتاب سوى أم الكتاب يحو الله منه ما يشاء ويثبت، وأم الكتاب لا يغير منه شيء.» ورواه غيره عن النبي (ص) «مجمع البيان، الرعد - ۳۹». وجاء في تفسير قوله تعالى: «فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ.» الدخان- ۴. مامضمونه أن الله تعالى يقدر في ليلة القدر كل أمر، وما يكون في تلك السنة، وله فيه البداء والمشيئة، يقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء من الآجال والأرزاق والبلايا والأمراض ويزيد فيها ما يشاء وينقص فيها ما يشاء، ويلقيه رسول الله (ص) إلى أمير المؤمنين عليه السلام ويلقيه أمير المؤمنين إلى الأئمة عليهم السلام، حتى ينتهي إلى صاحب الزمان عليه السلام، ويشترط له فيه البداء والمشيئة والتقديم والتأخير انتهى.

وكذا لا يجري البداء في القدر الحتمي بل في القدر غير الحتمي كما تقدم. وفي الأدعية المأثورة عن

که در اول، بداء و تغییر روش هست. چنانچه فرموده: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْبَدَءِ أَيَّ شَيْءٍ مَّا بَدَأَ بِهِ إِسْمَاعِيلُ وَابْنُ مَرْيَمَ وَآدَمَ قَالَ إِنَّهُمْ عَلَىٰ بَدَأِ اللَّهِ إِسْمَاعِيلَ وَابْنِ مَرْيَمَ وَآدَمَ لَا يَلْمُونَكَ عَلَيْهِمْ سَبِيحًا وَلَا نَبِيًّا وَكَذَلِكَ نَبِّئُكَ بَعْضَ مَا تُدْعَىٰ بِهِ الْكٰفِرِينَ» سورة رعد - آیه ۳۹. یعنی «خداوند آنچه را خواهد زدوده و ثابت دارد و اصل کتاب در نزد اوست».

مؤلف «مجمع البيان» گوید: «در زمینه محو و اثبات سخنانی است از جمله این که در همه اشیاء جریان دارد، روزی را کم و زیاد نماید، عمر را کم و زیاد نماید، خوشبختی و بدبختی را جایگزین یکدیگر سازد».

ابو قلابه از ابن مسعود روایت کرده که می گفت: «بار خدایا، اگر مرا در زمرة بدبختها ثبت کرده ای، نام مرا از میان آنها پاک کرده و در زمرة خوشبختها ثبت نما؛ که تو آنچه را که خواهی، محو کرده و یا ثبت می نمائی و اصل کتاب در نزد تو است».

مانند این بیان، در دعاهای پیشوایان دین - علیهم السلام - فراوان نقل شده و در دعاهای دهه آخر ماه رمضان و نیز در سفینه و مستدرک سفینه، در لغت سعید و شقی مذکور است.

ابن عباس گفته که اینها دو کتابند، نوشته ای غیر از ام الكتاب، که خداوند در آن هر چه را که خود بخواهد محو کرده و ثبت می کنند، و ام الكتاب، که چیزی از آن را تغییر نمی دهد. بجز ابن عباس، دیگران نیز از پیامبر اکرم (ص) نقل نموده اند. تفسیر مجمع البیان - سورة رعد - آیه ۳۹.

در تفسیر آیه کریمه: «فِيهَا يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» سورة دخان - آیه ۴. یعنی «در آن شب، هر امری با حکمت معین و ممتاز گردد.» آمده است که خداوند در شب قدر، کارها و پیش آمدهای آینده در آن سال را تقدیر می نماید. اراده و تغییر روش برای خداست. روزی ها، عمرها، بلاها و بیماریها را پس و پیش کرده، آنچه را که بخواهد، کم و زیاد می نماید و پیامبرش را از آن مطلع کرده و پیامبر هم به امیرالمؤمنین (ع) و آن حضرت به دیگر ائمه - علیهم السلام - تا به امام زمان - ارواحنا فداه - می رسد و در آن، تغییر روش و پس و پیش انداختن کارها برای خداست. همچنین بداء در مقدرات قطعیه جریان ندارد بلکه در مقدرات غیر قطعیه است. در دعاهای امامان -

→ الأئمة عليهم السلام أن هناك قدرين.

والحاصل أن البدء كما أفاد السيد الداماد «منزلته في التكوين منزلة النسخ في التشريع، فما في الأمر التشريعي والأحكام التكليفية نسخ فهو في الأمر التكويني والمكونات الزمانية بدء. فالنسخ كأنه بدء تشريعي والبدء كأنه نسخ تكويني».

فالبداء — كما عرفت آنفاً — حقيقته انقطاع الاستمرار التكويني لإفاضة الله عزوجل وانتهاء اتصال الإفازة. فليس فيه ظهور الشيء وبيانه بعد خفائه، أو علم بالشيء بعد جهله.

وقد يظهر لأهل النفوس الكلية المتعلقة بالأبدان كالنبي والوصي والولي صلوات الله عليهم، ما يقتضي حدوث شيء فيحكون بوجوده ثم يظهر خلاف ما حكموا به. وهذا راجع إلى عدم اطلاعهم على جميع مراتب علوم تلك النفوس، إذ يظهر لهم مقتضى (بالتفتح) فيحكون بوجوده، ثم يظهر عدم وجود الشرط أو وجود المانع فيظهر لهم خلاف ما حكموا، لعدم اطلاعهم على جميع الجوانب. والأمثلة لذلك كثيرة.

منها قصة اليهودي: عن أبي عبدالله (ع) قال: «مر يهودي بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال: سام عليك، فقال النبي (ص): وعليك. فقال له أصحابه: إنما سلم عليك بالموت فقال: سام عليك، فقال (ص): وكذلك رددت. ثم قال (ص): إن هذا اليهودي يضعه أسود في قفاه فيقتله. فذهب اليهودي فاحتطب حطباً كثيراً فاحتمله ثم لم يلبث أن انصرف، فقال له رسول الله (ص): ضعه، فوضع الحطب فإذا أسود في جوف الحطب عاض على عود، فقال (ص): يا يهودي ما عملت اليوم؟

عليهم السلام - آمده که دو مقدر وجود دارد.

در مجموع، چنان که میرداماد فرموده: «بدء در کارهای تکوینی، به جای نسخ در امور تشریعی و دستورات الهی است. بنابراین نسخ، بدء تشریعی و بدء، نسخ تکوینی است.» پس حقیقت بدء، قطع استمرار تکوینی فیض الهی و پایان اتصال آن است، نه آن که آشکار شدن آن باشد بعد از نپهان بودن، یا آگاهی پس از ناآگاهی.

گاهی برای بزرگان دین، همچون پیامبر و جانشینانش - صلوات الله عليهم - چیزی که اقتضای وجود مطلبی را دارد، ظاهر می شود و از این رو حکم به وجود آن می نمایند، سپس خلاف حکم آنها آشکار می شود، و این مربوط به مقدار علمی می شود که خداوند به آنان افاضه فرموده، زیرا مقتضی چیزی برایشان آشکار می شود و به آن حکم می کنند و بعد از آن عدم وجود شرطی یا وجود مانعی برایشان آشکار می گردد و خلاف حکمی که کرده اند آشکار می شود، زیرا به همه جهات آگاهی ندارند.

در اینجا مثالهای زیادی می توان زد؛ امام صادق (ع) فرمود: «مردی یهودی به پیامبر اکرم (ص) رسید و گفت: سام عليك، یعنی مرگ بر تو. پیامبر (ص) فرمود: بر تو باد. اصحاب عرض کردند: مرگ را برای شما خواست.

فرمود: من هم همان را به او پاسخ دادم. آن گاه فرمود: این یهودی را ماریسایه از پشت سر نیش می زند و او را می کشد. یهودی رفت و بارهیزم زیادی جمع کرده و برگشت. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: بار را بگذار، هیزم را گذاشت. دیدند که ماریسایه در میان بار، چوبی را گاز گرفته. حضرت فرمود: ای یهودی، امروز چه کرده ای؟

→ قال: ما عملت عملاً إلا حظي هذا حملته فحسنت به. وكان معي كعمكتان فأكلت واحدة وتصدقت بواحدة على مسكين. فقال رسول الله (ص): بها دفع الله عنه، إن الصدقة تدفع ميتة السوء عن الإنسان». (بحار الأنوار - ج ۴ - ص ۱۲۱).

ومن هذا القبيل قصة إبراهيم الخليل (ع) مع ابنه إسماعيل الذبيح (ع) لما رأى في المنام أنه يذبحه. وكانت هذه الرؤيا بمنزلة الوحي الإلهي، فقص على ولده إسماعيل المنام فقال إسماعيل: افعل ما تؤمر، وسلم إسماعيل نفسه للذبح، وكذلك سلم إبراهيم نفسه لذبح ولده، وتله للجبين. ثم نادى الجليل إبراهيم وقال له: قد امتثلت ما أمرناك به فلا تذبح ابنك إسماعيل، إنا فديناه بذبح عظيم (الصافات - ۱۰۲ إلى ۱۰۷).

فأمر الجليل إبراهيم بديح ولده كان من البداية معلقاً على عدم الفدية، لكن إبراهيم لم يكن عالماً بالشرط وكذلك النبي (ص) لعله لم يعلم بأن موت اليهودي معلق على عدم الصدقة، بمعنى أنه لو لم يتصدق لتحقق موته، وأما إذا تصدق لم يتحقق موته. ولذا أخبر (ص) بموته مطلقاً بلا قيد، ولما اطلع على تصدقه أخبر ثانياً بعدم موته.

فإن قلت: يظهر مما ذكر أن البداء لا يكون في القضاء الكلبي الإلهي، أي العلم الرباني، بل يكون في مرتبة علوم النفوس الكلية المتعلقة بالأبدان، كالنبي والوصي والولي، فلماذا يستند البداء إليه تعالى، فيقال: بدا لله في الشيء الفلاني؟. قلت: إن الحوادث التي تحدث في هذا العالم الجسماني وتندد إليه تعالى كلها من قبيل الوصف بحال متعلق الموصوف كقولك: جاءني رجل كريم الأب،

گفت: کاری جز جمع آوری هیزم نداشتم مگر اینکه دو عدد نان با من بود، یکی را خورده و دیگری را تصدق دادم. پیامبر (ص) فرمود: به این جهت خداوند مرگ را از او برگرداند. همانا صدقه دادن مرگ بد را از انسان می گرداند. «بحار الأنوار - جلد ۴ - صفحه ۱۲۱.

داستان حضرت ابراهیم خلیل (ع) با اسماعیل از این قبیل است: هنگامی که وی خواب دید فرزندش را قربانی می کند و این خواب به منزله فرمان خداوند بود. حضرت ابراهیم (ع) داستان را به فرزند بازگو نمود. او گفت: پدر جان آنچه بتو دستور رسیده، انجام ده. اسماعیل برای کشته شدن و ابراهیم برای قربانی کردن فرزند آماده شدند و پدر، فرزند را به خاک افکند. ناگاه از طرف پروردگار ندا رسید: ای ابراهیم، فرمان را به پایان رساندی، پسر را مکش، همانا او را به قربانی بزرگی فدا آوردیم؛ «... وَ قَتَلْنَاهُ يَذِيبُ عَظِيمٍ..» سوره صافات - آیه ۱۰۲ تا ۱۰۷. پس فرمان پروردگار به ابراهیم در کشتن فرزند، مشروط بر این بود که برایش فدا نرسد و ابراهیم از رسیدن قربانی آگاه نبود. همچنین پیامبر (ص) احتمالاً آگاه نبود که مرگ یهودی با ندادن صدقه است، که اگر صدقه نمی داد، مرگش فرا می رسید و دادن صدقه باعث برگشتن مرگش شد. لذا پیامبر (ص) خبر از مرگش داده و بعد فرمود که صدقه مانع شد.

اگر بگویید: از سخنان پیشین معلوم شد که بداء در فرمان کلی خداوندی و علم پروردگار نیست، بلکه در درجات دانش بشر و برگزیدگان الهی مانند پیامبر (ص) و وصی پیامبر و ولی خداست، بنابراین چگونه به خدا نسبت داده می شود و گفته می شود برای خدا در فلان چیز بدا حاصل شد؟ می گویم: پیش آمدهای جهان مادی که به خدا نسبت داده می شود، همگی توصیف از آن است که او آفریده همچنان که می گوییم: مردی که



→ فإنك تصف الابن بحال متعلقه الذي هو الأب. وما أن كل مايجري في هذا العالم المللكوتي يكون بإرادة الله تعالى، فإن الأفعال الصادرة منا في الخارج تنسب إليه، فالإسناد مجازي، فيكون معنى قولنا: «بدا لله في الأمر الفلاني»: ظهر منه للناس في الأمر الفلاني. فالظهور لغيره تعالى . فظهر من مجموع ما ذكرناه أن معنى البداء للإنسان غير معنى البداء لله تبارك وتعالى. فهو للإنسان بمعنى الظهور له بعد أن لم يكن ظاهراً وهو لله بمعنى أنه ظهر منه للناس في الأمر الفلاني مالم يكن ظاهراً لهم منه .

وهذا مثله مثل الوصف بـ «السميع» و «البصير». فإنها صفتان يوصف بهما الإنسان ويوصف بهما الباري عزوجل، ولكن وجودهما في الإنسان غير وجودهما فيه تعالى. فهما موضوعتان لمن يدرك المسموعات ويدرك المبصرات، سواء أكان إدراكها بالسمع والبصر الحيواني أم بغير ذلك، وسواء أكان وجودهما في الله تعالى أم في الإنسان. فيقال: إن الله سميع بصير، مع أن السمع — والبصر — في الإنسان يكون بسبب آلة خاصة كائنة في رأسه، فالصفتان المذكورتان من عوارض الجسم، والله تعالى منزه عن الجسمية وآلاتها، ومع ذلك صح أن يوصف تعالى بالسميع والبصير، وذلك أن سمعه وبصره غير سمع الإنسان وبصره. فالسمع فيه تعالى عين علمه بالمسموعات وبصره عين علمه بالمبصرات .

والألفاظ الموضوعه للمعاني العامة التي هي من هذا القبيل كثيرة، وهي تنسب إلى الله تعالى وإلى غيره بالمعنى العام، وإن كانت مصاديقها تختلف باختلاف الخصوصيات في من تنسب إليه. ومنها البداء. وإلى هنا اتضح لك معنى البداء في الحديث الشريف: «إن البداء من الله في ذلك شرط لما يكتب الملكان من القضاء والقدر» .

پدرش بزرگوار است، نزد آمد. در واقع ما پسر را به بزرگوارى پدر توصیف کرده ایم. و چون هر چه در این جهان می گذرد، به خواست پروردگار است، آنچه از ما سر می زند، به ذات او نسبت داده می شود. اسناد، اسناد مجازی است. نتیجه این بحث آن که وقتی می گوئیم: در فلان کار برای خداوند بداء حاصل شد؛ به این معنی است که «آشکار شد از او برای مردم در فلان کار پس آشکار شدن برای غیر اوست.» از گفتار ما روشن می شود که معنی بداء برای بشر، غیر از معنی بداء برای خداوند است. برای انسان، آشکار شدن پس از نهان بودن است و برای خداوند، به معنی ظاهر شدن از او برای مردم، چیزی را که آشکار نبود. این مانند شنوایی و بینایی است، که هم برای انسان صفت است و هم برای آفریدگار، ولی وجود این صفات در انسان، غیر از وجودشان در خداوند است. «شنوا» و «بینا» نهاده شده اند برای کسی که به شنیدن و دیدن آنها آگاه می شود، حال با چشم و گوش باشد یا نه، در خدا باشد یا انسان. می گوئیم خدا شنوا و بیناست؛ با این که شنوایی و بینایی انسان با اعضای ویژه ای که در سر قرار دارد و از عوارض بدن انسان است و خداوند تعالی از جسم و اعضای آن منزّه است، در عین حال درست است که بگوئیم شنوا و بیناست. به این معنی که شنوایی، همان علم اوست به شنیدن آنها، و بینایی او همان علم اوست به دیدن آنها.

کلماتی از این قبیل که برای معانی بخصوصی به کار رفته و هم به خدا و هم به غیر خدا نسبت داده می شوند، زیادند، گرچه از نظر مصداق مساوی نیستند. و کلمه بداء از آن جمله است. تا اینجا معنی بداء به صورتی که در حدیث امام باقر (ع) آمده بود روشن شد: «در واقع بداء از سوی خداوند شرط شده بر آنچه که

→ فدوام سعادة الطفل أو دوام شقائه بسبب الأخلاق والصفات النفسانية التي ورثها من أمه قضاءً وقدرًا، ليست من المصير المحتمي المجبر عليه، فيمكن أن يحتم بالسعادة لطفل مولود من أبوين شقيين، لظهور البداء منه تعالى. وقد عرفت أن ماورد عن أئمتنا عليهم السلام من الأدعية المأثورة وفيه: «اللهم إن كنت كتبتني في الأشقياء فامحني من الأشقياء واكتبني في السعداء، فإنك تمحو ماتشاء وتثبت وعندك أم الكتاب.» ناظر إلى هذا المعنى الذي ذكرناه، وكذلك ماورد من الآيات في المحو والإثبات، والأحاديث الدالة على التغير والتبدل في القضاء والقدر، بسبب من الأسباب .  
(نقلناه عن كتاب «البداء عند الشيعة الإمامية» بتصرف منا)

فرشتگان، از قضا و قدر می نویسند».

بنابر این، دوام خوشبختی و بدبختی کودک، نتیجه اخلاق و صفاتی است که به حکم قضا و قدر از مادر به ارث برده، نه آن که به عنوان اجبار و تفسیر ناپذیر باشد، بلکه ممکن است از پدر و مادر بدبخت و بیچاره، به جهت آشکار شدن بداء از خداوند فرزندی خوشبخت به وجود آید. همچنین معلوم شد که آنچه از امامان -علیهم السلام- در دعاها وارد شده؛ مثل: «خدایا، اگر مرا در زمرة بدبختها نوشته ای، نامم را زدوده و در زمرة خوشبختها ثبت نما، که تومی زدایی آن را که بخواهی و ثبت می کنی. و اصل کتاب نزد تو است.» ناظر به این معنی است و همین طور آیات قرآن، در مورد محو و اثبات و روایاتی که بر تغییر قضا و قدر به سببی از اسباب دلالت دارند؛ اقتباس از کتاب «البداء عند الشيعة الإمامية».

مرحله چهارم:

دوران  
زندگی انسان در دنیا



### المرحلة الرابعة: عالم الدنيا

عالم الدنيا، الدنيا التي نعيش فيها، المتكونة من الأرض والفضاء والماء والهواء، بما فيها من خير وشر وسعادة وشقاء .  
ومهمة الإنسان، على اختلاف طبقاته، في هذه الدنيا أن يحيا حياة مستقلة متكاملة . ومن أجل هذا المبدأ يسعى جاهداً إلى الغاية التي يتوخاها، سواء أكان سعيه في الجانب المادي أم الجانب المعنوي . ولهذا نراه يتوسل بكل الوسائل التي يراها موصلة إلى غايته، ليحقق بذلك

### مرحلة چهارم: دوران زندگی انسان در دنیا

دنیايي که در آن زندگی می کنیم؛ از زمین، جو، آب و هوا فراهم آمده، به همراه خوبی، بدی، خوشی و ناخوشیهایش . آنچه برای گروههای مختلف انسان در این جهان اهمیت دارد، زندگی آزاد و کامل است . بدین جهت کوشش دارند تا به هدفشان برسند، چه مادی باشد و چه معنوی . لذا می بینیم که به هر چیزی

سعادت، فَنهم من يجعل اعتماده على الجانب المادي، ومنهم من يعتمد على الجانب الروحي .

ويمكن أن نقسم المعتمدين على المادة إلى ثلاث فئات :

۱ - الذين يتصورون أن التكامل والاستقلال يمكن تحقيقه عن طريق جمع المال وتكاثر الثروة فقط، وذلك ظناً منهم أن المال يحقق العناء الذاتي، والغناء الذاتي هو طريق التكامل والاستقلال .

۲ - الذين يتصورون أن التكامل الذاتي إنما يكون بالجاء وشرف المكانة. ولا يتحقق بغير الانتماء إلى أسرة أو قبيلة كبيرة شامخة كثيرة العدد والعدة.

۳ - الذين يتصورون أن العناء الذاتي إنما يتجلى في الارتباطات الواسعة التي يكونها الإنسان بينه وبين الأفراد والجماعات . وهم يبذلون في سبيل ذلك المال الكثير والجهد الكبير لتوطيد تلك الصلات، ولا ينفكون يسعون وراءها بمناسبة ولا مناسبة .

چنگ می زنند تا به خوشی برسند. می بینیم برخی به سوی مادیت و گروهی به سمت معنویت می روند.

مادی گرایان بر سه قسمند:

گروه اول، آنها که تصور می کنند با مال و ثروت زیاد، انسان به آزادی و کمال می رسد. اینان گمان می کنند که مال، بی نیازی ذاتی به انسان می دهد، و راه کمال و آزادی، جمع مال است.

گروه دوم، آنها که تصور می کنند کمال انسان، در منصب و مقام و پستهای مهم است که تنها با پیوستن به حزب، گروه، قوم و قبایل قوی به دست می آید.

گروه سوم، کسانی که خیال می کنند بی نیازی انسان، در پیوندهای دامن دار اجتماعی است که با افراد و گروهها داشته و در این راه می کوشند، مال و ثروت زیادی مصرف می کنند و از هیچ کوششی دریغ ندارند.

و هذه الاتجاهات الثلاثة كلها مادية صرفة، لا تقيم للجانب الروحي وزناً ولا تأبه له، وإنما تعتمد المادة أساساً لها. أما الذين يعتمدون على الجانب الروحي فيرون أن التكامل يكون بإخضاع الحياة الدنيوية للقسوة والتضييق، لإحكام الجانب الروحي منها وسيطرته عليها. ويمكن تقسيمهم أيضاً إلى ثلاث فئات:

۱ - أتباع بعض فلاسفة اليونان الذين سبقوا أرسطو، وذهبوا إلى أن التكامل والسعادة البشرية تأتي عن طريق الكمالات النفسية وأن أساسها أربعة أمور، هي: الحكمة والشجاعة والعفة والعدالة. فمن جمع هذه الصفات كان - في اعتقادهم - سعيداً متكاملًا وهم بذلك لا يرون للكمالات الجسدية أي أثر في الوصول إلى الكمال. فلو كان الإنسان، مثلاً، ناقص الأعضاء أو مصاباً ببعض الأمراض، لما أضر ذلك به مادام قد حوى تلك الصفات النفسية الأربع (لأن الأمراض الطارئة والعوارض الجسمية لا علاقة لها في حصول السعادة).

این سه گروه، تنها جهات مادی را می نگرند و تکیه گاهشان مادیات است و برای جهات معنوی ارزشی قائل نیستند. ولی آنان که به جهات معنوی می نگرند، کمال انسان را در خویشتن داری و سخت گذرانی دانسته و برای دنیا و زندگی آن ارزشی قائل نیستند. اینان نیز به سه گروه تقسیم می شوند:

گروه نخست، پیروان بعضی فلاسفه یونان، پیش از ارسطو. آنان کمال و خوشبختی انسان را در کمالات نفسانی دانسته و برای آن، چهار اصل قائلند: «حکمت، شجاعت، عفت و عدالت» به گمان آنها هرکس این صفات را داشته باشد، خوشبخت است. و جهات مربوط به بدن را در کمال، مؤثر نمی دانند، بلکه کمبود عضو و ناتوانیهای جسمی را با داشتن این چهار صفت، مانع از خوشبختی انسان نمی دانند (به این دلیل که امراض عارضی، ربطی به سعادت ندارند).

۲ - الذين عرفوا باسم «المرتاضين». وهؤلاء يرون أن طريق السعادة والتكامل هو في مجاهدة الأهواء والشهوات النفسية وصد النفس عن كل ماتمیل إليه من اللذات الدنيوية. ولذلك يعذبون أجسامهم بالنوم على المسامير أو تعليقها على أغصان الأشجار أو الجلوس في حر الهجير أو الإقتصار على اليسير من الطعام وماشابه ذلك . وهؤلاء - كما ترى - أشد غُلُوًّا من اليونانيين الذين سبقوا أرسطو، لأنهم لم يكتفوا بإهمال البدن والتقليل من شأنه، بل ذهبوا إلى أبعد من ذلك فقالوا بتعذيب البدن وإيذائه وحرمانه من أجل الحصول على السعادة التي يطلبونها .

۳ - الذين يرون أن الوصول إلى السعادة والتكامل يقتضي الترفع عما يشترك فيه الإنسان والحيوان البهيم من الغرائز والميول الفطرية كغريزة الجنس وأمثالها، لأن الانقياد لها يهبط بالإنسان إلى مستوى البهائم. وهي - في اعتقادهم - خارجة عن نطاق السعادة

گروه دوم که به نام «مرتااض» شناخته شده اند، راه خوشبختی و کمال را در مبارزه با هوا و هوس و کنترل نفس از لذتهای دنیا دانسته و با خوابیدن روی میخها، آویختن خود به شاخه درختان، نشستن در گرمای جانکاه، کم خوردن و مانند آنها، بدن را به رنج و زحمت می اندازند. مشاهده می کنید که مرتاضان از ارسطو و فلاسفه پیش از او جلوتر رفته اند. آنان نه تنها به بدن اهمیت نداده، بلکه می گویند بدن را به رنج و زحمت بیفکن، تا به خوشی روح و آنچه می خواهی برسی . گروه سوم، آنها که کمال و سعادت انسان را در جدا شدن از صفات حیوانی می دانند. با این بیان که آنچه میان انسان و حیوان مشترک است، از خود دور کند تا به کمال انسانیّت خویش برسد. زیرا که غرایز و شهوات نفسانی، انسان را به پستی کشانده و او را در ردیف چهارپایان قرار می دهد. به عقیده آنها، این



الإنسانية . ولهذا يقول قائلهم : «إن ما كان عامًا للإنسان والبهائم فليس فيه سعادة لنا» .

و يبدو أن هذه الطائفة هي الحد الوسط بين الطائفتين الأولى والثانية فهي لا تقول بإهمال البدن إطلاقاً ، على أي نحو كان ، ولا تقول بوجود المواظبة على تعذيبه وقهره .

و يبدو أيضاً أن هذه الطوائف الثلاث تشترك في القول بوجود رعاية الجانب الروحي وعدم الاهتمام بالجانب الجسماني ، على اختلاف في مقدار ذلك .<sup>۱</sup>

ويتلخص مما تقدم أن هناك مدرستين متضادتين في القول بتحقيق السعادة والتكامل ، ورسم الطريق الموصل إليها : مدرسة تركز على الجانب المادي ، بحيث تجعل المادة مدار الحياة كلها وتنزع إلى التوسع

صفات از دایره خوشبختی و کمال انسان بیرون است . تا آنجا که گفته اند : در مشترکات میان انسان و حیوان ، کمالی برای ما نیست .

تا اینجا فهمیدیم که این گروه ، میانه روبین دو گروه پیشین است . نه می گویند بدن را به کلی رها کن و نه آن که آن را به رنج و تعب بیفکن .

همچنین دریافتیم که هر سه گروه مواظبت بر جهات روحی را لازم دانسته اند ، با این تفاوت که در بی توجهی به بدن اختلاف دارند<sup>۲</sup> .

خلاصه بحث گذشته این شد که در رسیدن به کمال و خوشبختی ، دو کلاس و روش مخالف وجود دارد که یکی به مادّیات تکیه کرده و رمز زندگی را در مال و ثروت دانسته و کوشش برای جمع آوری و افزودن آن می نماید . دیگری به روح

(۱) — هذه التقسيمات لطائفة الروحيين مقتبسة من كتاب «الطفل بين الوراثة والتربية» تأليف الشيخ عمّد تقي الفلسفي .

(۲) این تقسیم بندی برای پیروان مکتب معنویت از کتاب «کودک» نوشته استاد فلسفی گرفته شده است .

فیها والاستکثار منها. ومدرسة تركز على الروح، وترى أنها الطريق الأمثل للوصول إلى السعادة والتكامل، وأن المادة هي طريق إلى الهاوية.

ونحن نرى أن المدنية الحديثة تسير في اتجاه المدرسة الأولى، فهي ترى أن الأساس في الحياة إنما هو إشباع رغبات الإنسان المادية، وإطلاق العنان لشهواته، بحيث تسيطر المادة على كافة جوانبه الفكرية.

#### طريق السعادة بين المادة والروح

والحقيقة التي تتجلى، بين تفريط الروحانيين بالجسم وإفراط الماديين في الاهتمام بالمادة والشهوات الجسمانية، أن سلوك الطريق الوسط بين المدرستين هو الوسيلة المثلى إلى السعادة والتكامل، بحيث يأخذ الإنسان من خير هذه وخير تلك ويتجنب الإفراط والتفريط. وهذا ماتحسه

تكيه كرده و رمز كمال و خوشبختی انسان را كمال روح و تقویت آن و جدایی از مادیات دانسته و مادیات را راه هلاکت می داند.

ما می بینیم تمدن جدید، در مسیر اول حرکت کرده و فراهم نمودن خواستهای مادی و آزادی شهوات را اساس تکامل دانسته و تا جایی پیش رفته که مادیات، فکر بشر را تحت تأثیر قرار داده است.

#### راه سعادت بین مادیّت و معنویّت

حقیقت روشن آن است که پیروان هر دو مکتب، تندروی می کنند؛ یکی در مادیات و دیگری در معنویات. تنها راه رسیدن به کمال و خوشبختی انسان، پیمودن راه میانه این دو نظریه است. بدین معنی که خوبیهای مادی و معنوی را گرفته و از زیاده روی در هر دو طرف بپرهیزد که وجدان سالم هم، این را

الفطرة السليمة وتقضي به قوانين الطبيعة، فإن الاعتناء بالمادة في حدود الخير ورضا الخالق سبحانه وتعالى، والاعتناء بالجانب الروحي بما لا يتعارض مع المتطلبات المادية الغريزية ولا يصل إلى حد تعذيب النفس والتضييق عليها، هو الطريق الأمثل إلى الراحة النفسية والراحة الجسمانية، وهو وسيلة الإنسان إلى السعادة والتكامل. ولاننسى أن أساس كل تكامل روحي إنما هو امتثال ما فرضه الله عزوجل من واجبات وطاعات، وهذا الامتثال يحتاج إلى كيان جسماني متماسك يقوى على القيام بأداء أوامره تعالى ونواهيه، وأن العناء الذاتي الواقعي لا يتحقق بالانغمار في شؤون المادة الصرفة؛ لأن العناء الذاتي هو — في الواقع — حالة روحية وإحساس معنوي يتعالى عن أن يكون مادة صرفة، والذين يسعون إليه عن طريق المادة وحدها إنما يسعون إلى سراب يحسبه الظمان ماءً. وما أكثر الحوادث التي تثبت أن الاعتماد على الجانب المادي فقط، ليس اعتماداً على حقيقة ثابتة باقية، بل هو

می پذیرد و قوانین طبیعی نیز راهنمای آن است. زیرا استفاده از مادیات و خویبها تا حد خیر و خشنودی پروردگار و توجه به جهات روحی، تا جایی که زیان به جسم نداشته و به سرحد شکنجه روحی نرسد، آسایش و آرامش انسان را فراهم می سازد، که این خود وسیله ای است برای رسیدن به کمال و سعادت.

فراموش نکنیم که ریشه هر تکامل روحی، پیروی از واجبات الهی است. این پیروی نیاز به سلامتی جسم و تن دارد و بی نیازی ذاتی، در واقع یک حالت روحی و لمس معنویت است که برتر از حدود مادیات می باشد. کسانی که تنها از راه مال و ثروت به خوشبختی برسند، همانند تشنگانی هستند که سراب را آب می پندارند و چه پیشامدها که به ما می فهماند که تکیه بر مادیات، انسان را به

أمر لا يلبث أن يتهافت ويزول سريعاً، ولا يبقى بعده غير الخيبة واليأس والضياع، ويعرف ذلك كل ذي لب بأدنى التفات وتأمل في مجريات هذه الحياة. فتوفير الأمور المادية والاعتناء بمتطلبات الجسم يجب أن يرافقه، ويتفاعل معه، كيان روحي يحفظ الإنسان من الانصراف عن سبيل الله ويرعى نزعاته الفطرية إلى النشاط الروحي والممارسات المعنوية. فالمادة، مهما بلغت من الوفرة والتنوع، لا تخرج عن كونها عرضاً زائلاً، ولذاتها مؤقتة لا تدوم، واللذة الباقية والتكامل الحقيقي إنما هو في صلة الإنسان بخالقه تعالى والاستنارة بنوره عزوجل.

وخير مثال على ذلك سليمان بن داود عليها السلام، فقد أعطاه الله تعالى — بالإضافة إلى درجة النبوة — ملكاً عظيماً لم يتهيأ لأحد قبله. وقد قال مولانا أميرالمؤمنين (ع) في نهج البلاغة: «لو أن أحداً يجد إلى البقاء سُلماً، ولدفع الموت سبيلاً، لكان ذلك سليمان بن داود

كمال نمی رساند، بلکه ثروتها بزودی نابود می شوند و جز ناامیدی و بی ثمری نتیجه ای ندارد و این حقیقت بر خردمندان پوشیده نیست.

بنابر این، افزایش مال و ثروت و توجه به خواسته‌های جسمی، نیاز به ساختمان روحی قوی دارد تا انسان را از راه خدا بیرون نبرده، رعایت تمایلات فطری و لذات روحی و معنوی را بنماید.

مال و ثروت هر چند زیاد شود، خوشیهای آن زود گذر و در معرض نابودی خواهد بود. لذت جاودانی و تکامل واقعی، در پیوستن به خدای متعال و روشن شدن به نور حق است. بهترین مثال بر این مطلب داستان حضرت سلیمان بن داود (ع) است که خداوند، علاوه بر مقام نبوت، سلطنت و بزرگی خاصی به او داد که تا پیش از او به هیچ کس نداده بود. حضرت علی (ع) فرموده: «اگر کسی برای باقیماندن، وسیله ای و برای از بین بردن مرگ راهی می یافت، همانا سلیمان بن داود بود که

(ع) الذي سخر له ملك الجن والانس مع النبوة، وعظيم الزلفة. فلما استوفى طعمته واستكمل مدته رمته قسي الفناء بنبال الموت وأصبحت الديار منه خالية والمساكن معطلة وورثها قوم آخرون»<sup>۱</sup>.

با مقام ارجمند پیامبری و قرب به خدا، سلطنت بر جن و انس نیز داشت. ولی هنگامی که بهره‌اش را برد و دورانش پایان یافت، کمان‌های نابودی با تیرهای مرگ او را زده و شهر و دیار و خانه‌ها از او خالی و دیگران آنها را به ارث بردند.<sup>۲</sup>

(۱) - في بحار الأنوار (ج ۱۴ - ص ۸۰) قال محمد بن كعب: بلغنا أن سليمان بن داود (ع) كان عسكرياً مائة فرسخ، خمسة وعشرون للإنس وخمسة وعشرون للجن وخمسة وعشرون للوحش وخمسة وعشرون للظير. وكان له ألف بيت من القوارير على الخشب، فيها ثلاثمائة مهيرة وسبعمائة سرية (المهيرة: الزوجة ذات المهر. والسرية: الأمة.)، فيأمر الريح العاصف فترفعه ويأمر الرخاء فتنسره به.

فأوحى الله تعالى إليه، وهو يسير بين السماء والأرض: «إني قد زدتك في ملكك أنه لا يتكلم أحد من الخلائق بشيء إلا جاءت به الريح فأخبرتك».

وقال مقاتل: نسجت الشياطين لسليمان (ع) بساطاً فرسخاً في فرسخ ذهباً في إبريسم. وكان يوضع فيه منبر من ذهب في وسط البساط فيقعد عليه، وحوله ثلاثة آلاف كرسي من ذهب وفضة، فيقعد الأنبياء على كرسي الذهب والعلماء على كرسي الفضة، وحولهم الناس، وحول الناس الجن والشياطين، وتظله الطير بأجنحتها حتى لا تقع عليه الشمس، وترفع الريح البساط مسيرة شهر من الصباح إلى الرواح، ومن الرواح إلى الصباح.

(۲) در بحار الأنوار - جلد ۱۴ - صفحه ۸۰، از محمد بن کعب روایت کرده که «سپاه حضرت سلیمان در منطقه‌ای به وسعت یکصد فرسنگ جا گرفته بود. ۲۵ فرسنگ آن آدم‌ها، ۲۵ فرسنگ پریان، ۲۵ فرسنگ درندگان و حیوانات غیر اهلی و ۲۵ فرسنگ پرندگان. یک‌هزار خانه آبیگینه داشت که در آنها سیصد همسر داریم و هفتصد کنیز داشت».

باد، فرمانبردارش بود، و او را گردش می‌داد. در هنگام گردش، خداوند به او وحی فرستاد که پادشاهی تو را فزونی دادیم به این که هر مخلوقی سخن گوید، باد ترا از آن با خبر کند». مقاتل نقل می‌کند که شیاطین تختی برای سلیمان از طلا و ابریشم بافته که طول و عرض آن یک فرسخ بود که بر منبری از طلا در وسط آن می‌نشست و در اطراف او سه هزار صندلی طلا و نقره بود، پیامبران بر صندلیهای طلایی و دانشمندان بر صندلیهای نقره‌ای نشسته و اطراف آنان را مردم گرفته، برگرد مردم، پریان و شیاطین نشسته و پرندگان بر سر آنان سایه افکنده و این بساط هر شب و روز توسط باد، به فاصله‌ای برابر یک ماه برده می‌شود.

→ وقال تعالى في كتابه الكريم: «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ. وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ.» (الأنبياء - ۸۱ و ۸۲). «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ.» (النمل - ۱۵ و ۱۶). «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَدُوًّا شَهْرًا وَرَوَّاحَهَا شَهْرًا وَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِظْرِ وَمِنْ الْجَبِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ. يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَمَتَاعِيلَ وَجِجَانَ كَالْحَوَابِ وَقُدُورَ رَايِسَاتٍ أَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ.» (سبا - ۱۲ و ۱۳). «فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ. وَالشَّيَاطِينِ كُلَّ بِنَاءٍ وَعَوَاصِرٍ. وَآخِرِينَ مُقَرَّبِينَ فِي الْأَضْغَادِ. هَذَا عِظَاؤُنَا فَأَمَّنُّهُ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. وَإِنْ لَهُ عِثْدْنَا لَنُرَلِّقَهُ وَحُشْرًا مَآبٍ.» (ص الآيات ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰). فكان (ع) مع هذه السلطة العظيمة والملك العظيم، يأكل خبز الشعير غير منخول ويطعم أضيافه اللحم مع الخبز المأخوذ من لباب الخنطة. قال الصادق (ع): «كان سليمان (ع) يطعم أضيافه اللحم بالحواري (أي الذي نخل مرة بعد مرة) وعياله الخشكار (أي الخبز المأخوذ من الدقيق غير المنخول) ويأكل هو الشعير غير المنخول. وكان

خدای تعالیٰ می فرماید: «باد فرمانبر سلیمان بود، او را به سرزمینی که متبرککش ساخته ایم می برد و ما به هر چیز آگاهیم. از میان شیاطین کسانی بودند که برایش غواصی کرده و کارهای دیگری انجام می دادند و ما نگهبانشان بودیم.» سوره انبیاء - آیات ۸۱ و ۸۲. «به داوود و سلیمان دانش دادیم. آن دو گفتند: سیاس خدای را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن برتری داد. و سلیمان از داوود ارث برد و گفت: ای مردم، ما را زبان پرندگان آموختند و از هر چیز به ما عطا شد. برآستی این برتری آشکاری است.» سوره نمل - آیات ۱۵ و ۱۶.

«و برای سلیمان باد را قرار دادیم که صبحگاهان یک ماه و شامگاهان یک ماه را می پیمود و چشمه مس را برای او ذوب کردیم. از پریان کسانی بودند که به فرمان پروردگار، پیش روی او کار می کردند و هر کس از فرمان ما سرپیچی می کرد، غذایی سوزان به او می چشانیدیم. هر چه می خواست، از محرابها، پیکره ها، جامه های همچون حوض و دیگهای ثابت برایش می ساختند. ای خاندان داوود، عملاً سپاسگزاری نمایید. و چه اندکند بندگان سپاسگزار.» سوره سبا - آیات ۱۲ و ۱۳.

«پس باد را برایش رام ساختیم، به دستور او، به آرامی و نرمی، هر کجا که می خواست روان بود و شیاطین را هم که بناهای عالی می ساختند و از دریا، جواهرات گرانبها می آوردند مسخر او کردیم و شیاطین دیگر را بدست او به غل و زنجیر کشیدیم. اینست بخشش ما. اینک بی حساب به هر که خواهی، عطا کن و از هر که خواهی، منع. وهمانا برایش در نزد ما مقامی والا و بازگشت گاهی نیکو است.» سوره ص - آیات ۳۶ الی ۴۰.

حضرت سلیمان با این توانایی و شاهنشاهی عظیم، نان جو سیوس نگرفته می خورد و به میهمانان خود گوشت و نان مغز گندم می داد.

امام صادق (ع) فرمود: «حضرت سلیمان، به میهمانان گوشت و نان کاملاً سیوس گرفته و به خانواده اش نان با سیوس داده و خود نان جو سیوس داری خورد. و می فرمود: یک سبحان الله را که خداوند بپذیرد، از آنچه به

→ (ع) يقول: لتسيحة واحدة يقبلها الله تعالى خير مما أوتي آل داود. وفي رواية: «لأن ثواب التسيحة يبق وملك سليمان يفتي.» (بحار الأنوار - ج ۱۴ - ص ۷۰ - دعوات الراوندي).  
فإن قيل: قال الله تعالى حكاية عن سليمان إنه قال: «رَبِّ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يُتَبَّعِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي.» فلماذا طلب هذا الملك، وقد كان له من المرتبة والعبودية لله أمر عظيم، حتى قيل في حقه: كان سليمان (ع) مع ما هو فيه من الملك يلبس الشعر، وإذا جنه الليل شديديه إلى عنقه، فلا يزال قائماً حتى يصبح باكياً، وكان قوته من سفائف الخوص، يعملها بيده؟! (بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۸۳) فالجواب: أولاً - كما في بعض الأخبار (بحار الأنوار - ج ۱۴ - ص ۸۳ ذيل حديث إرشاد القلوب) - : إنما سأل الله الملك لأجل القوة والغلبة على ملوك الكفار ليقهرهم بذلك، وقبله سأل الله القناعة.

ثانياً: لما كان بعض الناس يقول: إن الاحتراز عن لذات الدنيا عسر صعب، لأن هذه اللذات حاضرة وسعادة الآخرة نسيئة، والنقد يصعب بيعه بالنسيئة، فقال سليمان (ع): أعطني يارب مملكة تكون أعظم الممالك الممكنة للبشر، حتى أفي أبق، مع تلك القدرة الكاملة، في غاية الاحتراز ليظهر للخلق أن حصول الدنيا لا يمنع من خدمة المولى (بحار الأنوار - ج ۱۴ - ص ۸۹). وبهذا الجواب يرتفع إشكال مايتوهم أيضاً من أن نبي الله عزوجل معصوم لا يجوز أن يكون بخيلاً. وبجواب أيضاً على هذا الإيهام (إيهام البخل) بأن الملك ملكان، ملك مأخوذ بالغلبة والجور وإجبار الناس، كملك الفراعنة وأهل الطاغوت، وملك مأخوذ من قبله تبارك وتعالى، كملك آل إبراهيم وملك طالوت وملك ذي القرنين، فقال سليمان: «هب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي أن يقول: إنه ملك مأخوذ بالغلبة والجور.»، ليكون معجزاً له على نبوته وآيته على خلافته. ومن ثم يكون هذا خاندان داود داده، نزد خدا بهتر است.» و دليل آن در روایتی چنین آمده: «برای اینکه سبحان الله باقی مانده و ملک سليمان نابود می گردد.» بحار الأنوار - جلد ۱ - صفحه ۷۰.

اگر گفته شود که خداوند از قول سليمان نقل کرده که او گفته: «پروردگارا، به من سلطنتی ببخش که پس از من برای هیچ کس سزاوار نباشد.» چرا چنین قدرتی را خواست، با آن که لباس پشمی می پوشید و شب تا صبح دستها را به گردن آویخته و گریه می کرد و زندگی خود را از حصر بافی می گذراند؟ جواب این است که: اولاً، چنانچه در بعضی روایات آمده، سليمان از خداوند پادشاهی خواست تا بر شاهان خدا ناشناس پیروز شود و پیش از آن قناعت را خواسته بود. ثانياً، این که مردم می گویند: «گذشتن از خوشیهای دنیا مشکل است، چون خوشیهای دنیا نقد و آخرت نسیه است و نقد را به نسیه دادن سخت است.» پس سليمان گفت: «خدایا، به من آن توانایی را بده که از همه انسانها برتر و بالاتر باشد، تا با داشتن چنان قدرتی، من از دنیا پرهیز نمایم که مردم بدانند، داشتن مال و ثروت و قدرت دنیا، از بندگی خدا جلوگیری نمی کند. با این کلام، پاسخ این شبهه که پیامبر معصوم نباید بخیل باشد نیز داده می شود. گاهی درباره شبهه بخل پاسخ داده اند به این که پادشاهی دوگونه است؛ یکی آن که شاهان با ظلم و ستم و کوبیدن دیگران دارند؛ مانند فرعونها و طاغوتها. دیگری آن که خدادادی است؛ مانند سلطنت آل ابراهیم و پادشاهی طالوت و ذی القرنین. حضرت سليمان عرض کرد: به من آن پادشاهی راعطافرا که پس از من برای هیچ کس سزاوار نباشد، که بگویند سليمان سلطنت را بازور و ستم گرفته، تا معجزه ←

فالطریق الوحید إلى التکامل الحقیقی والعناء الذاتی الاستقلالی إنما یكون فی الارتباط مع الله تعالی والانقطاع عن غیره فیبتعد الإنسان عن المعاصی ویتزین بلباس التقوی كما قال أمیر المؤمنین (ع): «إذا أردت عزاً بلا عشیرة فاخرج من ذل معصیتہ إلى عز طاعته».

فهذا هو الطریق الوحید الذي یراه الإنسان الموحد، الإنسان الربانی الذي یرتبط مع الله تعالی فی جمیع حالاته، الإنسان الذي یعیث عزیزاً، الإنسان الذي لا یذل نفسه بالتماس الأمور المادیة والاعتباریة من الغیر،

پس تنها راه تکامل و رسیدن به بی نیازی و استقلال ذاتی، پیوستن به خداوند متعال و جد شدن از غیر اوست. پیوستن به خدا، انسان را از گناهان باز داشته و با پوشش پرهیزکاری زینت می دهد. حضرت علی (ع) فرموده: «هرگاه خواستی با نداشتن فامیل زیاد به آبرو برسی، از خواری گناه و نافرمانی پروردگار، به سوی فرمانبرداری او (که آبرومندی و عزت است) بیرون آی.»

از دیدگاه انسان خداشناس، این تنها راه است. انسانی که در هر حال با خدا ارتباط دارد، سر ذلت فرود نمی آورد و خود را نیازمند به غیر از خدا نمی بیند.

المملک الذي أعطاه الله لا ینبغی لأحد من الحکام الظالمین المأخوذ ملکهم بالغلبة والقوة والظلم قطعاً. وهذا لا ینبغ أن یعطى الله من بعد سلیمان من الأنبیاء والأوصیاء مثل هذا المملک أو أضعاف هذا المملک. وبهذا الجواب یرتفع إشکال توهم البخل، لأن الأنبیاء کلهم معصومون، والعصمة لا تجتمع مع البخل.

وقد کان سلیمان (ع) إذا أصبح تصفح وجوه الأغنیاء والأشراف حتی یجیء إلى المساکین ویقعد

پیامبری و نشانه جانشین بودن او باشد. لذا آن قدرت و سلطنتی که خداوند به سلیمان داده، قطعاً برای هیچ کس از صاحبان قدرت و زور زور نبوده است. و این بخشش منافات ندارد که خداوند پس از حضرت سلیمان، به پیامبران دیگری اوصیاء آنها هم آن را و یا بالاتر از آن را عطا فرماید. با این پاسخ، ایراد و شبهه بخل، جواب داده می شود، زیرا همه انبیاء معصوم بوده اند و با بودن عصمت، بخل معنی ندارد.

همانا حضرت سلیمان، صبحگاهان صورت بزرگان و توانگران را بررسی نموده، سپس به نزد بیچارگان آمده با



ولایری نفسه فقيراً إلى أحد سوى الله تعالى مادياً ومعنوياً واعتبارياً،  
وأن الغاية المثلى إنما هي الحياة الأبدية والبقاء السرمدی الذي تكفله  
للإنسان .

همانا عالی ترین هدف، زندگانی جاویدان و همیشهگی است که خداوند برای  
بندگانش فراهم ساخته است .

→ معهم ویقول: مسکین مع المساکین. (بحار الأنوار - ج ۱۴ - ص ۸۳) .



مرحله پنجم:

## دوران برزخ



### المرحلة الخامسة: عالم البرزخ

البرزخ في اللغة: الحاجز بين الشيئين، المانع من اختلاط أحدهما بالآخر. قال تعالى: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ». أي بين البحرين (العذب والمالح) حاجز يمنع اختلاط أحدهما بالآخر، ويسمى برزخاً<sup>٢</sup>.

### مرحلة پنجم: دوران برزخ

برزخ در لغت به معنی فاصله ای است که میان دو چیز قرار گرفته و مانع آمیخته شدن آن گشته و آن دورا از یکدیگر جدا می سازد. خدای تعالی فرموده: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» یعنی «بین دو دریای گوارا و شور، حایلی هست که نمی گذارد به یکدیگر مخلوط گردند»<sup>٣</sup>.

(١) - الرحمن - ١٩ و ٢٠ .

(٢) - البرزخ عند الجغرافيين: أرض ضيقة بين بحرين، تصل برأ بئر وتجز بمرأ عن بحر .

(٣) برزخ در اصطلاح جغرافيا به زمین باریکی گفته می شود که بین دو دریا واقع شده و دو خشکی را بهم متصل نموده و دو دریا را از هم جدا سازد.

وفي الاصطلاح: العقبة التي جعلها الله تعالى بين عالم الدنيا وعالم الآخرة. قال الراغب في «مفردات القرآن»: قيل: البرزخ ما بين الموت إلى يوم القيامة.<sup>۱</sup>

وجاء عن المحقق الفيض في «الوافي»<sup>۲</sup>: البرزخ هو الحالة التي تكون بين الموت والبعث، وهي مدة مفارقة الروح لهذا البدن المحسوس إلى وقت العود إليه، أعني زمان القبر. وتكون الروح في هذه المدة في البدن المثالي الذي يرى فيه الإنسان نفسه في النوم. وفي الحديث النبوي «النوم أخو الموت.» وفي القرآن المجيد «اللَّهُ يُتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي

در اصطلاح، برزخ گذرگاهی است که خداوند بین زندگی دنیا و زندگی آخرت قرار داده است. راغب در «مفردات القرآن» گفته: برزخ بین زمان مرگ است تا روز قیامت<sup>۳</sup>. محقق فیض در «وافی» - جلد ۳ - صفحه ۹۲، فرموده: «برزخ حالت انسان است پس از مردن تا زنده شدن و آن، زمان جدا شدن روح از جسم محسوس است تا برگشتن روح به جسم؛ یعنی زمانی که در گور است و روح این مدت در بدن مثالی (مانند آن که خودش را در خواب می بیند) می باشد. در حدیث پیامبر اکرم (ص) آمده است که: «خواب برادر مرگ است»، در قرآن کریم

(۱) - قال الراغب في مفردات القرآن: قوله تعالى: «بينها برزخ لا يبغیان»، البرزخ في القيامة الحائل بين الإنسان وبين بلوغ المنازل الرفيعة في الآخرة، وذلك إشارة إلى العقبة المذكورة في قوله عزوجل: «فلا اقتحم العقبة.» وقال تعالى: «ومن ورائهم برزخ إلى يوم يعثون». وتلك العقبة مانعة من أحوال لا يصل إليها إلا الصالحون. وقيل: البرزخ ما بين الموت إلى القيامة.

(۲) - ج ۳ - ص ۹۲.

(۳) راغب در مفردات گفته: «برزخ در قیامت، باز دارنده انسان است از رسیدن به درجات عالی آخرت و اشاره است به گذرگاهی که در کلام حق تعالی آمده: «فَلَا اقْتَحَمَ...» و فرموده: «وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ» یعنی پشت سر آنان برزخ است. و این گذرگاه، باز دارنده است از رسیدن به حالاتی که غیر از شایستگیان به آن نمی رسند. همچنین گفته شده که: برزخ از زمان مرگ تا قیامت است.

لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُنْسِكُ آلَتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ آلَاخِرَىٰ  
إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى.»<sup>۱</sup> وروی الصدوق باسناده عن النبي (ص) أنه قال  
«بابي عبد المطلب إن الرائد لا يكذب أهله، والذي بعثني بالحق لتموتن كما تنامون ولتبعثن  
كما تستيقظون، وما بعد الموت دار إلا الجنة أو النار.» انتهى .

### القلب المثالي

فالبرزخ لا يحسب من الدنيا ولا من الآخرة. أما عدم حسابانه من  
الدنيا فلأن الحياة فيه ليست على نحو الحياة في هذه الدنيا. فالروح فيه  
تكون في قالب مثالي رقيق هوائي ألطف من هذا الجسم، وليست فيه

آمده: «اللَّهُ يُتَوَفَّى الْأَنْفُسَ...»<sup>۲</sup>.

شیخ صدوق (ره) از پیامبر اکرم (ص) این حدیث را نقل کرده که فرمود: «ای  
پسران عبدالمطلب، همانا پیشوایی به فامیلش دروغ نمی گوید. سوگند به آن که  
مرا براستی برگزیده، همانا می میرید چنانچه می خوابید و برانگیخته می شوید،  
همچنان که بیدار می شوید و پس از مرگ خانه ای جز بهشت یا دوزخ نیست.»

### بدن مثالی

بنابر این، برزخ نه از دنیا بشمار می آید نه از آخرت؛ از دنیا شمرده نمی شود  
چون زندگی آنجا مانند زندگی دنیا نیست. روح در دوران برزخ، در قالب مثالی  
نازک و هوایی نرم تر از بدن فعلی قرار می گیرد که در آن، جرم و تیرگی مادیات و

(۱) — الزمر - ۴۲ .

(۲) «خدا است که وقت مرگ، ارواح خلق را می گیرد و آن را که هنوز مرگش فرا نرسیده نیز، در حال خواب  
روحش را قبض می کند، سپس آن را که حکم به مرگش کرده، جانش! نگاه می دارد و آن را که نکرده به  
بدنش می فرستد تا وقت مرگ. در این کار نیز ادله قدرت الهی برای متفکران پدیدار است.» سوره زمر- آیه ۴۲ .

کثافة الماديات ولا لطافة المجردات، بل هو جسم بين بين .  
وقد يسمى هذا العالم بالعالم المثالي، لأن عالم البرزخ مثل عالم الدنيا من حيث الصورة والشكل لا من حيث المادة. فالخصوصيات، على هذا، في عالم البرزخ تختلف عن عالم الدنيا ونسبة ذلك العالم من حيث السعة إلى عالم الدنيا كنسبة الدنيا إلى الرحم. ولذلك لانستطيع أن نتصور خصوصياته كما لا يستطيع الإنسان — وهو في عالم الرحم — أن يتصور خصوصيات العالم الدنيوي الذي سينتقل من الرحم إليه. ولما كانت الروح في هذا العالم تعيش في قالب مثالي للجسم الدنيوي فإن الناظر إذا رآه قال: هو بعينه، إلا أنه جسم رقيق هوائي مأخوذ من الريح، بل هو أطف من الهواء فلا يمنعه أي مانع من الإحاطة بالأشياء<sup>١</sup>.

لطافت مجردات نیست، بلکه جسمی است بین بدن و روح. گاهی نیز این عالم را عالم مثالی گویند، زیرا عالم برزخ از جهت شکل و صورت، مانند عالم دنیا است و از جهت ماده فرق دارد و ویژگیهای عالم برزخ با عالم دنیا متفاوت است. می توان گفت که عالم برزخ نسبت به دنیا، مانند دنیا است نسبت به رحم مادر از نظر وسعت؛ بدین جهت نمی توانیم ویژگیهای آن را تصور کنیم، چنانچه کودک در رحم مادر نمی تواند ویژگیهای دنیا را بفهمد، با این که به زودی به دنیا وارد می شود.

از آنجا که روح در این دنیا در قالب مثالی بدن زندگی می کند، وقتی بیننده ای آن را می بیند، می گوید: خود اوست، جز آن که او جسمی لطیف و نازک و هوایی مانند است که از هوا و باد گرفته شده، بلکه از هوا هم لطیف تر است. لذا هیچ چیز نمی تواند از سیر آن جلوگیری کند<sup>٢</sup>.

(١) — على هذا يكون كيان الإنسان مركباً من ثلاثة أجزاء: الجسم المادي الكثيف والجسم المثالي اللطيف الذي يطلق عليه في الاصطلاح الحديث اسم «بيريسبيري PERISPERY» والروح .  
(٢) بنابر این، وجود انسان از سه جزء ترکیب یافته است: جسم مادی سخت، جسم مثالی لطیف (که علم جدید آن را پریسپری نامد) و روح.



### العذاب والنعم في عالم البرزخ

وعلى هذا لا يرد الإشكال بأن الروح عرض فلا يجوز أن تتنعم أو تعذب في هذا العالم، فإن الجواب هو أن التأم والتنعم يقعان على القلب المثالي لا على الروح المجردة<sup>١</sup>.

وأما عدم حسابانه من الآخرة فلأنه ليس الغاية الأخيرة التي ينتهي إليها الإنسان، بل إن بعده عالم البعث والنشور والحساب والجزاء بالخلود في الجنة أو الخلود في النار أو عدم الخلود فيها، وليس عالم البرزخ سوى «محطة» بين عالم الدنيا وعالم الآخرة. والألم فيه أشد وقعاً على الأشرار من ألم هذه الدنيا وأخف وقعاً من عذاب الآخرة. والنعم فيه ألد وقعاً على الأخيار من نعيم هذه الدنيا وأقل لذة من نعيم الآخرة.

### سختی ها و نعمتهای دوران برزخ

بنابراین، اشکال نشود که روح عارضی است و نعمت و عذاب در این عالم برای او ممکن نیست، چون جواب این است که خوشی و ناخوشی روح، بر قالب مثالی وارد می شود نه بر روح مجرد<sup>٢</sup>. اما این که برزخ از آخرت شمرده نمی شود، به این جهت است که برزخ آخرت سیر انسان نیست، بلکه پس از آن، زنده شدن و پراکنده شدن و حساب و پاداش است، به ماندن همیشگی در بهشت و یا رفتن در دوزخ است. برزخ جز «ایستگاهی» بین دنیا و آخرت نیست و سختیهای آن برای تبهکاران، از دنیا سخت تر و از آخرت سبکتر است و نعمتهایش برای نیکان، از نعمتهای دنیا لذیذتر و از لذت نعمتهای آخرت کمتر می باشد.

(۱) — هذا على فرض أن تكون الروح عرضاً وقد ثبت أنها من الجواهر.

(۲) این گفته، بر فرض آن است که روح عرض باشد، حال آن که ثابت شده که روح جوهر است.

### الدلیل علی وجود البرزخ

والدلیل علی ذلك من الآيات والروایات والإجماع والعقل ثم بعض أقوال الحكماء المتأهلین .

۱ - أما الآيات الكريمة الدالة علی وجود عالم البرزخ وتحقق الثواب والعقاب هناك ، فكثيرة . منها قوله تعالى : «بِأَيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمَنَةُ أَزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً . فَأَدْخِلِي فِي عِبَادِي وَأَدْخِلِي جَنَّتِي» .<sup>۱</sup>

ولاشك أن المراد بالرجوع إليه تعالى الرجوع إليه بالموت ، والفناء فی قوله : «فَأَدْخِلِي» تدل علی أن حصول هذه الحالة يكون عقب الموت مباشرة ، بلا فصل إلى أن تقوم القيامة .

### دلیل وجود برزخ

آیات کریمه قرآن و فرمایشات پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان معصوم - علیهم السلام - و اتفاق نظر همه دانشمندان اسلام و عقل و پاره ای از گفته های فلاسفه خداپرست ، دلالت بر وجود برزخ دارد . آیات دلالت کننده بر وجود عالم برزخ و ثابت شدن پاداش و کیفر در برزخ فراوان است ؛ از جمله آیه : «بِأَيُّهَا النَّفْسُ...»<sup>۲</sup> تردیدی نیست که بازگشتن به سوی خدا به وسیله مرگ است . حرف «فناء» در کلمه «فَأَدْخِلِي» می رساند که پس از مرگ ، بی درنگ این حالت برای مؤمن حاصل می شود ، قبل از آن که قیامت بر پا شود .

(۱) - الفجر - ۲۷ إلى ۳۰ .

(۲) ای نفس مطمئن و دل آرام ، به حضور پروردگارت باز گرد که تو خشنود از نعمتهای او و او راضی از تو است . بازآی و در صف بندگان خاص من در آی و در بهشت من داخل شو . «سوره فجر - آیات ۲۷-۳۰ الی ۳۰»

ومنها قوله تعالى: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.»<sup>۱</sup> قال الطبرسي على ما نقل صاحب البحار: «بَلْ أَحْيَاءٌ.» فيه أقوال، أحدها - وهو الصحيح - أنهم أحياء على الحقيقة إلى أن تقوم الساعة، وهو قول ابن عباس ومجاهد وقتادة، وجمع من المفسرين. ووجه تخصيص الشهداء بكونهم أحياء، وإن كان غيرهم من المؤمنين قد يكونون أحياء في البرزخ، أنه على جهة البشارة بذكر حالهم، ثم البيان لما يختصون به من أنهم عند ربهم يرزقون، كما في آية أخرى «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.»<sup>۲</sup> وقد اختار الرازي من الأقوال هذا القول، وقال: هذا قول أكثر المفسرين، وقال: هذا دليل على أن المطيعين يصل ثوابهم إليهم

همچنین آیه: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ...»<sup>۳</sup>.

چنانچه مرحوم مجلسی در بحار الأنوار از طبرسی نقل کرده است، در کلمه «بَلْ أَحْيَاءٌ» سخنانی است؛ از جمله این سخنان که صحیح هم بنظر می رسد این که «بدرستی که آنان حقیقتاً زنده گانند تا قیامت برپا شود.» این گفته ابن عباس، مجاهد، قتاده و جمعی دیگر از مفسرین است. اختصاص یافتن شهداء به زنده بودن، با این که دیگر مؤمنین نیز ممکن است در برزخ زنده باشند، به مناسبت مژده حالات آنان است. آن گاه بیان این که امتیاز روزی خوردن نزد پروردگارش را دارند، چنانچه در آیه دیگر نیز آمده: «وَلَا تَحْسَبَنَّ...»<sup>۴</sup> فخر رازی این قول را اختیار کرده و گفته: این قول بیشتر مفسرین است. همچنین وی گفته

(۱) - البقرة - ۱۵۴ .

(۲) - آل عمران - ۱۶۹ .

(۳) به آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده مگویید؛ بلکه زنده اند ولی شما آگاه نیستید. سوره بقره آیه ۱۵۴.

(۴) «آنان را که در راه خدا کشته شده اند، مردگان پندارید بلکه زنده گانند و نزد پروردگارش روزی می خورند.» سوره آل عمران - آیه ۱۶۹.

وهم في القبر، وقال: والدليل على ذلك من وجوه:

منها: الآيات الدالة على عذاب القبر وهي كثيرة، كقوله تعالى: «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا آتَيْنِي وَأُحْيَيْتَنَا آتَيْنِي»<sup>۱</sup> والموتان لا تحصلان إلا عند حصول الحياة في القبر.

وقد ذكر الشيخ الطوسي (ره) في تفسير التبيان قول السدي: «إن الإماتة الثانية في البرزخ إذا أحيي للمساءلة قبل البعث والقيامة.» ثم قال: فالآية محتملة لما قالوه (أي الرجعة)، ومحتملة لما قاله السدي، وليس للقطع على أحدهما سبيل، ثم أضاف أنه قال ابن عباس وعبدالله والضحاك: هذه الآية كقوله تعالى: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَخْيِكُمْ ثُمَّ يُبْسِكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»<sup>۲</sup>. (البقرة- ۲۸).

است که این آیه دلالت دارد بر اینکه بندگان فرمانبردار، در قبر پاداش کارهای خویش را می‌یابند. از جمله دلایل فخر رازی بر این مطلب، آیتی است که دلالت بر عذاب قبر دارند، مانند: «قَالُوا رَبَّنَا...»<sup>۱</sup> و دوبار مردن ممکن نیست مگر به زنده شدن در قبر.

شیخ طوسی (ره) در تفسیر تبیان، گفته سدی را چنین ذکر نموده: «مردن دوباره در برزخ وقتی است که برای سؤال (پیش از برانگیخته شدن و قیامت) زنده شود.» و پس از آن فرموده: «پس آیه محتمل است برای آنچه که گفته اند، یعنی رجعت؛ و محتمل است برای آنچه سدی گفته و برای حمل نمودن قطعی بر یک معنا وجهی ندارد. سپس یادآور شده که ابن عباس و عبدالله و ضحاك گفته اند که این آیه همانند فرمایش خدای تعالی است: «چگونه به خدا کافر می‌شوید و حال آن که مردگان بودید، پس زنده کرد شما را، بعد میراند شمارا، سپس زنده گردانید شما را، سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید.»<sup>۲</sup>

(۱) — المؤمن — «گفتند: پروردگارا ما را دوبار زنده کن و دوبار زنده نمودی.»

(۲) — تفسیر التبیان — ج ۹ - ص ۶۰ .

وقال أيضاً: «والأقوى في معنى الآية أن يكون المراد بذلك تعنيف الكفار وإقامة الحجة عليهم بكفرهم وجحودهم ما أنعم الله تعالى عليهم وأنهم كانوا أمواتاً قبل أن يخلقوا في بطون أمهاتهم وأصلاب آبائهم يعني نطفاً، والنطفة موات، ثم أحياءهم فأخرجهم إلى دار الدنيا أحياء، ثم يحييهم في القبر للمساءلة، ثم يبعثهم يوم القيامة.» إلخ<sup>۱</sup>، وفي مجمع البيان في تفسير نفس الآية «أُحْيَيْنَا أَتْنَيْنِ.» ذكر ثلاثة أقوال، وعلى القول الأول والثالث تدل الآية الشريفة على الإحياء في عالم البرزخ.<sup>۲</sup> ومنها قوله تعالى: «اعْرِفُوا فَأَدْخِلُوا نَاراً.»<sup>۳</sup>، والفاء للتعقيب المتصل.<sup>۴</sup>

شیخ طوسی در تفسیر تبیان فرموده: نظر بهتر این است که مراد از آیه، سرزنش نمودن کفار و اقامه برهان بر آنان است به واسطه کفران و انکار نمودن آنچه را که خدای تعالی بر آنها از نعمت ارزانی داشته و این که آنان پیش از آن که در شکم مادران و پشت پدرانشان آفریده شوند، نطفه بودند و نطفه مرده است. بعد زنده کرد آنان را و به دنیا آورد، سپس برای پرسش در قبر زنده شان می کند، آن گاه روز قیامت آنان را بر می انگیزاند، ...<sup>۱</sup> و در مجمع البیان در تفسیر این آیه (میراندی ما را دوبار) سه قول ذکر کرده که بنابر قول اول و سوم، آیه مبارکه دلالت بر زنده شدن در عالم برزخ دارد.<sup>۲</sup>

همچنین آیه: «اعْرِفُوا فَأَدْخِلُوا نَاراً» که حرف «فاء» برای بی درنگ بودن آمده است.

(۱) - تفسیر التبیان - ج ۱ - ص ۱۲۳ .

(۲) - مجمع البیان - ج ۴ - ص ۵۱۶ .

(۳) - نوح - ۲۵ .

(۴) - أقول: الفاء للتعقيب من غير مهلة. فالمراد نار البرزخ، ولو أراد الله سبحانه إدخالهم النار يوم القيامة لكان المناسب الإتيان بتم .

(۵) «غرق شدند و داخل آتش گردیدند.» سوره نوح - آیه ۲۵. حرف «فاء» دلالت دارد که داخل شدن در آتش، بلافاصله پس از غرق شدن است و می رساند که آتش عالم برزخ منظور است و اگر آتش آخرت را خداوند اراده کرده بود، با حرف «ثم» ادا می شد که دلالت بر فاصله دارد.

ومنها قوله تعالى: «الْتَارُ يُغْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ».<sup>۱</sup>

فيستفاد من الآيات المذكورة تحقق العذاب على العاصي قبل يوم البعث، فلا بد أن يكون ذلك في عالم البرزخ. فإذا ثبت العذاب في عالم القبر والبرزخ وجب القول بثبوت الثواب أيضا في القبر وعالم البرزخ، لأن العذاب حق منه تعالى على العبد، والثواب حق العبد الذي جعله الله تعالى له بفضله، فإسقاط العذاب أحسن من إسقاط الثواب. فحيث لم يسقط العذاب إلى القيامة، بل حققه في القبر، كان ذلك في الثواب أولى.

وساق الكلام إلى أن قال:

از دیگر آیات این فرمایش خداوند است که: «الْتَارُ يُغْرَضُونَ...»<sup>۲</sup>.

از آیات یاد شده استفاده می شود که محقق شدن عذاب برگناهکار پیش از زنده شدن، بایستی در عالم برزخ باشد و هرگاه عذاب عالم قبر و برزخ ثابت شد، بناچار باید بگوئیم که پاداش و ثواب نیز در قبر و برزخ وجود دارد. زیرا کیفر و عذاب، حق پروردگار بر بنده و ثواب، حق بنده است که خدا به فضلش برای او قرار داده است. و عذاب نکردن، به مقام پروردگار شایسته تر است از پاداش ندادن. پس هرگاه مجازات را خداوند بر ندارد پیش از قیامت، بلکه گناهکار رادر قبر عذاب کند، پاداش دادن به نیکوکار در قبر قطعی تر خواهد بود. و کلام خدای

(۱) - المؤمن - ۴۶. والعطف يقتضي أن العرض على النار غدوًّا وعشيًّا غير العذاب بعد قيام الساعة.

(۲) «آتش بر آل فرعون، صبحگاهان و شامگاهان و روزی که قیامت بر پا شود، عرضه داشته می شود. آل فرعون را به سخت ترین عذاب وارد کنید.» سوره مؤمن - آیه ۴۶. حرف عطف مقتضی این است که عرضه شدن آتش صبح و شب، غیر از آتش قیامت باشد.

وقوله تعالى: «وَيَسْتَشِيرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ»<sup>۱</sup> دلیل علی حصول الحیاة فی البرزخ مثل البعث. (انتهی کلام صاحب البحار).

### الدلیل من الروایات

۲- وأما الروایات الدالة علی عالم البرزخ فقد ذکر صاحب البحار نقلاً عن الرازی قوله: إن منها قول النبی (ص): «القبر روضة من ریاض الجنة أو حفرة من حفر النیران» إلى أن قال الرازی: والأخبار فی ثواب القبر وعذابه کالمتواترة. وكان (ص) یقول فی آخر صلاته: «وأعوذ بك من عذاب القبر». وآخر أدلته أن الناس یزورون قبور الشهداء ویعظمونها، وذلك یدل من بعض الوجوه علی ما ذكرناه. (انتهی کلام المجلسی نقلاً عن الرازی).

تعالی: «وَيَسْتَشِيرُونَ بِالَّذِينَ...»<sup>۲</sup>. دلالت دارد برحاصل شدن در برزخ مانند زندگی قیامت. پایان کلام مجلسی.

### دلیل از روایات

اما روایات: مرحوم مجلسی از فخر رازی نقل کرده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «گور، بوستانی از بوستانهای بهشت و یا گودالی از گودالهای دوزخ است.» تا آنجا که رازی گفته: «روایات درباره ثواب و عذاب قبر به حدی فراوان است که جای تردید نیست.» پیامبر اکرم (ص) در آخر هر نماز می فرمود: «خدایا، از عذاب قبر به تو پناه می برم.» دلیل دیگر اینکه مردم به زیارت قبور شهداء می روند و آنان را احترام می نمایند. پایان سخن مجلسی از فخر رازی.

(۱) — آل عمران - ۱۷۰ .

(۲) «بشارت و مرثه دهند به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته و بعداً در پی آنها برای آخرت خواهند شتافت.»  
سوره آل عمران - آیه ۱۷۰ .

و روي أنه صلى الله عليه وآله وسلم كان يوم بدر ينادي المقتولين ويقول: «هل وجدتم ما وعد ربكم حقاً؟!»، فقليل يا رسول الله: إنهم أموات، فكيف تناديهم؟! فقال (ص): «إنهم أسمع منكم».<sup>۱</sup>

و روي عنه (ص) قوله: «أنبياء الله لا يموتون بل ينقلون من دار إلى دار».<sup>۲</sup>

و روي عنه أيضاً (ص) أنه قال في جعفر بن أبي طالب، وقد استشهد في غزاة مؤتة: «رأيت له جناحان يطير بهما مع الملائكة في الجنة».<sup>۳</sup>

ومما يؤكد عذاب القبر ما جاء في الكافي عن الصادق (ع): «ولكني أخوف عليكم في البرزخ» قيل: وما البرزخ؟ فقال (ع): «القبر منذ حين موته إلى القيامة».

وقال الصادق أيضاً (ع): «والله ما أخاف عليكم إلا البرزخ. وأما إذا صار الأمر إلينا فنحن أول بكم».<sup>۴</sup>

روایت شده که رسول خدا (ص) در بدر کشتگان را صدا کرده می فرمود: «آیا درستی آنچه خداوند به شما وعده داده، یافتید؟» عرض شد ای رسول خدا، اینان مرده اند، چگونه صدایشان می کنی؟ فرمود: «آنان از شما شنوا ترند».<sup>۱</sup>

همچنین از آن حضرت روایت شده که فرمود: «پیامبران خدا نمی میرند، بلکه از منزلی بمنزل دیگر می روند».<sup>۲</sup> و نیز در جنگ موته، پس از شهادت جناب جعفر بن ابیطالب (ع) فرمود: «جعفر را دیدم که دو بال دارد و با فرشتگان در بهشت پرواز میکند».<sup>۳</sup>

اما روایاتی که دلالت بر عذاب قبر دارد؛ مرحوم کلینی در کافی، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «می ترسم بر شما در عالم برزخ» عرض شد برزخ چیست؟ فرمود: «قبر است از هنگام مردن تا قیامت» و نیز آن حضرت فرموده: بر شما هراسان نیستم مگر از برزخ، و هرگاه کار به دست ما افتد، ما سزاوارتریم به شما.<sup>۴</sup> (یعنی شفاعت ما شما را از نگرانی خارج می کند).



وروي عن عمرو بن يزيد قال: قلت لأبي عبدالله (ع): إني سمعتك وأنت تقول: كل شيعتنا في الجنة على ما كان فيهم، قال: «صدقتك كلهم والله في الجنة...»، قال: قلت: جعلت فداك إن الذنوب كثيرة كبائر، فقال: «أما في القيامة فكلكم في الجنة بشفاعه النبي (ص) المطاع أو وصي النبي، ولكن والله أتخوف عليكم في البرزخ».

قلت: وما البرزخ؟ قال: «القبر منذ حين موته إلى يوم القيامة».<sup>۱</sup>  
وعن الإمام الصادق (ع) في قوله تعالى: «وَمِنَ ذُرِّيَّتِهِمُ بُرْزُخٌ إِلَيْنَا يَوْمَ يُبْعَثُونَ»: «البرزخ القبر وهو النواب والعقاب بين الدنيا والآخرة».<sup>۲</sup>

ثم اعلم أن الذي ظهر من الآيات الكريمة والأخبار المتوافرة المستفيضة والبراهين القاطعة هو أن الروح باقية بعد الموت، إما معذبة

عمرو بن يزيد گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: شنیدم می فرمودی شیعیان ما هر جور باشند با همه گناهان در بهشتند. فرمود: «راست گفتم، به خدا سوگند همه آنها در بهشت هستند. عرض کردم: قربانت گردم گناهان بزرگ دارند؟ فرمود: اما در قیامت همه شما به شفاعت پیامبر گرامی و مطاع یا جانشین پیامبر به بهشت می روید ولی به خدا سوگند، در برزخ بر شما هراسانم. عرض کردم: برزخ چیست؟ فرمود: قبر از هنگام مردن تا قیامت».<sup>۱</sup>

از امام صادق (ع) از معنای این آیه: «وَمِنَ ذُرِّيَّتِهِمُ بُرْزُخٌ...» سؤال شد. فرمود: «برزخ قبر و پاداش و کیفر بین دنیا و آخرت است».<sup>۲</sup>

مرحوم مجلسی فرموده: «بدان بدرستی که از آیات قرآن و روایات فراوان و قطعی استفاده میشود که پس از مرگ، روح جاویدان است، یا در عذاب و

(۱) سفینه البحار - ج ۱ - ص ۷۱ عن الكافي و بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۶۷ .

(۲) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۱۸ .

إن كان ممن محض الكفر، أو متنعمة إن كان ممن محض الإيمان . أو يلهى عنه إن كان من المستضعفين<sup>۲</sup> إلخ . وذلك كله بالأبدان المثالية .

الدليل من الإجماع:

وأما الإجماع ، فقد قال المجلسي\* :  
واعلم أن عذاب البرزخ وثوابه مما اتفقت عليه الأمة سلفاً وخلفاً ،

گرفتاری اگر کافر باشد، یا در نعمت و خوشی اگر مؤمن باشد، یا به او کاری ندارند اگر از مستضعفین باشد<sup>۳</sup> و همه این حالات به بدن مثالی مربوط می شود.

دلیل از اجماع

مرحوم مجلسی فرموده: \* بدان بدرستی که ثواب و عذاب عالم برزخ، مورد

(۱) هكذا في المصدر، والظاهر: «عنها».

(۲) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۷۰ . وقال السيد الجزائري في الأنوار النعمانية (ص ۴۵۷): ويمكن أن يراد بالملهو عنهم الذين وردت الأخبار في شأنهم، وأنهم يكلفون يوم القيامة بأن توجب لهم نار فيؤمروا بالدخول فيها، مثل البله والجانين ومن كان في فترات الأنبياء والشيخ الفاني والعجوز الفانية ونحوهم ممن سيأتي ذكرهم إنشاء الله تعالى. وهؤلاء لم يحضوا الإيمان، وهو ظاهر، ولم يحضوا الكفر أيضاً لقصورهم عن ورود الموردين، فيبقون على حالهم في قبورهم حتى يمنحهم الله سبحانه في القيامة قوة إدراك التكليف والعقل القابل له. انتهى .

أقول: ويأتي ذكر تفصيل هذا في باب الأعراف في آخر بحث المرحلة السادسة .

(۵) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۷۱ .

(۳) بحار الانوار - جلد ۶ - صفحه ۲۷۰ ، سيد نعمت الله جزائري در انوار نعمانيه صفحه ۴۵۷ فرمود: «ممکن است گفته شود مقصود از کسانی که از آنان صرفنظر می شود و روایات درباره شان آمده، کسانی هستند که در قیامت برای آنان آتشی افروخته می گردد و فرمان می رسد به آتش بروید، مانند افراد ابله و دیوانه و آنان که در دوران فترت، یعنی در فاصله زندگی دو پیامبر می زیسته اند و مردان و زنان پیر و ناتوان که نه کافرند و نه مؤمن، در قبرها به حال خود وا گذاشته می شوند تا خداوند در قیامت نیروی فهم و درک و خرد به آنان بدهد سپس آنان را تکلیف فرماید.» پایان سخن جزائری.

مؤلف گوید: تفصیل این سخن در باب اعراف، آخر بحث مرحله ششم خواهد آمد.

وقال به أكثر أهل الملل، ولم ينكره من المسلمين إلا شذمة قليلة<sup>۱</sup> لا عبرة بهم، وقد انعقد الإجماع على خلافهم سابقاً ولا حقاً، والأحاديث الواردة فيه من طرق العامة والخاصة متواترة المضمون. انتهى ما أردنا نقله.

اتفاق مردم مسلمان گذشته و حال و اکثر پیروان دیگر ادیان می باشد و از مسلمین جز گروهی اندک<sup>۲</sup> آن را انکار ننموده اند و به گفته آنان اعتناء نمی شود و در گذشته و حال، مسلمین اتفاق برخلاف آنان داشته و روایات شیعه و سنی به یک معنی دلالت دارد.

(۱) — منهم ضرار بن عمرو وجماعة من المعتزلة. وقد ظهر في شيراز في عشر السنين بعد الألف جماعة من علماء الملاحدة، وكان عالمهم يذهب إلى إنكار عذاب القبر، ويؤم على عوام الناس بأن الميت ينبغي أن يتعرف حاله بأن يحشى فيه بالدخن وماشابهه ويدفن، فيؤتى إليه في اليوم الآخر، وينش قبره، فإنك تراه على حاله، فلو كان في القبر سؤال وحساب لتغيرت حاله، وسقط الدخن من فيه، وأيضاً فإننا لانسمع عذابه في القبر، مع شدته وصعوبته (الأنوار النعمانية - ص ۴۵۸، الطبعة الحجرية).

أقول: إن هذا الملحد لو تعقل وتدبر وأعمل ماتقضى به الفطرة لانصرف عن مثل هذا التفكير السطحي الضيق، وآمن بالله، وعلم أن هذه العين وهذه الأذن المصنوعتين من عالم الطبيعة والمادة، لاتصلحان لسماع تلك الأمور الملكوتية ورؤيتها، من حيث إنها مركبتان من العناصر المادية المختلفة، وإن تلك الأمور الملكوتية إنما تدرك بحس آخر غير هذه الحواس الموجودة في عالم الطبيعة.

(۲) ضرار بن عمرو وجمعی از معتزله از این گروه می باشند. در شیراز، در دهه ششم قرن یازدهم، گروهی ملحد پیدا شدند که عالم و دانشمند ایشان عذاب قبر را منکر شده و با این گفته امر را بر مردم مشتبه نمودند که: دهان مرده را پراز ارزن می کنیم و روز دیگر بررسی نموده، می بینیم ارزنها به حال خود باقی هستند پس اگر در قبر سؤال و جوابی می بود، بایستی حال مرده تغییر می کرد و ارزنها می ریخت. دیگر اینکه با همه سختی و ناراحتی عذاب قبر، چرا آنرا نمی شنویم. انوار نعمانیه - صفحه ۴۵۸ - چاپ سنگی.

مؤلف گوید: اگر این ملحد فکر کرده و می اندیشید و فطرت خود را بکار می برد، از این فکر سطحی و نادرست بر می گشت و به خداوند ایمان می آورد و می فهمید که چشم و گوش مادی، توانایی دیدن و شنیدن موضوعات ملکوتی را ندارند، زیرا چشم و گوش برای دیدن و شنیدن مادیات است و موضوعات ملکوتی را بایستی با حواس دیگر و نیروهای عقلانی درک کرد.

### الدلیل العقلي

ولایحقی أن القادر المطلق قد جعل مبدأ خلق الإنسان من سلاله من طین، ثم نقله من حال إلى حال حتی استوی بشراً سوياً علی هذه الصورة العجیبة البدیعة. وبعبارة أخرى: إن الجسد متولد من نطفة المني، والنطفة من الدم، والدم من الأغذية، والأغذية من التراب وما یلابسه من هواء وحرارة ورطوبة وغير ذلك.

ولما استقرت النطفة فی «قَرَارِ مَكِينٍ» أي مستحکم، جعل النطفة علقه، أي حوّل النطفة من صفاتها المنویة إلى العلقه، وهي القطعة من الدم الجامد، ثم حول العلقه إلى المضغه، وحول المضغه إلى العظام وكسا العظام لحماً. وبعد أن تنقل هذا المخلوق من مرتبة إلى مرتبة من هذه المراتب الست أنشأ خلقاً آخر.

### دلیل عقلي

ناگفته نماند که پروردگارتوانا، ابتدای آفرینش انسان را از پاره ای گل قرار داده، آن گاه او را از حالی به حالی برگردانده تا به صورت انسانی خوش قدو قامت و زیبا و شگفت آور در آمده است. به بیان دیگر، بدن انسان از قطره ای منی پیدا شده و منی از خون و خون از غذا و غذا از خاک و چیزهایی که همراه اوست از قبیل هوا و حرارت و رطوبت و غیره به وجود آمده اند. هنگامی که نطفه در «قرار مکین» و جایگاه استوار جایگزین شد، خداوند آن را علقه نمود، یعنی ویژگیهای منی را برگرداند و به شکل خون بسته و آن را به شکل گوشتی جویده شده و آن را به شکل استخوان باپوششی از گوشت درآورد و پس از آن که این مخلوق را از مرحله ای به مرحله دیگر از مسیرهای ششگانه منتقل نمود، آفرینشی دیگر ایجاد کرد.

قال: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.»\* أي خلقاً مبايناً للخلق الأول وهي المرتبة التي يتكامل فيها وجوده الجسماني ووجوده الروحي ويصبح أهلاً للحياة على وجه الأرض خارج الرحم. ومن هنا تعرف بعض عجائب خلقه وغرائب حكمه بحيث لا يحيط بها وصف الواصفين، وشرح الشارحين<sup>۱</sup>. وإن في عطف الجملة اللاحقة على الجملة السابقة بحرف العطف «ثم» إشارة إلى كثرة التفاوت بين خلق المراتب الست الأولى وخلق المرتبة الأخيرة، أي الروح المؤهلة للإدراك، لأن الروح ليست من جنس البدن، فإنها خلق آخر، لقوله: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ».

وهذه الروح عبارة عن موجود علوي العنصر قدسي الجوهر، يسري

که فرمود: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...»\*.

یعنی آفرینشی که از آفریده پیشتر جدا است. این مرحله ای است که وجود انسان از حیث جسم کامل شده و آمادگی پذیرش روح و زندگی بیرون رحم مادر را پیدا می کند. از اینجا می توان برخی از شگفتیهای آفرینش و حکمتهای بیکران خداوند را که از حدّ و وصف بیرون است، شناخت<sup>۲</sup>.

علت الحاق جمله دوم به جمله اول با «ثم» که دلالت بر فاصله دارد، اشاره به تفاوتهای زیادی است که بین مراحل ششگانه آفرینش و آخرین مرحله، یعنی پیوستن روح به بدن (که صلاحیت درک و فهم را دارد) وجود دارد، زیرا روح از جنس بدن نیست بلکه آفرینشی دیگر است که فرموده: «او را آفرینشی دیگر قرار دادیم.» و این روح از موجودات عالم بالا و گوهری پاک است که در بدن جریان

(۵) - المؤمنون - ۱۴ .

(۱) - راجع توحید المفضل حتی تعرف الكثير من عجائب خلقه تعالی

(۲) برای آگاهی بیشتر از عجایب خلقت به کتاب «توحید مفضل» مراجعه شود.

في هذا البدن سريان الضوء في الهواء والنار في الفحم . وبهذا نعلم أن الروح ليست من جنس البدن .

وبهذا أيضاً يتضح لك السر في قوله تعالى — عَقِيبَ الْآيَةِ الشَّرِيفَةِ الْمُبِينَةِ لِمَرَاتِبِ الْخَلْقِ — : «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.» وهو أنه سبحانه وتعالى لما جمع بين الروح والبدن، وهما ليسا من جنس واحد بل بينهما تباين تام، وما جعل في الإنسان من عجائب خلقه ولطائف حِكْمِهِ، قال: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.» ولم يقل ذلك في خلق السماوات والأرضين وما بينهما .

والحاصل: بعد ملاحظة الأمور المذكورة من مراتب الخلق، من بدء الخلق إلى كماله، بقدرته تعالى، وتعلل ذلك، لا يبقى مجال للتوقف في التصديق بعالم البرزخ. أضف إلى ذلك أن عالم الرؤيا الذي هو عالم

دارد، مانند جریان نور در فضا و جریان آتش در زغال. از اینجا هم می فهمیم که روح از جنس بدن نیست و هم رمز آیه کریمه: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ...» که فرمود: «آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده.» را در می یابیم.

بدین جهت به خود آفرین گفته که دو موجود متفاوت و نا هم آهنگ را بهم آمیخته و مربوط نموده و شگفتیها و لطافتهایی در وجود او نهاده است. با این که در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در بین آن دو وجود دارد، کلمه «تبارک الله» را نگفته است.

نتیجه بحث این که پس از بررسی آنچه از مراحل آفرینش انسان تا پایان و کمال خلقت او و اندیشیدن در آن یاد آور شدیم، نپذیرفتن عالم برزخ معنایی ندارد. علاوه بر آن، خواب که عالمی است بین مرگ و زندگی و همانند برزخ،

بر آفرینش توبه خود گفت آفرین  
بر صورت آفرین و بر این صورت آفرین  
مترجم

(۱) روزی که آفریدتورا صورت آفرین  
صورت نیافریده چنین، صورت آفرین

برزخی بین الموت والحیاء یمثل لنا عالم الأرواح ، فإن الروح فی حال النوم یمکن لها السرور والتکلم والتأثر والحركات المختلفة ، من دون أن یتحرك لسان النائم أو عضو آخر من أعضائه .<sup>۱</sup>

ویضاف إلى هذا أيضا أن المسلم الذی أقر بأصول العقائد کما هو حقه من التوحید والنبوة والمعاد (أی الأصول الثلاثة) عن علم ومعرفة

عالم ارواح را برای ما مجسم می کند، زیرا که روح در خواب، از شادی و غم و سخن گفتن و حرکات مختلف بهره داشته بدون اینکه زبان یا عضوی از اعضاء او حرکت کند و همچنین سایر حرکات و فعالیتهایی که در خواب دارد.<sup>۲</sup>

علاوه بر آن، مسلمان پس از پذیرفتن ریشه های اعتقادی (توحید، نبوت و معاد)

(۱) - روی ثقة الاسلام فی الکافی عن الحسن بن عبد الرحمن عن أبي الحسن (ع) أن الأحلام لم تکن فی ماضی فی أول الخلق، وإنما حدثت. فقلت: وما العلة فی ذلك؟ فقال: إن الله عزذکره بعث رسولا إلى أهل زمانه، فدعاهم إلى عبادة الله وطاعته فقالوا: إن فعلنا ذلك فالنا؟، ما أنت بأكثرنا مالا ولا بأعزنا عشيرة، فقال: إن أطعتموني أدخلکم الله الجنة، وإن عصيتموني أدخلکم الله النار، فقالوا: وما الجنة والنار؟ فوصف لهم ذلك فقالوا: متى نصیر إلى ذلك؟ فقال: إذا متم. فقالوا: لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاما ورفاتا، فزادوا له تكذیبا وبه استخفافا، فأحدث الله عزوجل فیهم الأحلام، فأتوه فأخبروه بما رأوا، وما أنكروا من ذلك. فقال: إن الله عزذکره أراد أن یحتج علیکم بهذا. هكذا تكون أرواحکم إذا متم، وإن بلیت أبدانکم تصیر الأرواح إلى عقاب حتی تبعث الأبدان. (بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۴۳).

(۲) ثقة الاسلام کلینی از امام هفتم (ع) روایت کرده: «همانا خواب در نسلهای پیشین نبوده و بعداً پیدا شده. عرض کردم: علت چیست؟ فرمود: به درستی که خداوند پیامبری را به سوی مردم زمانش فرستاد تا آنان را به پرستش و فرمانبرداری بخواند. گفتند: برای ما چه فایده ای دارد؟ مال و ثروت و کسان تو پیش از ما نیستند. فرمود: اگر خدا را فرمان برید، شما را بهشت می برد و اگر مخالفت فرمان او کردید، به جهنم. گفتند: بهشت و دوزخ چیست؟ پس بهشت و دوزخ را برایشان توصیف کرد. گفتند کی می رویم؟ فرمود: هنگام مرگ.

گفتند: دیدیم گذشتگان ما پوسیدند. پس پیامبر را بیشتر سبک شمردند. خداوند خواب دیدن را برایشان ایجاد نمود. پس به نزد پیامبر آمده و آنچه دیده بودند و آنچه انکار داشتند، گفتند. فرمود: خداوند حجت را بر شما تمام نموده، روحهای شما چنین خواهد بود هرگاه بمیرید. اگر چه بدنها بیوسد، تا هنگام زنده شدن بدنها، روحتان گرفتار عذاب می شود. بحار الأنوار - جلد ۶ - صفحه ۲۴۳.

یجب علیه، بحکم العقل، قبول ما یترتب علی الإیمان بها من أمور أخرى مما دلت علیه الآیات والسنة المتواترة (أي قول المعصوم)، كعالم البرزخ وغيره مما أثبتته الكتاب الکریم وقول المعصوم، وإلا كان اعتقاده بالأصول الأولية مختلفاً، خصوصاً الاعتقاد بالبعث وإحياء العظام وهي رميم، فإن الأمور المتماثلة إذا جاز في أحدها حکم جاز فيها كلها. ولذا قيل: «حکم الأمثال في ما يجوز وفيما لا يجوز واحد». وقد قال الحكماء: «كل ما قرع سمعك من الغرائب فذرہ في بقعة الإمكان ما لم يذك عنه قاطع البرهان.» أي كل أمر لم یقم البرهان علی وجوبه ولا علی امتناعه لا ينبغي أن ينکر وجوده ويعتقد بامتناعه، بل يترك في بقعة الإمكان (أي الاحتمال العقلي)، لأنه ممکن بالذات.

فما یقرع سمعك مما لم یقم برهان قطعي علی خلافه یكون ممکن الوقوع عقلا، خاصة إذا كان هناك شواهد صدق علیه، فالعقل یحکم

با دلیل و برهان عقلی، می بایست به حکم عقل آنچه را که مربوط است به ایمان و موضوعات دیگر که آیات قرآن و روایات پیشوایان دین برآن دلالت دارد، پذیرد مانند عالم برزخ و غیر آن از چیزهایی که قرآن و سخنان پیشوایان آن را ثابت کرده و گرنه عقیده اش به اصول و ریشه ها تباه خواهد بود، خصوصاً عقیده به زنده شدن، که استخوانهای پوسیده زنده می شوند، زیرا هر چیزی را که در موضوعی پذیرفتیم، در موارد مانند آن نیز باید بپذیریم. چنان که گفته اند: «حکم ماندها در ممکن بودن و نبودن یکسان است.» و دانشمندان فرموده اند: هر چه شنیدی، در بوته امکان بگذارتا دلیلی بر نبودنش بیابی. یعنی آنچه که بود و نبودش برایست ثابت نشده انکار مکن، بلکه بگو شاید باشد (یعنی احتمالش هست نه این که ممکن بالذات است). پس آنچه شنیدن آن بی دلیل برتوسنگین می آید، از نظر عقل ممکن است واقع شود. بویژه آن گاه که نشانه های درستی آن موجود باشد عقل آن را



بقبوله ، وبالأخص إذا كان المخبر صادقاً يخبر عن علمه تعالى مع سند قطعي . فبعد هذه المراتب يحكم العقل بوجوب قبوله لا مجرد إمكانه . فحينئذ لا يبقى أي عذر للإيرادات والإشكالات وعدم القبول . فعلى هذا لا يجوز العقل أن ينكر أي عاقل ذلك .

### کلام الحكماء المتألهين

وأما أقوال الحكماء المتألهين فقد قالت طائفة منهم كأفلاطون وأتباعه : إن في الوجود عالماً مقدارياً غير العالم الحسي ، وهو واسطة بين عالم الماديات وبين عالم المجردات ، ليس في تلك الكثافة ولا في هذه اللطافة ، فيه للأجسام والأعراض من الحركات والسكنات والأصوات والطعوم والروايح وغيرها مُثُلٌ قائمة بذاتها معلقة لا في مادة ، وهو عالم

می پذیرد، خصوصاً هرگاه خبر دهنده راستگو و با دانش خدایی و سندی قطعی باشد، با ثابت شدن این مراتب، عقل علاوه بر پذیرش امکان آن، حکم به لزوم قبولش نیز خواهد کرد. بنابراین هیچ گونه عذر و ایراد و اشکالی بر نپذیرفتن عالم برزخ باقی نمانده و عقل و خرد به هیچ عاقلی اجازه انکار آن را نمی دهد.

### کلام فلاسفه خداشناس

گروهی از فلاسفه مانند افلاطون و پیروانش گفته اند که در وجود، عالمی هست اندازه گیری شده غیر از آنچه محسوس است و آن حدوسط بین مادیات و مجردات است. نه جرم و تیرگی مادیات و نه لطافت و نرمی مجردات را دارد. در آن عالم، برای اجسام و اعراض<sup>۱</sup> نمونه هایی است که به خودی خود ایستاده اند بی آن که بستگی به ماده داشته باشند و آن یک عالم بسیار وسیع و پهناور است و

(۱) اعراض عبارتند از چیزهایی مانند حرکت و سکون و صدا، طعم و مزه و بو و رنگها و مانند آنها که ایستادگی آن به چیز دیگری است.

عظیم الفسحة، وسكانه على طبقات متفاوتة في اللطافة والكثافة وقبح الصورة وحسنها، ولأبدانهم المثالية جميع الحواس الظاهرة والباطنة، فيتنعمون ويتألمون بالذات والآلام النفسانية والجسمانية.<sup>۱</sup>

وقال شيخنا البهائي عطر الله مرقدہ:

«هذا وإن لم يرق على وجوده شيء من البراهين العقلية لكنه قد تأيد بالظواهر النقلية وعرفه المتألمون بمجاهداتهم الذوقية وتحققوه بمشاهداتهم الكشفية. وأنت تعلم أن أرباب الأرصَاد الروحانية أعلى قدراً وأرفع شأنًا من أصحاب الأرصَاد الجسمانية، فكما أنك تصدق هؤلاء في ما يلقونه إليك من خفايا الهيئات الفلكية فحقيق أن تصدق أولئك أيضا في ما يتلونه عليك من خبايا العوالم المقدسة الملكية».<sup>۲</sup>

وقد نسب العلامة في «شرح حكمة الإشراق» القول بوجود هذا

ساكنين آن از جهت لطافت و تیرگی و زشتی و زیبایی، طبقاتی گوناگون دارند و بدنهای مثالی آنها همه حواس ظاهری و باطنی را دارد و خوشیها و ناخوشیهای روحی و جسمی را لمس میکنند.<sup>۱</sup>

شیخ بهائی، که خداوند قبرش را خوشبو کند، گفته است: گرچه برای وجود این عالم دلیل عقلی اقامه نشده، لکن ظاهر آنچه نقل شده است، آنرا تایید کرده و خداپرستان خوش ذوق با کوششهای فراوان آنرا کشف نموده اند و شما می دانید که صاحبان روحیات عالی، قدر و منزلت برتری نسبت به دانشمندان مادی و فلکی دارند.

همچنان که نظریات فلکی آنان پذیرفته می شود سزاوار است نظریات دانشمندان و فلاسفه روحی که از ارتباط با عالم ملکوت و زوایای آن اعلام می دارند، پذیرفته شود.<sup>۲</sup> علامه در «شرح حكمة الاشراق» تایید وجود این عالم

العالم إلى الأنبياء والأولياء والمتألهين من الحكماء .<sup>۱</sup>

### تعجيل عقوبة المؤمن قبل الحشر

اعلم أن المؤمن والموالى لآل الرسول (ص) ربما يبتلى ويرتكب المعاصي . فإذا أراد الله به خيراً عجل في جزائه وعقوبته في الدنيا ، وقد تكون العقوبة في عالم البرزخ وقد أثبتت هذا القول الأخبار الشريفة .  
فنها قول النبي (ص) : «إن الله إذا كان من أمره أن يكرم عبداً وله ذنب ابتلاه بالسقم ، فإن لم يفعل ذلك ابتلاه بالحاجة فإن لم يفعل ذلك به شدد عليه الموت ليكافئ بذلك الذنوب» .

ومنها رواية عمر السابري: قلت لأبي عبدالله (ع): إن من أصحابنا من يرتكب الموبقة ، فقال (ع) : «بأعمر لا تشع على أولياء الله ، إن من أوليائنا

را به انبياء و اولياء و خداشناسان از حکماء نسبت داده است .<sup>۱</sup>

### مجازات و کیفرهای زودرس پیش از قیامت

بدان به درستی که مؤمنین و محبتین آل پیغمبر (ص) گاهی مرتکب گناهانی می شوند و چون خداوند تبارک و تعالی خیرآنان را می خواهد، کیفرشان را در همین زندگی دنیا و یا در عالم برزخ قرار می دهد. برای اثبات این مطلب روایات ارزنده ای رسیده است، از جمله روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرموده: «همانا خداوند هرگاه بخواهد بنده گنہکاری را گرامی دارد، بیمارش گرداند و اگر بیمار نشد، نیازمندش می نماید و اگر نیازی پیدا نکرد، جان دادنش را سخت کرده تا جبران گناهان او بشود.» همچنین عمرسابری گفت: به امام صادق (ع) عرض کردم: از یاران ما کسانی مرتکب گناه می شوند. فرمود: «ای عمر، اولیاء خدا را به

(۱) الأنوار النعمانية-ص ۴۶۰.

ليرتكب ذنوباً يستحق بها من الله العذاب فيبتليه الله في بدنه بالسقم حتى تحص  
الذنوب. فإذا عافاه في بدنه ابتلاه في ماله، فإن عافاه في ماله ابتلاه في ولده، فإن عافاه  
من بوائق الدهر شدد عليه خروج نفسه حتى يلقى الله وهو عنه راض»<sup>۱</sup>.

### مسأله الملکین

للميت حساب في قبره. يأتيه ملكان يسألانه عن أصول دينه،  
وعلى هذا إجماع الشيعة وأصحاب الحديث. وتفسير مجمله أن الله ينزل  
على من يريد تنعيمه بعد الموت ملكين اسمهما مبشر وبشير، فيسألانه  
عن ربه جلّت عظمته وعن نبيه ووليه فيجيبها بالحق الذي فارق الدنيا

گناه سرزنش منما. همانا از دوستان ما گناهانی را انجام می دهند که مجازات  
خدایی دارد، پس خداوند کسی را که مرتکب گناه شده مبتلا به مرض می کند تا  
گناهانش پاک شود. پس اگر سلامتی به او داد، بلایی به مالش وارد می کند و  
اگر مالش را محفوظ داشت، فرزندانش را گرفته یا بیمارشان می کند و اگر از همه  
بلاهای روزگار محفوظش داشت، جانش را به سختی می گیرد تا از دنیا برود و  
خدا از او خشنود باشد»<sup>۱</sup>.

### بازپرسی فرشتگان

یکی از مسائل مربوط به انسان سؤال قبر است، به این صورت که دو فرشته  
می آیند و اصول دین را از او می پرسند و این مسئله مورد اتفاق شیعه و اصحاب  
حدیث است. کسی را که خداوند میخواهد نعمت دهد، پس از مرگ دو فرشته به  
نام مبشر و بشیر به قبرش می فرستد و درباره خدا و پیامبر و پیشوایان دین از او

على اعتقاده والصواب . ويكون الغرض في مساءلتها استخراج العلامة بما يستحقه من النعيم فيجدانها في الجواب ، وينزل جل جلاله على من يريد تعذيبه في البرزخ ملكين اسماهما ناكر ونكير، فيوكلهما بعذابه ، ويكون الغرض من مساءلتها له استخراج علامة استحقاقه من العذاب بما يظهر من جوابه من التلجلج عن الحق أو الخبر عن سوء الاعتقاد أو إبلاسه\* وعجزه عن الجواب . وليس ينزل الملكان على أصحاب القبور إلا على من ذكرناه ، ولا يتوجه سؤالها منهم إلا على الأحياء بعد الموت لما وصفناه . وهو مذهب حملة الأخبار من الإمامية ، ولهم في ماسطرت منه آثار ، وليس لتكلمهم من قبل فيه مقال عرفته فأحكيه على النظام<sup>۱</sup> .

می پرسند و مطابق عقیده ای که در دنیا داشته و حق بوده، به آن دو پاسخ می دهد. هدف از این سؤالها، بدست آوردن نشانه استحقاق نعمت است که از جواب می یابند.

و بر آن کس که اراده عذاب در عالم برزخ کرده، دو فرشته به نام نا کرو نکیرو می فرستد تا عذابش کنند و هدف از سؤالهای آنان بدست آوردن نشانه استحقاق عذاب است که از نحوه جواب و گیرکردن زبان و سرگردانیش در جواب، انحراف از حق و عقیده باطل او معلوم می شود. فرشتگان بر غیر این دو دسته از اهل قبور وارد نمی شوند و این سؤال از آنان نمی شود مگر با زنده شدن پس از مرگ، چنانچه پیشتر اشاره کردیم.

این است مذهب راویان اخبار و شیعیان دوازده امامی که در آنچه نوشتم، نشانه های ایشان وجود دارد و پیش از این، دانشمندان ایشان در این باره سخنی نداشته اند تا بازگو نمایم<sup>۱</sup>.

(۵) - أي تحیره .

(۱) - أوائل المقالات، الشيخ المفید - ص ۴۹، منشورات مکتبة الداوری - قم .

وفي الحديث عن الصادق عليه السلام: «لا يسأل في القبر إلا من محض الإيمان محضاً أو محض الكفر محضاً.»<sup>۱</sup> وعن أبي بكر الحضرمي قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: أصلحك الله من المسؤولون في قبورهم؟ قال عليه السلام: «من محض الإيمان ومن محض الكفر.» قال: قلت: فبقية هذا الخلق؟ قال عليه السلام: «يلهون\* - والله - عنهم ما يعابهم...»<sup>۲</sup> وبهذا المضمون أخبار أخر، فيستفاد من هذا النوع من الأخبار أن المسألة في القبر لا تكون للكل وهذا لا ينافي ماورد من أن القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران.

از امام صادق(ع) روایت شده که حضرت فرموده: «در قبر پرسش نمی شود جز از آن کس که ایمان و یا کفرش خالص باشد»<sup>۱</sup>.

ابی بکر حضرمی گوید: به امام باقر(ع) عرض کردم: خداوند شما را سلامت بدارد از چه کسانی در قبر پرسش می شود؟ فرمود: از آن کس که ایمان یا کفر خالص دارد. عرض کردم: پس بقیه مردم چه می شوند؟ فرمود: به خدا سوگند از آنان صرف نظر شده، به آنان اعتنایی نمی شود.<sup>۲</sup>

این معنی از روایات دیگر نیز استفاده می شود که سؤال قبر برای همگان نیست. و با فرمایش پیامبر اکرم(ص) هم که فرمود: «قبر، بوستانی از بهشت یا گودالی از آتش است.» منافات ندارد.

(۱) - بحار الأنوار - ج ۶ ص ۲۶۰

(۵) یدوأن الصحیح «یلهی» كما جاء فی الكافی.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۶۲.

إن لله ملائكة نقالة فينقلون الموتى إلى حيثما يناسبهم في «لآلي الأخبار»<sup>۵</sup> نقلًا عن الشيخ الطوسي (ره) في أماليه مرفوعاً إلى أبي عبد الله الصادق (ع) أنه قال: «قال رسول الله (ص) إن لله ملائكة نقالة ينقلون أموات العباد حيث يناسبهم»<sup>۱</sup> وفيه عن «غوالي اللثالي» بسند صحيح عن كمیل بن زیاد النخعی أنه قال: سمعت أمير المؤمنين (ع) يقول: «ادفنوا موتاكم أتى شتم فلو كانوا صلحاء أبراراً لنقلتهم الملائكة إلى جوار بيت الله الحرام ومدینة رسوله المعظم، ولو كانوا فسقاء لنقلتهم الملائكة إلى حيث يجدونه أهلاً».

### فرشتگان نقاله

خداوند متعال فرشتگانی دارد که مردگان را به جایی که مناسب آنان است منتقل میکنند شیخ طوسی در امالی<sup>۵</sup> از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: «پروردگار را فرشتگانی است که جابجا می کنند مردگان را به جایی که سزاوار ایشان باشد.»<sup>۱</sup> و نیز از کمیل بن زیاد نخعی روایت شده که شنیدم امیرالمؤمنین (ع) می فرمود: «مردگانتان را هر کجا می خواهید، به خاک بسپارید، زیرا اگر شایستگان نیکوکار باشند، هر آینه فرشتگان آنان را به کنار خانه محترم خدا و مدینه پیامبر بزرگوار خواهند برد و چنانچه از بدکاران شریر باشند، فرشتگان آنان را به جایی که سزاوارشان باشد، می برند».

(۵) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۴۷۲ .

(۱) - وهذا لا ينافي ما ورد في بعض الأخبار أن من خواص الدفن بالنجف تخفيف عذاب القبر. ويمكن الجمع بين القولين بأن المدفون في النجف إن كانت أعماله قد بلغت من السوء بحيث لا يناسبه الدفن في تلك البقعة المباركة تنقله الملائكة من النجف إلى أرض أخرى تناسب أعماله،

(۲) این معنی با آنچه درباره برتری دفن در نجف اشرف و سبک شدن عذاب قبر روایت شده، منافات ندارد، و جمع میان دو روایت به این صورت ممکن است که: اگر کسی که در نجف اشرف به خاک سپرده شد، به قدری کارهایش بد باشد که سزاوار دفن نباشد، در این حال فرشتگان او را خواهند برد و اگر بدیهی او آن قدر ←

وروی شیخ الطائفة في «كشف الحق» بسنده مرفوعاً عن أبي بصير قال :  
 حججت مع أبي عبدالله (ع) حتى زار قبر جده بالمدينة، وزرنا معه - إلى قوله - :  
 قلت له : يا ابن رسول الله كيف يكون انتقال الميت ووضع آخر مكانه . فقال :  
 «يا أبا محمد إن الله خلق سبعين ألف ملك يقال لهم : «النقالة»، ينتشرون في مشارق  
 الأرض ومغاربها ، فيأخذون أموات العباد ويدفنون كلاً منهم مكاناً يستحقه ، وإنهم  
 يستلبون جسد الميت عن نعشه ويضعون آخر مكانه من حيث لا تدرولن ولا تشعرون ،  
 وما ذلك ببعيد ، وما الله بظلام للعبيد» .

### قصه من الملائكة النقالة

نقل المحدث الشيخ محمود العراقي في فاتحة كتابه «دار السلام» في

شیخ طوسی از ابی بصیر نقل کرده که گفت : در خدمت امام صادق (ع) در  
 حج بودم تا در مدینه قبر پیامبر اکرم (ص) را زیارت کرد، عرض کردم ای پسر  
 پیامبر، چگونه است جابجا کردن مردگان و دیگری را به جای او گذاشتن؟  
 فرمود: «ای ابوبصیر، خداوند هفتاد هزار فرشته آفریده که آنان را فرشتگان نقاله  
 می گویند و در شرق و غرب زمین هستند، پس می گیرند مردگان را و هریک را  
 در جای مناسبش به خاک می سپرند. آنها جنازه میت را از تابوتش گرفته،  
 دیگری را به جایش می گذارند به طوری که شما نمی دانید و آگاه نمی شوید،  
 این کار بعید نیست و خداوند به بندگان ستم روا نمی دارد» .

### داستانی از فرشتگان نقاله

محدث دانشمند، شیخ محمود عراقی در اول کتاب دارالسلام خود، ضمن

→ وان كانت أعماله لم تبلغ إلى هذا الحد من سوء يبق جسده في النجف الأشرف ويخفف عنه عذاب القبر.

زیاد نباشد، بدنش را باقی گذاشته و عذاب قبرش را سبک خواهند کرد.



عداد المکاشفات عن المرحوم الحاج مولی مهدي النراقی عن رجل صالح من سكان النجف الأشرف أنه قال :

ظهر قحط وغلاء شديد في النجف الأشرف و كنت صاحب عیال و أطفال ، واشتد علیّ أمر المعاش ، فذهبت يوماً إلى وادي السلام ليرفع غمي بزيارة القبور، فإذا بي أرى ، في حال اليقظة ، جماعة أتوا بجنائز ، ودخلوا في جنة لا يسع اللسان بيانها . ثم أدخلوها في قصر عال مزین بأنواع الزينة والفرش والأثاث لا أقدر علی وصفها . فدخلت القصر عقیبهم ، فرأيت شابا علی زي السلاطين جالسا علی كرسي مرصع من الذهب ، فلما وقع نظره علیّ سبقني بالسلام و ناداني باسمي ودعاني إليه و قام تعظیماً لي و أخذ بيدي و أجلسني في جنبه و عظمي و أكرمني ثم قال لي : إنك لا تعرفني ، أنا صاحب الجنائز التي رأيتها قبل هذا ، واسمي

شمردن مکاشفات، از مرحوم حاج ملا مهدي نراقی، از مرد صالحی از اهالی نجف اشرف نقل کرده که او گفت:

«قحطی و گرانی سختی در نجف اشرف پیش آمد، چون اهل و عیال زیادی داشتم، زندگی بر من سخت شد. روزی به وادی السلام رفتم تا با زیارت قبور اندوه من برطرف گردد. ناگاه در حال بیداری جمعی را دیدم که جنازه ای را آوردند و داخل باغی شدند که زبان از وصف آن ناتوان است. در آن باغ جنازه را به طرف کاخی بلند و زیبا و آراسته به انواع زینتها و فرشها و لوازم که توانایی وصف آن را ندارم بردند، پشت سر آنها رفتم، جوانی را دیدم با لباس سلاطین بر صندلی طلائی نشسته. تا مرا دید، سلام کرد و به اسم صدایم زد و به سوی خویش فرا خواند. به احترامم حرکت کرده دستم را گرفت و کنار خود نشاند و تعظیم کرده، گرمی داشت. سپس گفت: تو مرا نمی شناسی. من همان جنازه ای هستم که چند لحظه قبل دیدی و نام من فلان و از فلان شهرم و

فلان و بلدی فلان، وهؤلاء الجماعة الملائكة النقالة نقلوني من بلدي إلى هذه الجنة البرزخية. فلما سمعت منه ذلك رفع عني الحزن، ووجدت نفسي مائلة إلى السير فيها، فخرجت من قصره. وبينما أنا أسير فيها فإذا بقصور أخرى رأيت فيها أبي وأمي وبعض أرحامي السالفة، فاستقبلوني في سرور وفرح، وسألوني عن الأرحام فذكرت لهم في خلالها شدة الفقر وجوع الأطفال، فأشار أبي إلى قبة وقال: فيها الأرز، خذ منها ماشئت، ففرحت ودخلت وبسطت عبائي وملأته أرزاً، وخرجت إلى النجف، وعشنا به مدة ولم يكن ينقص منه شيء، حتى ألبأتني زوجتي إلى شرح الواقعة، فذهبت إليه فلم تجد منه شيئاً.

این جمعیت فرشتگان نقاله بودند که مرا از شهر خودم به این بوستان برزخی منتقل نمودند. وقتی این را شنیدم، اندوه من برطرف شد، دیدم دوست دارم در این باغ به گردش پردازم. پس، از کاخ او بیرون آمده به گردش پرداختم. ناگاه کاخهای دیگری مشاهده کردم. دیدم پدر و مادر و بعضی خویشانم که مرده اند، آنجا هستند؛ با شادی به استقبال من آمدند و از خویشاوندان پرسیدند. من ضمن بیان شرح حال آنان، از ناداری و گرسنگی فرزندان برایشان گفتم، پدرم اشاره به خانه ای کرد و گفت: آنجا برنج هست هر چه می خواهی بردار. با خوشحالی داخل خانه شده عبایم را پهن کردم و پراز برنج نمودم، آن گاه به سمت نجف اشرف برگشتم و مدتها با آن زندگی کردیم و چیزی از آن کاسته نمی شد، تا این که زخم مرا مجبور کرد که داستانم را بازگو کنم. سپس موقعی که به طرف برنجها رفت دید از آنها اثری نیست».

## حشر ارواح المؤمنین فی وادی السلام:

فی الکافی عن أحمد بن عمر، رفعه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قلت له: إن أخي ببغداد وأخاف أن يموت بها. فقال: «ماتباي حیثا مات، أما إنه لا یبقی مؤمن فی شرق الأرض وغربها إلا حشر الله روحه إلى وادی السلام.» فقلت له: وأین وادی السلام؟ قال: «ظهر الکوفة. أما إني كأني بهم حلق حلق قعود يتحدثون»<sup>۱</sup>.

وروی الكلینی طاب ثراه عن حبة العرنی قال: خرجت مع أميرالمؤمنین علیه السلام إلى ظهر الکوفة، فوقف بوادی السلام كأنه مخاطب لأقوام، فقامت بقیامه حتی أعیبت، ثم جلست حتی مللت، ثم

## اجتماع ارواح مؤمنین در وادی السلام

در کافی از احمد بن عمر، از امام صادق (ع) نقل کرده که «عرض کردم: برادرم در بغداد است، می ترسم آنجا بمیرد. فرمود: باکی نیست هر جا بمیرد، همانا هیچ مرد با ایمانی نیست که در شرق یا غرب دنیا بمیرد مگر آن که خداوند روحش را به وادی السلام می برد. عرض کردم: وادی السلام کجاست؟ فرمود پشت کوفه، گویا آنان را می بینم، گروه گروه نشسته و با یکدیگر سخن می گویند»<sup>۱</sup>.

مرحوم کلینی (ره) از حبة العرنی روایت کند: «با امیرمؤمنان (ع) بیرون رفتم پشت شهر کوفه، حضرت در وادی السلام ایستاد، گویا با عده ای سخن می گفت. با او ایستادم تا خسته شدم، بعد از نشستن ملول شدم، دوباره ایستادم مثل اول تا

وقت حتی نالی مانالی ثم جلست حتی مللت ثم قت وجمعت ردائی، فقلت: یا امیرالمؤمنین إني قد أشفقت عليك من طول القيام، فراحة ساعة. ثم طرحت الرداء لیجلس علیه، فقال لی: «یا حبه إن هو إلا محادثة مؤمن أو مؤانسته.» قلت: یا امیرالمؤمنین، وإنهم لكذلك؟ قال: «نعم، ولو كشفت لك لرأيتهم حلقا حلقا محبتین يتحادثون.» فقلت: أجساد أم أرواح؟ فقال: «أرواح، وما من مؤمن يموت في بقعة من بقاع الأرض إلا قبيل لروحه؛ الحقی بوادي السلام، وإنها لبقعة من جنة عدن.» والأخبار الواردة بجنة وادي السلام ومكانها وكيفيتها مستفیضة بل متواترة.

وقد عرفت أن عالم البرزخ ليس من سنخ عالم الدنيا، فالأرواح في

خسته شدم، دیگر بار نشستم تا خسته شدم، سپس ایستاده رداى خود را جمع کرده پس گفتم ای امیر مؤمنان، من از ایستادن طولانی شما برایتان نگرانم، ساعتی استراحت کنید، سپس ردايم را پهن کردم تا روی آن بنشینند. به من فرمود: ای حبه، این جز سخن گفتن و انس گرفتن با مؤمن چیزی نیست. گفتم: یا امیرالمؤمنین، اینان این گونه اند؟ فرمود: بلی اگر پرده را برچینم برای تو، هرآینه خواهی دید که دسته دسته دور هم نشسته، لباسها را به خود پیچیده و با یکدیگر سخن می گویند. عرض کردم: جسمهایشان یا روحهایشان؟ فرمود: روحهایشان، و هیچ مؤمنی در سرزمینی نمی میرد مگر آن که به روحش گفته می شود به وادی السلام پیوند و آنجا قطعه ای از بهشت عدن است.» روایاتی که درباره بهشت وادی السلام و چگونگی جای آن رسیده، فراوان بلکه به اندازه ای است که انکار نتوان کرد.

شما دانستید که عالم برزخ از سنخ عالم دنیا نیست، بلکه روحها در این

تلك الأبدان المثالية لها الإحاطة التامة بالموجودات، وتأثرها باللذة أو بالألم أشد من تأثرها بهما في هذه الدنيا ودوامها أطول مدة. وهذه قضايا لا يمكن إدراكها لأهل هذا العالم الذي هو من سنخ غير سنخ عالم البرزخ، كما لا يمكن للجنين، وهو في الرحم، أن يدرك هذا العالم الذي يلي عالم الرحم.

ألا ترى أن الصحابة كانوا يجلسون عند النبي (ص) وقت نزول جبرئيل عليه السلام، عليه بالوحي وهو يراه ويكلمه في حضورهم، والناس لا يرونه ولا يسمعون الكلام. ونظير هذا في عالم الشهود أن النائم بحضور الجالس قد يشاهد في نومه أشياء مختلفة ويمضي إلى بلدان بعيدة، وربما تألم مما يرى، وربما صرخ صراخاً عالياً، ومع هذا فالحاضرون الجالسون عنده لا يسمعون ولا يرون شيئاً مما يسمع وما يرى.

بدنهای مثالی، احاطه کامل دارند به موجودات و اثر غم و شادی در آنان بیشتر و طولانی تر از غم و شادی دنیا است.

درست فهمیدن و درک این قضایا برای مردم دنیا که با عالم برزخ سنخیت ندارند ممکن نیست، چنانچه جنین در شکم مادر نمی تواند عالم دنیا را که پس از عالم رحم است درک کند. مگر نه این است که هنگام نزول جبرئیل (ع) و آوردن وحی، اصحاب در خدمت رسول اکرم (ص) نشسته بودند، پیامبر (ص) جبرئیل را می دید و با او سخن می گفت ولی مردم نه می دیدند و نه سخن جبرئیل را می شنیدند. نمونه دیگر آن در عالم شخصی است که نزد جمعی خواب است، چیزهای فراوانی در خواب دیده و به شهرهای دور رفته و چه بسا از آنچه دیده نگران هم شده و ناله ای بلند هم برآورده، در عین حال حاضرین آنچه را که او دیده و شنیده، نمی بینند و نمی شنوند.

وقال السيد الجزائري ما مضمونه :

إن السؤال في القبر وضغطته وبعض أنواع عذابه إنما هو على هذا البدن . فإذا فرغت الروح من هذا العذاب أو الثواب — لأنه كما قال (ع) : «القبر إما روضة من رياض الجنان أو حفرة من حفر النيران» — انتقلت إلى سعادة أخرى أو شقاء فدخلت في قوالب مثل هذه القوالب والهياكل إلا أنها ألطف منها وأرق ، فالعالم البرزخي عالم بين المجردات وبين الماديات ، أقدرها الله سبحانه بذلك القالب على الطيران في الهواء وقطع المسافات البعيدة بالزمان القصير ، فإذا دخلت في ذلك القالب طارت به إلى عالم الأرواح ، فإن كانت مؤمنة مضت إلى وادي السلام ، وهي جنة الدنيا خلقها الله تعالى في ظهر الكوفة ، وغيبها عن أبصار الناظرين ، وفيها أرواح المؤمنين التي في القوالب المثالية ، وهم يتمتعون

سید جزائری چنین فرموده است :

بلی سؤال و فشارقبر و بعضی عذابهای آن بر این بدن وارد می شود . پس هرگاه روح از این عذاب یا ثواب جدا شد چنانچه امام (ع) فرموده : «قبریا بوستانی از بهشت یا حفره ای از جهنم است.» به خوشبختی یا بدبختی دیگری منتقل می شود .

پس به قالبی مانند این بدن و هیكل و لطیف تر و نرم تر از این بدن داخل می شود . بنابراین عالم برزخی عالمی است بین مادیات و مجردات . خداوند سبحان با این قالب به او توانایی پرواز در هوا و پیمودن راههای دور در زمانهای کوتاه را داده است و هرگاه در این قالب جای گرفت ، اگر مؤمن باشد به عالم ارواح پرواز می کند و به وادی السلام می رود که بهشت دنیا است و خداوند آن را آفریده و در پشت کوفه قرار داده و از چشم بینندگان پوشیده است . تمام ارواح مؤمنین در قالبهای مثالی آنجا جمعند و از همه نعمتهای بهشت آخرت بهره مند

فيها بكل ما في جنة الآخرة، فإن في هذه الجنة الأزهار والأثمار والخور العين والشراب السلسيل وأنهار اللبن والعسل وأنواع الحلى والحلل، فهم يأكلون ويشربون وينكحون ويجلسون حلقاً حلقاً يتحدثون ويتكلمون» .

### في ضغطة القبر

اعلم أن المؤمن إذا وضع في القبر قالت الأرض له: مرحباً وأهلاً، أما والله لقد كنت أحبك وأنت تمشي على ظهري فكيف إذا دخلت بطني، فستري ذلك!، فيفسح له مد البصر. وإذا دخلها الرجل الخبيث الفاسق قالت: لا مرحباً بك ولا أهلاً، أما والله لقد كنت أبغضك وأنت تمشي على ظهري فكيف إذا دخلت بطني، ستري

می باشند، زیرا که در این بهشت نهرها، میوه‌ها، حوریه‌ها، شراب سلسبیل، نهرهای شیر و عسل وانواع زیورها وزینت‌ها وجود دارد. مؤمنین می‌خورند و می‌آشامند و زناشویی می‌کنند و گرد هم می‌نشینند و حدیث خوانده و سخن می‌گویند.

### فشار قبر

هنگامی که مؤمنی را در قبر می‌گذارند، زمین به او خوش آمد می‌گوید و اظهار می‌دارد: «به خدا قسم، در آن هنگام که بر رویم قدم می‌گذاشتی، به تو مهر و علاقه داشتم، چه رسد به موقعی که در آغوشم جای گرفتی، و البته آثار مهر و محبت مرا خواهی دید.» پس به اندازه دید چشم، قبرش وسیع می‌شود.

همچنین موقعی که شخص خبیث بدکاره داخل قبر می‌شود، زمین اظهار ناراحتی می‌کند و می‌گوید: «به خدا قسم، همان گاه که بر پشتم قدم

ذلك ، فتضغطه ضغطة تخرج مخ رأسه من أظافر رجله ويفتح له باب إلى النار، ثم يخرج إليه رجل قبيح . فيقول : يا عبدالله من أنت ؟ ما رأيت شيئاً أقبح منك ! فيقول : أنا عمك السيء الذي كنت تعمله ورأيك الخبيث .<sup>۱</sup>

وهذه الضغطة الشديدة هي التي ضمنها رسول الله (ص) لفاطمة بنت أسد، وذلك أنه لما حفر لها قبر اضطجع فيه رسول الله صلى الله عليه وآله، فقيل له في ذلك، فقال: إني ذكرت عندها ضغطة القبر يوماً وذكرت شدتها فقالت: واضعفاه ليس لي طاقة عليها، فقلت لها: إني أضمن لك على الله، فاضطجعت في قبرها لذلك. وروي في

می گذاشتی از تو متنفربودم، تا چه رسد به حال که در اندرونم جای گرفتی، و خواهی دید چه بر سرست خواهم آورد.» پس آن چنان فشارش می دهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بیرون شود و دری از آتش بروی گشوده گردد. سپس مرد زشت رویی براو وارد می شود؛ شخص فاسق به او می گوید: کیستی که زشت تر از تو ندیدم؟! جواب می دهد: من اعمال زشت و عقیده فاسد تو هستم.<sup>۱</sup>

این فشار شدید قبر همان است که به ضمانت حضرت پیغمبر اکرم (ص) از فاطمه بنت اسد، مادر حضرت امیر (ع) مرتفع گردید، که داستانش چنین است: «بعد از حفر قبر فاطمه بنت اسد، پیامبر اکرم (ص) برای لحظه ای در قبر آن مخدوره دراز کشیدند. جمعیت حاضر از علت این کار جویا شدند. پیامبر فرمودند: روزی در حضور ایشان در مورد فشار قبر و شدتش صحبت می کردم، ایشان در آن هنگام گفت: وای از ضعف و ناتوانی، من که طاقت تحمل فشار قبر را ندارم چون شدت ناراحتی او را دیدم، ضمانت کردم که او از فشار قبر در امان باشد، و به خاطر وعده ای که داده بودم، امروز در قبرش مقداری دراز کشیدم.»



الکافی عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أيفلت من ضغطة القبر أحد؟ قال: فقال: «نعوذ بالله منها، ما أقل من يفلت من ضغطة القبر، إن رقية لما قتلها عثمان وقف رسول الله صلى الله عليه وآله على قبرها فرفع رأسه إلى السماء فدمعت عيناه وقال للناس: ذكرت هذه وما لقيت فرقت لها واستوهبتها من ضمة القبر.» قال: «فقال: اللهم هب لي رقية من ضمة القبر، فوهبها الله له.» قال: «وإن رسول الله صلى الله عليه وآله خرج في جنازة سعد، وقد شيعه سبعون ألف ملك فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله رأسه إلى السماء ثم قال: مثل سعد يضم؟!» قال: قلت: جعلت فداك إنا نتحدث أنه كان يستخف بالبول فقال:

ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت می کند که از آن حضرت سؤال کردم: آیا کسی هست که از فشار قبر رهایی یابد؟ فرمودند: «پناه به خدا، بسیار کمند کسانی که از فشار قبر برهند». آن گاه به نقل جریانی پرداختند و فرمودند: «هنگامی که رقیه (ع) به دست عثمان کشته شد و به خاک سپرده شد، پیامبر (ص) بر قبر او ایستاد و در حالی که سر به آسمان بلند نموده و چشمانشان اشک آلود بود، به مردم فرمودند: من زندگی این مخدره و مشکلاتش را از نظر گذرانده و متأثر شدم و از خدای بزرگ خواستم که او را از فشار قبر معاف دارد، خداوند هم اجابت فرموده و او را بخشید»؛ همچنین حضرت جریان دیگری را به این صورت اضافه فرمودند که «پیامبر اسلام (ص) برای تشییع جنازه سعد (یکی از اصحاب فداکارشان) خارج گردیدند، در حالی که در تشییع جنازه اش هفتاد هزار فرشته شرکت داشتند. پس سر به آسمان بلند نموده، فرمودند: افرادی نظیر سعد هم فشار قبر را می بینند؟!» (کنایه از این که باید عبرت گرفت که انسان به هر مرتبه از ایمان هم که برسد، در عین حال ممکن است به خاطر بعضی از نقاط ضعف فشار قبر را ببیند).

ابوبصیر: عرض کردم: فدایت شوم، ما فکر می کردیم فشار قبر سعد در اثر

«معاذ الله إنا كان من زعارة في خلقه على أهله» قال: «فقال أم سعد هنيئاً لك ياسعد» قال: «فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله: يا أم سعد لا تختمي على الله.»<sup>۱</sup>  
 أقول: إذا كان سعد الذي شيعت جنازته الملائكة أصابته ضغطة القبر  
 فمن ذا الذي ينجو منها؟!<sup>۲</sup>

وقال رسول الله (ص): «إن للقبر ضغطة لو نجا منها أحد لنجا سعد بن معاذ.»  
 وروي أن ضغطة رقية بنت رسول الله (ص) ارتفعت بسؤال  
 النبي (ص)<sup>۳</sup>، وضغطه زينب خفت بسؤاله (ص). نسأل الله تعالى  
 النجاة والعفو والمغفرة بمحمد وآله الطاهرين. وفي خبر: سئل أبو عبدالله

بى توجهى به ترشحات ادرار بوده. حضرت فرمودند: «معاذ الله، هرگز چنین نیست،  
 بلکه فشار قبرش منحصراً بر اثر کج خلقی و خشونت با اهل و عیالش بوده است».  
 آن گاه حضرت امام صادق (ع) فرمودند: «مادر سعد که در آن جمع حاضر و  
 ناظر تعظیم و تجلیل فراوان جنازه فرزندش بود، اظهار داشت: گوارا باد بر تو ای  
 سعد. پیغمبر فرمودند: ای مادر سعد، این چنین قاطعانه از طرف خدا سخن مگوی»<sup>۱</sup>.  
 آری، سعد در حالی که با آن همه عظمت فرشتگان جنازه اش را تشییع  
 کردند، از فشار قبر مصون نماند، پس چه رسد بر حال افراد معمولی!<sup>۲</sup>.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «همانا قبر فشار دارد؛ اگر کسی از آن رهایی  
 می یافت، سعد بن معاذ هر آینه نجات یافته بود». و روایت شده که فشار قبر از رقیه  
 دختر پیامبر (ص) به خواهش آن حضرت برداشته شد<sup>۳</sup> و فشار قبر زینب نیز، به  
 خواهش رسول الله (ص) سبک شد.

از خداوند سبحان می خواهیم به حق محمد و آل محمد (ص) ما را از فشار قبر  
 نجات داده و مورد عفو و بخشش قرار دهد.

(۱) - بحار الأنوار - ج ۲۲ - ص ۱۶۳ و فروع الکافی - ج ۳ - ص ۲۳۶ .

(۲) - الأنوار النعمانية - ص ۴۰۶ .

(۳) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۶۱ و ۲۶۶ .

عن المصلوب يعذب عذاب القبر؟ فقال: «إن رب الأرض هو رب الهواء، فيوحى الله عزوجل إلى الهواء فيضغطه ضغطه أشد من ضغطة القبر.»<sup>۱</sup> وفي الأخبار المعتمدة أن من مات من المؤمنين ليلة الجمعة أو يومها أمن من ضغطة القبر.<sup>۲</sup> وقال أميرالمؤمنين عليه السلام: «من مات يوم الخميس بعد الزوال وكان مؤمناً أعاده الله عزوجل من ضغطة القبر، وقيل شفاعته في مثل ربيعة ومضر.»<sup>۳</sup> وقال المفيد قدس سره في أوائل المقالات<sup>۴</sup>:

أقول: إن الله تعالى يجعل لهم أجساما كأجسامهم في دار الدنيا ينعم مؤمنهم فيها، ويعذب كفارهم فيها وفساقهم دون أجسامهم التي

از امام صادق (ع) پرسیدند: «به دار آویخته هم این عذاب قبر را دارد؟ فرمود: به درستی که خدای زمین، خدای آسمان نیز هست. به هوا دستور می دهد او را فشاری دهد که از فشار قبر سخت تر است!»<sup>۱</sup>

در اخبار معتبره آمده: «مؤمنی که شب یا روز جمعه بمیرد، از فشار قبر در امان خواهد بود»<sup>۲</sup>.

همچنین حضرت امیر (ع) فرمود: «کسی که بعد از ظهر روز پنجشنبه بمیرد و مؤمن هم باشد، خدا او را از فشار قبر پناه می دهد و شفاعت او را درباره اشخاصی به تعداد قبایل «ریعه» و «مضر» (دو قبیله بزرگ در صدر اسلام) می پذیرد»<sup>۳</sup>.

شیخ مفید در اوائل المقالات می فرماید<sup>۴</sup>: «به درستی که خداوند تعالی، بدنهایی مانند بدنهای دنیایی برایشان قرار می دهد. افراد با ایمان در نعمت و افراد بی ایمان و هرزه به عذاب گرفتارند و این بدنها غیر از بدنهایی است که در

(۱) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۶۶ .

(۲) - الأنوار النعمانية - ص ۴۵۶ .

(۳) - الأنوار النعمانية - ص ۴۵۶ .

(۴) - ص ۴۹ - منشورات مكتبة الداوري بايران .

في القبور، يشاهدها الناظرون تتفرق وتندرس وتبلى على مرور الأوقات، وينالهم ذلك في غير أماكنهم في القبور وهذا يستمر على مذهبنا في النفس.

ومعنى الإنسان المكلف عندي هو الشيء المحدث القائم بنفسه الخارج عن صفات الجواهر والأعراض، ومعنى به روايات عن الصادقين من آل محمد (ص)، ولست أعرف لمتكلم من الإمامية قبلي فيه مذهباً فأحكيه، ولا أعلم بيني وبين فقهاء الإمامية وأصحاب الحديث فيه اختلافاً. انتهى.

والحاصل أن ما عرفته من بيان عالم البرزخ هو اعتقاد طائفة الإمامية وكثير من المسلمين، كما عرفت سابقاً.

قبر دیده می شود که به گذشت زمان پوسیده و از بین می رود و این نعمت و عذاب در غیر جایگاهشان در قبرها به آنان می رسد.

بنا به عقیده ما این نعمت و عذاب، برای روح و روان انسان استمرار دارد. انسان دارای تکلیف پیش من، موجودی است که به وجود آمده و به خود ایستادگی دارد و از صفات جواهر و اعراض بیرون است. سخن من با فرمایشات راستگویان آل محمد (ص) همراه است و سخنگو و دانشمند شیعه ای را نمی شناسم که پیش از من نظریه ای جز این داشته باشد تا بازگو کنم و در این مطلب بین خودم و فقهاء شیعه و صاحبان حدیث اختلافی نمی بینم».

بنابر این، نتیجه می گیریم که آنچه را شناختی، عقیده طایفه شیعه اثنی عشری و عده زیادی از مسلمانها است درباره عالم برزخ، چنانچه پیشتر اشاره کردیم.

### حقیقه الموت

حقیقه الموت: عبارة عن قطع علاقة الروح بالبدن. وقد مثلوا لذلك بأمثلة. منها: أن مثل الروح في البدن كمثل ربان السفينة ونفس السفينة. فانفصاله عنها يقطع علاقته بها. فالقدرة التي كانت مسيطرة على السفينة تنجیها من الغرق هي قدرة الربان، مع أن الربان حقیقته غير حقیقه السفينة، وإنما كانت له الإحاطة بالسفينة، وبانفصاله عنها تنقطع العلاقة بينها وتنتفي الإحاطة، وكذلك الروح بالنسبة إلى البدن. فهي شيء آخر غير البدن وإنما هي تحيط به وتوجهه، كما يحيط ربان السفينة بالسفينة ويوجهها فإذا انفصلت عن البدن انقطعت علاقتها به. وظل البدن مادة منطفئة هامة.

ومنها: أن الروح بمنزلة النور في ظلمة هذا البدن، والبدن بهذا النور

### حقیقت مرگ

حقیقت مرگ عبارت است از جدا شدن روح از بدن و برای آن مثالهایی زده اند؛ از جمله این که گفته اند: روح و بدن مانند کشتی و کشتیبان است، پس جدایی ناخدا از کشتی، علاقه او را از کشتی جدا می سازد. نیرویی که کشتی را اداره کرده و از غرق شدن نجات می داد نیروی ناخدا بود، با اینکه حقیقت ناخدا غیر از کشتی است، بلکه او مسلط بر کشتی بود و با جدایی او از کشتی، علاقه قطع و تسلط از بین می رود. روح هم نسبت به بدن چنین است. پس روح چیزی است غیر از بدن، که تسلط بر بدن دارد و آن را رهبری می کند. همانند ناخدا در رهبری کشتی و با جدا شدن روح، بدن ماده ای نابود شدنی است.

همچنین گفته اند: روح به منزله نوری است در تاریکی بدن. بدن با این نور

يسمع من مجرى الأذن ويرى من مجرى العين، إلى غير ذلك من الإحساسات. فكل عضو في هذا البدن فعال ببركة نور الروح، فإذا انقطعت العلاقة انقطع النور عن البدن. فالموت عبارة عن إخراج هذا النور من هذا المحل وجعله في محل آخر. وبخروج الروح من البدن يعود البدن مظلماً كما كان أولاً. وبهذا نعرف أن علاقة الروح بالبدن ليست على نحو الحلول فيه، وبعبارة أخرى: ليست الروح داخلة في البدن، لأن الروح من المجردات وليست بجسم ليكون لها دخول وخروج. وكل ما في الأمر أن هناك علاقة بين الروح والجسد، من دون أن يكون لها تركيب مع البدن. والموت عبارة عن قطع هذه العلاقة. ولذا شبه بعض الحكماء الروح باللباس<sup>۱</sup> المحيط بالبدن، فكما أن

از مجرای گوش می شنود، از مجرای چشم می بیند و همچنين حواس ديگر در بدن به برکت روح فعاليت دارند، هرگاه علاقه بريده شد نور از بدن قطع ميشود. پس مرگ عبارت است از بيرون رفتن نور از اين محل و قرار گرفتن آن در جای ديگر. با رفتن روح بدن تاريخ می شود، چنانچه پيش از دميدن روح بوده است. از اينجا می فهميم که ارتباط روح و بدن به نحو حلول و مخلوط شدن نيست. به عبارت ديگر، روح داخل شونده در بدن نيست، زيرا روح از مجردات است و جسم ندارد تا دخول و خروج داشته باشد. نهايت اين که علاقه و ارتباطی بين روح و بدن وجود دارد بی آنکه آميزشی با جسم داشته باشد و مرگ، جدا شدن اين ارتباط است. بنا بر اين بعض حکماء گفته اند: روح مانند پوششی است که بدن

(۱) — وقيل لعل بن الحسين (ع): ما الموت؟ قال (ع): «للمؤمن كنز ثيابه الوسخة وفك قيود وأغلال ثقيلة والاستبدال بأفخر الثياب وأطيبها رائحة وأوطأ المراكب وآنس المنازل، وللكافر كقطع ثياب

(۲) به امام چهارم (ع) عرض شد: مرگ چیست؟ فرمود: برای مؤمن مانند کندن لباس چرکین و گشودن بندهای گران و سنگین و پوشیدن لباسهای قیمتی و خوشبو و سوار شدن بر بهترین مرکبها و دلخواهترین منازل است و برای

اللباس ليس له دخول ولا خروج من البدن بل هو تارة يحيط به وأخرى ينزع عنه ولا يحيط به، فكذاك الروح. فنسبة الروح إلى البدن إما الإحاطة به وإما العلاقة، وليس بينها وبينه سنخية أصلاً°. فتبارك الله أحسن الخالقين إذ جمع بين هذين الشيئين على تباينها في السنخية. فقد ظهر مما ذكرنا أن معنى الموت هو خلع لباس أو قطع علاقة، والروح لا تنعدم بعد ذلك بل تكون في محل آخر بإذنه تعالى، فبإذنه تعالى تعلقت الروح بالبدن وأحاطت به وبإذنه انفصلت عنه، وبإذنه تتعلق بالبدن المثالي وتحيط به وهو القادر على كل شيء. قال تعالى: «قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُخَيِّمُ الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». الشورى - ۹.

را فرا گرفته، همچنان که لباس دخول و خروج ندارد، روح هم دخول و خروجی ندارد، بلکه گاهی به تن پوشیده و گاهی کنده می شود. پس نسبت روح به بدن، پوششی یا ارتباطی است ولی بین این دو اصلاً سنخیت نیست<sup>۱</sup>. آفرین بر خدایی که دو موجود ناهم آهنگ را به هم پیوسته است.

روشن شد که معنای مرگ، کندن لباس یا بریده شدن علاقه است و روح با مرگ نابود نمی شود، بلکه به امر پروردگار بجایی دیگر می رود، چنانکه به امر او به بدن پیوسته و آن را تحت پوشش قرار داده، بفرمان او نیز جدا شده و بدن مثالی را تحت پوشش قرار می دهد و خداوند بر هر کاری تواناست. «قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ...»<sup>۲</sup>

فاخرة والنقل من منازل أمينة والاستبدال بأوسع الثياب وأخشنها وأوحش المنازل وأعظم العذاب» - معالم الزلفی.

کافر مانند افکندن لباسهای فاخر و کوچ کردن از جاهای امن و پوشیدن لباسهای چرکین و جایگزین شدن در خانه های وحشتناک و بزرگترین عذابها است. معالم الزلفی.

(۵) - يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي (الإسراء - ۸۵).

(۱) «ازتو درباره روح می پرسند. بگو روح به فرمان پروردگار من است». سوره اسراء - آیه ۸۵.

(۲) «اوست که منحصراً دوست و یاور بندگان است و اوست که مردگان را زنده می کند و اوست که بر هر چیز تواناست». سوره شوری - آیه ۹.

و اذ قد عرفت كيفية علاقة الروح بالجسد وأنها ليس لها خروج ودخول فقد عرفت أن الموت إنما هو انقطاع هذه العلاقة وليس انعدام الروح. إلا أن هذه العلاقة لا تنقطع بالمرة نهائياً، بل يبقى نوع من الاتصال أقل وأضعف من الاتصال السابق زمان الحياة. ويمكن أن يقال: إن علاقة الروح بالبدن على ثلاث مراتب: علاقة قوية تامة قبل الموت، وعلاقة متوسطة كما في حال النوم، لأن النوم كالموت،

پس هرگاه چگونگی علاقة وارتباط روح با بدن را دانستی و اینکه چیزی نیست که بیاید و برود، خواهی دانست که مرگ، جدائی این ارتباط است نه نابودی روح. ناگفته نماند که این علاقة بطور کلی بریده و قطع نمی شود بلکه به گونه ای کمتر و ناتوانتر از زمان زندگی باقی است. می توان گفت که علاقة و ارتباط روح با بدن سه گونه است: ۱- ارتباط کامل و تمام پیش از مرگ.

۲- ارتباط متوسط که در حال خواب است،<sup>۲</sup> چون خواب مانند مرگ است.

(۱) - وقيل لمحمد بن علي(ع): ما الموت؟ قال(ع): «هو النوم الذي يأتيكم بالليل في كل ليلة إلا أنه طويل المدة لا ينتبه منه إلا يوم القيامة، فن رأى في منامه من أصناف الفرح لا يقدر قدره ومن رأى في منامه من أصناف الأهوال ما يقدر قدره فكيف حال فرحه بالموت ووجهه فيه؟!، هذا هو الموت فاستعدوا له.» وقيل لصديق آل محمد(ع) صف لنا الموت. فقال(ع): «هو للمؤمن كأطيب ريح يشمه فينعش بطيبه فيقطع التعب والألم كله عنه وللكافر كدغ الأفاعي وكلدغ العقارب وأشد»، قيل: فإن قوماً يقولون: هو أشد من نشر بالمنشير وقرض بالمقاريض ورضخ بالحجارة وتدوير قطب الأرحية في الأحداق، قال(ع): «هو كذلك على الكافرين والفاجرين، ألا ترون

(۲) به امام باقر(ع) عرض کردند: مرگ چیست؟ فرمود: مرگ خواب است که هر شب شما را فرا می گیرد جز آن که مدتش طولانی است که بیدار نشود از آن مگر در قیامت. آن کس که خواب خوب می بیند، مقدار و اندازه خوبی را نمی داند و آن کس که خواب وحشتناک می بیند، اندازه آن را نمی داند، پس شادی و ناراحتی او با رسیدن مرگ چگونه خواهد بود؟ این مرگ است برایش آماده باشید. به امام صادق(ع) عرض کردند: مرگ را برای ما تعریف کن. فرمود: مرگ برای مؤمن مانند بهترین بوی خوشی است که می بوید و به نشاط می آید و تمام درد و رنج و ناراحتی او از بین می رود. و مرگ برای کافر مانند گردیدن عقرب و مار، بلکه سخت تر است.

عرض شد مردم می گویند که مرگ از بریده شدن با آزه، ریزش شدن با قیچی، کوبیده شدن با سنگها و چرخیدن سنگ آسیا روی دیدگان سخت تر است. حضرت فرمود: برای کافرها و



وعلاقة أضعف منها كما في حالة الموت. وعلى ذلك يكون للروح ارتباط واتصال بالجسد في قبره، حتى ورد في الأخبار أن الروح تزور الجسد في اليوم الثالث والخامس والسابع وفي الأربعين بعد الموت فترى الجسد وما حدث فيه فتألم. وهذا هو معنى إحاطة الروح بالجسد<sup>۱</sup> ومما ذكرنا يتضح للقارئ الكريم أن الروح باقية بعد مفارقة البدن، فمنها

۳- ارتباط کم که در حال مرگ است.

بنابر این روح با بدن در قبر نیز اندک ارتباطی دارد. در روایات آمده که روح پس از مرگ، در روز سوم، پنجم، هفتم و چهلم به دیدن بدن می آید و جسم را می بیند و ناراحت می شود و این است معنای احاطه روح به بدن.<sup>۲</sup>

با آنچه گفتیم روشن شد که روح پس از جدا شدن از بدن در راحتی یا در

منهم من يعاني تلك الشدائد فذلکم الذي هو أشد من هذا ومن عذاب الدنيا»، قيل: فالنا نرى كافراً يسهل عليه النزع فينظفي وهو يتحدث ويضحك ويتكلم وفي المؤمنين من يكون أيضاً كذلك وفي المؤمنين والكافرين من يقاسي سكرات الموت؟! فقال (ع): «ماكان من راحة هناك للمؤمنين فهو عاجل ثوابه وماكان من شدة فهو تمحيصه من ذنوبه فيرد إلى الآخرة نقياً نظيفاً مستحقاً لثواب الله فليس له مانع من ذنوبه وماكان من سهولة هناك على الكافرين فليوفى أجر حسناته في الدنيا ليرد إلى الآخرة وليس له إلا ماوجب العذاب وماكان من شدة هناك على الكافرين فهو ابتداء عقاب الله عند نفاذ حسناته، وذلك بأن الله عادل لا يمجور». معالم الزلفي.

فاجرها چنین است. مگر نمی بینید کسانی را که این سختیها را می کشند و مرگ از اینها و عذاب دنیا سخت تر است. گفته شد: چگونه است که بعضی افراد کافر به آسانی جان می دهند، تا دم مرگ خنده می کنند و سخن می گویند و بعضی از مؤمنین و کافرین سختی سكرات مرگ را می بینند؟ حضرت فرمود: مؤمن آنچه راحتی می بیند، پادشاهای زودرس اوست و آنچه از سختی می بیند، پاک شدن از گناهان است تا پاک وارد قیامت شود و مستحق رحمت باشد و آنچه کافر از آسایش دم مرگ می بیند، پاداش نیکیهای اوست تا به آخرت رود و چیزی جز عذاب برایش نباشد و آنچه کافر از سختی می بیند، شروع عذابهای آخرتی او پس از تمام شدن خوبیهای اوست. زیرا که خداوند عادل است و به کسی ستم روا نمی دارد. معالم الزلفی.

(۱) — وبهذا يتعقل إحاطة الإمام (ع) بحضوره عند جميع الموقی حال احتضارهم. كما ورد في أحاديث كثيرة.

(۲) با این معنا چگونگی حاضر شدن امامان -علیهم السلام- هنگام جان دادن همه مردگان، چنانچه در روایات فراوان آمده، روشن می شود.

منعمه و منها معذبة، سواء أقلنا إنَّ العذاب أو النعمة واقعة على الأرواح المجردة أم عليها بما أنها متعلقة بجسد كجسد الإنسان في دار الدنيا أو في قوالب مثالية، أو غير ذلك على اختلاف الأقوال.

### عذاب القبر

ومن مطاوي ما ذكرنا اتضح للقارىء أن المسألة في القبر وعذابه مما هو محقق ثابت. قال الصادق عليه السلام: «ليس من شيعتنا من أنكر أربعة أشياء: المعراج والمسألة في القبر وخلق الجنة والنار والشفاعة».<sup>۱</sup> وقال المحقق الطوسي نصير الملة والدين في «التجريد»<sup>۲</sup>: «عذاب القبر واقع لإمكانه وتواتر الأخبار عليه».

عذاب باقى است وعذاب يا راحتى به روح مجرد تعلق مى گيرد يا به قالب مثالى يا به جسدی که مانند بدن انسان در دنیا است يا غير آن.

### عذاب قبر

از لابلای آنچه یادآور شدیم، برای خواننده روشن شد که سؤال قبر موضوعی قطعی و ثابت است. امام صادق (ع) فرمود: «شیعه مانیست کسی که چهار چیز را منکر شود: معراج، سؤال قبر، بهشت و دوزخ و شفاعت».<sup>۱</sup> دانشمند محقق، خواجه نصیرالدین طوسی (ره) در تجرید<sup>۲</sup> گفته: «عذاب قبر خواهد بود به جهت ممکن بودن آن و روایات زیادی که درباره آن رسیده است».

(۱) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۱۹۷ .

(۲) - کفایة الموحدين - ج ۳ - ص ۲۸۸ .

وقال العلامة المجلسي<sup>۱</sup>: «الإجماع بذلك قائم، بل من ضروريات دين الإسلام، ومنكره كافر».

وقال الشيخ الصدوق بذلك، وقال الشيخ المفيد عليه الرحمة<sup>۲</sup>: «وجاءت الأخبار الصحيحة أن الملائكة تنزل على المقبورين فتسألهم عن أديانهم». وعن علي بن حاتم عن علي بن الحسين النحوي عن البرقي عن أبيه عن سليمان بن مقبل عن موسى بن جعفر عن أبيه عليها السلام قال: «إذا مات المؤمن شيعة سبعون ألف ملك إلى قبره فإذا أدخل قبره أتاه منكر ونكير فيقعدانه ويقولان له: من ربك؟ وما دينك؟ ومن نبيك؟ فيقول: ربي الله ومحمد نبي الإسلام ديني، فيفسحان له في قبره مد بصره، ويأتياه بالطعام من الجنة ويدخلان عليه الروح والريحان، وذلك قوله عزوجل: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ»<sup>۳</sup>

علامه مجلسی فرموده<sup>۱</sup>: «وجود عذاب قبر اجماعی بلکه از ضروريات دين شمرده شده و منكر آن كافر است.» شيخ صدوق نیز همين را قائل است. شيخ مفيد<sup>۲</sup> فرموده: «روايات صحيحه آمده به اينكه ملائكه در قبر بر مردگان وارد می شوند و درباره دينشان از آنان می پرسند».

از موسى بن جعفر (ع)؛ از امام صادق (ع) روايت شده كه فرمود: «هرگاه مؤمن بميرد، هفتاد هزار فرشته تا کنار قبر، او را همراهی می كنند و هرگاه به قبر وارد شد، منكر و نكير به نزد او می آیند و او را نشانده می گویند: خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ پس می گوید: خدایم الله، پیامبرم محمد (ص) و دینم اسلام است. پس به قدری كه چشم او می بیند قبرش را وسعت داده، برایش غذای بهشتی می آورند و شادی و گل بر او وارد می شود: «فَأَمَّا إِنْ...»<sup>۳</sup>

(۱ و ۲) كفاية الموحدين.

(۳) — الواقعة - ۸۸ و ۸۹. «پس اگر از نزدیکان باشد، شادی و گل در قبرش و نعمت بهشت در آخرت برای اوست».

یعنی فی قبره «وَجَنَّتُهُ نَعِيمٍ» یعنی فی الآخرة. «ثم قال عليه السلام: «إذا مات الكافر شيعة سبعون ألفاً من الزبانية<sup>۱</sup> إلى قبره، وإنه ليناشد حامله بصوت يسمعه كل شيء إلا الثقلان، ويقول: لو أن لي كرة فأكون من المؤمنين، ويقول: «أَرْجِعُون لِعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِي مَا تَرَكْتُ.» فتجيبه الزبانية: كلا إنها كلمة أنت قائلها. وينادهم ملك: لورد لعاد لما نهي عنه. فإذا أدخل قبره وفارقه الناس أتاه منكر ونكير في أهول صورة. فيقيمانه ثم يقولان له: من ربك؟ وما دينك؟ ومن نبيك؟ فيتلجلج<sup>۲</sup> لسانه ولا يقدر على الجواب، فيضربانه ضربة من عذاب الله يذعر لها كل شيء، ثم يقولان له: من ربك؟ وما دينك؟ ومن نبيك؟ فيقول: لا أدري، فيقولان

آن گاه امام (ع) فرمود: وهرگاه کافر بمیرد، هفتاد هزار فرشته عذاب تا قبرش او را همراهی می کنند، کسانی را که او را می برند، با صدایی که غیر از جن و انس، همه موجودات آن را می شنوند، سوگند می دهد و می گوید: ای کاش یک بار برمی گشتم و از مؤمنین می بودم و می گوید: «إِزْجِعُون لِعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِي مَا تَرَكْتُ.»<sup>۳</sup> آن گاه فرشتگان عذاب پاسخش دهند که: «هرگز این نخواهد شد» و این کلمه ارجعون، را از حسرت همی گوید و ثمری نمی بخشد. سپس هرگاه به قبر وارد شود و مردم برگردند، منکر و نکیر با شکلی که وحشتناکتر از آن نیست، بر او وارد شده و او را بپا داشته و می گویند: خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ پس زبان او گیر کرده، به طوری که توانایی جواب دادن را ندارد. آن گاه ضربه ای از عذاب خدا که هر چیز را به وحشت می اندازد بر او می زنند. سپس می گویند: خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ می گوید: نمی دانم. فرشتگان می گویند: نه دانستی، نه هدایت شدی

(۱) — الزبانية عند العرب: الشرط، وسموا بها بعض الملائكة لدفعهم أهل النار فيها .

(۲) — أي يتقل لسانه ويتردد في كلامه .

(۳) «مرا به دنیا باز گردانید تا شاید به تدارک گذشته، عملی صالح بجای آرم.» سوره مؤمنون - آیه ۱۰۰ .

له: لادريت ولاهديت ولافلحت. ثم يفتحان له باباً إلى النار وينزلان إليه من الحميم من جهنم، وذلك قول الله عزوجل: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الصَّالِينَ فَنُزِّلَ مِنْ حَمِيمٍ.»<sup>۱</sup> يعني في القبر «وَتَضَلِّيَهُ جَحِيمٍ.»<sup>۲</sup> يعني في الآخرة».

### تخفيف عذاب القبر

قال النبي(ص): «إن القبر أول منازل الآخرة فإن نجا منه فما بعده أيسر منه وإن لم ينج منه فما بعده ليس أقل منه.»

وبما أن القبر أول المنازل من منازل الآخرة وأصعبها فلا بد من السعي والاجتهاد لتهيئة مايفيد الإنسان في هذا المنزل وينجيه من العذاب. ونذكر هنا شيئاً مماينفع في عالم القبر. وهو على قسمين:

ونه رستگار. بعد درى از آتش برایش می گشایند و از حمیم جهنم براونازل می کنند. و این است قول خدای تعالی: «وَأَمَّا إِنْ كَانَ...»<sup>۱</sup> یعنی پذیرایی او در قبر، با حمیم (آب جوشان بسیار گرم) و در آخرت با دوزخ خروشان خواهد بود»<sup>۲</sup>.

### عذاب قبر سبک می شود

پیامبر اکرم(ص) فرمود: «همانا قبر، اول جایگاه آخرت است. اگر از قبر نجات یافت، آنچه را بعد از آن می بیند آسانتر است و اگر از عذاب قبر رهایی نیافت، آنچه را که بعداً می بیند کمتر از آن نیست.» و چون قبر اولین منزل از جایگاههای آخرت است و در عین حال از سخت ترین آنها است، برای فراهم کردن آنچه به درد انسان می خورد، باید کوشش نمود تا از گرفتاری های قبر نجات یافت. برخی از کارهایی را که در قبر برای انسان فایده دارد یادآور می شویم و آن بر

(۱) - الواقعة - ۹۲ و ۹۴ .

(۲) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۲۲ .

الأول : مايعمله الإنسان بنفسه<sup>۱</sup> .

الثاني : مايعمله غيره من أجله بعد وفاته .

أما الأول فأهمه المحافظة على الصلاة . قال أبو جعفر(ع) : «من أتم ركوعه لم تدخله وحشة القبر»<sup>۲</sup>

ومنه : اجتناب الغيبة واجتناب النيمة ، والتوقي من البول<sup>۳</sup> ، واجتناب أكل مال اليتيم وأكل الربا ، واجتناب الشهادة بغير الحق .

دو گونه است :

۱- کارهایی که خود انسان می تواند انجام دهد<sup>۴</sup> .

۲- آنچه که دیگران پس از مرگ برای انسان انجام می دهند .

مهمترین کاری که خودش می تواند انجام دهد، مواظبت نمودن بر نماز است . امام باقر(ع) فرمود: «کسی که رکوعش را کامل انجام دهد، وحشت قبر نخواهد دید.»

از جمله چیزهایی که عذاب قبر را سبک می کند، پرهیز از غیبت و سخن چینی، پرهیز از نجاست ادرار، دوری کردن از خوردن مال یتیم، دوری از گواهی دادن بناحق و در بعضی روایات اضافه شده، دوری

(۱) - قال مولانا أمير المؤمنين صلوات الله عليه في خطبة: «وبادروا الموت في غمراته وامهدوا له قبل حلوله وأعدوا له قبل نزوله.» (البحار - ج ۶ - ص ۲۴۴) .

(۲) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۴۴ .

(۳) - روی ابن عباس: «عذاب القبر ثلاثة أثلاث: ثلث للغيبة وثلث للنيمة وثلث للبول.» (بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۴۵) . وقد وردت عدة روايات تدل على النهي عن استحراق البول وعدم المبالاة به (راجع وسائل الشيعة - أبواب التخلي) .

(۴) حضرت علی(ع) در یک سخنرانی فرمود: «پیشی بگیری سخته‌های مرگ را و مهیای آن باشید پیش از رسیدنش و آماده باشید پیش از وارد شدن آن.» بحار الانوار - جلد ۶ - صفحه ۲۴۴ .

(۵) ابن عباس روایت کرده: عذاب قبر سه قسمت است؛ یک سوم برای غیبت کردن و یک سوم برای سخن چینی و یک سوم پرهیز نکردن از نجاست بول . بحار الأنوار - جلد ۶ - صفحه ۲۴۵ . روایات زیادی رسیده به اینکه بول را کوچک بشمارید و به آن بی اعتنا نباشید . وسائل ابواب تخلی .

وأضاف في بعض الأحاديث عدم عزب الرجل عن أهله، أي بعده واعتزاله عن أهله، ولعله كناية عن نشوزه عليها، واجتناب سوء الخلق بالنسبة إلى عياله وأهله، ومنه حفظ النعم وعدم تضييعها<sup>۱</sup>.

ومنه: أن يكتب على كفته ما كتب عليّ «عليه السلام» على كفن سلمان رضي الله عنه، وهو هذان البيتان:

وَقَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بِغَيْرِ زَادٍ  
مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ  
وَحَمْلُ الزَّادِ أَفْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ  
إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ  
وكذلك البيت المنسوب إلى علي بن الحسين عليهما السلام وهو:

نکردن مرد از همسرش و جدا نشدن از او (که شاید کنایه باشد از سرکشی و ستم بر او)، پرهیز نمودن از بداخلاقی نسبت به او و فرزند و نگهداری و ضایع نکردن نعمتهای خداوند.<sup>۲</sup> همچنین بر کفن خود آنچه را که حضرت علی (ع) بر کفن سلمان (ره) نوشت، بنویسد:

وَقَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بِغَيْرِ زَادٍ  
مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ  
وَحَمْلُ الزَّادِ أَفْبَحُ كُلِّ شَيْءٍ  
إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ<sup>۳</sup>

همچنین روی کفن خود شعری را که به علی بن حسین (ع) نسبت داده شده است، بنویسد:

(۱) - قال رسول الله (ص): «ضغطة القبر للمؤمن كفارة لما كان منه من تضييع النعم». (بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۱۲).

(۲) رسول اکرم (ص) فرمود: «فشار قبر برای مؤمن، جبران نعمتهایی است که ضایع کرده است.» بحار الأنوار - جلد ۶ - صفحه ۲۱۲.

(۳) بر شخص بسیار بخشنده ای بی توشه وارد شدم. بدون نیکی و سلامتی قلب. زاد و توشه بردن کاری بس نارواست. هرگاه مهماندار شخص بخشنده ای باشد.

فَزَادِي قَلِيلٌ لِأَرَاهُ مُبَلِّغِي

أَلِلْزَادِ أَبْكِي أَمْ لِبُعْدِ مَسَافَتِي

و پروی ایضا استحباب کتابه دعاء الجوشن علی الکفن و وضع تربة الحسین صلوات الله علیه مع الميت و کتابه السند المعروف المسمى بسلسلة الذهب .

وورد في الحديث أن من خواص الدفن في النجف الأشرف بجوار مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام أنه يرتفع عنه عذاب القبر وسؤال نكير ومنكر. وروي عن أبي عبدالله (ع) أنه قال: «الغري قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه موسى (ع) نكلياً و قدس عليه تقديساً، واتخذ عليه إبراهيم (ع) خليلاً و عمداً (ص) حبيباً، وجعله للنبيين مسكناً.» وروي أن أميرالمؤمنين (ع) نظر إلى ظهر الكوفة فقال: «ما أحسن منظرك وأطيب فعمرك، اللهم اجعل قبري بها.»

وَزَادِي قَلِيلٌ لِأَرَاهُ مُبَلِّغِي أَلِلْزَادِ أَبْكِي أَمْ لِبُعْدِ مَسَافَتِي ١

روایت شده که مستحب است دعاء جوشن را برکفن بنویسند و مقدارى خاک قبر امام حسین (ع) را با میت دفن کنند و حدیث سلسله الذهب را نیز برکفن بنویسند. در حدیث آمده که دفن کردن میت در نجف و همسایگی امیرالمؤمنین (ع) عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر را از او برمی دارد. از امام صادق (ع) روایت شده که «غری» یعنی نجف، قطعه ای است از کوهی که خداوند در آن با موسی (ع) سخن گفته و او را منزّه گردانیده است و حضرت ابراهیم (ع) را در آنجا خلیل و حضرت محمد (ص) را حبیب خود برگزید و آن را جایگاه پیامبران قرار داد.

روایت شده که روزی امیرالمؤمنین (ع) به وادی السلام نگاه کرد و فرمود: چه نیکو است منظره ات و چه خوشبو است درون تو خدایا قبرم را در آنجا قرار بده.

(۱) توشه ام برای رسیدن به مقصد کم است. آیا برای کمی توشه گریه کنم و یا برای طولانی بودن راه.



ومن خواص تربته إسقاط عذاب القبر، وترك محاسبة منكر ونكير من المدفون هناك كما وردت به الأخبار الصحيحة.<sup>۵</sup>

وروي عن القاضي ابن بدر الهمداني الكوفي، وكان رجلاً صالحاً متعبداً، قال: كنت في جامع الكوفة ذات ليلة مطيرة، فدق باب مسلم (ع) جماعة ففتح لهم، وذكر بعضهم أن معهم جنازة، فأدخلوها وجعلوها على الصفة التي تجاه باب مسلم بن عقيل (ع)، ثم إن أحدهم نام فرأى في منامه قائلاً يقول لآخر: أما نسفره حتى يظهر هل لنا معه حساب أم لا؟، فكشف عن وجه الميت وقال لصاحبه: بل لنا معه حساب وينبغي أن نأخذ منه معجلاً قبل أن يتعدى الرصافة<sup>۱</sup> فما يبقى

از ویژگیهای خاک نجف اشرف، برداشته شدن عذاب قبر و سؤال منکر و نیکر است از کسی که آنجا به خاک سپرده شود. چنانچه روایات صحیحیه دلالت بر اینمعنی دارد.<sup>۵</sup>

از قاضی ابن بدر که از قبیلہ ہمدان و اهل کوفہ و مرد درستکار و عابدی بودہ، نقل شدہ کہ در یک شب بارانی در مسجد کوفہ بودم، دربی کہ در طرف حرم حضرت مسلم بن عقیل است زدہ شد. پس از باز شدن در، گروهی ہمراہ با یک جنازہ وارد مسجد شدند و جنازہ را روی یک بلندی کہ مقابل همان در بود گذاشتند. یکی از افرادی کہ ہمراہ جنازہ بود خوابید و در خواب دید کہ شخصی بہ دیگری می گوید: صورت این میت را باز کنیم تا ببینیم با او حسابی داریم یا نہ. صورت میت باز شد؛ طرف بہ رفیقش گفت: آری، با او حساب داریم و باید قبل از این کہ جنازہ را حرکت دهند و از «رصافہ»<sup>۱</sup> بگذرد، ہر چہ زودتر حساب

(۵) - الأنوار النعمانية - ص ۴۵۶ .

(۱) - اسم موضع .

(۲) نام محلی بین کوفہ و نجف .

لنا معه طريق، فانتبه وحكى لهم المنام وقال: خذوه معجلاً، فأخذوه  
ومضوا به في الحال إلى المشهد الشريف صلوات الله وسلامه على  
مشرفها.<sup>۱</sup>

اللهم ارزقنا وجميع المؤمنين قرب جواره بمحمد وعترته الطاهرين،  
وأمتنا على ولايتهم.

إِذَا مِتُّ فَأَذِفْنِي إِلَى جَنْبِ حَيْدَرِ  
أَبِي شُبَيْرٍ - أَكْرَمِ بِهِ - وَشَبِيرِ  
فَلَسْتُ أَخَافُ النَّارَ عِنْدَ جَوَارِهِ  
وَلَا أَتَّقِي مِنْ مُنْكَرٍ وَنَكِيرِ  
فَعَارٌّ عَلَى حَامِي الْجَمِي وَهُوَ فِي الْجَمِي

إِذَا ضَلَّ فِي الْبَيْدِ عِقَالُ بَعِيرِ

او را تصفیه کرد، در غیر این صورت دیگر دسترسی به او نخواهیم داشت. پس  
بیدار شد و خواب خود را بازگو کرد و به همراهان گفت: جنازه را زودتر حرکت  
دهید. آنها هم جنازه را برداشته و فوراً به طرف نجف اشرف حرکت کردند.<sup>۱</sup>

«بارالها، همسایگی علی (ع) را روزی ما و اهل ایمان قرارده و ما را برولا و  
دوستی این خاندان بمیران، به آبروی محمد (ص) و خاندان پاکش».  
إِذَا مِتُّ...<sup>۲</sup>

(۱) - الأنوار النعمانية - ص ۴۵۶ .

(۲) «هرگاه من مُردم، مرا درکنار پدرگرامی حسنین -علیهما السلام- دفن کنید. در همسایگی آن حضرت از آتش  
نمی ترسم و پروایی از نکیر و منکر ندارم. همانا بر پناه دهنده بی پناهان ننگ است اگر با بودن او در بیابان زانو بند  
شتری گم شود».

## الأعمال التي تنفع الميت في القبر

وأما ما يعمله غيره بعد وفاته فإنه شهادة أربعين مؤمناً له بالخير والصلاح، ونص الشهادة: «اللَّهُمَّ إِنَّا لَنَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا.» فإنه قد ورد في الخبر أن الله تعالى يجيز شهادتهم ويكتبه عنده من الأخيار وإن كان في علم الله تعالى أنه من الأشرار. قال الصادق (ع): «إذا مات المؤمن فحضر جنازته أربعون رجلاً من المؤمنين فقالوا: اللهم إِنَّا لَنَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، قال الله تبارك وتعالى: قد أجزت شهادتكم، وغفرت له ما علمت مما لا تعلمون»<sup>۱</sup>

وروى شيخنا الكليني قدس الله روحه بإسناده إلى أبي عبد الله

## کارهائی که در قبر برای میت فائده دارد

اما آن کارهایی که اگر دیگران پس از مرگ انجام دهند، برای میت فایده دارد، این است که چهل نفر مؤمن به خوبی و شایستگی او این گونه شهادت دهند که «اللَّهُمَّ إِنَّا لَنَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا.» یعنی «بار خدایا، ما از او جز خوبی نمی دانیم و توبه او از ما آگاه تر هستی.» در روایت آمده که خداوند شهادت آنان را امضاء نموده و نام او را در ردیف خوبان می نویسد، گرچه در واقع از افراد بد باشد.

امام صادق (ع) فرمود: «هرگاه چهل نفر مؤمن بر جنازه ای حاضر شده و بگویند: اللَّهُمَّ إِنَّا لَنَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا، خدای عزوجل فرماید: پذیرفتم شهادت شما را و آمرزیدم از او آنچه را می دانم، از آنچه که شما نمی دانید»<sup>۱</sup>.

مرحوم کلینی (ره) از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «در بنی اسرائیل

(۱) - وسائل الشیعة - ج ۲ - ص ۹۲۵ والأنوار النعمانية - ص ۴۵۷ .

جعفر بن محمد الصادق علیها السلام قال: «کان فی بنی اسرائیل عابد، فأوحى الله تعالى إلى داود (ع) أنه مُرأى. قال: ثم إنه مات فلم يشهد جنازته داود (ع)، فقام أربعون من بنی اسرائیل فقالوا: اللهم إنا لانعلم منه إلا خيراً وأنت أعلم به منا، فاغفر له. قال: فلما غَسَل أُنَى إليه أربعون غير الأربعين وقالوا: اللهم إنا لانعلم منه إلا خيراً وأنت أعلم به منا، فاغفر له. قال: فأوحى الله تعالى إلى داود (ع) مامنعك أن تصلي عليه، قال داود عليه السلام: للذي أخبرني به. قال: فأوحى الله إليه أنه قد شهد له قوم، فأجزت شهادتهم وغفرت له وعلمت ما لا يعلمون».<sup>۱</sup>

وعقب السيد الجزائري على هذه الرواية بقوله<sup>۲</sup>: «ومن هنا كان شيخنا<sup>۳</sup> المعاصر أدام الله أيامه قد طلب من إخوانه المؤمنين أن يكتبوا على كفته بالتربة الحسينية الشهادة منهم بإيمانه فكتبوا هذا: «لاريب

عابدى بود، خداوند به داود (ع) وحى فرستاد که او ریاکار است. پس از آن که عابد مرد، حضرت داود بر جنازه او حاضر نشد و چهل نفر از بنی اسرائیل آمدند و گفتند: «اللَّهُمَّ ...»<sup>۴</sup> و پس از غسلش چهل نفر دیگر آمدند و همین شهادت را داده و همان دعا را نمودند. پس خداوند به داود (ع) وحی فرستاد که چه باز داشت تو را از نماز خواندن بر او؟ داود عرض کرد: برای آنچه به من از ریاکاری او خبر دادی. پس خداوند به او وحی کرد که جمعی به خوبی او شهادت دادند، شهادت ایشان را پذیرفتم و او را آمرزیدم و میدانم از او آنچه را که شما نمی دانید».<sup>۱</sup>

مرحوم جزائری پس از نقل این داستان فرموده:<sup>۲</sup> «بهمین جهت دانشمند عصر ما علامه مجلسی، که خدا عمرش را طولانی نماید، از برادران مؤمن تقاضا می کرد تا با تربت حضرت سیدالشهداء (ع) بر کفن او بنویسند و شهادت به

(۱) و ۲) — الأنوار النعمانية - ص ۴۵۷ .

(۳) — وهو العلامة المجلسي .

(۴) «بارخدايا، ما از او جز خوبی نمی دانیم و توبه او از ما آگاه تری، پس بیامرز او را» .

في إيمانه . كتبه شاهداً به فلان» ، وربما جعلوا تحت الشهادة نقش خواتيمهم . وكان يأمر الناس بهذا وأمثاله . وهو حسن ، إن الله تعالى كريم والوفاد عليه يكفيه أدنى الأعمال . انتهى .

ومنه : الجريدتان ، وهي من المستحبات الأكيدة ، صغيراً كان الميت أو كبيراً ، ذكراً أو أنثى ، محسناً أو مسيئاً ، في الخبر: أن الجريدتين تنفعان المؤمن والكافر والمحسن والمسيئ ومادامتا رطبتين يرفع عن الميت عذاب القبر .

ومنه : ذكر من بقي من أرحامه أو إخوانه له بشيء من أنواع البر ، كصدقة وصلاة وتلاوة القرآن وحج ونحو ذلك ، فقد ورد في الحديث أن الميت قد يكون في ضيق من العذاب فيهدي إليه واحد من إخوانه شيئاً

ایمان او بدهند و مردم را به این کار و مانند آن امر می فرمود . پس این گونه می نوشتند: شکی در ایمان او نیست ، این را به عنوان گواهی نوشته ، فلان و فلان . گاهی نیز پس از نوشتن ، کفن را مهر می کردند . این کار بسیار خوبی است ، زیرا خداوند کریم است و برای کسی که بر کریم وارد شده کمترین عمل کفایت می کند» .

از جمله کارهایی که دیگران برای میت انجام می دهند، «جريدتان» است<sup>۱</sup> و این از مستحباتی است که زیاد سفارش به آن شده است و میت هرکس که باشد، کوچک یا بزرگ، مرد یا زن و خوب یا بد. در روایت آمده که جريدتان برای مؤمن، کافر، نیکوکار و تبهکار فایده دارد و تا زمانی که رطوبت آن باقی است، عذاب قبر از میت برداشته می شود. از دیگر کارها این که اقوام و خویشان و بازماندگان، نیکیهایی مانند صدقه، نماز، قرائت قرآن، حج و مانند آنها برای میت انجام دهند. در حدیث آمده: «همانا میت گاهی در فشار است، یکی از

(۱) عبارتند از دو چوب تر به طول ذراع که اذان و اقامه را بر آن می نویسند. مترجم .

من البر، فیدخل علیه ملک فی قبره بطبق من نور فبقول: هذه هدية من فلان إليك، فيوسع عليه ويرفع عنه العذاب.

ومنه: صدقة أجراها في حياته فهي تجري بعد موته إلى يوم القيامة. صدقة موقوفة لا تورث، أو سنّة هدى سنّها، وكان يعمل بها، وعمل بها بعده غيره.

ومنه: ولد صالح. ويدل على ذلك ما عن أبي كهمش عن أبي عبدالله (ع) قال: «ست خصال ينتفع بها المؤمن من بعد موته: ولد صالح يستغفر له، ومصحف يقرأ فيه، وقلب يحفره، وغرس يغرسه، وصدقة ماء يجربه، وسنة حسنة

برادرانش کار نیکی به او هدیه می فرستد، فرشته ای با طبقی از نور به قبر او وارد می شود، پس می گوید: این هدیه را فلانی برای تو فرستاده، آنگاه قبرش را وسعت داده و عذاب را از او برمی دارد.» همچنین صدقه ای که خود شخص در زندگی به جریان گذاشته و پس از مرگ او نیز جاری است، مانند موقوفه ای که به ارث برده نشود و روش خوبی که او پایه گذاری کرده و خود عمل می نموده و دیگران پس از مرگش به آن عمل می کنند. دیگر فرزند شایسته است؛ ابی کهمش از امام صادق (ع) روایت کند: مؤمن پس از مرگش از شش چیز بهره مند می گردد:

۱- فرزند شایسته ای که آمرزش بطلبد.

۲- کتابی که پس از او خوانده شود.

۳- چاهی که حفر کرده باشد.

۴- درختی که نشانده باشد.

۵- آبی را که جاری کرده باشد.

یؤخذ بها بعده»<sup>۱</sup>.

ومن هذا ورد أنه قد يكتب البار بوالديه في حياتها عاقاً لها بعد موتها إذا لم يذكرهما بشيء من أفعال البر، وكذا العكس.

وقد روى بعض المحققين في الصحيح عن عمر بن يزيد قال: كان أبو عبدالله عليه السلام يصلي عن ولده في كل ليلة ركعتين، وعن والديه في كل يوم ركعتين، قلت له: جعلت فداك، وكيف صار للولد الليل؟ قال: «لأن الفراش للولد.» قال: وكان يقرأ فيها «إنا أنزلناه في ليلة القدر» و«إنا أعطيناك الكوثر»<sup>۲</sup>.

### ارحوا موتاكم برکعتین دفعاً للوحشة

هدية الميت صلاة الوحشة ليلة الدفن، وهي ركعتان، في الأولى بعد

۶- روش پسندیده ای که پس از او به آن عمل کنند.<sup>۱</sup>

اینجا است که در روایت آمده: «گاهی فرزندی که در زندگی پدر و مادر، نیکوکار بوده، پس از مرگ آنان عاق والدین نوشته می شود اگر به کارهای خیر، آنان را یادآوری نکند. و گاهی عکس آن می شود؛ چنانچه آنان را به کارهای خیر یادآوری کند.»

عمر بن یزید روایت کرده که امام صادق (ع) هر شب برای فرزندش و هر روز برای پدر و مادرش، دو رکعت نماز می خواند. عرض کردم: فدایت شوم، چگونه عبادت شب به فرزند می رسد؟ فرمود: «برای این که فرزند مربوط به فراش است.» و گفت که حضرت سوره قدر و کوثر را در آن می خواند.<sup>۲</sup>

### با نماز وحشت به مردگان رحم کنید

هدیه برای میت، دو رکعت نماز شب اول دفن است که در رکعت اول پس از

(۱) — بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۲۹۳ .

(۲) — الأنوار النعمانية - ص ۴۵۷ .

«الحمد» آیه الكرسي مرة، وفي الثانية بعد «الحمد» «القدر» عشرًا، فإذا سلم قال: «اللهم صل على محمد وآل محمد وابعث ثوابها إلى قبر فلان.» وفي رواية بعد «الحمد» في الأولى «التوحيد» مرتين، وبعد «الحمد» في الثانية «التكاثر» عشرًا، ثم الدعاء المذكور بعد الصلاة.

«السيد علي بن طاوس»<sup>۱</sup> عن حذيفة بن اليمان قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لا يأتي على الميت ساعة أشد من أول ليلة، فارحموا موتاكم بالصدقة، فإن لم تجدوا فليصل أحدكم ركعتين يقرأ في الأولى فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله أحد مرتين، وفي الثانية فاتحة الكتاب مرة والتكاثر عشرًا، ويسلم ويقول: اللهم صل على محمد وآل محمد وابعث ثوابها إلى قبر فلان بن فلان، فيبعث الله من ساعته ألف ملك في قبره مع كل ملك ثوب وحلّة، ويوسع في قبره من الضيق إلى يوم

حمد، آية الكرسي و در ركعت دوم پس از حمد، ده مرتبه سوره قدر را بخواند و پس از سلام بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَبْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ.» یعنی «خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و ثواب این نماز را به قبر فلان شخص برسان.» در روایتی آمده که در رکعت اول پس از حمد، دو بار سوره توحید و در رکعت دوم، پس از حمد، ده بار سوره تکاثر را خوانده و پس از نماز، همان دعا را بخواند.

سید علی بن طاووس<sup>۱</sup> از حذیفه نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «برای میت، ساعتی سخت تر از شب اول قبر نیست. پس با دادن صدقه به مردگان رحم کنید و اگر ندارید، هریک از شما دو رکعت نماز که در رکعت اول پس از حمد، دو بار سوره توحید و در رکعت دوم پس از حمد، ده بار سوره تکاثر را بخواند و بعد از سلام بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَبْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ.»

پس از همان ساعت خداوند هزار فرشته که با هریک حلّه ای بهشتی است



القیامة، وبعطی المصلی بعدد ماطلعت علیه الشمس حسنات وترفع له أربعون درجة». روى ابن بابويه قدس سره عن الزهري قال: قال علي بن الحسين عليه السلام: «أشد ساعة على ابن آدم ثلاث ساعات: الساعة التي يعاين فيها الموت، والساعة التي يقوم فيها من قبره، والساعة التي يقف فيها بين يدي الله تبارك وتعالى، فإما إلى الجنة وإما إلى النار».

قال المولى<sup>۱</sup> السلطان آبادي نورالله رمسه: كان دأبي أن أصلي في ليلة الدفن لكل ميت كنت أشاهده واستخبرت، ولم يعلم أحد بما كنت ملتزماً به قط أبداً، إلى أن أخبرني أحد من أصدقائي الأعزاء قصة رؤياه التي رآها في تلك الليلة التي كنت أنا صليت صلاة الهدية لصديقه، قال: رأيت البارحة صديقي الذي توفي في تلك الليلة وسألت عن حاله قال: كنت في شدة وضنك، إلى أن أهدى لي الشيخ ملا

می فرستد و قبرش را تا روز قیامت توسعه میدهد و به تعداد آن چه خورشید بر آن طلوع می کند به نماز گزار حسنه داده و تا چهل درجه او را بالا می برد».

ابن بابويه قمی (ره) از زهري، از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده که فرمود: «سخت ترین ساعات برای فرزندان آدم سه ساعت است؛ ساعتی که مرگ را به عیان می بیند، ساعتی که از قبر برمی خیزد و ساعتی که در پیشگاه خداوند ایستاده که به بهشت یا دوزخ برود».

ملافتحعلی سلطان آبادی (ره) فرمود: عادتم این بود که برای هر میتی که از مرگش آگاه می شدم، دو رکعت نماز شب اول دفن می خواندم و کسی از عمل من آگاه نبود، تا یکی از دوستان عزیزم داستان خوابی که دیده بود برایم نقل کرد و گفت: دیشب دوستم فلانی را که دیروز از دنیا رفت، خواب دیدم، احوالش را پرسیدم. خبر داد که در شدت سختی و ناراحتی بودم تا اینکه شیخ ملافتحعلی

(۱) - وهو الشيخ ملافتحعلی السلطان آبادي.

فتحعلي، فنجاني الله من تلك الشدة والضعف، والهدية ركعتان من الصلاة، ودعا لي بالخير والرحمة والغفران. فيقول المولى السلطان آبادي(ره): سألني صديقي العزيز ما كانت تلك الصلاة؟ فأخبرته بما كنت ملتزماً به هدية للأموات في ليلة الدفن.

### زیارة الموتی

وعن دعوات الراوندي عن داود الرقي قال: قلت لأبي عبدالله(ع): يقوم الرجل على قبر أبيه وقريبه وغير قريبه هل ينفعه ذلك؟ قال: «نعم إن ذلك يدخل عليه كما يدخل على أحدكم الهدية يفرح بها».

وعن أبي عبدالله عليه السلام قال: «إذا زرت موتاكم قبل طلوع الشمس سمعوا وأجابوكم، وإذا زرتموهم بعد طلوع الشمس سمعوكم ولم يجيبوكم».

برایم هدیه ای فرستاد و مرا از آن سختی و ناراحتی نجات داد و هدیه اش دو رکعت نماز و دعای خیر و طلب رحمت و آمرزش برایم بود.  
ملافتحعلی میگوید: رفیقم پرسید: چه نمازی بوده است؟ گفتم باخود قرار گذاشته بودم هرکس می میرد، دو رکعت نماز وحشت برایش بخوانم.

### زیارت مردگان

(دعوات راوندی) داود رقی روایت می کند که به امام صادق(ع) عرض کردم: مرد بر سر قبر پدر و خویشان و دوستانش می آید، آیا فایده ای هم دارد؟ فرمود: «بلی همچنان که هدیه برای شما می آورند، هدیه شما نیز به آنان می رسد و شاد می گردند».

از امام صادق(ع) روایت شده: «هرگاه پیش از طلوع آفتاب به زیارت مردگان بروید، می شنوند و شما را جواب می دهند و هرگاه بعد از طلوع آفتاب

وعن ابي عبدالله (ع) قال: «كان رسول الله (ص) يخرج في ملاء من الناس من أصحابه كل عشية خميس إلى بقیع المدينة، فيقول: السّلام عليكم أهل الديار. ثلاثاً».

وعن عبدالله بن سنان قال: قلت لأبي عبدالله (ع): كيف أسلم على أهل القبور؟ قال: «نعم تقول: السّلام على أهل الديار من المؤمنين والمسلمين، أنتم لنا فرط ونحن إنشاء الله بكم لاحقون»<sup>۱</sup>.

رفتید می شنوند ولی جواب نمی دهند.» همچنین از آن حضرت نقل شده که: هر شب پنجشنبه رسول خدا (ص) با جمعی از مردم به سوی بقیع می رفت و سه مرتبه می فرمود: السّلام علیکم أهل الدیار؛ سلام بر شما مردم گورستان. در روایتی دیگر آمده که عبدالله بن سنان به امام صادق (ع) عرض کرد: چگونه بر اهل گورستان سلام کنم؟ فرمود: «می گویی: سلام بر مؤمنین و مسلمانان این دیار، شما پیشروانید و ما هم به خواست خدا به شما می پیوندیم»<sup>۲</sup>.

(۱) - سفینه البحار - ج ۲ - ص ۳۹۶، وفيها أيضاً: في ما كتب أمير المؤمنين (ع) لمحمد بن أبي بكر: «يا عباد الله ما بعد الموت لمن لا يغفر له أشد من الموت. القبر، فاحذروا ضيقه وضحكه وغرته، إن القبر يقول كل يوم: أنا بيت الغربة أنا بيت الوحشة أنا بيت الدود. والقبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النار. إن العبد المؤمن إذا دفن قالت له الأرض: مرحباً وأهلاً، قد كنت بمن أحب أن تمشي على ظهري فإذا ولتتك فستعلم كيف صنعني بك، فيتسع له مد البصر. وإن الكافر إذا دفن قالت له الأرض: لا مرحباً بك ولا أهلاً، لقد كنت من أبغض من يمشي على ظهري، فإذا ولتتك فستعلم كيف صنعني بك، فتضمه حتى تلتقي أضلاعه. وإن المعيشة الضنك التي حذر الله منها عدوه عذاب القبر، إنه يسلط على الكافر في قبره تسعة وتسعين تيناً فينهش

(۲) سفینه البحار جلد ۲ - صفحه ۳۹۶ ودر سفینه حضرت امیرمؤمنان (ع) در نامه ای که برای محمد بن ابی بکر نوشت، چنین آمده بود: ای بندگان خدا برای آن کس که خدا او را نیامزیده، آنچه پس از مرگ است، سخت تر از مرگ است. از تنگی و سختی و تنهایی گور بر حذر باشید. گور هر روز می گوید: من خانه غریبم، من خانه وحشتم، من خانه کرمهایم. گور بوستانی از بهشت یا گودالی از دوزخ است. بنده مؤمن هرگاه دفن شود، زمین به او می گوید: خوش آمدی، تواز کسانی بودی که دوست داشتم بر روی من راه بروی، اکنون که به من سپرده شده ای خواهی دید چگونه با تو رفتار می کنم، پس قبرش به قدر دید چشم وسعت می یابد. و هرگاه کافر دفن گردد، زمین به او گوید: نه خوش آمدی و نه اهلیت داری. تواز کسانی بودی که دوست نداشتم بر روی من راه بروی. حالا می بینی چگونه با تو رفتار می کنم. پس او را چنان فشار می دهد که دنده هایش بهم می خورد. به درستی همانا زندگی سختی که خداوند دشمنانش را از آن بر حذر داشته، عذاب قبر است. خداوند نودونه افعی را

و يستفاد من بعض الأخبار أن أرواح المؤمنين يسترحمون أقاربهم من أولادهم وأهلهم: بأن لا تغفلوا عنا قبل أن تغفلوا، وأعينونا ولا تنسونا، وترحموا علينا بكل ما يمكنكم من الصلاة والصيام والحج، ولو بأن

از بعضی روایات استفاده می شود که ارواح مؤمنین از خویشاوندان و فرزندان خود طلب رحمت کرده می گویند: غافل نباشید از ما پیش از آن که شما هم بمیرید و مانند ما فراموش شوید. کمک کنید و از یاد نبرید و به آنچه در توان شما است از نماز و روزه و حج و حتی اگر تکه نانی صدقه می دهید، بر ما رحم کنید.

لحمه ويكسرن عظمه، يترددن عليه كذلك إلى يوم يبعث، لو أن تينياً منها نفخ في الأرض لم تنبت زرعاً. يا عباد الله إن أنفسكم الضعيفة وأجسادكم الناعمة الرقيقة التي يكتفيها السير تضعف عن هذا، فإن استطعتم أن تجزعوا لأجسادكم وأنفسكم بما لاطاقة لكم به ولا صبر لكم عليه، فاعملوا بما أحب الله واتركوا ما كره الله.»  
أقول: ويناسب هنا نقل أشعار الفرزدق:

أخاف وراء القبر إن لم يُعافني  
إذا جاء في يوم القيامة قائداً  
لقد خاب من أولاد آدم من مشى  
يقاد إلى نار الجحيم مُسزبلاً  
أشد من الموت اليهاباً وأضيقاً  
عزيفاً وسواقٍ يسوقُ الفرزدقا  
إلى النار مغلولاً القلادة أزرقا  
سراييلَ قظرانٍ لباساً مُحرقاً  
(سفينة البحار - ج ۲ - ص ۳۹۵)

در قبر کافر مسلط می کند که گوشتش را پاره و استخوانهایش را درهم بشکنند و تا قیامت با او در رفت و آمدند، و اگر یکی از آنها در زمین بدمد، گیاهی نخواهد روئید. ای بندگان خدا، جانهای ناتوان شما و بدنهای لطیف و نرمتان که با کمترین عذاب از پا در می آیند توان تحمل اینها را ندارد، پس اگر توانایی دارید که جان و تن خود را از آنچه تحمل آن را ندارید، براهانید؛ عمل کنید آن را که خدا دوست دارد و واگذارید آن را که دوست ندارد.

اینجا مناسب است اشعار فرزدق را بیاوریم

أخاف وراء القبر إن لم يُعافني  
إذا جاء في يوم القيامة قائداً  
لقد خاب من أولاد آدم من مشى  
يقاد إلى نار الجحيم مُسزبلاً  
أشد من الموت اليهاباً وأضيقاً  
عزيفاً وسواقٍ يسوقُ الفرزدقا  
إلى النار مغلولاً القلادة أزرقا  
سراييلَ قظرانٍ لباساً مُحرقاً  
از فروختگی و التهاب پس از قبر می ترسم در قیامت مرا به سختی به آتش بکشند. بیچاره است آنکس که او را غل بگردن با روی نیلی و لباسهای قیر مانند و سوزان به سوی دوزخ بکشند.

تصدقوا بکسرة خبزة، وترحموا علينا ولو مثل ماترحمون الهرة، وقد كانت لنا هذه الإمكانيات وهذه النعم غير المتناهية والتوفيقات السبحانية في المواقع المفروضة، وقد غفلنا عن ذلك، وصرنا في حفرتنا مهمومين مغمومين.

وفي جامع الأخبار عن النبي (ص) قال: «أرواح المؤمنين تأتي كل جمعة إلى السماء الدنيا بجذء درهم ويوتهم ينادي كل واحد منهم بصوت حزين باكين قائلين: يا أهلي يا ولدي ويا أبي ويا أخي وأقربائي، اعطفوا علينا بدرهم أو بكسوة يكسكم الله عز وجل من لباس الجنة. ثم بكى النبي (ص) وبكىنا معه فلم يستطع النبي (ص) أن يتكلم من كثرة بكائه، ثم قال: أولئك إخوانكم في الدنيا فصاروا تراباً رماً بعد السرور والنعم، فينادون بالويل والثبور على أنفسهم ويقولون: يا ويلنا لو أنفقنا ما كان في أيدينا في طاعة الله ورضاه ما كنا محتاجين إليكم فيرجعون بحسرة وندامة،

رحم کنید بر ما گرچه به مقداری که بر گربه رحم می کنید. همانا این تواناییها و نعمتهای فراوان و توفیقات الهی را در فرصتهای مناسب داشتیم و غفلت ورزیدیم، اکنون در گورستان با غم و اندوه فراوان گرفتاریم.

در جامع الأخبار از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که: «ارواح مؤمنین در هر جمعه به آسمان دنیا، مقابل خانه‌ها و منازل خویش می آیند و هریک از آنان با ناله ای جانسوز در حال گریه می گوید: ای خاندان من، ای فرزندان، ای پدر، ای برادر، ای بستگان، با دادن درهم یا لباسی به ما محبت کنید. خداوند شما را از لباسهای بهشت بپوشاند. آن گاه پیامبر (ص) گریه کرد و ما هم با او گریستیم. پیامبر (ص) از شدت گریه نمی توانست سخن بگوید. سپس فرمود: اینان برادرانتان بودند که پس از شادیها و نعمتها پوسیده و خاک شده اند و ندا می کنند: وای بر ما، نابود شدیم. ای وای بر ما، اگر آنچه در اختیار داشتیم، در راه رضای خدا انفاق می کردیم، اکنون به شما نیازمند نبودیم. پس با افسوس و

وینادون أسرعوا صدقة الأموات». .  
 وفي رواية أخرى: إن الأموات يأتون في كل جمعة من شهر رمضان فيقفون وينادي كل واحد منهم بصوت حزين باكياً: يا أهلاه ويا ولداه ويا قرباته، فإننا قد بقينا في سجن ضيق وغم طويل وشدة، فارحمونا ولا تبخلوا بالدعاء والصدقة لنا، لعل الله يرحمنا قبل أن تكونوا مثلنا، واحسرتاه قد كنا قادرين مثل ما أنتم قادرون، فيا عباد الله اسمعوا كلامنا ولا تنسونا، فإنكم ستعلمون غدا، فإن الفضول التي في أيديكم كانت في أيدينا، فكنا لانفق في طاعة الله ومنعنا عن الحق، فصار وبالأعلى علينا ومنفعة لغيرنا. اعطفوا علينا بدرهم أو رغيف أو بكسرة، ثم ينادون: ما أسرع ما تبكون على أنفسكم ولا ينفعكم كما نحن نبكي ولا ينفعنا، فاجتهدوا قبل أن تكونوا مثلنا.

پشیمانی برمی گردند و فریاد می کنند: شتاب کنید، برای مردگان صدقه بدهید». .  
 در روایت دیگر آمده است: «همانا مردگان در هر جمعه از ماه رمضان می آیند و می ایستند و با ناله جانسوز و گریه ندا می کنند: آی خانواده، آی فرزندان، آی بستگان، ما در زندانی تنگ و اندوهی طولانی و سخت گرفتاریم، بخیل نباشید و به صدقه دادن و دعا به ما رحم کنید، شاید خدا به ما رحم کند، پیش از آنکه مثل ما گرفتار شوید. افسوس! ما هم مثل شما قدرت داشتیم. ای بندگان خدا سخن ما را بشنوید و ما را از یاد نبرید به زودی خواهید فهمید؛ چون مالهای شما روزی در اختیار ما بود و در راه خدا انفاق نکردیم، حق را ندادیم، باری سنگین بر ما و سودش بهره دیگران شد. محبت کنید به ما با دادن یک درهم یا تکه نانی. بعد فریاد می کنند: به زودی بر خودتان خواهید گریست و فایده نخواهد داشت، چنانچه ما گریه می کنیم و نفعی بحال ما ندارد. بکوشید پیش از آنکه مانند ما شوید».

هذا ماتياً لنا إیراده من الأمور التي تنفع الإنسان بعد موته ،  
 مما یفعله هو لنفسه وما یفعله الغير من أجله . وهو وأمثاله مما لم نذكره إنما  
 ینتفع به المیت لأنه تعالی کریم ، والوافد علیه یکفیه أدنی الأعمال .  
 نسأل الله التوفیق لنا وللمؤمنین والمؤمنات بالعمل الصالح . والله  
 خیر موفق ومعین .

اینها مقداری از کارهایی است که پس از مرگ به حال انسان فایده دارد که  
 خودش یا دیگران برای او انجام دهند. خداوند کریم است؛ با عمل اندک،  
 پاداش فراوان می دهد. از او می خواهیم که ما و همه مؤمنین و مؤمنات را توفیق  
 انجام کارهای شایسته عنایت فرماید. او بهترین یاور و مددکار است.





مرحله ششم:

معاد



### المرحلة السادسة : المعاد

اعلم أن المعاد يطلق على ثلاثة معان : أحدها المعنى المصدري من العود، وهو الرجوع، وثانيها وثالثها مكان العود وزمانه، ومآل الكل واحد.

وقد سمى تبارك وتعالى ذلك اليوم بأسامي كثيرة<sup>١</sup>، منها: يوم

### مرحلة ششم : «معاد»

بدان به درستی که معاد به سه معنی آمده: اول معنی مصدری که عود و بازگشتن است. دوم مکان بازگشتن و سوم زمان بازگشتن، و برگشت هر سه معنی به یکی است.

خداوند در قرآن کریم آن را به نامهای زیادی نامیده است، از جمله: يوم

---

(١) باعتبار كثرة الحوادث الواقعة فيه.

القیامة والساعة<sup>۱</sup> و یوم البعث<sup>۲</sup> و یوم الحشر<sup>۳</sup> و یوم الجمع<sup>۴</sup> و یوم الحساب<sup>۵</sup> و یوم التلاق<sup>۶</sup> و یوم التناد<sup>۷</sup>

القیمة<sup>۱</sup>، ساعة<sup>۲</sup>، یوم البعث<sup>۳</sup>، یوم الحشر<sup>۴</sup>، یوم الجمع<sup>۵</sup>، یوم الحساب<sup>۵</sup>، یوم التلاق<sup>۶</sup>، یوم التناد<sup>۷</sup>،

- (۱) - «يسأل أتيان يوم القيامة» (القيامة - ۶) .
- (۲) - «وأن الساعة آتية لا ريب فيها» (الحجج - ۷) .
- (۳) - «فهذا يوم البعث» (الروم - ۵۶) .
- (۴) - «ذلك حشر علينا يسير» (ق - ۴۴) . «ويوم نحشرهم جميعاً» (الأنعام - ۲۲) . والحشر هو الجمع، ووجه التسمية أن جمع أجزاء أبدان الموتي وتألّفها يكون في ذلك اليوم .
- (۵) - «يوم يجمعكم ليوم الجمع» (التغابن - ۹) .
- (۶) - «لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب» (ص - ۲۶) . «إني عذت بربي وربكم من كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب» (غافر - ۲۷) . ووجه التسمية أن الناس يحاسبون في ذلك اليوم على أعمالهم .
- (۷) - «لينذر يوم التلاق» (غافر - ۱۵) . ووجه التسمية أن النفوس تتلاق في ذلك اليوم .
- (۸) - «يا قوم إني أخاف عليكم يوم التناد» (غافر - ۳۲) . ووجه التسمية أن الناس ينادي بعضهم بعضاً في عرصة القيامة . وفي بعض التفسيرات عن الصادق (ع): يوم التناد يوم ينادي أهل النار أهل الجنة: «أن أفيضوا علينا من الماء أو مما رزقكم الله» (الأعراف - ۵۰) .
- (۱) «يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» می پرسند کی روز قیامت خواهد بود؟ سوره قیامة- آیه ۶ .
- (۲) «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا» محققاً ساعت (روز قیامت) بی هیچ شک بیاید. سوره حج - آیه ۷ .
- (۳) «فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ» هم امروز است روز قیامت. سوره روم- آیه ۵۶ .
- (۴) «ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ» این جمع آوری خلق بر ما سهل و آسان است . سوره ق- آیه ۴۴ .
- «يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً» روزی که همه آنان را گرد می آوریم . سوره انعام- آیه ۲۲ . حشر بمعنی جمع آمده و به مناسبت جمع شدن اجزاء بدن مردگان در آن روز، آن را یوم الحشر نامیده اند .
- (۵) «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ» روزی که خدا گرد آورد شما را به عرصة محشر برای حساب . سوره تغابن - آیه ۹ .
- (۶) «لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» چون روز حساب و قیامت را فراموش کرده اند، به عذاب سخت معذب خواهند شد. سوره ص- آیه ۲۶ .
- «إِنِّي عَذْتُ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» من پناه می برم به خدایم و خدای شما از هر کبر و ورزنده که ایمان به روز قیامت نمی آورد. سوره غافر- آیه ۲۷ . به مناسبت شمرده شدن کارهای بندگان در قیامت، روز شمارش نامیده شده است .
- (۷) «لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ» تا خلق را از روز قیامت بترساند. سوره غافر- آیه ۱۵ . به مناسبت ملاقات خلق، یوم التلاق نامیده شده است .
- (۸) «يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ» ای قوم، همانا می ترسم بر شما از روز فریاد. سوره غافر آیه ۳۲ . روز فریاد، بدین مناسبت که بعضی مردم یکدیگر را ندا می کنند. در بعضی تفاسیر از امام صادق (ع) روایت شده: یوم التناد روزی است که «دوزخیان، بهشتیان را ندا کنند که: بریزید بر ما از آب یا آنچه خدایتان روزی داده.» سوره اعراف - آیه ۵۰ .

و یوم الآزفة و یوم التغابن و یوم الفصل و الطامة الكبرى و یوم الموعود و یوم المشهود و یوم الدين و الواقعة<sup>۸</sup>

یوم الآزفة<sup>۱</sup>، یوم التغابن<sup>۲</sup>، یوم الفصل<sup>۳</sup>، الطامة الكبرى<sup>۴</sup>، یوم الموعود<sup>۵</sup>، یوم المشهود<sup>۶</sup>، یوم الدين<sup>۷</sup>، واقعه<sup>۸</sup>،

(۱) - «وأنذرهم یوم الآزفة» (غافر - ۱۸). والآزفة: الساعة التي اقتربت و دنت .

(۲) - «یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلك یوم التغابن» (التغابن - ۹). ووجه التسمية أنهم یغبن بعضهم بعضاً، مستعار من تغابن التجار. وعن النبي (ص): «ما من عبد مؤمن یدخل الجنة إلا أُرِي مقعده من النار لو أساء لیزداد شکراً و ما من عبد یدخل النار إلا أُرِي مقعده من الجنة لو أحسن لیزداد حسرة» .

(۳) - «هذا یوم الفصل جمعناکم والأولین» (المرسلات - ۳۸) .

(۴) - «فإذا جاءت الطامة الكبرى» (النازعات-۳۴). وفي الجمع: الطامة: الداهية التي تطم، أي تلعو على سائر الدواهي، التي هي أكبر الطامات، وهي القيامة، أو النفخة الثانية، أو الساعة التي یساق فيها أهل الجنة إلى الجنة و أهل النار إلى النار .

(۵) - «والیوم الموعود» (البروج - ۲) .

(۶) - «وذلك یوم مشهود» (هود - ۱۰۳) .

(۷) - «وقالوا یاویلنا هذا یوم الدين» (الصافات - ۲۰) .

(۸) - «إذا وقعت الواقعة» (الواقعة - ۱) .

(۹) «وَأَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الآزِفَةِ» بسم ده آسان را از روز نزدیک. سوره غافر- آیه ۱۸. «آزفة» یعنی ساعتی که نزدیک شده.

(۱۰) «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لَیْمَ الْجَمْعِ ذَٰلِکَ یَوْمَ التَّغَابُنِ» یاد آرید روزی را که خدا همه شما را به عرصه محشر (برای حساب) جمع می گرداند و آن روز غیب و پشیمانی (بدکاران) است. سوره تغابن- آیه ۹. به این مناسبت که بعضی یکدیگر را مغبون می کنند، تغابن نامیده شده، از باب زیان تجار. از پیامبر اکرم (ص) روایت است که: «هیچ بنده مؤمنی وارد بهشت نمی شود مگر این که جایی از جهنم را (که اگر بدی کرده بود، در آنجا می رفت) به او نشان می دهند تا بیشتر سپاسگزاری نماید و به بنده ای که به دوزخ می رود، جایش را در بهشت (اگر خوبی کرده بود) نشان می دهند تا حسرتش زیاده گردد .

(۱۱) «هَذَا یَوْمَ الْقَفْلِ» این روز جدایی است که گرد می آوریم شما و پیشینیان را. سوره مرسلات- آیه ۳۸ .

(۱۲) «فَإِذَا جَاءَتْ أَلْطَامَةُ الْكُبْرَى» پس هنگامی که فرود بیاید فرود آینه بزرگتر. سوره نازعات- آیه ۳۴. در تفسیر مجمع آمده که «طامه» به معنی بلایی است که از بلاهای دیگر بالاتر و بزرگتر است و آن قیامت یا صور دوم یا ساعتی که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ می روند، می باشد .

(۱۳) «وَالْیَوْمَ الْمَوْعُودِ» و روز وعده داده شده. سوره بروج- آیه ۲ .

(۱۴) «وَذَٰلِکَ یَوْمَ مَشْهُودٍ» آن روز، روزی است که همه در آن حاضر می شوند و جزای اعمال خود را می بینند. سوره هود- آیه ۱۰۳ .

(۱۵) «وَقَالُوا یا وَیْلَنَا هَذَا یَوْمَ الدِّینِ» گفتند وای بر ما، این است روز جزا. سوره صافات - آیه ۲۰ .

(۱۶) «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» هرگاه واقع شود واقع شونده یا فرود آید فرود آینه. سوره واقعه - آیه ۱ .

والحاقة<sup>۱</sup> والقارعة<sup>۲</sup> والراجفة<sup>۳</sup> ويوم النشور<sup>۴</sup> وأسماء كثيرة أخرى .

### أهوال يوم المعاد

ووصف تعالى أهوال ذلك اليوم وما يجري فيه ويتبعه بأوصاف كثيرة، منها قوله تعالى: «يَوْمًا غُيُوسًا قَمَطِرِيرًا»<sup>۵</sup> ومنها «يوم المهل»<sup>۶</sup> و

حاقة<sup>۷</sup>، قارعة<sup>۸</sup>، راجفه<sup>۹</sup>، ويوم النشور<sup>۱۰</sup> ونامهای فراوان دیگر که برای قیامت و معاد آمده است.

### ترسهای روز قیامت

خداوند متعال ترسهای آنروز را و آنچه می گذرد و بدنبال دارد با اوصاف فراوان تعریف کرده است. مانند: «يَوْمًا غُيُوسًا قَمَطِرِيرًا»<sup>۱۱</sup>، «يوم المهل»<sup>۱۲</sup>،

(۱) — «الحاقة مالحاقة» (الحاقة - ۱ و ۲) .

(۲) — «القارعة مالقارعة» (القارعة - ۱ و ۲) .

(۳) — «يوم ترجف الراجفة» (النازعات - ۶) .

(۴) — «فأحيينا به الأرض بعد موتها كذلك النشور» (فاطر - ۹) .

(۵) — «إنا نخاف من ربنا يوماً عبوساً قمطريراً» (الإنسان - ۱۰) . والقمطرير: شديد العبوس .

(۶) — «يوم تكون السماء كالمهل» (المعارج - ۸) ، «وإن يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل» (الكهف - ۲۹) ، قال في المجمع: المهل: ما أذيب من الرصاص والنحاس وأشبه ذلك .

(۷) «أَلْحَاقَةُ مَا أَلْحَاقَةُ» آن روز حق و حقیقت، و چیست آن روز؟ سوره الحاقه - آیه ۱ و ۲ .

(۸) «أَلْقَارِعَةُ مَا أَلْقَارِعَةُ» کوبنده، و چیست آن کوبنده؟ سوره القارعه - آیه ۱ و ۲ .

(۹) «تَوَمَّ تَرَجِفُ الرَّاجِفَةُ» روزی که بلرزاند لرزاننده . سوره نازعات - آیه ۶ .

(۱۰) «فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ» پس زنده سازیم به باران زمین را بعد از مرگش، همچنین است برانگیختن . سوره فاطر - آیه ۹ .

(۱۱) «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا غُيُوسًا قَمَطِرِيرًا» همانا می ترسیم از پروردگارمان روزی را دژم خوی و آشفته روی . سوره هل اتی - آیه ۱۰ .

(۱۲) «وَأَن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ» و اگر کمک خواهند، فریادرسی شوند به آبی چون آهن گداخته . سوره کهف - آیه ۲۹ . در مجمع گفته: مهل به معنی فلز گداخته مانند مسن، سرب و غیر آن است .

«یوم العهن»<sup>۱</sup> و «یوم تقلب القلوب والأبصار»<sup>۲</sup> و «یوم تبدل الأرض»<sup>۳</sup> و «یوم طی السماوات»<sup>۴</sup> و «یوم قیام الروح»<sup>۵</sup> و «یوم تکور الشمس»<sup>۶</sup> و «یوم برق البصر وخسف القمر»<sup>۷</sup> و «یوم انفطار السماء وانتشار الكواكب وانفجار البحار»<sup>۸</sup> و «یوم تعنو الوجوه»<sup>۹</sup> و

یوم العهن<sup>۱</sup>، یوم تقلب القلوب و الابصار<sup>۲</sup>، یوم تبدل الارض<sup>۳</sup>، یوم طی السموات<sup>۴</sup>، یوم قیام الروح<sup>۵</sup>، یوم تکور الشمس<sup>۶</sup>، یوم برق البصر و خسف القمر<sup>۷</sup>، یوم انفطار السماء و انتشار الكواكب و انفجار البحار<sup>۸</sup>، یوم تعنو الوجوه<sup>۹</sup>،

(۱) - «وتكون الجبال كالعهن المنفوش» (القارعة - ۵) .

(۲) - «يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار» (النور - ۳۷) .

(۳) - «يوم تبدل الأرض غير الأرض» (إبراهيم - ۴۸) .

(۴) - «يوم نظوي السماء كطي السجل للكتب» (الأنبياء - ۱۰۴) .

(۵) - «يوم يقوم الروح والملائكة صفاً» (النبا - ۳۸) .

(۶) - «إذا الشمس كورت» (التكوير - ۱) .

(۷) - «فإذا برق البصر وخسف القمر» (القيامة - ۷ و ۸) .

(۸) - «إذا السماء انفطرت وإذا الكواكب انتشرت وإذا البحار فجرت» (الانفطار - ۱ و ۲ و ۳) .

(۹) - «وعنت الوجوه للحي القيوم» (طه - ۱۱۱) .

(۱۰) «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ» و کوهها از هیبت آن مانند پشم زده شده متلاشی گردد. سوره قارعه-آیه ۵.

(۱۱) «يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» می ترسند روزی را که چشمها و دلها نگرانند. سوره نور-آیه ۳۷ .

(۱۲) «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ» روزی که زمین به زمینی دیگر تبدیل شود. سوره ابراهیم - آیه ۴۸ .

(۱۳) «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِ لِكُتُبٍ» روزی که آسمان را مانند نامه درهم پیچیم سوره انبیاء-آیه ۱۰۴ .

(۱۴) «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا» روزی که فرشته روح با همه فرشتگان در صف بایستند. سوره نبا - آیه ۳۸ .

(۱۵) «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ» هنگامیکه خورشید تاریک شود. سوره تکویر-آیه ۱ .

(۱۶) «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ» روزی که چشمهای مردم از وحشت و هول خیره بماند و ماه بگیرد. سوره

قیامة-آیات ۷ و ۸ .

(۱۷) «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَشَرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» آن گاه که آسمان شکافته شود و هنگامی

که ستارگان فرو ریزند و هنگامی که آب دریاها روان شود. سوره انفطار- آیات ۱ تا ۳

(۱۸) «وَعَسَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ» و بزرگان عالم همه در پیشگاه عزت آن خدای حی توأنا، ذلیل و خاضع

گردند. سوره طه-آیه ۱۱۱ .

«یوم تخشع الأصوات»<sup>۱</sup> و «یوم كشف الساق»<sup>۲</sup> و «یوم الأخذ بالنواصي»<sup>۳</sup> و «یوم تبيض وجوه وتسود وجوه»<sup>۴</sup> و «یوم تشخص الأبصار»<sup>۵</sup> و «یوم يعض الظالم على يديه»<sup>۶</sup> و «یوم العسر على الكافرين»<sup>۷</sup> و «یوم امتياز المجرمين والعاصين»<sup>۸</sup> و «یوم ختم الأفواه

یوم تخشع الاصوات<sup>۱</sup>، یوم كشف الساق<sup>۲</sup>، یوم الاخذ بالنواصي<sup>۳</sup>، یوم تبيض وجوه وتسود وجوه<sup>۴</sup>، یوم تشخص الأبصار<sup>۵</sup>، یوم يعض الظالم على يديه<sup>۶</sup>، یوم امتياز المجرمين والعاصين<sup>۷</sup>، یوم ختم

(۱) - «وخشعت الأصوات للرحمن فلا تسمع إلا همساً» (طه - ۱۰۸) .

(۲) - «یوم يكشف عن ساق ويدعون إلى السجود» (القلم - ۴۲) .

(۳) - «فیؤخذ بالنواصي والأقدام» (الرحمن - ۴۱) .

(۴) - «یوم تبيض وجوه وتسود وجوه» (آل عمران - ۱۰۶) .

(۵) - «إنما يؤخرهم لیوم تشخص فيه الأبصار» (إبراهيم - ۴۲) .

(۶) - «یوم يعض الظالم على يديه» . (الفرقان - ۲۷) .

(۷) - «الملك یومئذ الحق للرحمن وكان یوماً على الكافرين عسیراً» . (الفرقان - ۲۶) .

(۸) - «وامتازوا یوم أیها المجرمون» . (یس - ۵۹) .

(۹) «وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» و صداها پیش خدای رحمان، خاشع و خاموش گردد که از هیچ کس جز زیر لب و آهسته صدایی نخواهی شنید. سوره طه - آیه ۱۰۸ .

(۱۰) «یَوْمَ یُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَیُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ» روزی که دامن به میان زند و خوانده شوند به سجده کردن. سوره قلم - آیه ۴۲ .

(۱۱) «فیؤخذُ بِالنَّوَاصِیِ وَالْأَقْدَامِ» پس، گرفته شوند از موهای پیشانی و پاها (وبه آتش افکنده شوند). سوره الرحمن - آیه ۴۱ .

(۱۲) «یَوْمَ تَبْیَضُ وُجُوهٌُ وَتَسْوَدُ وُجُوهٌُ» روزی که گروهی روسفید و گروهی روسیاه باشند. سوره آل عمران - آیه ۱۰۶ .

(۱۳) «إِنَّمَا یُؤَخَّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْأَبْصَارُ» همانا به تأخیر اندازد کیفر آنان را برای روزی که دیدگان، خیره و حیران است. سوره ابراهیم - آیه ۴۲ .

(۱۴) «یَوْمَ یَعْصُ الْأَطْغَالِیْمُ عَلَیٰ نَبْتِیْهِ» روزی که ستمگر دستهایش را به دندان می گیرد. سوره فرقان - آیه ۲۷ .

(۱۵) «الْمَلِكُ یُؤَمِّئُ الْحَقَّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ یَوْمًا عَلَی الْكَافِرِیْنَ عَسِیرًا» پادشاهی به حق در آن روز، خاص خدای رحمن است و بر کافریں روزی بسیار سخت خواهد بود. سوره فرقان - آیه ۲۶ .

(۱۶) «وَامْتَاَزُوا الْیَوْمَ أُتُّهَا الْمُجْرِمُونَ» و از صف نیکان جدا شوید امروز، ای بدکاران - سوره یس - آیه ۵۹ .



وتكلم الأيدي»<sup>۱</sup> و «شهادة الألسنة والأيدي والأرجل»<sup>۲</sup>.  
 واعلم أن المعاد الجسماني مما اتفق عليه جميع المليين. وهو من أصول العقائد، ومنكره خارج من عداد المسلمين. والآيات الكريمة ناصة على ذلك، ولا يعقل تأويلها، والأخبار في ذلك متواترة لا يمكن ردها ولا الطعن فيها. وقال المجلسي في البحار: «والأحوط، والأولى التصديق بما تواتر في النصوص وعلم ضرورة من ثبوت الحشر الجسماني وسائر خصوصياته، وعدم الخوض في أمثال ذلك، إذ لم نكلف بذلك، وربما أفضى التفكير فيها إلى القول بشيء لم يطابق الواقع»<sup>۳</sup>.

الافواه وتكلم الأيدي<sup>۴</sup>، شهادة الألسنة والأيدي والأرجل»<sup>۵</sup>.  
 بدان به درستی که معاد جسمانی از چیزهایی است که پیروان همه ادیان (بجز برخی از فلاسفه) بر آن اتفاق دارند، از اصول اعتقادات است و منکر آن از زمره مسلمانان بیرون است و آیات قرآن بر آن تصریح دارد، به طوری که توجیه و تأویل آن پذیرفته نمی شود. روایات در این باره به قدری زیاد است که نمی توان خدشه و ردی بر آن وارد کرد.

مرحوم مجلسی در بحار الانوار فرموده: «احتیاط و بهتر آن است که آنچه در روایات آمده تصدیق نماییم؛ از برانگیخته شدن و معاد جسمانی و دیگر خصوصیات آن. و بهتر این است که در این بحث غوطه ورنشویم، زیرا مکلف به آن نیستیم و چه بسا اندیشیدن در این مورد، انسان را به عقیده ای که خلاف باشد بکشاند».

(۱) — «اليوم نختم على أفواههم وتكلمنا أيديهم». (یس - ۶۵).

(۲) — «يوم تشهد عليهم ألسنتهم وأيديهم وأرجلهم». (النور - ۲۴).

(۳) — بحار الأنوار - ج ۷ - ص ۵۳.

(۴) «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ» امروز است که بر دهان آن کافران مهر خموشی نهیم و دستهایشان با ما سخن گویند. سوره یس - آیه ۶۵.

(۵) «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ» روزی که شهادت می دهد زبانها و دستها و پاهایشان بر علیه آنان. سوره نور - آیه ۲۴.

ونقل المجلسي أيضا في البحار كلام العلامة الدواني في شرحه على العقائد العضدية وهو: «المعاد - أي الجسماني، فإنه المتبادر عن إطلاق أهل الشرع، إذ هو الذي يجب الاعتقاد به ويكفر من أنكره - حق بإجماع أهل الملل الثلاثة\* وشهادة نصوص القرآن في المواضع المتعددة، بحيث لا يقبل التأويل، كقوله تعالى: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ» إلى قوله: «بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ.»<sup>۱</sup> قال: المفسرون: نزلت هذه الآية في أبي بن خلف، خاصم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأتاه بعضهم قد رمّ وبلي، ففته بيده وقال: يا محمد أترى الله يحيي هذه\* بعد ما رمّ؟! فقال صلى الله عليه وآله وسلم: «نعم ويبعثك ويدخلك النار.» وهذا مما يقلع عرق

همچنین وی، کلام علامه دوانی را از شرح عقائد عضدیه چنین آورده: «معاد<sup>۲</sup> حق است، به اتفاق اهل ملت‌های سه گانه و شهادت آیات قرآن در موارد متعدّد که نتوان آنرا توجیه نمود، مانند آیات ۷۷ تا ۷۹ سوره یس: «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ...»<sup>۳</sup> مفسرین: گفته اند این آیه درباره‌ی ابی بن خلف نازل شده که او با پیامبر به ستیز برخاست و استخوان پوسیده‌ای بدست گرفت و آن را نرم کرده و گفت: ای محمد، آیا تصور می کنی که خدا زنده کند این را پس از پوسیدگی؟!». فرمود: بلی و تورا بر می انگیزاند و به آتش می برد. اینجا است که ریشه

(۵) هكذا في المصدر، والصحيح: الثلاث.

(۱) - «أولم ير الإنسان أنا خلقناه من نطفة فإذا هو خصيم مبين. وضرب لنا مثلا ونسي خلقه قال من يحيي العظام وهي رميم. قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم.» (یس- ۷۷ و ۷۸ و ۷۹).

(۵) هكذا في المصدر، والظاهر: «هذا».

(۲) آنچه که از بیان مردم متدین به ذهن می آید و آنچه عقیده به آن واجب است و منکر آن کافر است، معاد جسمانی است.

(۳) «آیا انسان ندید که ما او را از نطفه آفریدیم که دشمن آشکار ما گردید و برای ما مثلی زده و آفرینش خود را فراموش کرده که گفت: کیست که زنده کند این استخوانهای پوسیده را؟!». بگو: زنده می کند آن را کسی که اول مرتبه آنرا آفرید. و او به هر آفرینشی داناست».

التأويل بالكلية، ولذلك قال الإمام: «الإنصاف أنه لا يمكن الجمع بين الإيمان بما جاء به النبي صلى الله عليه وآله وسلم وبين إنكار الحشر الجسماني!».<sup>۲</sup> فالوحي الذي ألقى على لسان النبي الكريم (ص) يقول لأبي بن خلف: أنت لم تكن، وقد أوجدك الله تعالى من عدم. فالذي خلقك من عدم قادر على أن يحييك ثانياً. وقد انحرفت عن سبيل الحق والإنصاف إذ جئت تخاصم بالعظم الرميم منكراً إمكان حياته مرة ثانية، ونسيت خلقك الأول إذ كنت عدماً فصرت وجوداً. وقصر بك الجهل عن أن تدرك أن بديع السماوات والأرض عالم بجميع الخلق لا يلبس عليه شيء منه، وأن الذي أنشأ ذرات هذه الأبدان قادر على جمعها بعد تفرقها. وأن ذرات بدن المؤمن تمتاز عن غيرها كما يمتاز الذهب عن غيره من المعادن. وأن القدير المتعال «الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ

توجيه وتأويل كنده می شود به همین جهت امام گفته: «عقیده داشتن به پیامبر با نپذیرفتن و انکار معاد جسمانی سازش ندارد.»<sup>۳</sup> پس آن وحی که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد، به ابی بن خلف می گوید: تونبودی و خداوند تورا از نیستی به وجود آورد و آن کس که تورا هستی داد، دوباره می تواند زنده کند. همانا از مسیر حقیقت و انصاف برگشته ای که با استخوان پوسیده آمده و دوباره زنده شدن آن را منکر می شوی و فراموش کردی آفرینش خودت را که نبود و تو را بوجود آورد. تونمی توانی بفهمی که آفریننده آسمانها و زمین، بهمه مخلوقات داناست و چیزی بر او مشتبه نمی شود، آن کس که سلولهای بدن را هستی داده، می تواند پس از پراکندگی آن را گرد آورد. همانا سلولهای بدن مؤمن از غیر مؤمن جدا می شود، چنانچه طلا از دیگر فلزات جدا می شود. خدای توانایی که: «الَّذِي

(۱) - الإمام الرازي.

(۲ و ۳) - بحار الأنوار - ج ۷ - ص ۴۸ و ۴۹ .

الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً»<sup>۱</sup> قادر علی غیر ذلك أيضاً .

### القیامة بحکم العقل

وبصرف النظر عن الأدلة النقلية من القرآن والحديث نرى أن العقل أظهر دليل علی المعاد. بیان ذلك أن هذا الخلق العظيم الرائع، من الأفلاك والموجودات، لا یعقل أن يكون عبثاً لانتیجة له ولا غاية، لأننا نرى أن كل جزء من أجزاء هذا الوجود وكل ذرة من ذراته میسرة لأداء وظيفة معينة ومبنیة علی حکمة مقصودة وفائدة مرادة، فهل یعقل

جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ...»<sup>۲</sup> برای شما از درخت سبز آتش آفرید،<sup>۳</sup> برکارهای دیگر نیز تواناست .

### عقل بوجود قیامت حکم می کند

صرف نظر از دلایلی که از قرآن و حدیث آوردیم، می بینیم که بهترین دلیل معاد عقل است. بیان مطلب، این که معقول نیست آفریده شده ای عظیم و شگفت انگیز، از آسمانها و دیگر موجودات بیهوده و بی نتیجه و بی هدف باشند، زیرا که می بینیم هر ذره ای از ذرات این عالم برای وظیفه ای مخصوص آفریده شده و به سوی هدفی خاص در حرکت است. آیا عقل می پذیرد که هر ذره، وظیفه

(۱) - یس - ۸۰، هذا، والمعروف أنه كان في جزيرة العرب شجرتان باسم «مرغ» و «عقار» إذا قطع منها غصن تحلب منه الماء من شدة نضارتها. ولكن إذا التقى ماءهما خرج منها نار. وكان الناس يقبسون منها النار بهذه الطريقة إذ لم يكن لديهم وسائل أخرى لإيقاد النار. فكيف اجتمع هذان النقيضان (الماء والنار) في هاتين الشجرتين؟! فسبحان الخالق العظيم .

(۲) سوره یس - آیه ۸۰

(۳) معروفست که در حجاز دو درخت بنام مرغ و عقار میباشد که هرگاه شاخه ای از هریک بریده شود از فرط خرمی از آن آبی بیرون می آید و هرگاه این دو آب بیکدیگر برخورد کنند آتش میگیرد. و مردم باین وسیله آتش میافروختند چون وسائل دیگر نبود. چگونه دو چیز ناهم آهنگ جمع میشوند و از آب آتش تولید می گردد پس منزّه است آفریدگار بزرگ.

أن يكون هذا شأن أجزاء الوجود وذراته، ثم يكون الوجود نفسه عبثاً ولغواً لاوظيفة له ولا حكمة فيه ولا فائدة منه؟! .

ونرى الإنسان يولد طفلاً، ثم يكبر وينمو حتى يكون شاباً، ويشيخ الشاب حتى تنتهي به الشيخوخة إلى الموت، وما بين الولادة والموت يتكرر مجرى الحياة على وتيرة واحدة، فالليل يصير نهراً والنهار يصير ليلاً، والإنسان يأكل ويشرب وينام ويتغوط ويشبع شهواته، ولا شيء غير هذا. ولكن هل يعقل أن تكون هذه الحال هي الغاية الأخيرة من خلق هذا الجهاز الدقيق المعقد؟! إنما إذا قلنا بذلك فمعناه أن عجائب هذا الخلق وروائعه إنما كان القصد منها جعل هذا الإنسان مصنعاً للقاذورات لأكثر ولا أقل، وأن ما فيها من عجب وروعة ودقة إنما هو عبث ولغو، وهذا أمر ينكره العقل، لأنه إذا كان القصد من خلق الإنسان هو الأكل والشرب والنوم وإشباع الشهوات، فإن هذه الغاية تتحقق بالاختصار على خلق الحيوان ولا تبقى فائدة في خلق الإنسان.

مخصوص داشته باشد و به کار خویش مشغول بوده، اما مجموع این عالم بیهوده و بی هدف باشد؟! می بینیم که نوزاد انسان به دنیا آمده، رشد می کند، جوان می شود، جوان پیر شده تا می میرد و از ولادت تا مرگش روش زندگی یکسان تکرار می شود. شب، روز و روز، شب می شود انسان می خورد، می آشامد، می خوابد، مدفوع دارد، به خواسته های خویش می رسد و غیر از این چیزی نیست آیامی توان باور کرد که هدف از آفرینش انسان، همین است و بس؟! پذیرفتن این معنی برابر است با این که بگوئیم انسان، به عنوان یک کارخانه قاذورات سازی آفریده شده نه کمتر و نه بیشتر و این همه شگفتیها و زیباییها، بیهوده و بی فایده می باشد.

عقل این را نمی پذیرد، زیرا اگر هدف، خوردن و آشامیدن و خوابیدن و رسیدن به شهوات بود با آفرینش حیوانات دیگر حاصل می شد و آفرینش انسان بیهوده بود.

إن الذين ينكرون الآخرة إنما ينكرون وجود الحكمة في هذا الخلق العظيم، لأنهم — في الواقع — إنما يقولون بأن هذا الجهاز الضخم اللامتناهي قد خلق عبثاً ولفوا<sup>۱</sup>. ولكنهم مخطئون، والواقع يكذبهم، إذ الحكمة ماثلة في كل خلق، وإن أضعف أجزاء هذا الوجود لا يخلو من مصلحة. خذ مثلاً جسم الإنسان، فإن جميع أجزائه — من أحقر عضو إلى أشرف عضو فيه — قد وجدت لتؤدي وظيفة وتقوم بعمل يتحقق به وجود الإنسان، حتى الأجزاء الزائدة، كالشعر والظفر لا يخلو خلقها من مصلحة وحكمة، فالظفر مثلاً، هذا العضو الصغير، له دور كبير في حياة الإنسان، فهو بمنزلة المسند للأصابع، فإذا أراد الإنسان أن يرفع شيئاً فبمعونة هذا الظفر يرفعه، ولولاه لما استطاع ذلك، وقد يحدث أن ينقلع أحد الأظافر فيصعب على الإنسان أن يرفع شيئاً، فكيف به إذا كانت الأصابع أصلاً بلا أظافر؟!.

آنان که آخرت را باور ندارند، در واقع بر آفرینش حکمتی نديده و می پندارند که این دستگاه عظیم و جهان بی پایان، بازیچه و بیهوده آفریده شده است<sup>۲</sup>، حال آنکه راه خطا می روند و واقعیت، پندار آنان را تکذیب می کند، زیرا حکمت در کوچکترین جزء این عالم هست و اعلام می دارد که بی مصلحت نیست.

بدن انسان را فرض کنید که از حقیرترین تا شریفترین جزء آن وظیفه خاصی دارد که وجود انسان نیازمند به آن می باشد. حتی مو و ناخن هم بی حکمت و مصلحت نیستند؛ که ناخن تکیه گاه و کمک کننده انگشتان است در برداشتن اشیاء اگر ناخن نبود، نمی توانست چیزی را بردارد. چنانچه با جدا شدن یک ناخن می بینیم که برداشتن اشیاء سخت است، تاچه رسد به قطع همه ناخنها.

(۱) — «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ». (المؤمنون - ۱۱۵).

(۲) «آیا می پندارید شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نخواهید گشت.» «سوره مؤمنون - آیه ۱۱۵».

وبالظفر أيضاً يحك الإنسان جسمه، وأيضاً من الظفر ينصرف بعض المواد الزائدة القذرة من البدن، ولذلك أمرنا بتقليم الأظافر مرة في الأسبوع.

وليس من شعرة في بدن الإنسان بلا فائدة. قال الصادق (ع) للمفضل مامعناه: إن بعض الجهال عابوا الشعر النابت في بعض الأماكن من البدن، وقالوا: لقد كان الأحسن أن لا ينبت الشعر في هذه الأماكن، ولم يعلموا أن ذلك من رطوبة تنصب إلى هذه المواضع، فینبت فيها الشعر، ولولا ذلك لمرض الإنسان، ولهذا ينبغي إزالة الشعر عنها مرة في كل أسبوعين.

فإذا كان هذا شأن الأجزاء من بدن الإنسان فهل يعقل أن يكون بدن الإنسان نفسه بلا غاية ولا قصد سوى أن يعود تراباً خامداً لا أكثر ولا أقل؟! .

إن كل جزء من أجزاء هذا العالم نراه مبنياً على حكمة ومقصوداً

وبوسيله ناخن بدنش رامی خاراند به وسيله آن مواد اضافی بدن خارج می شود و فرموده اند هفته ای یک بار ناخنها را بگیرد. حتی یک مودر بدن انسان بی فایده نیست. امام صادق (ع) به مفضل فرمودند: گروهی از نادانها ایراد می کنند به بودن مودر بعضی قسمتهای بدن و می گویند اگر مودر نداشت بهتر بود، و نمی دانند که رطوبتهایی به این مواضع می رسد و باعث رویدن مومی گردد و اگر مودر نبود، انسان بیمار می شود لذا فرمودند: هر دو هفته یک بار موها را بزداید. هنگامی که اجزاء بدن این نتایج را دارد، آیا معقول است که بگوییم همه بدن بیهوده و بی هدف آفریده شده و غرضی جز بازگشت آن به خاک در کار نیست!!؟

به درستی که هر جزئی از اجزاء این عالم، بر پایه حکمتی و انجام کاری بنا

لأداء وظيفة. قيل: إن جالينوس الحكيم اعترض يوماً على خلق «الجعل» وقال: إنه مخلوق لافائدة منه، إلى أن أصيب يوماً بوجع شديد في عينيه، وعجز أمهر الأطباء عن مداواته، ثم جاءت امرأة عجوز وقالت له: عندي مسحوق يفيد عينيك، فلما اكتحل به عُوفي من وجعه، وسألها عن أجزاء هذا المسحوق، فعلم أن من جعلها شيئاً يؤخذ من بدن هذا الجعل.

وهكذا نرى أن كل ذرة في عالم الوجود قد خلقت لحكمة، فهل يعقل أن يكون عالم الوجود نفسه بلاحكمة؟! وإذا كان كل جزء من بدن الإنسان، حتى الشعرة والظفر، قد وجد لحكمة ومصلحة، فكيف يكون نفس هذا البدن قد خلق لغير مصلحة وغير غرض؟!.

إن علماء هذا الزمان متفقون على أنهم مازالوا يجهلون الكثير من علل هذا الخلق وحكمته وأسراره، والله أعلم بمايكشف عنه المستقبل من العجائب.

شده است، می گویند: جالینوس روزی به آفرینش جُعَلْ (حشره ای سیاه و پر دار که بزرگتر از سوسک خانگی می باشد.) اعتراض نمود، به این دلیل که حیوانی آزار دهنده و بی فایده است، تا این که به درد چشم سختی دچار شد. با تجربه ترین پزشکان از مداوایش ناتوان شدند. پیرزنی سالخورده آمد و گفت: گرد ساییده شده ای دارم که برای چشم تو مفید است. آن را به چشم خود مالید و خوب شد. وقتی از عناصر تشکیل دهنده آن پرسید، دانست که مقداری از اجزاء جُعَلْ با آن آمیخته است. بدین گونه در هر ذره حکمتی می بینیم. آیا می شود که تمام عالم بدون حکمت باشد؟! هنگامی که جزء جزء بدن انسان، به جهت حکمت و مصلحتی آفریده شده، چگونه ممکن است تمام بدن بدون مصلحت و بی غرض باشد. همانا دانشمندان عصر جدید اتفاق نظر دارند که اسرار و رموز آفرینش را کاملاً درک نکرده و گذشت زمان، پرده از آن بر خواهد داشت.



ونقل بعض أن علماء أوروبا ظلوا إلى ما قبل ثلاثين أو أربعين سنة يظنون أن الزائدة الدودية عضو زائد في البدن لا لزوم له، حتى بلغ الأمر بحيث أصبح الأصحاء أيضاً يجرون عملية استئصال الزائدة، إلى أن أُنذِر الأطباء الناس بأن الإنسان الصحيح الجسم ينبغي له أن لا يجري هذه العملية، لأن هذه الزائدة هي بمنزلة ناقوس الخطر للأعضاء، (وقديكون لها فوائد أخرى لم يكتشفوها بعد).

وليس في البدن من سن من الأسنان بلا فائدة، وما تقوم به الطواحن لا تقوم به الأنياب، وليس بين العظام عظم واحد بلا فائدة، ومثلها الأوردة والشرايين وسائر الأجزاء يقوم وجودها على حكمة ومصلحة فهل يكون البدن نفسه - الذي يتألف منها - خلقاً عبثاً لا حكمة في خلقه ولا مصلحة؟! وبعد أن عرفنا أن خالق العالم حكيم، وأن أصغر الأشياء في خلقه لا يخلو من الحكمة، نتدبر أن الغرض والحكمة من أصل إيجاد هذا العالم

گفته شده که بعضی دانشمندان اروپا تا سی چهل سال پیش، گمان می کردند که روده آپاندیس چیز زایدی است و آن را با عمل جراحی بر می داشتند، تا اینکه گروهی از پزشکان اعلام خطر کردند که در یک انسان سالم، بایستی این روده که به منزله زنگ خطر روده ها است، باشد. و چه بسا فوائد دیگری را که بعداً کشف کنند.

در دهان انسان یک دندان بی فایده نیست کاری که از دندان آسیا بر می آید، از دندانهای نیش ساخته نیست. در بدن، یک استخوان، یک روده، یک رگ بی فایده نیست. آیا می شود تمام بدن که از اجزاء و قسمتهای مفید ترکیب یافته، بیهوده و بی فایده باشد؟!

پس از آن که دانستیم آفریننده عالم، حکیم و کوچکترین اجزاء این عالم هم بی حکمت نیست، می اندیشیم که مقصود و حکمت اصل عالم و آنچه که در

بما فيه من الجمادات والنباتات والحيوانات هي توفير منافعها للإنسان .  
 ابر و بادومه و خورشيد و فلك درکارند<sup>۱</sup> تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری<sup>۲</sup>  
 همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار<sup>۳</sup> شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری<sup>۴</sup>  
 وهل يعقل أن يصاغ جسم الإنسان على هذا النحو البديع من الدقة  
 والإتقان ويزود بمثل هذه الأجهزة العجيبة المعقدة، ثم لا يكون القصد  
 من وجوده إلا أن يحيا عمراً قصيراً يقضيه بالعذاب والآلام والحسرات  
 حتى ينتهي إلى التراب والعدم المطلق؟! .

بل لو فرضنا بالحال أن حياة الإنسان في هذا العالم كانت، من  
 بدايتها إلى نهايتها، خالية من الهموم والأوجاع قائمة على الراحة واللذة  
 لا ينقصها شيء، لكانت أيضاً عبثاً و لغواً لا يمكن تعقله إذ هي حياة

اوست؛ از جمادات، نباتات و حیوانات برای بهره بردن انسان است. چنانچه  
 سعدی، شاعر فارسی زبان گفته است:

ابر و بادومه و خورشيد و فلك درکارند تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری  
 همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری  
 آیا می توان باور کرد که بدن انسان و این ساختمان منظم و دقیق و محکم و  
 نقشه شگفت انگیز، فقط برای چند روز زندگی آمیخته با رنج و تعب و حسرت و  
 اندوه و سپس مردن و خاک شدن و نابودی آفریده شده است؟! حتی اگر (به طور  
 محال) فرض کنیم که زندگی انسان از اول تا آخر، همراه بالذت و خوشی و بدون  
 هیچ گونه درد و رنج سپری می شد، باز هم آفرینش عبث و بیهوده بود؟! با این که

(۱) — السحاب والريح والقمر والشمس والفلک متکاتفون فی العمل .

(۲) — لتحصل علی خبز، قیایک أن تأ کله بغفلة .

(۳) — کلهم لأجلک مسخرون و مطیعون .

(۴) — فلیس من الإنصاف أن لا تكون مطیعاً .

فانية لادوام لها، فكيف بنا والحياة — من أولها إلى آخرها — سلسلة من المصائب والآلام، مصداق ما قال الشاعر «أسوده»:  
 يك تن أسوده در جهان دیدم آن هم أسوده اش تخلص بود<sup>۱</sup>  
 وقول شاعر آخر:

دل بی غم در این عالم نباشد اگر باشد بنی آدم نباشد<sup>۲</sup>  
 وهل يعقل أن تكون الغاية من بناء هذا الجسم البديع هي التألم والتأذي بالبلايا والويلات، ثم الفناء الأبدي؟! .

إن هذا أمرينا في الحكمة التي نراها متجلية في كل خلق من عالمنا هذا، وذلك أنه عمل يشبه أن يضيف إنسان كريم رجلاً في بيت مملوء بالسباع والعقارب والأفاعي وماشابه ذلك، فإذا حضر الطعام أوسعته لسعاً وعضاً لدى كل لقمة يتناولها، وأمامه يقف السيفون يتهددونه

می بینیم؛ زندگی ازاول تا آخر، یک رشته درد ورنج وغم و غصه است، که بقول أسوده:  
 یک تن أسوده در جهان دیدم آن هم أسوده اش تخلص بود  
 وبه قول دیگری:

دل بی غم در این عالم نباشد اگر باشد، بنی آدم نباشد  
 آیا می شود که هدف از آفرینش جسم و تن انسان، همین ناراحتی ها و ناملايمات را تحمل کردن و بعد مردن و برای همیشه نابود شدن باشد؟! .

این موضوع درباره آفریده ای که ساختمان وجود و عالم زندگی او پر از حکمت و دانش است، باور کردنی نیست. اگر چنین باشد، می توان گفت که این خلقت، به این می ماند که شخص کریم و بزرگواری، مردی را به خانه ای که پر از درنده و مار و عقرب باشد، دعوت کند و هر لقمه ای که بردارد، او را گاز

(۱) وقد كان ذلك اسماً له.

وإن وجد فليس لبني آدم.

(۱) — رأيت مرتاحاً واحداً في العالم

(۲) — لا يوجد في العالم قلب بلاغم،

و یحملون علیه كلما أراد أن تصل يده إلى شيء، فإذا وصل إليه وهمم  
بتناوله ضربوا عنقه قبل أن يتناوله .

إذن فالعقل السليم يحكم بأنه لا بد أن يكون وراء هذه الحياة حياة  
أخرى باقية وعالم أفضل من هذا العالم، تتحقق فيه السعادة التامة  
للإنسان، أي السعادة التي لا يكدرها شقاء والراحة التي لا يرى بعدها عناء.  
خرم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم از پی جانان بروم<sup>۱</sup>  
فهذا دليل عقلي على أن الله قد خلق الإنسان ليحيا حياة خالدة  
ويسعد سعادة دائمة، وقد أودعه هذه الحياة الفانية مؤقتاً ليستعد فيها  
لمستقبله الخالد ويتزود من هذا العالم ما يؤهله للحياة الأبدية الدائمة  
ويخلق بجناحي العلم والعمل في سماء الخلود والسعادة .

ولو رجع الإنسان إلى وجدانه وعقله لحكم بوجود المعاد، إذ لو

گرفته و نیش بززند و عده ای شمشیر به دست مقابلش ایستاده، که اگر دست به  
سوی سفره ببرد، پیش از آن که سیر خورده یا لقمه ای بردارد، گردنش را بززند.

بنابر این، عقل و خرد سالم می گوید که بایستی بعد از زندگی این عالم  
زود گذر، زندگی جاویدان در عالم دیگر باشد تا انسان به راحتی و زندگی خوش  
و همیشگی و دور از غم و رنج برسد.

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم، از پی جانان بروم  
این دلیل عقلی مبین این است که هدف آفرینش انسان، داشتن زندگی  
جاوید و خوش است آمدنش به این دنیای فانی موقتی است و تنها به خاطر  
آمادگی و برداشتن زاد و توشه ای است برای زندگی ابدی، که با دویال علم و  
عمل در آسمان ابدیت و سعادت پرکشد. اگر انسان به وجدان و عقلش رجوع کند،

أطلب الراحة للروح وأسمى خلف أحبائي.

(۱) - حبذا اليوم الذي أخرج فيه من هذا المنزل الخراب

لم يجب المعاد والجزاء لكان التكليف عبثاً، إذ الإيقاع في مشقة التكليف بلا أجر ولا جزاء ولا ثواب إنما هو عبث، فتننتفي الحكمة، وهو محال. ولوحكم فطرته لعلم أنه إذا جاز الشك والتردد في شيء من الأشياء فإن قضية المبدأ والمعاد، أي الاعتقاد بالخالق والاعتقاد بالحياة الأبدية وعالم الجزاء بعد الموت وأن الساعة آتية لا ريب فيها، قضية لا يجوز فيها شك ولا ريب. إلا أن أكثر الناس قد أضعاعوا فطرتهم، وغلب الشك عليهم بسبب الانغماس في الشهوات والانشغال بالماديات «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»<sup>۱</sup>.

إذن فهذه الأفلاك والعوالم والأبدان مخلوقة لغاية سنعرفها في اليوم الآخر، وإن وراء هذا العالم عالماً آخر.

به لزوم معاد اعتراف خواهد نمود، زیرا در غیر این صورت، مکلف کردن مردم کار ناروایی است و وادار کردن انسانها از سوی خدا به انجام تکالیف، بدون دادن اجر و مزدی به آنها بیهوده و بی حکمت خواهد بود! و این محال است.

هرگاه انسان به فطرت خویش باز گردد، خواهد دانست که اگر در هر چیزی بتوان تردید نمود، موضوع مبدأ و معاد، یعنی عقیده به خدا و روز جزا و زنده شدن پس از مرگ، چیزی است که شک و تردید در آن صحیح نیست. جز آن که بیشتر مردم فطرت خویش را از دست داده و به سبب غوطه ور شدن در مادیات و شهوات، گرفتار دودلی گردیده اند: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»<sup>۲</sup>.

نتیجه این شد که آسمانها و کهکشانها و جهان هستی و انسانها به منظوری که در روز آخرت خواهیم شناخت، آفریده شده اند و همانا پس از این جهان هستی، جهانی دیگر و همیشگی وجود دارد.

(۱) - القيامة - ه

(۲) «بلکه انسان می خواهد هر چه در پیش است، همه را به فجور و هوای نفس بگنراند.» سوره قیامت - آیه ۵.

### العدل دليل على المعاد

قد تحقق في محله أن العدل من الصفات الثابتة له تعالى، وبه قوام المعاد، فلا يجور في حكمه ولا يخيّف في قضائه، يثيب المطيعين وله أن يجازي العاصين، ولا يكلف عباده ما لا يطيقون ولا يعاقبهم زيادة على ما يستحقون. وبعبارة أخرى: إن العدل أساس لمعارف النبوة والإمامة والمعاد. فبالعدل قامت السماوات والأرضين، وبعده يرسل رسلاً مبشرين ومنذرين، وبعده يختارهم من أفضل بريته، وبعده يختارهم من المصطفين الأخيار، ولا يجعلهم من الظالمين الفجار، وبعده لم يوكل إلى الأمة اختيار من يتولى منصب الإمامة وخلافة النبوة ووصاية الرسالة، حتى لا يختاروا من لا يصلح لهذا المنصب ممن لا علم لهم ببواطنه وعواقب

### عدل و دادگری دليل معاد است

در جای خود به ثبوت رسیده که عدل از صفات ثابت پروردگار و بنای معاد عدل است و خداوند در حکم و دادگریش ظلم و ستم روا ندارد؛ فرمانبردار را پاداش و سرکش را مجازات نموده، بندگان را به آنچه توانایی ندارند و ادا نکرده و بیش از استحقاق، کیفر نمی کند. به بیان دیگر، عدل پایه شناخت نبوت و امامت و معاد است.

زمین و آسمان به عدل بر پا است. خداوند به واسطه عدلش، پیامبران مژده دهنده و بیم دهنده فرستاده، به عدلش پیامبران را برترین آفریده شدگان قرار داده و از نیکان، برگزیده و از ستمگران بدکار قرار نداده است. به مردم اختیار نداده که پیشوا و جانشین پیامبر و کسی را که عهده دار منصب امامت باشد، تعیین کنند، تا افراد ناشایست و نادان و ظاهربین را از روی نادانی برای پیشوایی دین و دنیای خود اختیار

أموره، وبعده لا يضيع أجر من أحسن عملاً، وبعده يحكم يوم الدين يوم يقوم الناس لرب العالمين.<sup>۱</sup>

ومما ذكرنا نعرف أن من موارد العدل الإلهي أن يجازي يوم القيامة أهل الصلاح الذين صرفوا أعمارهم في الطاعة والخير، لأنهم لا ينالون في دار الدنيا ما يليق بهم وما هم جديرون به من الجزاء.

وهكذا أهل المعصية الذين يقضون أعمارهم في الظلم والتعدي والقتل والنهب وهتك الأعراض وغير ذلك من الجرائم، ولا ينالهم في الحياة الدنيا ما يستحقونه من العقاب، فهؤلاء ينالون في الآخرة جزاء ما قدمت أيديهم من الشرور والآثام.

ولولا علم العباد بعدالته تعالى وأنه يجازي أهل الطاعة بطاعتهم،

نکنند. او به عدالت خود، پاداش نیکوکار را ضایع نمی کند و روز جزا به عدل حکم می کند؛ آن گاه که همه مردم در پیشگاه ذات اقدس او بایستند.<sup>۲</sup>

از آنچه گفتیم، معلوم شد که پاداش دادن به نیکان و آنان که عمرشان را در فرمانبرداری از پروردگار گذرانده اند، از موارد عدل الهی است. زیرا که آنان در زندگی دنیا به آنچه لایق حالشان بوده و برای آن شایستگی داشته اند، نرسیدند. همچنین کسانی که عمرشان را در ظلم، ستم، قتل، غارت و بردن آبرو و شرف مردم سپری کرده و مجازات نگشته اند، باید در آخرت نتیجه و آثار شوم کارهایشان را ببینند. و اگر بندگان، آگاه به عدالت پروردگار و دادن پاداش به نیکوکاران

(۱) — لعل السبب في تفرد العدل — من بين جميع صفاته تعالى — بالذكر في أصول العقائد. هو هذه الخصوصيات التي تترتب على عدله جل شأنه .

(۲) شاید به همین سبب است که عدل از میان صفات باری تعالی، در اصول اعتقادات آمده است.

لانصرفوا عن العبادة<sup>۱</sup> التي هي الغاية من خلق الإنسان، قال تعالى: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.»<sup>۲</sup> فهم يتعبدون اعتماداً على عدالته تعالى وأنه لا يضيع أجر من أحسن عملاً.

من هذا نعلم أنه لابد من يوم تجزى فيه كل نفس بما كسبت، إن خيراً فخير وإن شراً فشر<sup>۳</sup>. فالمقتول بغير حق يأخذ حقه من القاتل في يوم الجزاء<sup>۴</sup>. ويعطى للمقتول ما يستحقه من جهة الظلم الذي وقع

نبودند، همانا از بندگی سر می تافتند<sup>۵</sup>.

خدای تعالی فرموده: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ...»<sup>۲</sup> پس اینان بندگی می کنند به اعتماد عدالت او و اینکه پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

از این بیان دانستیم که بایستی روزی باشد تا هرکس پاداش و مزد کردارش را دریافت نماید. اگر خوب باشد، پاداش خوب و اگر بد باشد، پاداش بد<sup>۳</sup>.

پس اگر کسی به ناحق کشته شد، حقتش را از قاتل در روز جزاء می گیرد<sup>۴</sup> و به مقتول، آنچه را که استحقاق پیدا کرده (بواسطه ستمی که بر او واقع شده) داده

(۱) — إلا الأوحدي، کعلی(ع)، حيث لم يعبد الله خوفاً ولأطمعاً بل وجده أهلاً للعبادة فعبده .

(۵) مگر بندگان نادری همچون حضرت امیرمؤمنان(ع) که بندگی نه از روی ترس است و نه برای طمع. چنانچه می فرمود: «بلکه تو را چنان یافتم که برای پرستش اهلیت داری، آن گاه عبادت کردم».

(۲) «جن وانس را نیافریدم، مگر برای بندگی نمودن و شناختن خودم.» سوره ذاریات - آیه ۵۶.

(۳) «الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ» آن روز پاداش داده می شود به هرکس آنچه انجام داده، امروز ستمی وجود ندارد. «سوره غافر- آیه ۱۷. «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَكْفِرُوا، يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِسْرِ الشَّرَابِ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا».

«مهی کردیم برای ستمگران آتشی که فراگرفته ایشان را شراره های آن و اگر جرعه آبی درخواست کنند، آبی مانند مس گداخته، که بریان می کند صورتها را، به آنان می دهند و دوزخ بسیار بد آسایشگاهی است.» سوره کهف- آیه ۲۹.

(۴) «وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ» یعنی «هنگامی که از دختران زنده به گور شده پرسیده شود به چه گناهی کشته شده اند» سوره تکویر- آیات ۸ و ۹.



علیه ، وهكذا من أحسن عملاً يكافأ على إحسانه بما يستحق . وملخص الكلام أنه لولا المعاد لذهبت المظالم وتساوى أهل الصلاح والفساد ، وضاعت الدماء ، ولم تبق ثمرة لإرسال الأنبياء ولم يحسن الوعد والوعيد والترغيب والترهيب ، ولساوى أفضل الأنبياء في الفضيلة أشقى الأشقياء ، لأن ما وقع في هذه الحياة الدنيا من الراحة والعناء والفرق والغنى والمرض والصحة ليس بجزء بل هو امتحان وابتلاء ، كما قال تعالى : «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» . وقال تعالى : «وَبَلَّوْنَاَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ .» وقال تعالى : «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» .<sup>۳</sup>

می شود و آن کس که کار نیک انجام داده، نیکی های او به آنچه استحقاق دارد، جبران می شود و بلکه بیشتر. نتیجه این که اگر معاد نباشد، دادخواهی ها از بین می رود، شایسته با ناشایسته برابر می شود، خونها هدر می رود، فایده ای برای فرستادن پیامبران نمی ماند و نوید و بیم و تشویق و ترساندن نیکو نخواهد بود. و برترین پیامبران با بدترین افراد برابر خواهد شد. زیرا که آنچه در این زندگی دنیا پیش می آید از آسایش و ناراحتی، ناداری و بی نیازی، بیماری و تندرستی پاداش کار افراد نیست، بلکه آزمایش و امتحان است. چنانچه خدای تعالی فرموده: «خَلَقَ الْمَوْتَ...» و فرموده: «بَلَّوْنَاَهُمْ...» و فرموده: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ...» .

(۱) - تبارك - ۲ .

(۲) - الأعراف - ۱۶۸ .

(۳) - الأنفال - ۲۸ .

(۴) «خدا مرگ و زندگی را آفرید تا ببازماید شما بندگان را، که کدام یک نیکوکارتر است.» - سوره ملک - آیه ۲ .

(۵) «آنان را به نیکی ها و بدیها آزمودیم» - سوره اعراف - آیه ۱۶۸ .

(۶) «همانا مال و فرزندانان برای آزمایشند» - سوره انفال - آیه ۲۸ .

هذا هو ملخص الكلام في الاستدلال على المعاد بعدالته تعالى\*، ويتضح الاستدلال أيضاً على ذلك من الآيات الكريمة التي ذكرناها في تعداد أسماء يوم القيامة وأوصافه في ابتداء البحث، وهي صريحة في إثبات البعث ولا مجال فيها للتأويل.

وفي بعض الآيات يقرن القرآن الإيمان بالله بالإيمان بيوم الجزاء بلا فصل. قال تعالى: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»<sup>۱</sup> وقال: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ»<sup>۲</sup> وقال: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ

این بود خلاصه استدلال بر معاد، به عدالت پروردگار متعال\* معاد از آیات قیامت نیز ثابت می شود و جایی برای توجیه و تأویل معنی آیات نمی ماند.

در بعضی آیات قرآن کریم، پس از ایمان به خدا، بلافاصله ایمان به روز جزاء آمده، مانند: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ...»<sup>۱</sup>، «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ...»<sup>۲</sup>، «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ

(۵) - لما ثبت أن العدالة عبارة عن المساواة على قدر الإمكان فقد ثبت أن للحق تعالى علينا حقاً تقابل به تلك النعم التي أنعم بها علينا، إذ أن من أعطي خيراً ولم يقابل بضر من المقابلة فهو جائر. والمكافأة تختلف باختلاف الأشخاص، فإن ما يؤدي به حق السلطان غير ما يؤدي به حق غيره، والواجب سبحانه غني عن معونتنا، وحقه علينا يكون أداؤه بمثل معرفته ومحبهه وتحصيل العقائد الحققة والامتثال لما جاءت به رسله وأمثال ذلك، وإن كان التوفيق لإدراك ذلك كله من جملة نعمائه، إلا أن العبد إذا أدى ماله فيه مدخلية واختيار من وظائف الطاعات فقد خرج عن الجور المطلق ولم يصدق عليه أنه جائر مطلق، وإن كان يمكنه واختياره، بل أصل حياته ووجوده كله من الله سبحانه (ملخص عن جامع السعادات - ج ۱ - ص ۸۱).

(۵۵) چون ثابت شده که عدالت عبارت است از مساوات به قدر ممکن، وثابت شد که بنده باید نعمتهایی را که خدا به او داده جبران کند، زیرا هرکس خیری ببیند و در صدد جبران بر نیاید، ستم کرده است. جبران نعمتها نسبت به افراد فرق می کند. خداوند سبحان از ما بی نیاز است، پس اداء حق او به معرفت و محبت و عقاید صحیح و پیروی ما است از دستورات پیامبران. گرچه توفیق درک این معنا نیز نعمتی است، ولی بنده با اطاعت، از زمره ستمگران خارج می شود هر چند از عهده انجام وظیفه بطور کامل بر نمی آید. به طور خلاصه نقل از جامع السعادات جلد ۱ - صفحه ۸۱.

(۱) «ایمان می آورند به خدا و به روز جزا.» آل عمران - ۱۱۴.

(۲) «هرکس به خدا و روز قیامت ایمان آورد و کار شایسته کند، البته از خدا پاداش نیک یابد.» البقرة - ۶۲.

أَمَّنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ. <sup>۱</sup> وقال: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ». وقال: «إِنَّمَا يَغْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ.»

إن الله تعالى للطفه ورأفته بعباده قد أكثر من ذكر المعاد في القرآن الكريم بطرق عديدة لصعوبته على الأفهام وكثرة ما فيه من الشبه والأوهام. فتارة يحكم بأنه كائن لا محالة، بدون استدلال، بل يأتي بالحكم على نحو الجزم ووجوب الإذعان والتصديق به كما في قوله تعالى: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ». وقوله: «أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ». وقوله: «وَالْمَوْتَى يَتَعَنَّهُمْ». ونحو ذلك.

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ...»<sup>۱</sup>، «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ...»<sup>۲</sup>، «إِنَّمَا يَغْمُرُ...»<sup>۳</sup> به درستی که خداوند به لطف و مهربانی خود، معاد را در قرآن کریم فراوان یاد کرده تا شبهه‌ها برطرف و فهم آن بر بندگان مشکل نباشد. گاهی حکم قطعی می‌دهد به اینکه قیامت خواهد بود، ایمان به آن واجب است، مانند آیات: «فَمَنْ يَعْمَلْ...»<sup>۴</sup>، «أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ...»<sup>۵</sup>، «وَالْمَوْتَى يَتَعَنَّهُمْ»<sup>۶</sup> و مانند اینها.

(۱) نیکوکار کسی است که به خدای عالم و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد. «البقرة - ۱۷۷».

(۲) «آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آوردند و نیکوکار شوند، ترسی بر آنان نیست.» المائدة - ۶۹.

(۳) «منحصراً تعمیر مساجد به دست کسانی است که به خدا و به روز قیامت ایمان آورده‌اند.» التوبة - ۱۸.

( ) «هرکس به اندازه سنگینی ذره‌ای نیکی انجام دهد، می‌بیند آن را و هرکس به اندازه سنگینی ذره‌ای بدی انجام دهد، آن را می‌بیند.» الزلزلة - ۷ و ۸.

( ) «به درستی که خداوند برمی‌انگیزاند آنان را که در قبرهایند.» الحج - ۷.

( ) «و مردگان را برمی‌انگیزاند.» الأنعام - ۳۶.

وتارة يذكره مشفوعاً بالقسم ، قال تعالى : «رَعَمَ آلِدِينَ كَفَرُوا اَنْ لَنْ يُبْعَثُوا فُلْ بَلَى وَرَتِي لَتُبْعَثَنَّ ثُمَّ لَتَنْبَوْنَ بِمَا عَمِلْتُمْ.»<sup>۱</sup>

وتارة يذكره مع الاستدلال عليه بكونه تعالى قادراً على كل شيء كقوله تعالى : «اَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ. ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ.»<sup>۲</sup>

وقوله تعالى : «يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَاِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّئُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْاَرْحَامِ مَا نَشَاءُ اِلَىٰ اَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا اَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يَتَّقِيَ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِذُّ اِلَىٰ اُذْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ تَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً. وَتَرَى الْاَرْضَ هَامِدَةً فَاِذَا اُنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَاُتْبِتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ. ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَاِنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَاِنَّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَاِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيْهَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَيُبْعَثُ مَن فِي الْقُبُوْرِ.»<sup>۳</sup> أي : إن كنتم في شك من النشور فإننا خلقنا أصلكم ،

گاهی با سوگند ذکر نموده مانند آیه : «رَعَمَ آلِدِينَ...»<sup>۱</sup> وگاهی نیز معاد را با استدلال به اینکه خداوند بر هر کار تواناست آورده ، مانند آیه : «اَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ...»<sup>۲</sup> و : «يَا اَيُّهَا...»<sup>۳</sup> یعنی اگر شک دارید در زنده

(۱) «کافران گمان دارند که برانگیخته نمی شوند. بگو بلی به خدایم سوگند برانگیخته می شوید، بعد خبر داده می شوید به آنچه کردید.» التغابن - ۷ .

(۲) آیا دیدید آنچه منی ریختید؟ آیا شما می آفرینید آن را یا ما آفریننده ایم؟». الواقعة - ۵۸ و ۵۹ .

(۳) «ای مردم، اگر در شک هستید، پس ما آفریدیم شما را از خاک، آن گاه از نطفه، سپس از خون بسته و آن گاه از پاره گوشت جویده تمام و ناتمام، تا قدرت خود را برای شما بیان کنیم و قرار دهیم در رحمها هر چه را می خواهیم تا مدتی معین، بعد شما را کودکی بیرون آوردیم تا به بلوغ و کمال برسید و از شما برخی بعیرد و برخی به سن پیری و دوران ضعف و ناتوانی رسد تا آنجا که پس از دانش و هوش خرفت شده و هیچ نفهمد. و می بینی زمین را افسرده و خشک، تا هنگامی که آب بر آن فرستیم به جنبش درآید و از هر گیاهی، جفتی زیبا برویاند. این بدان جهت است که خدا حق است و او مردگان را زنده کند و او بر هر چیز تواناست. و ساعت قیامت خواهد آمد؛ شکی در آن نیست. و خدا برانگیزاند آنان را که در گورند.» الحج - ۵ و ۶ و ۷ .

وهو آدم، من تراب فمن قدر في الابتداء على أن يصير التراب بشراً سوياً حياً، يقدر على أن يحيي العظام ويعيد الأموات. «ثُمَّ مِنْ نُظْفَةٍ». أي: ثم خلقنا نسله من نطفة. «ثُمَّ مِنْ غَلَقَةٍ». وهي القطعة من الدم الجامد. «ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ». أي: شبه قطعة من اللحم ممضوغة. «مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ». أي تامّة الخلقة وغير تامّة الخلقة، وقيل: مصورة وغير مصورة، وهو ما كان سقطاً لا تخطيط فيه ولا تصوير. «لِيُبَيِّنَ لَكُمْ». أي: لندلكم على قدرتنا على تصريفكم في ضروب الخلق أو لنبين لكم أن من قدر على الابتداء قدر على الإعادة، و«نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ». أي: نبي في الأرحام «مَا نَشَاءُ إِلَيَّ أَجَلٍ مُّسَمًّى». أي: إلى وقت تمامه. «ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً» متكامل البنية قابلاً للحياة. «ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ». الأشد: حال اجتماع العقل والقوة. «وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى». أي: تقبض روحه قبل بلوغ الأشد، أو قبل بلوغ زمن الشيخوخة. «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَيَّ أَذًى الْعُمْرِ». أي: أسوأ العمر

شدن، به درستی که اصل شما را (که آدم بود) از خاک آفریدیم و خدایی که توانایی دارد خاک را انسان و زنده کند، توانایی دارد که استخوانها را زنده کرده و مردگان را برگرداند. پس نسل آدم را از منی و بعد از خون بسته، سپس مانند پاره ای گوشت جویده شده بصورت تمام آفریده و ناتمام - بعضی گفته اند شکل گرفته و یا شکل ناگرفته که همان سقط قبل از شکل گیری است - این برای آن است که بشناسانیم که بر خلقتهای گوناگون قدرت داریم و یا بیان کنیم بگوییم: آن کس که بر آفریدن اولیه توانایی دارد، بر اعاده آن قدرت دارد. و باقی بگذاریم در رحم ها آن را که بخواهیم تا زمان تمام شدنش، پس بیرون آوریمش کودکی که بتواند زنده بماند با نیروی عقل و خرد. و از شما هستند آنان که پیش از رسیدن عقل یا پیری گرفته می شوند و از شما است کسی که به پیری و

وأخسه، وهي حال الخرف «لِكثِيلًا يَغْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا»، أي: ينسى ما كان قد علمه ولا يقدر على علم جديد.

ثم ذكر بعد ذلك سبحانه وتعالى دلالة أخرى على البعث فقال: «وَوَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً»، أي جافة يابسة لا يتحرك فيها نبات، «فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ»، أي: تحركت بالنبات، والاهتزاز شدة الحركة في الجهات. «وَوَرَّتْ» أي: زادت وأضعفت نباتها. «وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ»، أي: من كل صنف. «بِهَيْجٍ» أي: موقن للعين حسن الصورة واللون. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»، أي: إن ذلك الذي سبق ذكره من إنزال الماء على الأرض واهتزازها وزيادتها وإنباتها النبات سببه أن الله تعالى هو الحق، وهو وحده القادر على تصريف الخلق على هذه الأحوال، فهو وحده الذي تحق له العبادة دون غيره.

— وقيل: هو الذي يستحق صفات التعظيم — «وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، لأن من قدر على الإنشاء قدر على الإعادة، وأنه يحيي الموتي بعد همود أبدانهم كما يحيي الأرض بالنبات والحياة، بعد

پستی زندگانی رسیده و آنچه رامی دانسته، فراموش کرده و آگاهی تازه نمی یابد.

آن گاه خداوند دلیل دیگری بر زنده شدن آورده: زمین را خشک و بی حرکت و بدون گیاه می بینید، پس هرگاه باران بارید، گیاهان سبزی می شوند از هر جهت نمو کرده و از هر گروه جفتی با طراوت، چشمگیر و خوشرنگ پدید آید.

اینها که گفتیم از آمدن باران و رویدن و تازه شدن گیاهان، برای این است که بدانید خدا حق است و تنها اوست که این توانایی را دارد و بندگی، حق اوست و نه دیگران - و گفته شده: آن که شایسته بزرگی است، تنها خداست. - اوست که مرده ها را زنده کرده و بر هر کار تواناست، زیرا آن که بر پیدایش توانا باشد، از نو زنده کردن را نیز می تواند انجام دهد. همچنانکه زمین و گیاه بی حرکت را زنده

جفافها و همودها . «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» ، أي : بعد تقدیم الدلیل الحسی علی إعادة الحیاة إلی الأرض الموت ، و قدرته تعالی علی ذلك لا یبقی ریب فی مجیء ساعة القیامة و إحياء الموتی وبعثهم من قبورهم .

### المخبرون الصادقون یخبرون عن القیامة

ولا یخفی أن الأنبیاء العظام أصدق الناس ، و كلامهم حجة علی جمیع الخلق ، وهم بأجمعهم (أی مائة وأربعة وعشرون ألف نبی) أخبروا بیوم المعاد . وهكذا الأوصیاء صلوات الله علیهم أجمعین ، اتفقوا علی ذلك . و بدیهی أن قول كل واحد من الأنبیاء والأوصیاء هو حجة وحده ، فكیف إذا اتفقت آراؤهم كلهم علی ذلك . أضف إلی ذلك أن جمیع الملیین یُقرّون و یشهدون و یعترفون بیوم الجزاء هذا و یتحدون فی القول بالمبدأ والمعاد .

می کند ، بدنهای انسانهای پوسیده و بی حرکت را نیز زنده می کند . بعد از بیان این دلیل محسوس می فرماید : قیامت می آید و تردیدی ندارد و خدا مردگان قبرها را زنده می کند .

### راستگویان از قیامت خبر می دهند

پوشیده نماند که پیامبران راستگوترین انسانها هستند و سخن آنان بر مردم حجت است و یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر از قیامت خبر داده اند . همچنین جانشینان آنان بر آمدن قیامت با آنان هم آهنگند . مسلم است که سخن هر یک از پیامبران و جانشینان آنان به تنهایی کافی است ، چه رسد به اینکه همه هم زبان باشند . علاوه بر آن تمام پیروان کیشها و آیین ها نیز خدا و قیامت را قبول دارند .

وفي مقابل هذه الأدلة الكثيرة ادعى بعضهم أن البعث هو إعادة للمعدوم والمعدوم لا يعاد، ولم يقيم على ذلك دليلاً ولا برهاناً شافياً، بل تمسك بالبدهة تارة وبالإيرادشبهات واهية تارة أخرى، وهي شبهات أوهى من بيت العنكبوت، وإنه لأوهى البيوت، لا تقوم بها حجة في مقابل هذا المطلب العظيم والأمر الجسم المؤيد بالآيات القرآنية والأحاديث المتواترة المعتضدة والأدلة العقلية.

وقد قال المحقق الخواجه نصير الدين الطوسي، في رد كلام من قال بامتناع إعادة المعدوم: «إن المعاد ليس إعادة للمعدوم بل هو جمع المتفرقات»، والمراد من كلامه أن البدن بعد الموت تتفتت أجزاؤه وتتفرق ذراته بحيث يصبح كل جزء منه جزءاً لشيء آخر، والمعاد إنما هو جمع هذه الأجزاء والذرات بعد تفرقها وليس إعادة للمعدوم.

در برابر این همه دلیل، بعضی ادعا کرده اند که برانگیخته شدن، برگرداندن معدوم است و آن که نابود شده دوباره بر نمی گردد. آنان بر این ادعا دلیل کافی ندارند، بلکه گاهی گفته اند که بديهی و روشن است که نمی شود. گاهی نیز شبهاتی آورده اند که از تار عنكبوت هم سست تر می باشد و این حرفها، تاب مقاومت در برابر این همه دلیل و برهان و مطلبی به این عظمت که برهان عقلی و آیات و روایات آن را تأیید کرده، ندارد.

خواجه نصیرالدین طوسی (ره) در پاسخ آن کس که گفته: برگرداندن معدوم محال است، فرموده: «معاد برگرداندن نابود شدگان نیست، بلکه گردآوردن پراکنده هاست.» و مرادشان اینست که پس از مرگ اجزاء بدن پراکنده شده و هر جزئی به جایی رفته و جزء چیز دیگر شده و معاد گردآوردن همان اجزاء اولی و اصلی است. بنابراین، برگرداندن نابود شدگان نیست.



### أدل دليل على إمكان الشيء وقوعه

وكل إنسان إذا تأمل في مبدأ خلقه يعرف أن ذرات بدنه كانت متفرقة، وأن بعضها كان من أجزاء التراب وبعضها من أجزاء الماء والهواء. فالقادر الحكيم جمع تلك الذرات وأخرجها بصورة المأكولات من الخضروات والبقول والحيوانات وماشابه ذلك. ثم دخلت هذه المأكولات في معدة الأب، وفي المرتبة الثانية انتشرت في جميع أجزاء بدنه، ثم صارت منياً في صلبه، ثم انتقلت إلى رحم الأم واستقرت فيه «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ»<sup>۱</sup> ومن هنا وجب غسل جميع البدن بعد تحقق حالة الجنابة، لأن ذرات النطفة خرجت من تمام أجزاء البدن

### بهترین دلیل

بر امکان هرامری، واقع شدن آن است.

هر انسانی که درباره ابتدای آفرینش خود بیندیشد، می یابد که اجزاء بدن او پراکنده و قسمتی از ذرات خاک، آب، و هوا بوده اند. پس خدای توانا و دانا ذرات را به صورت خوراکیها، آبها، سبزیها، حیوانات و مانند اینها گرد آورده است، این خوردنیها به معدۀ پدر رفته و به نام خون و گلبول در تمام بدن او پراکنده شده و گردش نموده، سپس به صورت منی در پشت او جمع گشته و از آنجا به رحم مادر منتقل شده و استقرار یافته است؛ «ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ» یعنی «پس او را نطفه قرار داده، در جایگاهی استوار نهادیم.» لذا پس از جنب شدن بایستی غسل کند؛ یعنی تمام بدن را شستشو دهد زیرا که منی از همه اجزاء بدن

الذي كانت منتشرة فيه .

وبالجمله كل فرد من أفراد الإنسان، من ابتداء تكونه إلى حالة ولوج الروح فيه، يتحقق له جمع الأجزاء المتفرقة مرتين حتى يصبح إنساناً تام الأجزاء. المرة الأولى حين جمع تعالى ذراته من التراب والماء والهواء، وهو قوله: «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ»، والمرة الثانية حين جمعه من أجزاء بدن الأب. فبعد تبين هذا الأمر المحسوس أي شك يبقى في إمكان جمع هذه الأجزاء المتفرقة مرة ثالثة بعد موته وتفتت أجزائه في القبر؟! «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ.»<sup>۱</sup> أي: المرتبة الأولى من الإنشاء، وهي ابتداء الخلق، حين خلقهم من نطفة وعلقة ومضغة، «فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» أي: هلاً اعتبرتم أن القادر على إيجاد النشأة الأولى قادر على إيجاد النشأة الآخرة، واستدلتم بإمكان الأولى على إمكان

گرفته می شود.

به طور اجمال باید گفت: هر فرد از افراد انسان از انعقاد نطفه تا دمیدن روح در او، اجزاء پراکنده اش جمع شده تا به شکل انسانی کامل در آمده است. مرتبه اول خداوند ذرات او را از آب و خاک و هوا گرفته «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» و دفعه دوم اجزاء او را از اجزاء بدن پدر فراهم کرده است. بنابراین با این دو بار گردآمدن اجزاء پراکنده، چه شک و تردیدی می ماند برای جمع شدن آن در سومین بار پس از مرگ و پوسیدن در گور؟! «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ...»<sup>۱</sup> مرتبه اول آفرینش که او را از نطفه و

خون بسته و تکه گوشت جویده به وجود آورد. پس چرا یاد نمی آورید و پند نمی گیرید؟ آن کس که بر پیدایش نخستین تواناست، به باز پسین نیز تواناست. چرا ممکن بودن پیدایش اول را دلیل بر ممکن بودن آخرت نمی گیرید؟ و مانند

(۱) «هر آینه دانستید آفرینش اول را، پس چرا متذکر عالم آخرت نمی شوید» الواقعة - ۶۲ .

الآخرة؟! وما أكثر نظائر هاتين النشاطين في العالم! فالله تعالى يعيد حياة النبات في موسم الربيع بعد انعدامها، «ويُحيي الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»<sup>۱</sup>. وقد اتفق أيضاً إحياء الموتى من الناس وغير الناس في دار الدنيا بعد موتهم كما حدث على يد المسيح (ع) والمعصومين صلوات الله عليهم أجمعين. فالقرآن الكريم يروي قصة أحد أنبياء بني إسرائيل<sup>۲</sup> يقول: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِتَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا»<sup>۳</sup>. فإن هذا النبي

این پیدایشها در عالم فراوان است. خداوند در فصل بهار، اشجار و گیاهان را پس از آن که مرده و نابود شده بودند، دوباره زنده می کند «يُحْيِي آ لَأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا»<sup>۳</sup>. زنده شدن مردگان انسان و غیرانسان، در زندگی دنیا اتفاق افتاده و به دست حضرت مسیح و معصومین (ع) انجام شده است.

قرآن کریم حکایت یکی از انبیاء بنی اسرائیل را بازگو کرده: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ...»<sup>۴</sup>

(۱) - الروم - ۱۹ .

(۲) - المشهور أنه العزيز، وقيل: الخضر، وقيل: إرميا.

(۳) «زمین را پس از فصل خزان و مرگ درختان، باز زنده می کند.» سوره روم - آیه ۱۹.

(۴) مشهور این است که عزیر نبی بوده است. همچنین گفته شده که خضر بوده و نیز به روایتی ارمیای نبی بوده است.

(۵) «یا مانند آن که بر دهکده ای که خراب و ویران شده بود بگذشت. گفت: در حیرتم که چگونه خداوند زنده کند این را پس از مردنش، پس خدا میراند او را صد سال، سپس برانگیخت و به او فرمود: چند مدت درنگ کرده ای؟ عرض کرد: یک روز یا کمتر از یک روز. فرمود: چنین نیست بلکه صد سال در آن حال مانده ای. به خوراک و آشامیدنی خود بنگر که پوسیده نشده، و به الاغ خود بنگر. ما تو را برای مردم آیتی گردانیدیم و به استخوانها بنگر که چگونه آن را پیوند کنیم، سپس گوشت بر آنها پوشانیم.» البقرة - ۲۵۹ .

كان مسافراً على مركوبه ومعه زاده من الطعام والشراب . فاتفق مروره على قرية خاوية على عروشها . وكانت أجساد أهل القرية المندرسة وعظامهم البالية مرثية . فلما رأى هذا المنظر المهول قال : أنى يحيي الله هذه بعد موتها ! وإنما قال هذا القول استعظماً للأمر وإكباراً لقدرة الله تعالى ، ولم يقله استبعاداً يؤدي إلى الإنكار ، والدليل على ذلك قوله على ما حكى الله تعالى عنه في آخر القصة : «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup> وهو نبي ، والأنبياء معصومون عن الشك والارتياب في البعث الذي هو أحد أصول الدين .

وقد جعله الله آية للناس إذ أماته مائة عام ثم أحياه وسأله كم لبثت ؟ فخیل إليه أنه لبث يوماً أو بعض يوم . فأوحى إليه الله تعالى :

همانا این پیامبر مسافر بوده که بر مرکبش سوار و زاد و توشه راه با خود داشته، گذرش به دهکده ای ویران می افتد که بدنهای مردگان و استخوانهای پوسیده آنان دیده می شده است .

هنگامی که این منظره هولناک را می بیند عرض می کند : چگونه خداوند اینها را پس از مرگشان زنده می کند . و این را به قصد بزرگی موضوع و اهمیت قدرت پروردگار میگوید نه به قصد انکار و نپذیرفتن .

دلیل بر این مطلب، جمله آخر داستان است که می گوید : می دانم خدا بر هر کار تواناست . او پیامبر بوده و پیامبران منزه می باشند از اینکه برانگیخته شدن را - با این که از اصول دین می باشد - نپذیرفته یا تردیدی در آن داشته باشند . به تحقیق که خدا او را نشانه ای برای مردم قرار داد؛ هنگامی که یکصدسال او را میراند، سپس زنده نمود و از او سؤال کرد : مدت مردنت چقدر بود؟ او خیال کرد که یکروز یا پاره ای از روز مرده بوده . پس خدا به او وحی کرد که یکصد سال

«بَلْ لَبِثْتَ مِائَةً عَامٍ.» ثم أمره أن ينظر إلى طعامه وشرابه فإذا هو على حاله لم يتغير. ولكي يعلم أنه قدمضى على موته مائة عام أمره أن ينظر إلى حماره، فإذا هو على عكس طعامه وشرابه قد بلي وتفتت كما يقتضي ناموس الطبيعة. ثم أمره بقوله: انظر إلى عظام حمارك كيف ننشزها ثم نكسوها لحمًا، فلما تبين له ذلك قال: «أعلم أن الله على كل شيء قدير».

وقد جمع القادر تعالى في هذه المعجزة بين أمرين متضادين، أحدهما يجري على مقتضى الطبيعة، وهو موت الحمار وتفتت عظامه، والثاني يخالف مقتضى الطبيعة، وهو بقاء طعامه وشرابه على حاله لم يتسنه. ثم أمر تعالى النبي بالنظر إلى هذين الأمرين ليقارن بين حالتيهما المختلفتين.

درنگ کرده‌ای. آن گاه فرمود: به خوراک و آشامیدنی خود بنگر که به حال خودش بی تغییر مانده. و برای این که آن پیامبر بداند که یکصدسال درنگ کرده، به او فرمان داد تا به الاغ خویش بنگرد که برعکس خوراکش، همانا پوسیده و مانند دیگر موجودات پراکنده شده است، آن گاه ببیند که چگونه استخوانها را به هم می پیوندد و بر آنها گوشت می رویاند هنگامی که این داستان برایش روشن شد، گفت می دانم همانا خدا بر هر کار تواناست. به تحقیق خداوند تعالی در این معجزه جمع بین دوکارنا هم آهنگ کرده؛ یکی مطابق با مقتضای طبیعت که مرگ الاغ و پراکنده شدن استخوانهایش می باشد و دیگری برخلاف مقتضای طبیعت که فاسد نشدن غذا و آشامیدنی و سالم ماندن آنها است. سپس امر کرده تا این دو کار را با یکدیگر مشاهده نماید و عظمت پروردگارا دریابد.

### احیاء الموتی لإبراهیم (ع)

ویروی القرآن أيضاً قصة أخرى عن إبراهيم عليه السلام، وهي قوله تعالى: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اٰرِنِي كَيْفَ تُخَيِّ اَلْمَوْتِي. ۱» جاء في تفسير القمي عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي أيوب عن أبي بصير عن الصادق عليه السلام، قال: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ نَظَرَ إِلَى جِيْفَةٍ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ تَأْكُلُهَا سَبَاعُ الْبَحْرِ، ثُمَّ يَثِبُ السَّبَاعُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فَيَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا. فَتَعْجَبُ إِبْرَاهِيمُ فَقَالَ: يَا «رَبِّ اٰرِنِي كَيْفَ تُخَيِّ اَلْمَوْتِي» فَقَالَ اللهُ: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيَنْظُمَنَّ قَلْبِي. قَالَ فَخُذْ اٰرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اٰجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ اَدْعُهُنَّ بِاٰتِنَيْكَ سَغِيًّا وَاَعْلَمْ اَنَّ اللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».

### زنده شدن مردگان برای حضرت ابراهیم (ع)

قرآن داستان دیگری از حضرت ابراهیم (ع) آورده: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اٰرِنِي كَيْفَ تُخَيِّ اَلْمَوْتِي»<sup>۱</sup> در تفسیر قمی از ابی بصیر، از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «به درستی که ابراهیم (ع) کنار دریا مرداری را دید که درندگان آن را می خوردند و درندگان به یکدیگر پریده، گروهی دیگر را می خوردند. ابراهیم (ع) در شگفت شد. عرض کرد: خدایا به من بنمایان چگونه مردگان را زنده می کنی. فرمود: مگر باور نداری؟ عرض کرد آری ولی می خواهم با دیدن آن دلم آرامش پیدا کند. فرمود: چهار پرنده را بگیر و آنها را تکه تکه کرده و گوشتشان را مخلوط کن، پس هر قسمت از آنان را بر فراز کوهی بگذار، آن گاه آنها را بخوان، به سویت خواهند شتافت آن گاه بدان که خداوند عزیز و حکیم است.

(۱) «و هنگامی که ابراهیم گفت: خدایا به من بنمایان چگونه مرده ها را زنده می کنی.» سوره بقره - آیه ۲۶۰.

فأخذ إبراهيم الطاووس والديك والحمام والغراب<sup>۱</sup> فقال الله عزوجل: «فَصُرِّهِنَّ إِلَيْكَ»، أي قطعهن ثم اخلط لحمهن وفرقهن على عشرة جبال. ثم دعاهن فقال: احيي ياذن الله، فكانت تجتمع ويتألف لحم كل واحد وعظمه إلى رأسه، فطارت إلى إبراهيم، فعند ذلك قال إبراهيم: «إن الله عزيز حكيم»<sup>۲</sup>.

فيستفاد من الحديث الشريف أن ذلك المنظر الذي رآه إبراهيم عليه السلام على ساحل البحر وهو الجيفة التي تأكلها السباع، كان سبباً في أن يفكر في كيفية إحياء الموتي يوم البعث أو رؤية ذلك، لأنه كان يطلب برهاناً على البعث والنشور، فإن البرهان على ذلك كان قائماً عنده، وإنما أحب أن يشاهد ذلك رأي العين، بدليل قوله:

ابراهيم (ع) طاووس، خروس، كبوتر و كلاغ<sup>۳</sup> را گرفت. خداوند فرمود: آنها را پاره پاره نما و بهم آمیخته، بر فراز ده کوه پراکنده کن. سپس آنها را خوانده و گفت: به امر پروردگار زنده شوید. پس گوشت و استخوان هریک به سر آن پرنده پیوسته به سوی ابراهیم (ع) پرواز کرد در این هنگام ابراهیم (ع) گفت: به درستی که خدا عزیز و حکیم است».

از این حدیث شریف استفاده می شود منظره ای که حضرت ابراهیم (ع) در کنار دریا دید، باعث شد تا درباره زنده شدن مردگان در قیامت بیندیشد و دیدن آن را درخواست کند، نه اینکه دلیل برای زنده شدن و جمع شدن خواسته باشد، زیرا برهان و دلیل آن نزد ابراهیم (ع) بود و دوست داشت که به چشم آن را ببیند،

(۱) — هذه الطيور الأربعة مختلفة الصفات والحالات. وقال بعض: إنها مظهر للصفات المختلفة في الإنسان، فالطاووس مظهر التظاهر والتزين والديك مظهر الميل الجنسي والحمام مظهر اللهو واللعب والغراب مظهر بعد الآمال. (تفسير نمونه - ج ۲ - ص ۲۲۷).

(۲) — الميزان - ج ۲ - ص ۳۷۹.

(۳) این پرنده گان چهارگانه حالات و صفات گوناگون دارند، بعضی گفته اند که اینها نمایانگر صفات انسانند؛ طاووس نمایانگر تظاهر و آرایش، خروس نمایانگر شهوت جنسی، کبوتر نمایانگر بازی و سرگرمی و کلاغ نمایانگر آرزوهای طولانی می باشد تفسیر نمونه - جلد ۲ - صفحه ۲۲۷.

«أرني»، فإنه صريح في أنه إنما أراد أن يرى كيفية إحياء الموتى لاشيئاً آخر. فإن الأنبياء أرفع قدراً من أن يعتقدوا بأمر قبل قيام الحجة عليه عندهم. وبعبارة أخرى نقول: إن إبراهيم عليه السلام فكر بأنه لو اتفق مثل هذه الحادثة لبدن الإنسان فأكلته السباع وصارت أجزاؤه أجزاء بدن من أبدان السباع فبأية كيفية يكون بعثه يوم القيامة؟ ولذا قال: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى». أي بأية كيفية تحييمهم؟<sup>۱</sup>

عرض کرد: به من بنمایان. این جمله صراحت دارد که چگونگی زنده شدن را می خواست نه چیز دیگری را، زیرا که پیامبران بزرگتر از آن هستند که موضوعی را بی دلیل پذیرفته و معتقد شوند. به بیان دیگر، وقتی حضرت ابراهیم (ع) آن منظره را دید، با خود فکر کرد که اگر این حادثه برای انسان پیش آید و درندگان او را بخورند و بدنش جزء بدن آنها گردد، چگونه زنده خواهد شد. لذا عرض کرد: پروردگارا، به من بنمایان آنان را چگونه زنده خواهی کرد؟<sup>۲</sup>

(۱) — في العيون، مسنداً عن علي بن محمد بن الجهم قال: حضرت مجلس المأمون، وعنده الرضا علي بن موسى (ع)، فقال له المأمون: يا ابن رسول الله أليس من قولك أن الأنبياء معصومون؟ قال: بلى. فسأله عن آيات من القرآن، فكان في مسأله أن قال له: فأخبرني عن قول الله: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِن قَالَ بلى ولكن ليطمئن قلبي». قال الرضا: إن الله تبارك وتعالى كان أوحى إلى إبراهيم أني متخذ من عبادي خليلاً إن سألتني إحياء الموتى أحبته. فوقع في قلب إبراهيم أنه ذلك الخليل، فقال: رب أريني كيف تحيي الموتى، قال: أَوْ لَمْ تُؤْمِن، قال: بلى، ولكن ليطمئن قلبي بالخلقة، الحديث. واعلم أن الرواية لا تخلو عن دلالة ماعلى أن مقام الخلقة مستلزم استجابة الدعاء، واللفظ يساعد (۲) در عيون روایت کرده که علی بن محمد بن جهم گفت: به مجلس مأمون رفتم، حضرت علی بن موسی الرضا (ع) نزد مأمون بود. مأمون گفت: پسر پیامبر نه این است که شما می گوید پیامبران از گناه معصومند؟ فرمود: چرا، مأمون آیاتی را پرسید، از آن جمله گفت: به من از این آیه خبر بده: «رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى». حضرت فرمود: خداوند به ابراهیم (ع) وحی کرد: از بندگانم خلیلی انتخاب می کنم که اگر زنده شدن مردگان را بخواهد، دعایش را بپذیرم. به دل ابراهیم (ع) افتاد که خودش آن دوست است عرض کرد: خدایا به من بنمایان که مردگان را چگونه زنده می کنی. فرمود: آیا نگریده ای؟ عرض کرد: چرا، لکن می خواهم دلم آرامش گیرد به این که آن دوست من باشم.

از این روایت استفاده می شود که مقام خلقت و دوستی همراه با پذیرفته شدن دعا است و لفظ هم به این معنا ←



وإن عجائب الخلق لا تنقضي ، وليس إحياء الموتى بأعجبها . بل خلق السماوات والأرض أكبر وأعظم من خلق الناس وبعثهم بعد الموت . قال تعالى «لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> . فن كان قادراً على أن يخلق هذه الأفلاك وما فيها ، فهو قادر على إعادة خلق الإنسان في يوم المعاد ، قال تعالى : «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَيَّ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ، بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ . إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۲</sup> .

و به درستی که شگفتیهای آفرینش تمامی ندارد .

و زنده شدن مردگان شگفت آورترین آنها نیست، بلکه آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش و زنده شدن انسانها پس از مرگ بزرگتر است . خداوند تعالی فرموده است: «لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ...»<sup>۳</sup> پس آنکس که توانایی دارد این کهکشانشها و آسمانها را بیافریند، توانایی دارد انسان را در روز معاد دوباره بیافریند .  
خداوند تعالی فرموده: «أَوَلَيْسَ الَّذِي...»<sup>۴</sup>

→  
علیه، فإن الخلة هي الحاجة، والخليل إنما يسمى خليلاً لأن الصداقة إذا كملت رفع الصديق حوائجه إلى صديقه، ولا معنى لرفعها مع عدم الكفاية والقضاء. (الميزان - ج ۲ - ص ۳۸۰) .  
کمک می کند، زیرا خلّت به معنی نیاز است و خلیل را خلیل گویند زیرا دوستی هرگاه کامل شد، نیازهایش را به دوستش اظهار می کند و اظهار کردن بدون این که برآورده شود فایده ندارد. تفسیر المیزان، جلد ۲ - صفحه ۳۸۰ .

(۱) - غافر - ۵۷ .

(۲) - یس - ۸۱ و ۸۲ .

(۳) «هرآینه آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسان بزرگتر و مهمتر است، ولی بیشتر مردم این معنا را درک نمی کنند.» سوره غافر - آیه ۵۷ .

(۴) «آیا آن کس که آسمانها و زمین را آفرید، توانایی ندارد مانند آنان را بیافریند؟ بلی او آفریننده داناست. فرمان نافذ او هرگاه اراده کند، چیزی را به محض این که بگوید «باش» بلافاصله به وجود می آید.» سوره یس - آیات ۸۱ و ۸۲ .

### القیامة الكبرى

أما وقت هذه القيامة فغير معلوم لأحد إلا الله، ففي القرآن الكريم: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ». <sup>۱</sup> نعم قد أعلم بها نبيه وأوصيائه عليهم السلام، وهم قد كتموا هذا العلم عنا كما في كثير من العلوم لحكم ومصالح كثيرة، فيبقى الناس على هذه الأحوال، بعضهم أحياء وبعضهم أموات، حتى يأذن الله بفناء الدنيا وأهلها. <sup>۲</sup>

### في أسرار الساعة

إلا أن هناك حوادث جعلها الله تبارك وتعالى علامات وقرائن على

### قيامت كبرى

زمان قيامت كبرى را کسی جز خدا نمی داند. در قرآن کریم آمده: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ...» <sup>۱</sup>. آری خداوند تعالی پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت - سلام الله علیهم اجمعین - را از آن آگاه گردانیده و همانا آنان این علم را به جهت مصلحتهای از ما مخفی داشته اند. پس انسانها بر این حال باقی باشند، برخی زنده و گروهی مرده تا خداوند اجازه نابودی دنیا و اهل آن را بدهد. <sup>۲</sup>

### نشانه های رستاخیز

خداوند تعالی پیش آمدهایی را نشانه و علامت برای رستاخیز قرار داده،

(۱) به درستی که نزد خداست علم ساعت (روز قیامت). لقمان - ۳۴.

(۲) اقتباس از انوار نعمانیه صفحه ۴۶۲.

الساعة، فيقع بعضها قبل قيام القيامة وبعضها حين البعث وبعضها بعد البعث. وهي أشراط الساعة. وهي حوادث رهيبة تتجلى فيها شدائد يوم النشور وأهواله. ونذكر هنا شيئاً مجملاً من هذه الأشراف، مستدلين عليه بالآيات الكريمة والأخبار الشريفة الواردة عن أئمة أهل البيت صلوات الله عليهم.

### الرجعة

فإنها الرجعة، على ما ذكر صاحب «كفاية الموحدين»<sup>۱</sup>. وقال المفيد: «أقول: إن الله تعالى يرد قوماً من الأموات إلى الدنيا في صورهم التي كانوا عليها، فيعز منهم فريقاً ويذل فريقاً ويديل المحقين من المبطلين، والمظلومين منهم من الظالمين. وذلك عند قيام مهدي آل محمد عليهم

برخی از آنها پیش از برپا شدن رستاخیز و بعضی هنگام رستاخیز و برخی نیز پس از برانگیخته شدن، که همه نشانه‌های رستاخیزند و پیش آمده‌های ترس‌آوری هستند که سختی‌ها و ترسهای رستاخیز در آنها نمایان می‌شود. در اینجا خلاصه‌ای از آن را بازگو کرده و از آیات کریمه قرآن و فرمایشات خاندان گرامی پیامبر اکرم - سلام الله عليهم اجمعین - دلیل می‌آوریم.

### رجعت یا بازگشت

صاحب کفاية الموحدين<sup>۱</sup> درباره رجعت گفته است که شیخ مفید می‌فرماید: «به درستی که پروردگار متعال گروهی از مردگان را به صورتهایی که داشته‌اند به دنیا برمی‌گرداند. پس برخی از آنان را عزیز گردانیده و برخی را خوار نماید. پیروان حق را بر پیروان باطل و ستم‌دیدگان را بر ستمگران چیره گرداند و این

وعليه السلام. وأقول: إن الراجعين إلى الدنيا فريقان، أحدهما من علت درجته في الإيمان وكثرت أعماله الصالحات وخرج من الدنيا على اجتناب الكبائر الموبقات، فيريه الله عزوجل دولة الحق ويعزه بها ويعطيه من الدنيا ما كان يتمناه، والآخر من بلغ الغاية في الفساد وانتهى في خلاف المحقين إلى أقصى الغيات، وكثر ظلمه لأولياء الله واقترافه السيئات، فينتصر الله تعالى لمن تُعدي عليه قبل الممات، ويشفي غيظهم منه بما يحله من النقمات، ثم يصير الفريقان من بعد ذلك إلى الموت ومن بعده إلى النشور وما يستحقونه من دوام الثواب والعقاب. وقد جاء القرآن بصحة ذلك وتظاهرت به الأخبار، والإمامية بأجمعها عليه إلا شذاذاً منهم تأولوا ماورد فيه مما ذكرناه على وجه يخالف ما وصفناه»<sup>۱</sup>.

بازگشت هنگام قیام مهدی آل محمد - صلوات الله علیه وعلیهم - خواهد بود. من می گویم بازگشت کنندگان دو گروهند: یک دسته آنان که بالاترین درجات ایمان را یافته و کارهای شایسته آنان فراوان بوده و با پرهیز از گناهان کبیره از دنیا رفته اند. پس خداوند عزوجل به آنان دولت حق را نمایانده و عزتشان داده و آنچه را که آرزو داشته اند به آنها می بخشد. دسته دیگر کسانی که کار را در تباهی به نهایت رسانده و در مخالفت با پیروان حق از هیچ چیز کوتاهی نکرده و به اولیاء خدا فراوان ستم نموده و آلوده به گناهان شده اند. پس خداوند ستمیدگان را که پیش از مرگشان ستم دیده اند، یاری دهد تا دادشان را از آنان ستانند.

سپس هر دو گروه بمیرند و پس از آن برانگیخته شوند تا برای همیشه به ثواب نایل آمده یا به عذاب گرفتار شوند. به تحقیق قرآن کریم به درستی این مطلب گواهی داده و روایات فراوان به استحکام صحت آن کمک می کند. و شیعیان جز اندکی که آنرا تاویل نموده اند، همگان این گونه که گفتیم عقیده دارند».

والرجعة عند الإمامية تختص بمن محض الإيمان ومن محض الكفر، والباقي مسكوت عنه. وهي عندهم من ضروريات المذهب، ويدل عليها، مضافاً إلى الإجماع، الكتاب والسنة. أما الكتاب فقوله تعالى: «وَيَوْمَ نَخْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا»<sup>۱</sup> فهذه الآية تدل على أن الحشر خاص ببعض دون بعض، فتعين أن يكون غير الحشر الأكبر الذي في القيامة، لأنه عام بالاتفاق. وروى القمي في تفسيره أن رجلاً قال لأبي عبدالله (ع): إن العامة تزعم أن قوله: «وَيَوْمَ نَخْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً» عني يوم القيامة، فقال (ع): أفحشر الله من كل أمة فوجاً ويدع الباقي؟! لا، ولكنه في الرجعة. وأما آية القيامة فهي: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»<sup>۲</sup>.

شیعیان عقیده دارند که رجعت برای مؤمنان خالص و کافران خالص بوده و درباره دیگران سخنی گفته نشده است. رجعت نزد شیعه از ضروريات مذهب بوده که علاوه بر اجماع، کتاب و سنت نیز بر آن دلالت دارد. در قرآن آمده است: «وَيَوْمَ نَخْشُرُ...»<sup>۱</sup> که دلالت دارد بر اینکه زنده شدن برای برخی از مردم است نه برای همه آنها. معلوم می شود که زنده شدن قیامت نیست، زیرا آن رستاخیز، همگانی و مورد قبول همه می باشد. قمی از امام صادق (ع) روایت کرده که تفسیر این آیه را از حضرتش پرسیدند. فرمود: مردم چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند که این زنده شدن در رستاخیز خواهد بود. امام صادق (ع) فرمود: آیا خداوند در قیامت از هر صنف برخی را زنده کرده و دیگران را رها سازد؟! همانا این زنده شدن در رجعت و بازگشت به دنیا است و آیه رستاخیز «وَحَشَرْنَاهُمْ...»<sup>۲</sup> می باشد.

(۱) «روزی که زنده نمایم از هراقت کسانی را که به آیات ما دروغ بستند.» سوره نمل - آیه ۸۳.

(۲) «و آنان را محشور کنیم و هیچ کس را فرو نگذاریم.» سوره کهف - آیه ۴۷.

ومن ذلك أيضاً قوله تعالى: «رَبَّنَا أَمَتْنَا كَأَنَّمْنَا وَإِحْبَبْنَا أَتَيْنَا فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»<sup>۱</sup> روى القمي عن الصادق (ع) قال: «ذلك في الرجعة.» يعني أحد الإحياءين في الرجعة والآخر في القيامة، وإحدى الإماتتين في الدنيا والآخرة في الرجعة. ومن ذلك أيضاً قوله تعالى: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلْوَنِ ذُوقًا»<sup>۲</sup> روى القمي عن الصادق (ع) قال: «العذاب الأدنى عذاب الرجعة بالسيف، والعذاب الأكبر في القيامة، ومعنى «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» في الرجعة فيعذبون.»

و هناك آیات أخرى و روایات متواترة فاطلبها في مظانها.<sup>۳</sup> ومسألة الرجعة من المسائل التي كثر فيها البحث منذ صدر الإسلام

و این آیه کریمه از آیات رجعت است: «رَبَّنَا أَمَتْنَا...»<sup>۱</sup>، قمی از امام صادق (ع) روایت می کند که فرمود: «این اشاره به رجعت است، یعنی یک بار زنده شدن در رجعت و بار دیگر در رستاخیز و یکبار مردن در دنیا و دیگر بار در رجعت.» همچنین آیه کریمه: «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ...»<sup>۲</sup> قمی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: شکنجه نزدیک، رجعت است با شمشیر و شکنجه بزرگ در رستاخیز خواهد بود و معنای «شاید باز گردند» این است که در رجعت باز گردند و شکنجه شوند. در این باره آیات و روایات غیر قابل انکاری موجود است که میتوان به مدارکش رجوع کرد.<sup>۳</sup>

مسئله رجعت از مسائلی است که از اول ظهور اسلام تا کنون گفتگوی فراوان

(۱) «پروردگارا، ما را دوبار میراندی و دوبار زنده نمودی و اقرار داریم به گناهانمان. آیا اکنون از عذاب دوزخ راهی برای بیرون رفتن هست» سوره غافر- آیه ۱۱.

(۲) «هرآینه آنرا از عذاب نزدیک پیش از رسیدن شکنجه بزرگتر بچشانیم، شاید باز گردند.» سوره سجده- آیه ۲۱.

(۳) بحار الانوار- ج ۵۳- ص ۳۹-۱۴۴، و غیرها.

إلى اليوم، إذ قال بها الشيعة وأنكرها غيرهم. وقد أُلّف الشيعة في هذا الموضوع كتباً كثيرة، منها ما هو استدلال على الرجعة بالكتاب والسنة، ومنها ما هو رد على المنكرين. وذكر هذه المؤلفات في هذا المقام خارج عن موضوع هذا الكتاب، وكذلك الاستدلال على الرجعة تفصيلاً خارج عن موضوعه. ولكن لما كانت أولى الشبهات التي يوردونها على الاعتقاد بالرجعة هي استبعاد حصولها فقد رأينا أن ننقل هنا كلاماً لبعض الفضلاء<sup>١</sup> ينحل به كثير من المشكلات والشبهات من قبيل الرجعة وغيرها إنشاءً لله:

«يصرح القرآن في آيات متعددة بأن حقيقة الدين وروحه إنما هي التسليم والخضوع للرب الخالق. ويعبر عن ذلك غالباً بلفظ «الإسلام» وقد يعبر أحياناً بلفظ «التسليم». قال تعالى: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ

رباره اش بوده، زیرا شیعه قائل به آن بوده و دیگران آن را انکار کرده اند. شیعه در این موضوع کتابهای زیادی نوشته که در آنها برای اثبات رجعت، به کتاب و سنت استدلال شده که بعضی از آنها ردی است بر منکرین رجعت، و آوردن نام کتابها از موضوع این بحث بیرون است، و بحث مفصل درباره رجعت نیز در این مقال نمی گنجد. ولی چون شبهات اولیه ای که ایراد کرده اند، بعید دانستن پیدایش رجعت است، ما انشاء الله سخن بعضی دانشمندان را برای رفع شبهات و حل این گونه مشکلات می آوریم.<sup>٢</sup> قرآن کریم در آیات زیادی تصریح دارد به این که حقیقت و روح دین، همانا تسلیم و سرفرود آوردن در مقابل پروردگار می باشد که بیشتر به کلمه اسلام و گاهی به تسلیم تعبیر شده است. خدای تعالی

(١) — وهذه الكلمة كتبها مقدمة لكتاب «الإيقاظ من المهجة» للحر العاملي، وقد نقلناها عن الفارسية بتصرف.

(٢) این سخن به عنوان مقدمه بر کتاب «بیداری از خواب غفلت» تالیف شیخ حرّ عاملی نوشته شده است.

اللَّهِ الْإِسْلَامُ.»<sup>۱</sup> وقال: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»<sup>۲</sup> وقال: «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»<sup>۳</sup> وقال: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَزْبًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَتُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.»<sup>۴</sup> وغير ذلك من الآيات.

ومن جملة مظاهر هذه الحقيقة التسليم بما جاء به الوحي، وهو كل ماورد من الأوامر والأخبار والقوانين في كتاب سماوي أو على لسان نبي أو إمام، لأن هؤلاء كلهم سلسلة مرتبطة بالله، فهم وسائط بين الخالق والمخلوق، ينقلون مايتلقون من الله، فالتسليم بمايقولون إنما هو تسليم لله. إلا أنه قديصدر عن الوحي أمور تعجز عقولنا عن إدراكها، فيكون

فرموده: «إِنَّ اللَّاتِينَ...»<sup>۱</sup>، «وَمَنْ يَبْتَغِ...»<sup>۲</sup>، «بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ...»<sup>۳</sup>، «فَلَا وَرَبِّكَ...»<sup>۴</sup> و آيات دیگر در این موضوع.

از نمونه های بارز این حقیقت، تسلیم بودن در مقابل وحی و کتابهای آسمانی و دستورات و مقرراتی است که بر زبان پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان دین آمده است، زیرا که همه اینان رشته ارتباط با خدایند و واسطه بین آفریدگار و بندگان می باشند. سخنی را می گویند که از خدا گرفته اند. پس تسلیم گفتار آنان بودن، تسلیم امر خدا بودن است.

گاهی اموری وحی می شود که عقل ما از درک آن ناتوان است و این ناتوانی

(۱) «به درستی که دین، نزد خدا اسلام است.» آل عمران - آیه ۱۹.

(۲) «کسی که جز اسلام دینی برگزیند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.» آل عمران - ۸۵.

(۳) «آری کسی که از هر جهت تسلیم حکم خدا گشته و نیکوکار باشد، پاداش او نزد خدا است و او را هیچ بیم و اندوهی نخواهد بود.» بقره - ۱۱۲.

(۴) «پس نه، به خدای تو سوگند، آنان ایمان ندارند تا تو را حاکم قرار دهند در آنچه روی داده میان آنان و سپس نیابند چاره ای در دلهای خویش از آنچه تو داوری کرده و کاملاً تسلیم شوند.» نساء - ۶۵.



ذلك باعثاً على الشبهة والتردد. فن الناس من يحمله غروره وقلة إدراكه على الإنكار، و منهم من يحتاط فيسلك سبيل التأويل والتوجيه. وفي بحث المعاد الجسماني والمعجزات والشفاعة وغيبية الإمام المهدي (ع) نموذج من هذين الفريقين.

وهناك فريق ثالث أقوى عقلاً وأثبت تسليماً وأجلى فكراً، فهم من جهة، لا يذهبون بعقولهم إلى أبعد من مجالها الطبيعي، ومن ثم فهم يقرون بأن عقولهم قاصرة عن إدراك تلك المطالب، وهم من جهة أخرى، لا ينكرون المطالب الدينية المسلمة، ويقولون: لما كانت هذه المطالب من عند الله فإننا نؤمن بها، مصداق قوله تعالى: «وَأَلْرَاسِيخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۱</sup>.

عقلی باعث شبهه و دودلی می گردد. اینجا است که مردم به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی در اثر بی خردی به راه انکار رفته، و گروهی از راه احتیاط پیش آمده، موضوع را توجیه و تأویل می کنند، و در بحث معاد جسمانی و معجزات و شفاعت و غیبت امام زمان-عجل الله تعالی فرجه الشریف- نمونه هایی از این دو گروه دیده می شوند.

گروه سومی هم وجود دارد که با عقل توانا و فکر روشن و تسلیمی ثابت ایستاده اند و با اندیشه های خود از حدود طبیعی مطلب بیرون نرفته و می گویند: «عقل ما برای درک این گونه مطالب رسا نیست.»، از جهت دیگر نیز اینان موضوعات قطعی دینی را انکار نمی کنند و می گویند: «چون از ناحیه خدا آمده، به آن ایمان داریم؛ به مصداق فرموده خدای تعالی: «وَأَلْرَاسِيخُونَ فِي الْعِلْمِ...»<sup>۱</sup>.

(۱) «و ثابت قدمان در دانش گویند: ایمان داریم به آن، همه از سوی خدا است و این مسئله را متذکر نمی شوند مگر خردمندان.» آل عمران - ۷.

و مع ملاحظه هاتین الجهتین نری أنه یجب التصدیق بأن هذا الفريق أعلى فکراً وأكثر علماً من غیرهم . بیان ذلك : أولاً أن المعارف البشرية عن هذا الوجود لا تزال متزلزلة غیر ثابتة فلا یمكن الاعتماد علیها فی إثبات عقیده أو نفيها . وخیر مثل علی ذلك علم الفلك وتطوره وتغیره من القول بسكون الأرض وكونها مركز العالم وحوها تدور الأفلاك التسعة المركبة علی نحو تركب طبقات البصلة إلى القول بحركة الأرض وأنها لیست مركزاً بل هی ذرة صغيرة فی عالم یقصر الوهم عن تصور سعته وحركته وأجزائه ، بحيث أصبحت أقوال القدماء من الفلكیین خرافات مضحكة . ولا ندري ما یأتی به المستقبل .

من هذا نعلم أن البشر مهما ازدادوا علماً فإن جهلهم یظل أكثر من علمهم ، ومهما دق نظرهم فی استطلاع الخفایا والأسرار فإن المحجوب

با توجه به این دو جهت باید گفت که . گروه سوم از نظر فکر و اندیشه برتر و دانش آنان از دیگران بیشتر است ، زیرا که : اولاً - شناخت انسان از جهان هستی همیشه متزلزل بوده ، بطوری که در پذیرفتن و نپذیرفتن عقیده ها اعتماد به آن نتوان کرد . بهترین مثال ، گردش زمین است که پیشینیان عقیده داشتند «زمین ثابت و مرکز این عالم است و افلاک نه گانه مانند پوست پیازند و به دور زمین می گردند .» هم اکنون دریافته اند که زمین در گردش است و مرکز عالم نیست ، بلکه ذره ای است بی مقدار از جهانی که عقل نمی تواند آنرا دریابد ، بطوری که افکار فلاسفه پیشین را خرافات می دانند . در آینده نیز نمی دانیم که درباره زمین و آسمان چگونه اظهار نظر خواهند کرد !!

از اینجا می فهمیم که هر چه به دانش بشر افزوده گردد ، باز هم نادانیهای او بیشتر است و هر چه بیشتر به زوایا و اسرار عالم پی ببرند ، روشن می شود که جهل

عنهم یبقی أضعاف أضعاف ماظهر لهم . ومن هنا اعترف كثير من العلماء بجهلهم حين وصلوا إلى أوج المعرفة . قال العماد الإصفهانی المتوفى سنة ۵۹۷ هـ : «إني رأيت أنه لا يكتب إنسان كتاباً في يومه إلا قال في غده : لو كان هذا لكان أحسن ولوزيد لكان يستحسن ولو قدم هذا لكان أفضل ولو ترك هذا لكان أجمل . وهذا من أعظم العبر، وهو دليل على استيلاء النقص على جملة البشر» .

ثانياً: التفكير في عظمة الله و قدرته التي لا يمكن حصرها في حد من الحدود . و حقيقته التي لا يستطيع اكتناهاها . الخالق الذي تزداد حيرة

آنان چندین برابر علمشان می باشد . بدین جهت، گروهی از دانشمندان وقتی به اوج معرفت رسیدند، اقرار به نادانی خویش کردند.<sup>۱</sup>

عماد اصفهانی (متوفی به سال ۵۹۷ هـ . ق) گفته است: به درستی که من دیدم هر که امروز کتابی نوشته، فردای همانروز گفته است: «اگر این می بود، بهتر بود؛ اگر این مطلب زیاد می شد و اگر این مطلب جلوتر می بود بهتر بود؛ اگر آن را نگفته بودم، زیباتر بود.» و این بزرگترین موعظه است که کمبود درک و فهم، همه انسانها را فرا گرفته و برآنان مسلط است .

ثانياً- اندیشیدن درباره عظمة و قدرت نامتناهی پروردگار، که به گُنه ذاتش نتوان پی برد<sup>۲</sup> . آفریدگاری که بشر هرچه بیشتر به اسرار مخلوقاتش پی ببرد،

(۱) به بزرگترین فیلسوف شرق «بوعلی» نسبت می دهند که گفت: «اگر نمی ترسیدم که مردم بگویند: بوعلی ادعای بزرگی کرده، می گفتم که هیچ نمی دانم.» .

که بدانستمی که نادانم .

مترجم

اگر رسیدن به قعر دریا  
با همه کز و بیان عالم بالا  
ورنه مقامات وهم کی رسد آنجا

مترجم

تا به جایی رسید دانش من

(۲) چنانچه سعدی گفته است:

به گُنه ذاتش، خرد برد پی  
ما نتوانیم حمد و وصف تو گفتن  
سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت

الفکر فی عظمتہ و قدرته کلما ازدادت معرفته بحقائق الوجود، الخالق الذي يقصر الكلام عن وصف قدرته وعظمته إلا أن نقول: إن عقولنا أقل وأحقر من أن تطلع على ذلك حتى ولو بلغت أضعاف أضعاف ماهي عليه من قوة وإدراك. هذا التفكير لا يخلو منه إنسان، مع تفاوت في درجاته بين الناس بحسب تفاوتهم في المعرفة وقوة الفكر.

هاتان الحقيقتان تحملان الإنسان، على نحو القطع واليقين، على التسليم والخضوع بدون مناقشة لكل ما يأتي به الوحي. وهذا التسليم دليل على قوة العقل وصحة التفكير. وعدم التسليم دليل على أن الإنسان لا يعرف نفسه كما يجب وأنه يضع نفسه فوق مكانتها، أو أنه لا يعرف الله فيتصوره - والعياذ بالله - أقل من حقيقته، وهذا دليل على ضعف الفكر.

ونحن نرى أن الإنسان نفسه إذا بلغ درجة عالية من العلم والمعرفة

حيرت و سرگردانیش افزون می شود. آفریدگاری که زبان، توانایی ستودن قدرت و عظمت او را ندارد، جز این که با کمال عجز و ناتوانی بگویم: عقل و درک ما اگر چندین برابر شود، کوچکتر از آن است که به کنه ذات مقدس او پی ببرد. این فکر در همه انسانها با اختلاف فهمشان وجود دارد.

آنچه گفتیم، دو حقیقت است که انسان را به قطع و یقین وادار نموده تا بدون چون و چرا، سرتسلیم در برابر آنچه به عنوان وحی آمده فرود آورد، این تسلیم نمودار عقل سالم و اندیشه درست است. و تسلیم نشدن دلیل این است که خود را شناخته و خویش را بالاتر از آنچه هست، پنداشته، یا اینکه خدا را - نعوذ بالله - شناخته و ذات اقدس او را کمتر از حقیقتش تصور کرده است، و این نشانه ناتوانی فکر این گروه از مردم است.

ما می بینیم که انسان وقتی به درجه های عالی از دانش و شناخت و اندیشه

والتفكير بحيث تقر له جماعة من الناس بالتفوق والنبوغ، فإنهم يسلمون بما يقول حتى ولو قال شيئاً لا تصدقه عقولهم، لأنهم - في هذه الحال - ينسبون النقص إلى أنفسهم. فقد يقول أحد الرياضيين مثلاً شيئاً بعيداً عن التصور والعقل بحيث لو قاله غيره لنسب إلى الجنون، ولكننا نصدقه ونسلم به من ذلك الرياضي لعلمنا أنه أكثر منا معرفة وأعلى فكراً. فأولى بالذين يؤمنون بالله أن يسلموا بالوحي، فإن لم يفهموه قالوا: هو الحق والقصور عن إدراكه إنما هو قصور في عقولنا. ومثل هذا القول يكون دليلاً على متانة العقل وقوة التفكير. ولقد رأينا كثيراً من الأشياء كانت لنا قبل وجودها من المستحيلات، بل كنا نهزأ ونسخر ممن يقول بإمكان وجودها، ثم لم تلبث أن أصبحت من الأمور العادية المألوفة. وعلى العكس من ذلك كنا نرى أشياء كانت تبدو لنا صحيحة

رسید و مورد پذیرش جامعه واقع شد، به حدی که برتری و نبوغ او را پذیرفتند، در مقابل آنچه که می گوید، تسلیم می شوند اگرچه عقل جامعه آن را نپذیرد، در این صورت مردم نادانی خویش را اعلام داشته می گویند: عقل ما نمی رسد. مانند این است که دانشمندی ریاضیدان مطلبی را می گوید که اگر از غیر او شنیده شود، می گویند: «دیوانه است»، ولی از او پذیرفته و تصدیق می کنند، چون می دانند که اندیشه و شناخت و دانش او برتر است. بنابراین، سزاوار این است که گرویدگان به خدا تسلیم وحی شده و اگر چیزی را ندانستند بگویند: «حق است، ولی کوتاهی در درک و عقل ما است.»، این سخن نشانه متانت عقل و نیرومندی اندیشه است. بسیاری از چیزها پیش از پیدایش آن محال بنظر می رسید، بلکه آن را به باد تمسخر می گرفتیم، و پس از اندک زمانی می بینیم که از کارهای معمولی و عادی به شمار می آید. گاهی برعکس آن، بعضی چیزها درست و قطعی و غیر قابل انکار به نظر می رسد و بعد ثابت می شود که نادرست و

قطعیاً لاتقبل الإنكار، ثم ثبت أنها أمور باطلة غير صحيحة .  
 فنحن الذين نقبل من فرد بشري متفوق بالعلم والمعرفة أشياء  
 لانستطيع تعقلها ، وننسب القصور عن إدراكها إلى أنفسنا ، مع أن  
 قائلها إنسان عرضة لكثير من الخطأ والغفلة ، كيف لانسلم بما يوحي به  
 خالق العلم والقدرة وموجد الفكر والعقل؟! . إن الصفحات التي لم تقرأ  
 بعد والنواحي المظلمة التي يتطلع الإنسان إلى كشفها ومعرفتها كثيرة  
 جداً في هذه الدنيا ، وهذا الذي يقوله الوحي واحد منها .  
 إننا نتطلع إلى السماء نأمل تسخير النجوم ، وننتظر كشف أسرار  
 الحياة والاطلاع على حقائق العالم ، فكيف ننكر أن يعمر إنسان عمراً  
 طويلاً مجرد أن هذا الأمر يبدو في نظرنا شيئاً بعيداً ، مع أننا لانستبعد  
 أن يكشف العلم في وقت قريب عن السر في طول الحياة وقصرها؟! .

باطل بوده است . بنابراین، ما که چیزهایی را از بشری با برتری دانش و شناخت ،  
 می پذیریم که توانایی اندیشیدن به آنها را نداریم و نقص را به ادراک خودمان  
 نسبت می دهیم ، اگر چه گوینده آنها انسانی است که در معرض بسیاری از  
 اشتباهات و فراموشکاریها قرار گرفته ، چگونه تسلیم به وحیی که آفریننده دانش  
 و قدرت و ایجاد کننده اندیشه و خرد فرستاده ، نشویم؟! همانا زوایای خواننده نشده  
 و اسرار نهان و پیچیده و تاریکی که انسان برای کشف و شناسایی آن پیش  
 می رود، در دنیا فراوان است و وحی یکی از آنها است .

ما به آسمان پرواز نموده و درانتظار تسخیر ستارگان هستیم ، امیدواریم رمز  
 حیات و دیگر حقایق را کشف کنیم ، پس چگونه طولانی بودن عمر یک انسان را  
 که به نظرمان بعید آمده ، انکار می کنیم؟! اگر چه دور نیست که در آینده ، علم و  
 دانش از راز زندگی پرده بردارد و رمزگم و زیاد بودن آن را آشکار سازد .  
 اگر بگویند که دانشمندی داروی ضد مرگ را کشف کرده و ساخته است ،

ولو قيل لنا: إن عالماً اخترع دواءً ضد الموت لصدقنا فوراً، ولكننا نتلقى بالشك والتردد وعداً من الله بأن يرسل إلى العالم مصلحاً استبقاه ليوم الخلاص! فلماذا نبادر إلى الإنكار أو ننصرف إلى التأويل؟!، نتوقع أن نستطيع تمحيص كل شيء بفكرنا وإدراك كل حقيقة بمعزل عن مقدماتها، بدلاً من أن ننتظر أن ينجز الله وعده، ونقر بقصور أفكارنا وعقولنا وحاجتنا إلى التدبر والتأمل في أمور الدين وأسرار الوحي؟!، فهذا هو ما يقتضيه العقل الرشيد وما ينبغي للفكر السديد خصوصاً في ما يتعلق بالعالم الآخر وما يربط بين عالما هذا والعالم الثاني الذي هو خارج عن مجال عالم البشر ولا سبيل إليه إلا سبيل الوحي السماوي.

إن عالما الحاضر لا يزال ينطوي على كثير من الأسرار لم يتوصل إليها الإنسان بعد، فكيف بأسرار العالم الثاني؟!.

إن حجة المنكرين هي «الاستبعاد». ولكن الاستبعاد لا يصح

فوراً می پذیریم، لیکن با وعده ای که خداوند درباره فرستادن مصلح جهان برای نجات بشر و انسانها داده، باشک و تردید برخورد می کنیم. پس نپذیرفتن و توجیه و تأویل آن برای چیست؟! به جای این که منتظر وعده خدا بوده و فکر خود را از درک کامل دین نارسا بدانیم، انتظار داریم که هر چیزی را با اندیشه خود و بدون درک حقیقت بدانیم!

این است آنچه که عقل سالم و اندیشه درست می پذیرد، بویژه درباره آنچه که مربوط به عالم دیگر و آنچه بین زندگانی مادی و عالم آخرت (که از حدود فهم بشریرون است) می باشد و راهی جز وحی به سوی آن نداریم.

همانا جهان حاضر ما همیشه پیچیده به اسراری است که انسانها به آن پی نبرده اند. پس چگونه می خواهند به اسرار جهان دیگر دست یابند؟!، آنان که نپذیرفته اند، دلیلی جز «بعید شمردن» ندارند ولی این نیز

دلیلاً یرد به أضعف الأدلة فی عالم العقل والمنطق، فكیف یصح دلیلاً فی الرد علی الوحي السماوي؟! .

إن كل هذه الضوضاء والقال والقیل الذي یضج به المنكرون دلیل علی أن استدلال «أبي بن خلف» لا یزال قائماً لم ینقض بعد، فقد أراد أن ینكر القرآن بعظم رميم! والیوم، مع كل هذه الترقیات العلمية، یرید بعضهم أن ینكر حقائق الدین الثابتة بما هو أوهی من ذلك العظم! وواضح أن أصل استدلال ذلك المنكر قديماً وهؤلاء المنكرين الیوم إنما هو ضعف الإیمان وعدم التسليم لله، ومنشأ هذا فیهم هو ضیاعهم أو جهلهم بالله. «فَلَمَّ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.»<sup>۱</sup> انتهى .

کوچکترین دلیل عقلی و منطقی نیست، چه رسد به این که دلیل در برابر وحی آسمانی باشد!!

همه این سروصداها که از منکرین شنیده می شود، نشانه این است که دلیل آوردن «ابی بن خلف» هنوز پابرجا است که خواسته است با استخوان پوسیده ای قرآن را انکار نماید. هم اکنون نیز با وجود این پیشرفتهای علمی، گروهی می خواهند حقایق ثابت دین را با آنچه پوسیده تر از استخوان پوسیده است منکر شوند. روشن است که استدلال او و پیروانش تا امروز، نتیجه بی ایمانی به خداوند متعال است و ریشه انکار در آنان این است که راه خدا را گم کرده یا ناآگاه به ذات اقدس اویند: «فَلَمَّ يَسْتَجِيبُوا...»<sup>۱</sup>.

(۱) «پس اگر نپذیرفتند، پس بدانید که آنچه فرستاده شده، به دانایی خدا بوده و جز او خدایی نیست. آیا شما



### یا جوج و ما جوج

ومن أشرط الساعة خروج يأجوج ومأجوج قال تعالى: «قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا».<sup>۱</sup>

وبعد آن ذکر قصه بناء السد وعجز يأجوج ومأجوج عن نقبه واجتيازه حکى على لسان ذي القرنين قوله: «هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا».<sup>۲</sup>

وقال تعالى: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَافْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا».

### یا جوج و ما جوج

یکی دیگر از نشانه‌های رستاخیز، خارج شدن یا جوج و ما جوج است. خدای تعالی فرموده: «قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ...»<sup>۱</sup>، پس از آن که داستان سد و ناتوانی یا جوج و ما جوج را از سوراخ کردن و گذشتن از آن ذکر نموده، از زبان ذی القرنین حکایت می‌کند که گفت: «هَذَا رَحْمَةٌ...».

همچنین خدای تعالی فرموده: «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ...».

(۱) «گفتند: ای ذی القرنین، همانا یا جوج و ما جوج زمین را به تباهی می‌کشند، آیا برای توهزینه‌ای قرار دهب تا میان ما و ایشان سدی بسازی؟» الکهف - ۹۴.

(۲) «همانا این رحمتی است از پروردگارم، هنگامی که بیابد وعده پروردگار، آن سد را درهم کوبد و درست است وعده پروردگار» الکهف - ۹۸.

(۳) «تا روزی که راه یا جوج و ما جوج باز شود و آنان از هر جانب پستی و بلندی زمین شتابان در آیند، آن گاه وعده حق نزدیک شود و ناگهان چشم کافران از حیرت فروماند.» الانبیاء - ۹۶ و ۹۷.

## علامات آخری

ومن علامات الساعة طلوع الشمس من مغربها، وخروج الدابة،  
 وخروج الدجال، والدخان، قال تعالى: «أُوْيَاتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ  
 يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَأَنْبَغُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ.»<sup>۱</sup> قال  
 في مجمع البيان: «أُوْيَاتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ.» وذلك نحو خروج الدابة  
 أو طلوع الشمس من مغربها. وروي عن النبي (ص) أنه قال: «بادروا  
 بالأعمال ستاً: طلوع الشمس من مغربها والدابة والدجال والدخان وخويصة أحدكم،  
 (أي موته) وأمر العامة، يعني القيامة.» انتهى .

## نشانه های دیگر

از دیگر نشانه های رستاخیز، بیرون آمدن خورشید از باختر، بیرون آمدن  
 جنبنده زمین، دجال و دود است. خدای تعالی می فرماید: «أُوْيَاتِي...»  
 در مجمع البيان آمده است: آیات پروردگار که می آید، مانند طلوع خورشید  
 از باختر و یا خارج شدن جنبنده است. از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:  
 «به انجام کارها پیشی گیرید قبل از شش چیز: بیرون آمدن خورشید از باختر،  
 بیرون شدن دابه، دجال، دود، مرگ و رستاخیز».

(۱) — الأنعام - ۱۵۸. قال في المجمع: قوله: «يوم يأتي بعض آيات ربك» التي تضطرهم إلى المعرفة  
 ويوزل التكليف عندها «لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل» (ج ۲ ص ۳۸۸).

(۲) «با بیاید پاره ای از آیات پروردگارتو. روزی که پاره ای از آیات پروردگارتو بیاید، سود ندهد کسی را ایمان  
 آوردنش، اگر از پیش ایمان نداشته است.» سوره انعام - آیه ۱۵۸.

در مجمع البيان چنین آمده: فرمایش حق تعالی: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» این آیات و نشانه ها، همان  
 نشانه هایی هستند که آنان را به شناخت وامی دارد و در این حال تکلیف و مسئولیت برداشته می شود. در اینجا  
 است که ایمان آوردن کسی که از پیش ایمان نیاورده بوده سودی نمی بخشد.

وقد ذكر جملة من المفسرين في قوله تعالى: «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ». <sup>۱</sup>: أن الدخان آية من أشراف الساعة.

عن عبدالله بن حامد، عن محمد بن أحمد بن عمرو، عن تميم بن بهلول عن عثمان، عن وكيع، عن سفيان الثوري، عن فرات القزاز، عن أبي الطفيل، عن حذيفة ابن أسيد قال: اطلع علينا رسول الله صلى الله عليه وآله من غرفة له - ونحن ننتاكر الساعة - فقال: «لا تقوم الساعة حتى تكون عشر آيات: الدجال، والدخان، وطلوع الشمس من مغربها، ودابة الأرض، وأجوج ومأجوج، وثلاثة خسوف: خسف بالشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب؛ ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى المخشتر تنزل معهم إذا نزلوا، وتقبل معهم إذا أقبلوا». <sup>۲</sup>

وعن الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري، عن عبدالله بن محمد بن

بعضی مفسرین گفته اند: «تأثی...» روزی که آسمان، دودی آشکار می آورد، این دود از نشانه های رستاخیز است.

حذیفه روایت می کند که: ما مشغول گفتگو درباره روز قیامت بودیم که پیغمبر (ص) از اتاق خود سر بیرون آورد و فرمود: «قیامت بر پا نمی شود تا آن گاه که ده علامت به وقوع پیوندد: دجال، دود، طلوع خورشید از مغرب، جنبنده زمین، مأجوج، مأجوج، شکاف برداشتن سه جای زمین در مشرق، مغرب و جزیره العرب، و بیرون آمدن آتشی از عمق «عدن» که مردم را به سوی محشر می راند و فرود می آید با آنها موقعی که فرود می آیند و می آید با آنها هنگامی که می آیند».

همچنین از حذیفه روایت شده که گوید: «شنیدم که پیغمبر (ص) می فرمود:

(۱) - الدخان - ۱۰.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۳۰۳.

حکیم القاضي، عن الحسين بن عبدالله بن شاکر قال: حدّثنا إسحاق بن حمزة البخاريّ وعمّي قالوا: حدّثنا عيسى بن موسى غنجان، عن أبي حمزة بن ربة وهو ابن مصقلة الشيباني، عن الحكم بن عتيبة، عمّن سمع حذيفة بن أسيد يقول: سمعت النبيّ صلى الله عليه وآله يقول: «عشر آيات بين يدي الساعة، خمس بالشرق، وخمس بالمغرب، فذكر الدابة والدجال وطلوع الشمس من مغربها وعيسى بن مريم عليه السلام وأجوج ومأجوج وأنه يغلبهم ويفرقهم في البحر...» ولم يذكر تمام الآيات.<sup>۱</sup>

وعن محمد بن أحمد بن إبراهيم، عن أبي عبدالله الوراق محمد بن عبدالله بن الفرّج عن عليّ بن بنان المقرّي، عن محمد بن سابق، عن زائدة، عن الأعمش قال: حدّثنا فرات القرّاز، عن أبي الطفيل عامر بن واثلة، عن حذيفة بن أسيد الغفاريّ قال: كنّا جلوساً في المدينة في ظلّ حائط، قال: وكان رسول الله صلى الله عليه وآله في غرفة فاطلع علينا فقال: «فيم أنتم؟ فقلنا: نتحدّث، قال: عمّ ذا؟ قلنا: عن الساعة، فقال: إنكم لا ترون الساعة حتّى تروا قبلها عشر آيات: طلوع الشمس من مغربها، والدجال،

ده علامت پیش از روز قیامت به وقوع خواهد پیوست، پنج مورد در مشرق زمین و پنج مورد در مغرب زمین. آن گاه از جنبنده، دجال، طلوع خورشید از مغرب، خروج عیسی بن مریم (ع) و یاجوج و ماجوج و پیروزی عیسی بر آنها و غرق نمودن آنها در دریا یاد کرد ولی نشانه‌های دیگر را ذکر نکرد»<sup>۱</sup>.

حذیفه روایت می‌کند در شهر مدینه زیر سایه دیواری نشسته بودیم و پیغمبر (ص) هم در اتاقی بود، پس ایشان سر بیرون آورد و فرمود: «چه می‌کنید؟ گفتیم: سخن می‌گوییم. فرمود: درباره‌ی چه؟ گفتیم: درباره‌ی روز قیامت. فرمود: قیامت را نخواهید دید مگر پیش از آن ده نشانه ببینید: طلوع خورشید از

ودابۀ الأرض وثلاثة خسوف تكون في الأرض: خسف بالشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب؛ وخروج عيسى بن مريم عليه السلام، وخروج بأجوج ومأجوج، وتكون في آخر الزمان نار تخرج من اليمن من قعر الأرض لاتدع خلفها أحداً تسوق الناس إلى المحشر كلما قاموا قامت لهم تسوقهم إلى المحشر».<sup>۱</sup>

### نفخ الصور

ومنها نفخ الصور، قال تعالى: «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ. فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ.»<sup>۲</sup> في تفسیر القمی: قال: «ذلك في آخر الزمان، يصاح بهم صيحة وهم في أسواقهم يتخاصمون، فيموتون كلهم في مكانهم لا يرجع أحد إلى منزله ولا يوصي»

سمت مغرب، دجال، جنبنده زمین، سه شکاف که در زمین واقع می شود، در مشرق، مغرب و جزیره العرب، ظهور عیسی بن مریم (ع)، خروج یأجوج و مأجوج، و در آخر الزمان آتشی در «عدن» از عمق زمین بیرون می آید که کسی را پشت سر خود و نمی گذارد و مردم را به سوی محشر می راند، هر چه توقف کنند، توقف نموده و آنها را به طرف محشر حرکت می دهد»!

### فخ صور

یکی از نشانه های قیامت دمیده شدن در صور است. خدای تعالی می فرماید: «مَا يَنْظُرُونَ...»<sup>۲</sup> در تفسیر قمی آمده که این خروش در آخر الزمان خواهد بود، فریاد برآنان کشیده می شود، در حالی که در بازارهایشان ستیزه می کنند. پس همه در

(۱) بحار الأنوار- ج ۶- ص ۳۰۳.

(۲) «چشم به راه نیستند جز یک خروش که آنان را بگیرد در حالیکه با هم در ستیزند، پس نتوانند وصیت کنند و نه به سوی خانواده خویش بازگردند.» سوره یس- آیه ۴۹، ۵۰.

بوصیه». <sup>۱</sup>

وفي المجمع : وفي الحديث : «تقوم الساعة والرجلان قد نشرا ثوبها يتبايعانه ،  
فا يطويانه حتى تقوم ، والرجل يرفع أكلته إلى فيه فما تصل إلى فيه حتى تقوم». <sup>۲</sup>  
وهو نفختان ، نفخة يهلك بها كل ذي روح ، ونفخة يحييهم بها .  
روى الثقة الجليل علي بن إبراهيم في تفسيره عن الإمام  
زين العابدين (ع) أنه قال : «أما النفخة الأولى فإن الله (جل جلاله) يأمر إسرافيل  
فيهبط إلى الدنيا ومعه الصور ، وللصور رأس واحد وطرفان ، وبين طرف كل رأس منها  
مابين السماء والأرض . قال : فإذا رأت الملائكة إسرافيل وقد هبط إلى الأرض ومعه  
الصور قالوا : قد أذن الله تعالى في موت أهل الأرض وفي موت أهل السماء قال : فيهبط

جایگاه خویش بمیرند ، هیچ کس به خانه برنگردد و سفارشی نکند .

در تفسیر مجمع البیان ، در حدیث آمده است : رستاخیز بپا می شود در حالی  
که دو نفر جامه و بساطشان را گشوده و خرید و فروش می کنند و هنوز پارچه  
را تا نکرده که رستاخیز بپا می شود . همچنین مردی لقمه را هنوز بدھانش  
نبرده که رستاخیز بپا می شود <sup>۲</sup> .

دمیدن در صور دو دفعه است : یک دفعه هر زنده ای را هلاک کرده و دفعه  
دیگر زنده می کند . علی بن ابراهیم قمی از امام زین العابدین (ع) روایت کرده که  
فرمود : «اماد میدن اول ، همانا خداوند - جل جلاله - اسرافیل را فرمان دهد که به  
دنیا بیاید و صور همراه اوست ، صوری یک سر و دو جهت دارد ، فاصله ما بین سر  
و هر طرف آن به اندازه فاصله زمین و آسمان است .» امام (ع) فرمود : «پس هرگاه  
فرشتگان اسرافیل را دیدند که با صور به سمت زمین می آید ، می گویند که  
خداوند فرمان مرگ اهل زمین و آسمان را داده است» .

(۱) - کفایة الموحدين - ج ۳ - ص ۳۱۹ .

(۲) - مجمع البیان - ج ۴ - ص ۴۲۷ .

اسرافیل (ع) بحضرة بيت المقدس ويستقبل الكعبة، فإذا رآه أهل الأرض قالوا: قد أذن الله (تعالى) في موت أهل الأرض قال: فينفخ فيه نفخة فيخرج الصوت من الطرف الذي يلي الأرض فلا يبقى في الأرض ذور روح إلا صعق ومات. ويخرج الصوت من الطرف الذي يلي السماء فلا يبقى ذور روح في السموات إلا صعق ومات إلا إسرافيل. فيمكثون في ذلك ما شاء الله قال: فيقول الله (تعالى) لإسرافيل: مت، فيموت إسرافيل، فيمكثون في ذلك ما شاء الله (تعالى)، ثم يأمر السماوات فتمور ويأمر الجبال فتسير، وهو قوله (تعالى): «تَمُورُ السَّمَاوَاتُ مَورًا، وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سِيرًا.»<sup>۱</sup> يعني تبسط، وتبدل الأرض غير الأرض، يعني بأرض لم تكتسب عليها الذنوب، بارزة ليس عليها جبال ولا نبات<sup>۲</sup>، كما

پس اسرافیل به بیت المقدس می آید و روی به قبله می ایستد. هنگامی که اهل زمین او را به بینند، می گویند: همانا خداوند فرمان مرگ اهل زمین را داده. پس یک بار در آن می دمد و صدا از سمت زمین و آسمان بر می آید، آن گاه در روی زمین و بر آسمان زنده ای نماند مگر آن که بیهوش شده و بمیرد، مگر اسرافیل. آن گاه خداوند به اسرافیل فرماید: بمیر. پس اسرافیل می میرد و در این حال می ماند تا آنچه که خدا بخواهد. سپس خداوند آسمانها را فرمان دهد. تا به جنبش آیند و موج زنند، به کوهها فرمان دهد که حرکت کنند. و این همان فرموده خداوند است: «تَمُورُ السَّمَاوَاتُ...»<sup>۳</sup>، پس زمین پهن گردد و تبدیل شود به زمینی غیر از این زمین، یعنی زمینی که گناه بر آن انجام نشده و همه جایش پیدا است و کوه و گیاهی<sup>۴</sup> در آن نیست، چنانچه روز اول آن را گشوده، و عرش خود را بر آب

(۱) - الطور - ۹ و ۱۰.

(۲) - هكذا في المصدر، ولعل الصحيح «نبك» وهي الأرض التي فيها صعود ونزول وتلال صغيرة، كما جاء في البحار ج ۷ - ص ۱۱۰ في تفسير قوله تعالى: «وترى الأرض بارزة».

(۳) «روزی که آسمان سخت جنبش کند و کوهها تند به گردش آید.» سوره طور - آیه ۹، ۱۰.

(۴) چنانچه در بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۱۱۰، در تفسیر «وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» آمده، احتمالاً به جای گیاه عبارت «فراز و نشیب» صحیح می باشد.

دحاها اول مرة، ويعيد عرشه على الماء كما كان اول مرة».

### المملك لله وحده

ف عند ذلك ينادي الجبار جل جلاله بصوت جهوري يسمع أقطار السماوات والأرض: أين الجبارون وأين الملوك؟! [أين الملاك] لمن الملك؟ فلا يجيبه مجيب. فعند ذلك يقول الجبار عزوجل مجيباً لنفسه: لله الواحد القهار، أنا قهرت الخلائق كلهم وأمتهم، إني أنا الله لا إله إلا أنا وحدي لا شريك لي ولا وزير، وأنا خلقت خلقي وأمتهم بمشيئتي، وأنا أحييهم بقدرتي.

وفي نهج البلاغة: «إنه سبحانه يعود، بعد فناء الدنيا، وحده لاشيء معه كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فنائها، بلا وقت ولا مكان ولا حين ولا زمان، عدمت

قرار دهد چنانچه اول بوده است».

### پادشاهی تنها برای خداست

در این هنگام خدای جبار-جل جلاله- با صدایی رسا که آسمان و زمین می شنوند، ندا کند: «کجايند ستمگران؟ کجايند پادشاهان؟ پادشاهی برای کیست؟»، هیچ کس او را جواب نگوید. در این هنگام خدای عزوجل به خود جواب گوید: «پادشاهی برای خدای یکتای قهار است. من تمام آفریدگان را شکست دادم و میراندم. به درستی گه من خدای یکتا هستم و جز من خدایی نیست، تنها و بی شریک و وزیر. آفریدم آفریدگانم را و میراندم آنان را به خواست خودم، و زنده کنم با قدرتم».

در نهج البلاغه آمده است: «منزه است خدا از کمی و کاستی، پس از نابود شدن دنیا تنها او باقی است و چیزی با او نیست، همان طور که پیش از آفرینش جهان بود و همچنین است بعد از نیست شدن جهان. بی مکان و زمان می باشد



عند ذلك الآجال والأوقات وزالت السنون والساعات، فلا شيء إلا الواحد القهار الذي إليه مصير جميع الأمور، بلا قدرة منها كان ابتداء خلقها، وبغير امتناع منها كان فناؤها ولو قدرت على الامتناع لدام بقاءها».

وأما النسخة الثانية، نفخة الإحياء، فقد قال تعالى: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ.»<sup>۱</sup> وروى علي بن ابراهيم في تفسيره: أن الامام زين العابدين (ع) قال: «...فينفخ الجبار نفخة في الصور فيخرج الصوت من أحد الطرفين الذي يلي السماوات، فلا يبقى في السماوات أحد إلا حيي وقام كما كان، ويعودون حملة العرش، وتخصر الجنة والنار ويخسر الخلائق

بانيست شدن جهان، وقتها، سالها، زمانها و ساعتها نيست می گردند. پس چیزی نيست مگر خدای يكتای غالب بر همه اشياء كه بازگشت همه كارها به سوى اوست. در ابتدای آفرينش، آفریدگان دارای قدرت و اختیاری نبودند و نابودیشان هم بدون امتناع و ابایی از آنان خواهد بود و اگر می توانستند امتناع نمایند، همیشه باقی می بودند».

دمیدن دومین مرتبه برای زنده کردن است. همانا خدای تعالی فرموده: «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ...».

علی بن ابراهیم قمی از امام زين العابدين (ع) روایت کرده که فرمود: «خدای جبار در صور می دمدم، صدا از سمت آسمان بیرون آید، پس کسی در آسمان نماند مگر آنکه زنده شود و بپاخیزد چنانکه پیش از این بوده و حاملین عرش بر می گردند، بهشت و دوزخ حاضر گردند و آفریدگان برای حساب گرد آیند.»

(۱) - يس - ۵۱.

( ) زیرا مکان در صورت نبودن افلاک دارای هستی نیست و وقت و زمان که همه به معنای هنگام است، عبارت است از مقدار گردش فلک و با نبود آن گردشی نیست. مترجم.

( ) یعنی همان طور که بی اجازه آنرا آفریده، بی اجازه هم نابودشان خواهد کرد. مترجم.

(۴) «و در صور دمیده شود، ناگهان از گورهایشان به سوی پروردگار بشتابند.» سوره يس - آیه ۵۱.

لحساب.» قال: فرأيت علي بن الحسين صلوات الله عليهما يبكي عند ذلك بكاء شديداً.<sup>۱</sup>

وفي رواية علي بن إبراهيم السابقة أن الإمام (ع) سئل عن النفختين كم بينهما؟، فقال: «ما شاء الله.» وفي خبر آخر: «أربعون سنة.» وقال رسول الله (ص): «كيف أنعم وصاحب الصور قد التقمه وأصغى سمعه وأحنى جبهته ينتظر حتى يؤمر بالنفخ. فقالوا: يا رسول الله وما تأمرنا؟ قال: قولوا: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».<sup>۲</sup>

وفي الروايات أن القضايا العجيبة التي مر ذكرها من الزلازل وانكدار الشمس وتفجّر البحار وتقطع الجبال تقع بين النفختين. ثم بعد ذلك تمطر السماء مطراً شديداً مدة أربعين يوماً في جميع أقطار العالم. وأول من يحييه الله تعالى هو إسرافيل. فينفخ في الصور نفخة الإحياء، أي

راوی گفت: دیدم که علی بن الحسین (ع) در این هنگام سخت گریه می کند.<sup>۱</sup> در روایت اول بود که از امام پرسیدند: بین دوبار دمیدن چقدر فاصله است؟ فرمود: «آنچه خدا بخواهد.» همچنین در روایتی دارد: رسول خدا (ص) فرمود: «چگونه شاد باشم و حال آن که صاحب صور آن را به دهان گرفته و گوش فرا داده و سرش را خم کرده، نگران است تا فرمان دمیدن گیرد».

گفتند: ما را به چه دستور میدهی؟ فرمود: بگوید «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».<sup>۲</sup> در روایات، داستانهای شگفت انگیزی وجود دارد که به برخی مانند زلزله ها و گرفتن خورشید و انفجار دریاها و درهم ریختن کوهها در فاصله میان دودمیدن اشاره شده است. بعد از ظهور این علامات، از آسمان باران سختی به مدت چهل روز در همه اطراف جهان ببارد، و اول کسی را که خداوند زنده کند، اسرافیل باشد. برای زنده شدن در صور بدمد که همان دمیدن بار دوم است و به ارواحی

النفخة الثانية، ويخاطب الأرواح التي فارقت الأبدان والأجساد المتفرقة الأجزاء: أيتها الأرواح الخارجة واللحوم الممزقة والعظام البالية والشعور المتفرقة، هلموا للحساب. فيوحي الله تبارك وتعالى إلى الأرض بواسطة الزلزال أن أخرجني مافي جوفك «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَهَا». <sup>۱</sup> «وَتُفِيحُ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ». <sup>۲</sup>

وخلاصة الكلام أن الذرات المتفرقة تجتمع وتنفخ فيها الروح بإذنه تعالى، فيخرجون من أجداثهم جميعاً في آن واحد «مَا خَلَقْنَاكُمْ وَلَا نَبْعُثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ». <sup>۳</sup> ففي هذه الحال يفرح المؤمنون ويحمدونه تعالى على إنجاز وعده «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ». <sup>۴</sup> وأما المسيئون فيتحسرون «بِأَوَّلْنَا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْفِدِنَا». <sup>۵</sup>

که از بدن‌ها جدا و پراکنده‌اند گوید: ای روح‌های بیرون‌آمده و گوشت‌های پاره‌پاره شده و استخوان‌های پوسیده و موهای پراکنده، حاضر شوید برای حساب، و خداوند به وسیله زلزله به سوی زمین وحی فرستد که هرچه در دل تو است بیرون آور: «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَهَا» یعنی «و زمین سنگینی‌های خود را بیرون اندازد». <sup>۱</sup> و در صور دمیده شود، ناگاه به سوی پروردگارشان بشتابند. <sup>۲</sup>

کوتاه سخن این که ذرات پراکنده گرد می‌آیند و با اذن خدای تعالی به آنان روح دمیده می‌شود. پس همگان در یک لحظه از گورهایشان بیرون آیند: «مَا خَلَقْنَاكُمْ...» <sup>۳</sup> پس در این حال مؤمنین شادان، ستایش پروردگارشان کنند و بروفا به وعده‌ای که به آنان داده: «الْحَمْدُ لِلَّهِ...» <sup>۴</sup>. اما گناهکاران با حسرت گویند: «بِأَوَّلْنَا مَنْ...» <sup>۵</sup>.

(۱) سوره زلزله - آیه ۲.

(۲) سوره یس - آیه ۵۱.

(۳) «آفرینش و برانگیختن شما (در آسانی برخدا) به مانند یک تن واحد است.» سوره لقمان - آیه ۲۸.

(۴) «ستایش مرخدانی راسزاست که وعده اوراست است.» سوره زمر - آیه ۷۴.

(۵) «ای وای بر ما چه کسی ما را از خوابگاه مرگ برانگیخت.» سوره یس - آیه ۵۲.

## تعقل القيامة

إننا قلما نتعقل الحقيقة عن يوم القيامة وقد نظنه أمراً هيناً بسيطاً، والحال أنه تعالى يصف عالم الدنيا، وهو عندنا عالم وسيع مهم، بأنه لعب وهو، وذلك في قوله: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ.» ويصف عالم الآخرة بأنه النبأ العظيم، وذلك في قوله: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ. عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ.»<sup>۲</sup>

فعلينا أن نعرف أن القيامة أمر عظيم يجتمع فيها الأولون والآخرون ممن خلقهم الله تعالى من ابتداء الخلق إلى يوم القيامة، ليجازي كل منهم بعمله، في ساعة يكون الناس كالسكارى ذاهلين حيارى، وفي

## سنجش رستاخیز با عقل

همانا حقیقت رستاخیز را نمی‌توانیم کاملاً بسنجیم یا تصور کنیم وگمان داریم امری سهل و ساده است، با اینکه خداوند تعالی عالم دنیا را که نزد ما وسیع و پهناور و با اهمیت است، به عنوان بازیچه و بیهوده توصیف کرده: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ...»<sup>۱</sup> و زندگی و جهان آخرت را به عنوان خبری مهم وصف کرده: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ...»<sup>۲</sup>

بنابراین، بر ما است که آخرت را امری عظیم و بزرگ بدانیم که اولین و آخرین و همه آفریدگان از شروع آفرینش تا روز رستاخیز آنجا گرد می‌آیند تا هر کس پاداش کردار خویش را بیابد، در ساعتی که انسانها مانند

(۱) «همانا زندگی دنیا جز بازیچه و سرگرمی نیست.» محمد - ۳۶.

(۲) «مردم از چه خبر مهمی پرسش و گفتگومی کنند؟ از خبر بزرگ.» النبأ - ۱ و ۲.

فضاء وسیع یحشر فیہ الخلق مضطربین مدهوشین هلعین فزعین، مما عملته ایدیهم فی دار الدنیا.

### قصه عمرو بن معدیکرب

كان عمرو بن معدیکرب من فرسان العرب وشجعانهم. وكانت له فی الإسلام غزوات وفتوحات كثيرة. وكانت قصة إسلامه أن رسول الله (ص) لما عاد من تبوك قدم إليه عمرو. فقال له النبي (ص): «أسلم باعمرو يؤمنك الله من الفزع الأكبر. قال: يا محمد وما الفزع الأكبر؟ فإني لأفزع، فقال: يا عمرو إنه ليس كما تظن وتحسب. إن الناس يصاح بهم صيحة واحدة فلا يبقى ميت إلا نشر ولاحي إلا مات إلا ما شاء الله، ثم يصاح بهم صيحة أخرى فينشر من مات، ويصفون جميعاً وتنشق السماء وتهد الأرض وتخر الجبال هدأً وترمي النار بمنزل

مستان حیران و سرگردانند و از آنچه که در زندگی دنیا انجام داده اند، در آن سرزمین وسیع در حال نگرانی و دهشت و ترس و اندوه بسر می برند.

### داستان عمرو بن معدیکرب

عمرو بن معدیکرب از شجاعان عرب بود که در اسلام جنگها و پیروزیهای فراوان داشته است. داستان مسلمان شدنش را نقل کرده اند که وقتی پیامبر اکرم (ص) از تبوک برگشت، عمرو بر حضرت وارد شد. رسول خدا (ص) فرمود: «ای عمرو، مسلمان شو تا خداوند تو را از هول و ترس بزرگ ایمن و آسوده خاطر گرداند.» عرض کرد: ای محمد، هول بزرگ چیست؟ من نمی ترسم! فرمود: «ای عمرو چنانچه تو خیال کرده و گمان داری نیست. همانا فریادی بلند شود که مردگان زنده و زنده ها بمیرند، مگر آنچه خدا بخواهد. سپس خروشی دیگر بر مردم آید. پس برانگیزد آن را که مرده بوده و همه در یک صف درآیند، آسمان

الجبال شرراً فلا یبقی ذور روح إلا انخلع قلبه و ذکر دینه و شغل بنفسه إلا ما شاء الله. فأین أنت یا عمرو من هذا؟! قال: «ألا إینی أسمع أمراً عظیماً. فأمن بالله ورسوله و آمن معه من قومه ناس ورجعوا إلی قومهم»<sup>۱</sup>.

### یوم القیامة، أحواله و أهواله

ففي موقف القیامة لا یجد الإنسان غیر الدهشة و الوحشة تحیط به من کل جانب. و العقل لا یحیط بما یحصل في ذلك الموقف من شدة الأهوال بسبب الأعمال المنكرة التي یكون الإنسان قد ارتکبها في حیاته. و الأخبار الواردة في هذا الباب كثيرة یحتاج شرحها إلی مؤلفات

شکافته و زمین و کوهها درهم ریخته و خراب شوند و شراره آتش مانند کوهها افرخته گردد. پس کسی زنده نمانده جز آن که دلش از جا کنده شده و به یاد دینش افتاده و به خود سرگرم شود، مگر آنکه خدا بخواهد. پس ای عمرو، تودر این حال چه می کنی؟» گفت: آگاه باشید، من سخنی بزرگ می شنوم. پس به خدا و پیامبر ایمان آورد و جمعی از بستگان او نیز ایمان آوردند و به سوی خویشان خود بازگشتند.<sup>۱</sup>

### سختیهای روز قیامت

در رستاخیز انسان می بیند که وحشت و ترس و هراس از هر سمت او را فرا گرفته است و عقل نمی تواند دریابد که چه بر سر انسان می آید و به سبب کارهای زشتی که انجام داده، نمی داند که چقدر حال او سخت خواهد بود. روایات این موضوع به قدری زیاد است که باز گفتن آن نیازمند به نوشته ها، بلکه کتابهای

أوسع من هذا المختصر. وتعرف ذلك بالرجوع إلى المؤلفات المتعددة في هذا الموضوع، ومن تفسير الآيات والروايات الواردة في أحوال يوم القيامة. ونذكر هنا شيئاً منها على نحو الإجمال:

يتغير وضع الأرض ويتبدل. فتحمى وتكون بارزة بحيث لا يحول حاجب أو مانع دون رؤية الناس بعضهم بعضاً، أي تكون منبسطة ليس فيها جبال ولا تلال، كما دحيت أول مرة<sup>۱</sup>. ولا يستظل أحد من الناس بشيء مع شدة الحرارة وشدة العطش<sup>۲</sup>. وليس لأحد متسع إلا

بزرگ می باشد. می توانید به کتابهای نوشته شده در این موضوع مراجعه کنید و از تفسیر آیات و روایات درباره حالات رستاخیز، بزرگی موضوع را بشناسید. اکنون ما خلاصه ای از آن را اینجا می آوریم:

زمین تغییر یافته و دگرگون شود، آن گاه گذاخته گردد و هموار گشته، به نحوی که همه یکدیگر را ببینند، کوه و تپه ای در بین نباشد چنانچه اول هموار بود. با شدت گرما و تشنگی، مردم سایه ای نیابند. برای کسی جز جای پایش

(۱) - بحار الأنوار - ج ۷ - ص ۱۱۰. قال علي بن الحسين (ع) في تفسير «تبدل الأرض غير الأرض»: يعني بأرض لم تكتسب عليها الذنوب. وقال في تفسير «وترى الأرض بارزة»، يعني ليس عليها جبال ولا تلبك كما دحاها أول مرة، (النبكة: الأرض التي فيها صعود ونزول والتل الصغير)

(۲) - في تفسير الصافي عن العياشي: قال الباقر (ع): اليوم تجزون عذاب الهون: هو العطش يوم القيامة.

(۳) حضرت علی بن الحسین (ع) در تفسیر تبدیل الارض فرمود: یعنی به زمینی که گناهان روی آن انجام نشده. و در تفسیر: «وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً» فرموده: «یعنی کوه و فراز و نشیب بر آن وجود ندارد، چنانچه در اولین مرحله آفرینش بوده است.» بحار الأنوار - جلد ۷ - صفحه ۱۱۰.

( ) در تفسیر صافی از عیاشی، از امام باقر (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «الיום تجزون عذاب الهون»، امروز پاداش داده می شوید شکنجه ذلت را. شکنجه ذلت در روز رستاخیز تشنگی است.

موضع قدمیه، یقف فيه كالسهم في الكنانة<sup>۱</sup>. و یعرق الناس عرقاً شديداً، فمنهم من يصل عرقه إلى ساقیه، ومنهم إلى ركبتيه ومنهم إلى فخذیه، ومنهم أكثر من هذا<sup>۲</sup>.

ورغم أنهم كانوا في دار الدنيا بشكل واحد، فإن وجوههم تتغير يوم القيامة، بسبب القبائح من الأعمال الصادرة منهم في دار الدنيا، أو العقائد الفاسدة فتختلف أشكال وجوههم. قال تعالى: «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ قَتَاوُنٌ أَفْوَاجًا»<sup>۳</sup> وجاء في تفسير مجمع البيان عن معاذ بن جبل أنه سأل النبي (ص) عن تفسير هذه الآية فقال النبي (ص): «يامعاذ سألت

جایی نباشد، چون تیر در کمان جای گیرند.<sup>۴</sup> به شدت عرق بریزند، برخی چنان عرق بریزند که از ساق پایشان جاری شود و گروهی تا زانو و بعضی تاران پایشان را عرق بگیرد و عده ای بیشتر از این عرق کنند.<sup>۵</sup> برخلاف آنچه که انسانها در دنیا، یک شکل و همانند یکدیگرند، در رستاخیز صورتهایشان به سبب کارهای زشتی که در دنیا انجام داده اند، یا به واسطه عقیده های ناروا و باطلی که داشته اند تغییر می کند. خدای تعالی فرمود: «يَوْمَ...»<sup>۶</sup> در تفسیر مجمع از معاذ بن جبل روایت کرده که تفسیر این آیه را از پیامبر اکرم (ص) پرسید. حضرت

(۱) - عن أبي عبدالله (ع) قال: مثل الناس يوم القيامة إذا قاموا لرب العالمين مثل السهم في القرب (البحار - ج ۷ - ص ۱۱۱).

(۲) - قال النبي (ص): يعرق الناس يوم القيامة فمنهم من يبلغ عرقه نصف ساقه ومنهم من يبلغ ركبته وفخذه ومنهم يبلغ عرقه (أي قلبه). (كفاية الموحدين - ج ۳ - ص ۳۳۶).

(۳) - عم - ۱۸.

(۴) از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: مثال مردم در رستاخیز، وقتی به پیشگاه پروردگار جهانیان برخیزند، مانند تیری است که در تیرکش قرار می گیرد. بحار الأنوار - جلد ۷ - صفحه ۱۱۱.

(۵) پیامبر اکرم (ص) فرمود: «مردم روز رستاخیز عرق می کنند، کسانی از آنان هستند که عرق تا نیمه ساقشان برسد و کسانی باشند که عرق تا زانو و رانشان و کسانی باشند که عرق به قلبشان برسد.» کفاية الموحدين - جلد ۳ - صفحه ۳۳۶.

(۶) «روزی که در صور دمیده شود، مردم گروه گروه به محشر وارد شوند.» سوره عم - آیه ۱۸.



عن عظیم من الأمر، ثم أرسل عينيه، ثم قال: يحشر عشرة أصناف من أمّتي أشتاناً قد ميزهم الله من المسلمين وبدل صورهم، بعضهم على صورة القردة وبعضهم على صورة الخنازير، وبعضهم منكسون أرجلهم من فوق ووجوههم من تحت، ثم يسحبون عليها، وبعضهم عمي يترددون، وبعضهم صم بكم لا يعقلون، وبعضهم يمضغون السنّهم فيسيل القيح من أفواههم لعاباً يتقدّروهم أهل الجمع، وبعضهم مقطعة أيديهم وأرجلهم، وبعضهم مصلبون على جذوع من نار، وبعضهم أشدّ تنناً من الجيف، وبعضهم يلبسون جباًباً سابغة من قطران لازقة بجلودهم.

أما الذين على صورة القردة فالقتات<sup>۱</sup> من الناس، وأما الذين على صورة الخنازير فأهل السحت، وأما المنكسون على رؤوسهم فأكلة<sup>\*</sup> الربا، والعمي الجائرون في الحكم،

فرمودند: «ای معاذ، از چیزی بس بزرگ پرسیدی.» سپس پیامبر اکرم (ص) نگاه‌ی کرد و اشک ریخت. آن گاه فرمود: «روز قیامت ده گروه از امت من پراکنده برانگیخته شوند که خداوند آنان را از مسلمانان جدا کرده و صورتهایشان را برگردانده است. بعضی به صورت میمون، بعضی به صورت خوک، گروهی واژگون، پاها به طرف بالا و صورته‌ها به طرف پایین، پس به رو به زمین کشیده می‌شوند، بعضی کور و حیران رفت و آمد کنند، گروهی کرولاند و نمی‌فهمند و بعضی زبانهایشان را می‌گزند و لعاب چرک و خون از دهانشان بیرون می‌آید، تمام مردم آنان را پلید دانسته و از ایشان برحذر باشند. برخی نیز دست و پا بریده، گروهی به ستونهای آتشین آویخته، عده‌ای از مردار گندیده‌تر و بدبوتر و برخی لباسهای جهنمی که به بدنهایشان چسبیده، پوشیده باشند.

پس آنان که به صورت میمون هستند، انسانهای سخن‌چین باشند. خوک‌صورتان، حرام‌خورانند. آنان که برو کشیده می‌شوند، رباخورانند.

(۱) - القتات: النّمام.

(۵) هکذا فی المصدر، ولعلّ الصحیح: «فأكلة».

والصم والبکم المعجبون بأعمالهم، والذین یمضفون بألسنتهم فالعلماء والقضاة الذین خالف أعمالهم أقوالهم، والمقطعة أیدیهم وأرجلهم الذین یؤذون الجیران، والمصلوبون علی جذوع من نار فالسعاة بالناس إلی السلطان، والذین هم أشد تنناً من الجیف فالذین یتمتعون بالشهوات واللذات ویمنعون حق الله فی أموالهم، والذین یلبسون الجباب فأهل الفخر والخیلاء».<sup>۱</sup>

ومن جملة شدائد هذا الیوم أن الأمور المخفیة من الأعمال القبیحة والعقائد الباطلة التي كانت فی دار الدنیا مكتومة عن غیر صاحبها تنكشف یوم القيامة، قال تعالی فی وصف ذلك الیوم: «یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ».<sup>۲</sup> أي تنكشف، ویكون الأنبیاء والملائكة یومیذ مصطفین فی جانب والخلائق مصطفین فی جانب آخر، ویدخل مرتكب الجرائم أرض

نابینایان، ستمگران در قضاوتند. کرو لالهها، خودپسندها و آنان که به کارشان می‌بالند هستند. آنان که زبانشان را می‌گزند، دانشمندان و قضات هستند که کردارشان با گفته‌هایشان مخالفت دارد. دست و پا بریده‌ها، آزاردهندگان به همسایگانند. آویخته‌شدگان به ستونهای آتش، خبرچینان سلطانند. آنان که از مردار گندیده‌ترند، شهوترانها و خوش‌گذرانهای هستند که حق خدایی را از مالشان نپرداخته‌اند. آنان که لباس آتشین دوزخ دربر دارند، متکبرین و خود نمایانند».<sup>۱</sup>

یکی از سختیهای رستاخیز، آشکار شدن کارهای زشت و عقاید ناروایی است که در دنیا داشته و انجام داده و بر دیگران پوشیده بوده است. خداوند متعال می‌فرماید: «یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»<sup>۲</sup>، در آن روز پیامبران و فرشتگان در یک صف و مردم در صف دیگر باشند.

(۱) مجمع البیان. ج ۵ - ص ۴۲۳.

(۲) «روزی که نهانها آشکار گردد». الطارق - ۹.

المحشر بتلك الحال التي كان عليها في دار الدنيا، وجميع الخلائق ينظرون إليه، فيا لها من فضيحة وما أشده من بلاء! ثم تحاسبه الملائكة الغلاظ الشداد الموكلون به بأمر منه تعالى.

قال المحدث الفيض في «عين اليقين» مامضمونه أن شارب الخمر يحشر في حين يكون وعاء الخمر معلقاً على رقبته، والقدح ملتصق بيده، وله ريح أشد تنناً من ريح الميتة، ويعرفه كل مَنْ نظر إليه أنه شارب الخمر ويلعنه كل من يراه. والذي كان في الدنيا من أهل الطرب يأتي وآلة طربه ملتصقة بيده، ويدق على رأسه، وبالجملة يعرف عمل كل واحد بسيماء «يُعرفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ»<sup>۱</sup>.

گناهکاران را با حالتی که در دنیا داشته اند، وارد محشر کنند چنانچه در روایت گفته شد، و همه مردم نظاره گر آنان باشند. ای وای، چه رسوایی و بلای سختی است!! آن گاه فرشتگان بدخو و سختگیر، به فرمان پروردگار حسابشان را برسند.

مرحوم فیض در کتاب عین الیقین سخنی بدین مضمون گفته: شرابخوار را در حالی که ظرف شراب به گردنش آویزان و قدح به دستش چسبیده، با بوی گندی که از مردار بدتر است به محشر می آورند، هرکس او را می بیند، می شناسد که شرابخوار است و او را لعنت می کند. آنان که در دنیا هنرپیشه و اهل ساز و آواز بوده اند، در حالی که وسایل نوازندگی به دستشان چسبیده و بر سر خود می کوبند، وارد می شوند. خلاصه مطلب این که هرکس آن روز از سیماء و قیافه اش شناخته گردد: «يُعرفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...»<sup>۲</sup>.

(۱ و ۲) «شناخته می شوند گناهکاران به چهره هایشان، پس از موی جلوی پیشانیها و پاهایشان گرفته شوند.»

## القلوب تبلغ إلى الحناجر

وتزول القلوب عن مواضعها من الخوف في هذا اليوم حتى تصير إلى الحناجر لا ترجع إلى مواضعها كي يرتاحوا ولا تخرج من أبدانهم حتى يخلصوا، والناس مغمومون مكروبون قدامتلاً وغمماً وأطبقوا أفواههم على قلوبهم من شدة الخوف. قال تعالى: «وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ آلَافِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطِيِمِينَ»<sup>۱</sup>.

وخفضت الأصوات لمهابته تعالى فإذا استغاثوا لا يغاثون. قال تعالى: «وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا»<sup>۲</sup> وقال تعالى في وصف ذلك اليوم: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ»<sup>۳</sup> وقال أيضاً: «يَوْمَ يَقْرَأُ الْمُرءُ مِنْ أَحِبِّهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِيهِ وَبَنِيهِ»<sup>۴</sup> والحاصل — كما يستفاد

## دلها از جا کنده می شود

از ترس رستاخیز دلها از جا کنده شده تا به گلوها می رسد و باز نمی گردد تا راحت شوند، و از بدن هم بیرون نمی رود تا خلاص گردند. مردم گرفتار غم و مصیبت هستند، جانشان از شدت ترس به لب رسیده است، خدای تعالی می فرماید: «وَأَنْذِرْهُمْ...»<sup>۱</sup>، صداها از خوف کوتاه گردد و هرگاه التماس کنند، کسی به دادشان نرسد: «وَوَخَّشَعَتِ الْأَصْوَاتُ...»<sup>۲</sup>، «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ...»<sup>۳</sup> و: «يَوْمَ يَقْرَأُ...»<sup>۴</sup>.

(۱) «ای رسول. امت را از روز قیامت بترسان که از هول آن روز جانها به گلومی رسد و از بیم آن خشم خود فروبرند.» غافر- ۱۸.

(۲) «صداها پیش خدای مهربان پست شود، پس نشنوی مگر صدای آهسته.» طه- ۱۰۸.

(۳) «روزی که مال و فرزندان فایده ای ندارد.» شعراء- ۸۸.

(۴) «روزی که مرد از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندان فرار کند.» عبس- ۳۴، ۳۵، ۳۶.

من الآيات الكريمة— أن الإنسان تنقطع علاقته في ذلك اليوم عن أقرب الناس إليه، نتيجة ما صدر منه من الأعمال في دار الدنيا، فكل ينشغل بنفسه عن غيره لعلمه بأنهم لا ينفعون، أو يفر من هؤلاء حذراً من أن يطالبوه بما قصر في حقهم. فكيف به إذا طالبه، وهو في هذه الحال، أهل الحقوق من الفقراء والمساكين بحقوقهم وما تصرف به في دار الدنيا من أموالهم بالباطل، فيأخذون من حسناته أو يضاعفون سيئاته؟! وكيف به إذا رأى حسناته مكتوبة في صحيفة أعمال الآخرين من الذين كان يغتتابهم؟! وكيف به إذا حف به المظلومون وطالبوا بالاقتصاص منه بما قد نالهم على يديه من ظلم في دار الدنيا؟! إلى غير ذلك مما يستوجب العقاب والقصاص.

وأعظم المصائب في ذلك اليوم أن الله تعالى يقطع عن مثل هذا

نتیجه این که از آیات کریمه استفاده می شود که علائق انسان در آن روز در اثر کارهایی که در دنیا انجام داده از نزدیکترین کسانی بریده شده، هرکس به خود سرگرم است زیرا می داند دیگران به او سودی نمی رسانند، یا این که از آنان گریزان است تا به جرم کوتا هیپائیکه در حقشان کرده، او را نگیرند. پس حالش چگونه خواهد بود وقتی به این حال طلبکاران او را بگیرند؟! فقراء و مساکین حقوق از دست رفته خود را بخواهند، آنچه که از مال آنان به حرام و باطل خورده بجویند، پس از کارهای نیکش بردارند یا گناهانش را دوچندان کنند. چه حالی خواهد داشت وقتی ببیند کارهای نیکش در پرورنده دیگران (که از آنان غیبت نموده) نوشته شده؟! چه حالی خواهد داشت وقتی ستمدیدگان او را دوره کنند و ستمهایی را که بر آنان شده طلب کنند و انتقام بگیرند؟! و مانند این کارها.

سخت ترین بلاها در آن روز این است که خداوند تعالی نظر لطفش را از او

الإنسان نظر لطفه، ويفضحه على رؤوس الأشهاد، ويصدر الحكم منه تعالى إلى الملائكة الغلاظ الشداد بأخذه إلى نار جهنم وذلك في قوله تعالى: «خُدُّوهُ فَعَلُّوهُ، ثُمَّ أَلْجِئِمَ صَلْوَهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ.»<sup>۱</sup> وفي دعاء أبي حمزة الثمالي إشارة إلى ذلك في قول الإمام عليه السلام: «إلهي لو قرنتني بالأصفاد ومنعتني سيبك من بين الأشهاد ودلت على فضائحي عيون العباد وأمرت بي إلى النار وحلت بيني وبين الأبرار...» .

ففكر يامسكين بعد هذه الأحوال في عالم القيامة في ما يتوجه إليك من السؤال، فتسأل عن القليل والكثير، وحاسب نفسك قبل حلول الأجل، وتدارك ما فرطت من تقصير الفرائض ورد المظالم حبة بعد حبة، واستحل كل من تعرضت عليه بلسانك ويدك حتى لا يبقى عليك

گرفته و درپیش همه رسوایش کند و به فرشتگان عذاب فرمان دهد تا او را به آتش برند.

در این باره می فرماید: «خُدُّوهُ فَعَلُّوهُ...»<sup>۱</sup>.

در دعای ابوحمزه امام چهارم (ع) عرض می کند: «به خدا سوگند اگر مرا به زنجیرها ببندی و از عطایت بازداری، درپیش مردم و چشم بندگان مرا رسوا کنی و فرمان دهی تا مرا به آتش برند و بین من و نیکان جدایی افکنی...» .

پس ای بیچاره، بیندیش که با این حالات در قیامت چه سؤالی متوجه تو خواهد شد. پیش از رسیدن مرگ حسابت را برس و واجباتی را که تباه کرده ای، جبران نما. مالهای حرام را دانه دانه برگردان. آنان را که با دست و زبانت آزرده ای، راضی نما، تا مال و حق کسی برتو نماند و واجبی را از دست نداده باشی .

(۱) «بگیرید او را و در بندش کنید و به دوزخ افکنید، سپس او را به زنجیری که هفتاد ذراع است درکشید»

مظلّمه ولا فريضة كما قال مولانا أمير المؤمنين (ع): «وحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا.» ولا تكن ممن اشتد فرحه اليوم في دار الدنيا بتمضمضك بأعراض الناس وتناولك أموالهم وغير ذلك، لكيلا يشتد حزنك في ذلك اليوم إذا وقف بك على بساط العدل وخوطبت بخطاب السيئات، وأنت مفلس فقير عاجز لا تقدر على أن تؤدي حقاً أو تظهر عذراً. «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَفْعَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ. مُنْهَاطِيعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَترُذُ إِلَيْهِمْ عَرْفُهُمْ وَأَفَلْدَتُهُمْ هَوَاءٌ.»<sup>۱</sup>

### التقوى لباس القيامة

يكون الناس عند الخروج من القبر عراة حفاة ومحشرون في صعيد

چنانچه امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «به حساب خود برسید پیش از آن که به حسابتان برسند و بسنجید خود را پیش از آن که شمارا بسنجند.» از کسانی مباش که با از بین بردن آبروی مردم در دنیا شاد می شوی و با خوردن مال مردم مسرور می گردی، تا در پیشگاه عدل الهی اندوه تو فراوان نگردد و تو را جنایتکار نخوانند و در حالی که هیچ چیز نداری، حقوق مردم را از تو مطالبه نکنند: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا...»<sup>۱</sup>.

### پرهیز کاری لباس قیامت است

مردم هنگام بیرون آمدن از گورستان پا برهنه و عریانند و در جایگاهی وسیع،

(۱) «مپندارید که خدا فراموش می کند آنچه را ستمگران کرده اند. جز این نیست که وا می گذاریم آنان را برای روزی که چشمها نگران شده، سرهای خویش را بالا نگیرند و مزگان چشم آنان بهم نخورد و دلهایشان از شدت عذاب دهشت زده و مضطرب است.» ابراهیم- ۴۲، ۴۳.

واحد علی أمر عظیم من الوحشة والدهشة .

وفي «معالم الزلفی» عن العیاشی بسنده عن الصادق (ع): «إذا كان يوم القيامة حشر الله الخلاق في صعيد واحد حفاة عراة عزلاً» قال: فقلت: جعلت فداك ما العزل؟ قال: «كما خلقوا أول مرة، فيقفون حتى يلجمهم العرق»<sup>۱</sup>.

نعم، إن من كان من أهل التقوى في دار الدنيا يدخل صحراء المحشر مستوراً، وكذلك المؤمنون الذين خرجوا من الدنيا بلا توبة إلا أن شدائد البرزخ محصتهم. فالويل كل الويل لمن لم يكن تقياً في دار الدنيا ولم تمحص ذنوبه في البرزخ .

وفي تفسير علي بن إبراهيم بإسناده عن الصادق (ع): سأل علي (ع)

برای کاری بس بزرگ با ترس و هراس برانگیخته می شوند. در کتاب معالم الزلفی از عیاشی، از امام صادق (ع) روایت کرده: «هرگاه رستاخیز فرا رسد، خداوند آفریدگان را در سرزمینی پابرهنه و «عُزْل» گرد آورد. عرض کردم: فدایت شوم «عُزْل» چیست؟ فرمود: چنانچه نخستین بار آفریده شده بودند، پس می ایستند تا عرق آنان را باز می دارد»<sup>۱</sup>.

آری، آنان که در دنیا پرهیزکار باشند، به صحرای محشر پوشیده وارد می شوند، و آنان نیز که بی توبه از دنیا رفته اند ولی سختی های عالم برزخ آنان را پاک کرده، پوشیده وارد محشر می شوند. پس وای و هزاران وای بر کسی که پرهیزکار نباشد و یا در برزخ گناهانش زدوده نشود.

علی بن ابراهیم از امام صادق (ع) روایت کرده که «حضرت علی (ع) از

(۱) — كفاية الموحدين - ج ۳ - ص ۳۳۱.

(۵) بعضی این کلمه را عَزَل با غین و راء خوانده اند که به معنی ختنه نشده آمده است. مترجم



رسول الله (ص) عن تفسیر قوله تعالى: «يَوْمَ نَخْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفِدَاءً»<sup>۱</sup> فقال: «باعلي الوفد لا يكون إلا ركبانا أولئك رجال اتقوا الله فأحبهم واختصهم ورضي أعمالهم سماهم الله المتقين، ثم قال: باعلي والذي خلق الحبة وبرأ النسمة إنهم يخرجون من قبورهم بياض وجوههم كبياض الثلج عليهم ثياب بياضها كبياض اللبن عليهم نعال من الذهب...»<sup>۲</sup>.

وإن نبينا آدم (ع) بارتكابه ترك الأولى أخرجته الله تعالى من الجنة عرياناً «وَوَظِيفًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ»<sup>۳</sup> دفعاً للفضيحة، فكيف بغيره من أهل الذنوب والكبائر إذا دخلوا المحشر لا يسترهم ساتر أمام هذا الجمع الكبير من الملائكة المقربين والأنبياء المرسلين وسائر

پیامبر اکرم (ص) در مورد معنای آیه «يَوْمَ نَخْشُرُ...»<sup>۱</sup> سؤال کرد. پیامبر (ص) فرمود: یا علی، میهمانان نیستند مگر سواره، آنان مردانی هستند خدا ترس که خدا دوستشان داشته و به آنان ویژگی داده و کارهایشان را پسندیده و آنان را پرهیزکاران و متقین نامیده است. سپس فرمود: یا علی، سوگند به خدایی که دانه را آفریده و به زنده ها جان داده، به درستی که آنان از گورشان بیرون آیند؛ در حالی که رویشان مانند برف و لباسهایشان مانند شیر سفید باشد و کفشهای طلایی درپایشان باشد...»<sup>۲</sup>.

همانا خداوند آدم (ع) و حوا را به واسطه ترک اولی که از آنان سرزد، برهنه و عریان از بهشت بیرون کرد: «وَوَظِيفًا يَخْصِفَانِ...»<sup>۳</sup> برای جلوگیری از رسوایی به این عمل اقدام نمودند. پس چه خواهد بود حال دیگران که گناهان بزرگ دارند، وقتی وارد محشر گردند و جلوی آن همه مردم و فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و

(۱) - مریم - ۸۵. «روزی که گرد آوریم پرهیزکاران را نزد خدای مهربان به میهمانی.»

(۲) - کفایة الموحدين - ج ۳.

(۳) - الأعراف - ۲۲. «آدم و حوا بر آن شدند تا خود را بوسیله برگهای بهشتی بپوشانند.»

الناس .

كان إمامنا زين العابدين (ع) - مع ماله من مقام الإمامة - يبكي في أسحار شهر رمضان ، ويقول : «أبكي لخروجي من قبري عرباناً ذليلاً...» فيجب علينا الاقتداء بهذا الإمام العظيم في التقرب إلى الله والبكاء والدعاء في الأسحار، وأن لانقصر عن ذلك كي يدركنا الله برحمته.

يوم مقداره خمسون ألف سنة

طول اليوم في القيامة خمسون ألف سنة ، كما قال تعالى : «تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ.»<sup>۱</sup> ويستفاد من أحاديث المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين أن لهذا اليوم خمسين

دیگر مردم برای ایشان پوششی نباشد!؟

امام چهارم ، زین العابدین (ع) با مقام امامش ، در سحرهای ماه مبارک رمضان می گریست و می فرمود: «گریه می کنم برای بیرون آمدن از گورم در حال برهنگی و خواری...» پس بر ما واجب است که پیروی کنیم از این امام معصوم در نزدیک شدن به خدا و گریه و دعا در سحرها و کوتاهی ننمودن ، شاید رحمت خداوند تبارک و تعالی شامل حال ما گردد . انشاء الله تعالی .

روزی که پنجاه هزار سال است

زمان ومدت روز قیامت پنجاه هزار سال است ، خدای تعالی می فرماید : «تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ...»<sup>۱</sup>

از فرمایشات پیشوایان پاک و پاکدامن - صلوات الله علیهم - استفاده می شود

(۱) «بلا می روند فرشتگان و روح بسوی خدا در روزی که مدتش پنجاه هزار سال است.» -سوره المعارج- ۴ .

موقفاً، وکل موقف— بحساب مانعده من سنوات الدنيا— ألف سنة. هذا وإن لم يجز الفلك في القيامة ولا يتعاقب الليل والنهار ليقاس الزمان بها كما في الدنيا، إلا أن القصد هو أن الزمان في القيامة، من حيث المسافة والبعد، هو بهذا المقدار.

ولعل التعبير بكلمة «اليوم» مع أن يوم القيامة لا طلوع فيه للشمس ولا غروب، إشارة إلى أن الأشياء المخفية كلها ظاهرة بارزة فيه كما تكون في يوم الدنيا الذي هو قطعة من الزمان تشرق فيها الشمس وتبرز الأشياء التي كانت مخفية في ظلام الليل.

هذه هي مدة يوم القيامة. والمواقف التي جعلها الله في ذلك اليوم. أما عقبات ذلك اليوم فقد قال تعالى: «فَلَا أَفْتَحَمَ آلْعَقَبَةَ.»\* وجاء في كلام مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام: «إن أمامكم عقبة كؤوداً ومنازل مهولة

که برای این روز پنجاه ایستگاه، و هر ایستگاهی (به حساب ما) برابر هزار سال دنیا است. اگر چه گردش فلک در رستاخیز نیست که شب و روزی باشد<sup>۱</sup> و زمان به آن سنجیده شود، جز این که بگوئیم زمان در رستاخیز از نظر دوری و درازی به این مقدار خواهد بود. شاید تعبیر به کلمه «یوم»- با این که در قیامت طلوع و غروب خورشید نیست- اشاره به این معنا باشد که همه نپانها آشکار شوند، چنانچه به هنگام روز در دنیا همه چیز آشکار است، به خلاف شب که اشیاء در تاریکی مخفی است. این است مدت روز رستاخیز و ایستگاههایی که خداوند در آن روز قرار داده است. اما در مورد گردنه های آنروز خدای تعالی فرموده: «فَلَا أَفْتَحَمَ آلْعَقَبَةَ.»\* در سخن امیرمؤمنان (ع) آمده: «به درستی که پیش روی شما گردنه های ناهموار و منزلهای ترس آور و هولناک است که از وارد شدن و توقف

(۱) زمان در آنجا سیرنوری دارد. مترجم.

(۵) «به گردنه تکلیف تن در نداد.» سوره بلد- ۱۱.

لابد من المر بها والوقوف عليها، فإما برحمة الله نخوت، وإما بهلكة ليس بعدها انجبار». وقال الشيخ المفيد ما مضمونه: إن المراد بالعقبات هو الأعمال الواجبة التي تقع المساءلة عنها والمواقفة عليها<sup>۱</sup>. فكل عقبة اسمها فرض وأمر ونهي فإذا انتهى إلى عقبة منها، وكان قد قصر عن ذلك الفرض، حبس عندها وطولب بحق الله، فإن كان قد قدم عملاً صالحاً أو أدركته رحمة من الله خرج منها ونجا وهكذا العقبة الثانية.

ومن هذه العقبات عقبة اسمها الصلاة وعقبة اسمها الأمانة وعقبة اسمها الرحم وعقبة اسمها الولاية، يوقف جميع الخلائق عندها فيسألون عن ولاية أمير المؤمنين والأئمة من بعده عليهم السلام فن كان قد أتى بها

در آن ناچارید. پس یا به رحمت خدا رهای می یابید و یا به نابودی و گرفتاری غیر قابل جبران دچار می شوید».

شیخ مفید (ره) مطلبی به این مضمون فرموده: به درستی که مقصود از گردنه ها واجباتی است که از آن بازجویی می شود و در صورت کوتاهی در آن، بازداشت می کنند.<sup>۱</sup>

پس هر گردنه ای که نامش نام واجب و فرمان و منعی باشد (منظور انجام واجبات و ترک محرمات است) و انسان به آن برسد و در انجام آن کوتاهی کرده باشد، آنجا بازداشت شده و حق خدایی را از او می پرسند. پس اگر کردار شایسته ای پیش از خود فرستاد و یا این که رحمت پروردگار او را فراگیرد، از آن گردنه می گذرد و نجات پیدامی کند و همچنین است گردنه دوم. برخی از این گذرگاهها عبارتند از: نماز، امانت، خویشاوندی و ولایت. تمام مردم را در این گردنه ها نگاه داشته، از ولایت امیرمؤمنان و امامان بعد از آن حضرت - علیهم السلام - از

نجا و جاز و من لم یأت بها هوی و هلك . و ذلك قول الله عزوجل :  
«وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ» .<sup>۱</sup>

و أهم العقبات عقبه فی المرصاد ، وهو قوله تعالى : «إِنَّ رَبَّكَ  
لِبِالْمُرْصَادِ» .<sup>۲</sup> و يقول تعالى : «وعزّي و جلالي لا یجوزنی ظلم ظالم» .

وقال أبو عبدالله جعفر بن محمد علیها السلام : «ألا فحاسبوا أنفسكم قبل أن  
تحاسبوا فإن فی القيامة خمسين موقفاً كل موقف مثل ألف سنة مما تعدون» . ثم تلا  
هذه الآية : «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»<sup>۳</sup>

قال المجلسي (قده) : لا یبعد أن یكون مكث أكثر الكفار فی القيامة  
ألف سنة فیكون الیوم بالنظر إلیهم كذلك ، و یكون مكث جماعة من

آنان می پرسند . هرکس این واجبات را انجام داده باشد، نجات یافته و می گذرد و  
کسی که آن را به جا نیاورده ، سقوط کرده و هلاک می شود و این فرموده خداوند  
است که : «وَقِفُّوهُمْ...»<sup>۱</sup> ، و مهمترین گرده ها، گرده ای است که در آن مرصاد  
است و به فرموده خدای تعالی : «إِنَّ رَبَّكَ...»<sup>۲</sup> ، همچنین می فرماید : «به عزت و  
جلالم سوگند که ستمگری از دیدگاه من دور نمی ماند» .

امام صادق (ع) فرمود : «آگاه باشید و حساب کشید از نفسهایتان پیش از آنکه  
به حساب شما برسند . به درستی که در قیامت پنجاه ایستگاه است ، هریستگاهی  
به اندازه هزار سال از آنچه می شمارید . سپس این آیه را خواند : «فِي يَوْمٍ  
كَانَ...»<sup>۳</sup>

مجلسی فرمود : بعید نیست که ماندن بیشتر کفار در قیامت هزار سال باشد ،  
پس نسبت به آنان درازی روز هزار سال است<sup>۴</sup> و ماندن گروهی دیگر از کفار

(۱) «نگه دارید ایشان را به درستی که از آنان بازخواست می شود.» الصافات - ۲۴ .

(۲) «البته پروردگارتو در کمین است.» الفجر - ۱۴ .

(۳) بحار الأنوار - ج ۷ - ص ۱۲۶ .

(۴) در روایت است که پنجاه پرسش در آن روز می کنند و هر پرسشی هزار سال طول می کشد . مترجم .

الكفار خمسين ألف سنة فهو منتهى زمان هذا اليوم، ويكون مكث بعض المؤمنين ساعة، فهو كذلك بالنسبة إليهم، وهكذا بحسب اختلاف أحوال الأبرار والفجّار<sup>۱</sup>. إلخ.

### الملكان الكاتبان

من الأمور التي نعتقدها تسجيل الأعمال. فكل ما يعمله الإنسان من خير وشر يكتبه الملكان الموكلان بذلك، إلا أننا لانعرف كيفية هذه الكتابة، ولا شكل تحققها، وإنما يعرف ذلك النبي (ص) والأئمة (ع)، كما هي الحال في نظائرها من الأمور التي لانعرف كيفيتها. وعلى الإجمال: إن هذين الملكين يكتبان كل ما يصدر عن الإنسان

پنجاه هزار سال که بالاترین مدت طولانی آن روز است، ولی ماندن برخی از مؤمنین یک ساعت باشد. ممکن است روز ستاخیز نسبت به آنان این چنین باشد و به حسب اختلاف نیکان و بدان، ایستادن و ماندن هم در قیامت متفاوت باشد.<sup>۱</sup>

### دو فرشته نویسنده

یکی از موضوعات عقیدتی ما نوشته شدن اعمال و کارها است. پس هرکاری انسان انجام دهد، دو فرشته ماموریت دارند که آن را بنویسند. چیزی که هست ما چگونگی این نوشتن و تحقیق آن را نمی دانیم، اما پیامبر اکرم (ص) و امامان -علیهم السلام- می دانند، همان طوری که کارهای شبیه آن را ما نمی دانیم ولی آن بزرگواران بر آنها آگاهی دارند.

کوتاه سخن آن که این دو فرشته عملکرد انسان را می نویسند؛ خوب یابد و

من الخیر والشر، لایترکان منه شیئاً، حتی نية الخیر یکتبانه‌ها. قال تعالی: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.»<sup>۱</sup> فوصف کلاً من الملکین بالرقیب والعتید، ووصفها فی آیه اُخری بالکرام الکاتبین، قال تعالی: «كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ.»<sup>۲</sup>

سئل الإمام علیه السلام أن الملکین کیف یطلعان علی نية الخیر؟ فقال: «إذا قصد الفاعل الخیر ینخرج من فیه رائحة طيبة فیعرفانه، وهكذا فی الشر ینخرج منه رائحة کریهة فیعرفانه.»

نعم المستفاد من بعض الروایات أنه تعالی—برحمته—إذا تاب العبد من خطیئته فإنه ینسی الحفظة ذنوب هذا العبد التي قد کتبوها علیه، ویدلها بالحسنة، وإلیکم هذه الروایات:

چیزی را فروگذار نمی کنند به طوری که نیت خیر را هم می نویسند. خدای تعالی می فرماید: «مَا يَلْفِظُ...»<sup>۱</sup> در این آیه دو فرشته به عنوان رقیب و عتید توصیف شده و در آیه دیگر به نام «کراماً کاتبین» بیان شده اند.<sup>۲</sup> از امام (ع) پرسیدند: فرشتگان چگونه از نیت خیر آگاه می شوند؟ فرمود: «هرگاه شخص تصمیم به کار خیر می گیرد بوی خوشی از دهانش بر می آید که فرشتگان آن را می فهمند. همچنین در مورد نیت کار بد، بوی بدی از دهان او بیرون می آید که آن را می فهمند.»

البته از بعضی روایات چنین استفاده می شود که خداوند وقتی از گناه بنده اش به سبب رحمتش در گذرد، موجب می شود گناهانی را که فرشتگان از این بنده نوشته اند فراموش کنند و حسنه جایگزین آنها می نماید.

(۱) «سخنی بر زبان نیاورد جز آن که مراقب آماده نزد آن است.» ق- ۱۸.

(۲) «نویسندگان گرامی که می دانند آنچه انجام می دهید.» الانفطار- ۱۱ و ۱۲.

ابن المتوکل، عن محمد بن جعفر، عن موسى بن عمران، عن الحسين بن يزيد، عن البطائني، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «أوحى الله عز وجل إلى داود النبي على نبينا وآله وعليه السلام: يا داود إن عبدي المؤمن إذا أذنب ذنباً ثم رجع وتاب من ذلك الذنب واستحى مني عند ذكره غفرت له، وأنسيته الحفظه، وأبدلته الحسنه، ولا أبالي وأنا أرحم الراحمين»<sup>۱</sup>.

وعن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن معاوية بن وهب قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا تاب العبد المؤمن توبة نصوحاً أحبته الله، فستر عليه في الدنيا والآخرة. قلت: وكيف يستر عليه؟ قال ينسي ملكيه ما كتب عليه من الذنوب، وأوحى إلى جوارحه: اكتمى عليه ذنوبه، وأوحى إلى بقاع الأرض: اكتمى عليه ما كان يعمل عليك من الذنوب، فليق الله حين

ابو بصير از امام صادق (ع) روایت کرده که: «خداوند به داوود پیغمبر (ع) وحی نمود: ای داوود، بنده مؤمن هنگامی که از گناهش بازگشت نموده و توبه نماید و موقعی که به یاد آن گناه افتد، از من شرمنده شود، او را می آمرزم و موجبات فراموشی ملائکه را نسبت به آن گناه فراهم می نمایم و به جایش حسنه قرار می دهم، از این کار باکی ندارم و من مهربانترین مهربانانم»<sup>۱</sup>.

ابن وهب روایت نموده که شنیدم از امام صادق (ع) که می فرمود: «هنگامی که بنده مؤمن حقیقتاً توبه نماید، خدا او را دوست می دارد و در دنیا و آخرت بر او پرده پوشی می نماید. پرسیدم: چگونه پرده پوشی می کند؟ فرمود: دو فرشته او را فراموشی می دهد از آن گناهایی که بر او نوشته اند، و به اعضای بدنش وحی می کند که گناهان او را آشکار نکنید و به زسین وحی می نماید که آن گناهایی را که بر روی تو انجام داده است پنهان بدار، پس خدا را ملاقات می کند در



يلقاه وليس شيء يشهد عليه بشيء من الذنوب»<sup>۱</sup>.

وعن ابن الوليد، عن الصقار، عن ابن أبي الخطاب، عن ابن أسباط، عن يحيى بن بشير، عن المسعودي قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «من تاب، تاب الله عليه، وأمرت جوارحه أن تستر عليه، ويقاع الأرض أن تكتم عليه، وأنسيت الحفظة ما كانت تكتب عليه»<sup>۲</sup>.

فمن ذلك كله نستفيد أن الملكين يكتبان جميع ما يصدر عن الإنسان ولكن الله تعالى برحمته قد ينسيها بعض ما كتبه من ذنوب العبد حين يستغفر ويتوب أو أي سبب آخر يكون موجباً لذلك.

ومن لطفه تعالى إذا نوى العبد الحسنة كتبت له حسنة، فإذا عمل بها كتبت له عشرًا وإذا نوى السيئة فلا تكتب عليه إلا بعد العمل،

حالی که هیچ چیز بر گناهان او گواهی نمی دهد»<sup>۱</sup>.

مسعودی در روایت دیگر از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند که فرمود: «هرکس توبه کند، خداوند توبه او را می پذیرد و به اعضای بدنش دستور داده می شود که بر او پرده پوشی کنند و به زمین، که پنهان نماید و موجبات فراموشی ملائکه نسبت به آنچه بر علیه او نوشته اند، فراهم می شود»<sup>۲</sup>.

بنابر این، از این اخبار چنین به دست می آید که ملائکه تمام اعمال انسان را می نویسند، ولی خدای تعالی به سبب رحمتش در بعضی موارد نسبت به بعضی از گناهانی که نوشته اند، به جهت استغفار و توبه بنده یا جهت دیگری آنان را به فراموشی وا می دارد.

از الطاف خداوندی این است که هرگاه بنده نیت و قصد خیر کند، برایش نوشته می شود و وقتی انجام داد، ده برابر به او پاداش می دهد، و هرگاه نیت و قصد بدی کرد، نمی نویسند مگر پس از انجام آن کار. خدای تعالی می فرماید:

قال تعالى: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»<sup>۱</sup>.

وأيضاً من لطفه تعالى أن العبد إذا أتى بالسيئة يمهّل لعله يندم ويتوب، كما جاء في الحديث أن «صاحب اليمين أمير على صاحب الشمال، فإذا عمل حسنة كتبها له صاحب اليمين بعشر أمثالها وإذا عمل سيئة وأراد صاحب الشمال أن يكتبها قال له صاحب اليمين: أمسك، فيمسك عنه سبع ساعات، فإن استغفر الله منها لم يكتب عليه شيء، وإن لم يستغفر الله كتبت له سيئة واحدة»<sup>۲</sup>.

وفي الحديث: «طوبى لمن وجد في صحيفته عمله يوم القيامة تحت كل ذنب، أستغفر الله».

وقال الصدوق في عقائده: إن مولانا أميرالمؤمنين (ع) مرّ في يوم من

«مَنْ جَاءَ...»<sup>۳</sup>، همچنين از الطاف پروردگار این است که هرگاه بنده کاربدی را انجام دهد، فرشته مأمور حسنات به فرشته مأمور سیئات می گوید: او را مهلت بده شاید از گناهی که انجام داده برگردد. فرشته هفت ساعت او را مهلت دهد. هرگاه توبه نکرد، یک گناه بر او می نویسند.<sup>۴</sup>

در حدیث است: «خوشا به حال کسی که در پرونده عملش، روز قیامت، زیر هرگناه یک استغفار و طلب آمرزش نوشته باشد».

صدوق (ره) در اعتقادات فرموده: به درستی که مولای ما حضرت علی (ع) از

(۱) - الأنعام - ۱۶۰.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۵ - ص ۳۲۱، و مجمع البیان - ج ۵ - ص ۱۴۴. يأتي في باب التوبة أحاديث أخرى ترتبط بالمقام.

(۳) «کسی که کار نیکو انجام دهد، ده برابر پاداش دارد و کسی که کار زشت انجام دهد، کیفر نمی شود مگر مانند آن و به آنان ستم نخواهد شد.» - سورة انعام - آیه ۱۶۰.

(۴) بحار الأنوار - ج ۵ - صفحه ۳۲۱ و مجمع البیان - ج ۵ - صفحه ۱۴۴. و در باب توبه احادیث دیگری در این رابطه می آید.

الأيام ببعض الشبان وهم يتكلمون باللغو ويضحكون، فقال الإمام (ع): «هل يصح لكم أن تكتب عليكم مثل هذه الأمور في صحيفة الأعمال!» فقالوا: وهل مثل هذه الأمور يكتب في صحيفة الأعمال؟ فقال الإمام (ع): «نعم حتى النفخة تكتب».

وقد ورد أن الأعمال تعرض على النبي (ص) في كل إثنين وخمس<sup>۱</sup> فيعلمها، وكذلك تعرض على الأئمة صلوات الله عليهم أجمعين ويعرفونها، وهم المعنيون بقوله تعالى: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَتَسَرَّى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»<sup>۲</sup>.

وعلى ذلك إذا صدرت من العبد في الدنيا حسنة، مهما كانت

کنار گروهی جوان که سرگرم یاوه گوئی و خنده بودند، گذشت و به آنان فرمود: «آیاسزاوار است مانند این کارها در پرونده شما نوشته شود!» عرض کردند: مگر این کارها در نامه اعمال نوشته می شود؟ فرمود: «بلی، حتی میدن شما هم نوشته می شود».

در روایات آمده که کارهای بندگان، در روزهای دوشنبه و پنجشنبه<sup>۳</sup> به پیامبر اکرم (ص) و ائمه - علیهم السلام - نشان داده می شود و آنان هم می دانند و هم آنانند مقصود از مؤمنین در آیه کریمه «وَقُلِ اعْمَلُوا...»<sup>۴</sup>. بنابراین، هرگاه در دنیا از بنده کار نیکی سر بزنند، گرچه کوچک باشد

(۱) - وفي البحار (ج ۵ - ص ۳۲۹): كان رسول الله (ص) يصوم الإثنين والخميس، فقيل له: لم ذلك؟ فقال (ص): إن الأعمال ترفع في كل إثنين وخميس فأحب أن يرفع عملي وأنا صائم.  
(۲) - التوبة - ۱۰۵.

(۳) پیامبر اکرم (ص) دوشنبه و پنجشنبه را روزه می گرفت. عرض کردند: چرا روزه می گیری؟ فرمود: که در هر دوشنبه و پنجشنبه عملها بالا می رود، دوست دارم کردارم را در حالی که روزه دارم بالا ببرند. بحار الاتوار - جلد ۵ - صفحه ۳۲۹.

(۴) «وبگو انجام دهید، زود است کارهای شمارا خدا و رسول خدا و مؤمنین ببینند.» سوره توبه - آیه ۱۰۵.

صغيرة كرفع حجر عشرة من طريق المسلمين، تكتب له، فكيف إذا أتى بأعمال أكبر من هذه وأعظم شأناً؟<sup>۱</sup> «إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ.»<sup>۲</sup> و«إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ.»<sup>۳</sup> «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَقْرَبُ وَكِتَابِي بِئْسَ الَّذِي كُنْتُ أَنْتَ مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً. فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ. فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ. فُطُوفُهَا ذَانِيَةٌ. كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ.»<sup>۴</sup>

(مانند برداشتن سنگی از سر راه مسلمانان)، برایش نوشته می شود، چه رسد به این که کارهای مهم و بزرگ انجام دهد! «إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِرَارِ...»<sup>۵</sup>، «إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ»<sup>۶</sup>. «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ...»<sup>۷</sup>.

(۱) — استنادنا بما ذكر في هذا الباب إلى بحار الأنوار - ج ۵ - باب أن الملائكة يكتبون الأعمال.

(۲) — المطففين - ۱۸.

(۳) — المطففين - ۷.

(۴) — الحاقة - ۱۹ إلى ۲۴.

(۵) «به درستی که پرونده نیکان در مکان بلند است.» - سوره مطففین - آیه ۱۸.

(۶) «البته روز قیامت بدکاران با نامه عمل سیاهشان در عذاب سنجینند.» - سوره مطففین - آیه ۷.

(۷) «پس آن که پرونده اش را به دست راستش دهند، گوید: بیایید نامه ام را بخوانید، من از قبل می پنداشتم که به حساب خویش می رسم. چنین کسی در عیش و زندگی خوش خواهد بود؛ در بهشتی عالیرتبه که همیشه میوه های آن در دسترس است. بخورید و بنوشید. گوارا باد بر شما که پاداش اعمال ایام گذشته دنیا است که برای امروز خویش، پیش فرستادید.» - سوره الحاقه - آیات ۱۹ الی ۲۴.

خاتمه



### الخاتمة : الطوائف التي تؤمن الفزع الأكبر

إلا أن فريقاً من الناس يأمنون من هذا الفزع ، وذلك إذا اتصفوا ببعض الخصال الشريفة التي أمر بها الشارع . فعن أبي عبدالله عليه السلام قال : «من أغاث المؤمن اللهفان اللهثان عند جهده ، فنفس كربته وأجابه على نجاح حاجته كانت له بذلك سبعون رحمة لأفزع يوم القيامة وأهواله»<sup>١</sup>.

#### خاتمه

باری، برخی از مردم از این ترس ایمن هستند، زیرا که دارای صفات ستوده‌ای که شارع مقدس به آن فرمان داده می‌باشند. از امام صادق (ع) روایت شده است که: «کسی که مؤمن افسرده‌ای را از سختی برهاند، اندوه او را برطرف سازد و حاجتش را برآورده کند، برای او از بیم و هول رستاخیز هفتاد

وفي المأثور: أن الخصال التي تؤمن من الفزع الأكبر: توقير ذي شيبة في الإسلام، والدفن في الحرم، والموت في أحد الحرمين، ووضع اليد على القبر وقراءة «القدر» سبع مرات، ومن عرضت له فاحشة أو شهوة فاجتنبها من مخافة الله عزوجل، ومن مقت نفسه دون الناس، ومن مات في طريق مكة ذاهباً أو جائياً<sup>۱</sup>.

وفي ما كلم الله عزوجل موسى بن عمران(ع) قال: «إلهي فاجزاء من دعت عيناه من خشيتك؟ قال: يا موسى أقي وجهه من حر النار وأومنه يوم الفزع الأكبر»<sup>۲</sup>.

### حب أهل البيت أمان من الفزع الأكبر

ومما يوجب الأمان من الفزع الأكبر حب أهل البيت(ع). وحبهم

رحمت است.» در روایت صحیح از معصومین(ع) آمده: «صفاتی که از بیم بزرگ ایمنی می آورد عبارت است از: احترام نمودن پیرمردان مسلمان، دفن شدن در مکه، مردن در مکه یا مدینه، دست روی قبر گذاشتن و سوره قدر را هفت مرتبه خواندن، چنانچه کسی مواجه با ناروا یا شهوت حرامی شود و از خوف خدا ترک نماید، بی ارزش ترین مردم دانستن خویش نزد خدا و مردن در سفر حج»<sup>۱</sup>.  
از مناجاتهای موسی بن عمران(ع) است که عرض کرد: خدایا، پاداش آن کس که چشمانش از ترس تو اشک بریزد چیست؟ فرمود: ای موسی، صورتش را از آتش ننگه می دارم و او را در روز رستاخیز ایمن میگردانم<sup>۲</sup>.

### دوستی اهل بیت موجب ایمنی از ترس بزرگ است

از چیزهایی که انسان را از ترس قیامت ایمن می گرداند، دوستی خاندان

(۲۰۱) — سفینه البحار - ج ۲ - ص ۳۶۰.

(۵) مسجد الحرام یا مسجد النبی.



هو «الحسنة» التي ذكرت في الآية الشريفة «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ.»<sup>۱</sup>  
 روى الحاكم عبيدالله بن عبدالله الحسكاني في «شواهد التنزيل»<sup>۲</sup> مسنداً إلى أبي عبدالله الجدلي قال: «دخلت على علي بن أبي طالب فقال: «يا أبا عبدالله ألا أنبئك بالحسنة التي من جاء بها أدخله الله الجنة، وبالسيئة التي من جاء بها أكبه الله في النار ولم يقبل له معها عمل؟» قلت: بلى يا أمير المؤمنين. قال: «الحسنة حَبْنَا والسيئة بغضنا.»

وذكر القندوزي أيضاً<sup>۳</sup> ما أخرجه أبو نعیم الحافظ مسنداً إلى الإمام الصادق (ع) عن آبائه في تفسير آية «لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ.»<sup>۴</sup> قال:

پیامبر(ص) است، و مراد از حسنه ای که در آیه کریمه آمده همین دوستی می باشد: «مَنْ جَاءَ...»<sup>۱</sup>.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل<sup>۲</sup> از ابی عبدالله جدلی روایت کرده که بر علی بن ابیطالب (ع) وارد شدم. پس فرمود: «ای ابی عبدالله، آیا خبر دهم به تو حسنه ای که هرکس آن را به جا آورد، خداوند او را داخل بهشت گرداند و به گناهی که هرکس انجام دهد، خداوند او را به رو در آتش افکند و هیچ عملی را با آن گناه از او نپذیرد؟» عرض کردم: بلی یا امیرالمؤمنین. فرمود: «حسنة، دوستی ما و سیئه دشمنی ما است.»

قندوزی<sup>۳</sup> از ابراهیم حافظ، از امام صادق (ع) از پدرانش در تفسیر آیه: «لَتُسْأَلُنَّ...»<sup>۴</sup> روایت کرده که فرمود: نعیم ولایت علی بن ابیطالب (ع)

(۱) کسانی که کار نیک انجام دهند، برای آنها پاداشی بهتر از آن است و آنان از ترس آن روز ایمن هستند، و کسانی که مرتکب گناه شوند، پس به رو در آتش افتند. «سوره نمل - آیه ۸۹ و ۹۰.

(۲) - ج ۱ - ص ۴۲۶. منشورات الأعلمی. بیروت.

(۳) - ینابیع المودة - ص ۱۱۱.

(۴) التکائر - ۸ - سپس هرآینه بازخواست شود از آنان درباره «نعیم».

«النعم ولاية أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه».

وذكر القندوزي أيضاً في تفسير هذه الآية ما أخرجه الحاكم ابن أحمد البيهقي مسنداً إلى الإمام الرضا عليه السلام قال: كنا يوماً بين يدي علي بن موسى الرضا رضي الله عنهما، قال له بعض الفقهاء: إن «النعم» في هذه الآية هو الماء البارد، فقال له بارتفاع صوته: «كذا فسرتموه أنتم وجعلتموه على ضروب، فقالت طائفة: هو الماء البارد وقال آخرون: هو النوم وقال غيرهم: هو الطعام الطيب. ولقد حدثني أبي عن أبيه جعفر بن محمد عليهم السلام، إذ أقوالكم هذه ذكرت عنده، فغضب وقال: إن الله عزوجل لا يسأل عباده عما تفضل عليهم به ولا يمن بذلك عليهم، وهو مستقبح من المخلوقين كيف يضاف إلى الخالق جلت عظمته ما لا يرضى للمخلوقين؟! ولكن النعم حبتنا أهل البيت ومولاتنا يسأل الله عنه بعد التوحيد لله ونبوة رسوله صلى الله عليه وآله وسلم، لأن العبد إذا وافى

است. همچنين او از حضرت امام رضا (ع) نقل کرده روزی در خدمت آن حضرت بودیم. دانشمندی عرض کرد: همانا نعیم در این آیه آب سرد است. حضرت با صدای بلند فرمود: «شما چنین تفسیر کرده اید، گروهی گفتند: آب سرد است، گروهی گفتند: خواب است، دیگران گفتند: خوراک خوب است. همانا پدرم حدیثی آورد برای من از جعفر بن محمد (ع)، هنگامی که حرفهای شما خدمت آن حضرت گفته شد، برآشفتم و فرمود: به درستی که خدای عزوجل نمی پرسد از بندگانش آنچه را که به آنها بخشیده و منت برآنان نمی گذارد که این کار از بندگان، نارواست، پس چگونه به پروردگار با عظمت نسبت داده شود. ولی نعیم، دوستی ما خاندان و پیروی از ما است که خداوند پس از توحید و نبوت رسول الله از آن می پرسد، زیرا که بنده هرگاه وفا کند و آن را ادا نماید، او را

بذلك أراه إلى نعيم الجنة الذي لا يزول. قال أبي، موسى: لقد حدثني أبي، جعفر عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا علي إن أول ما يسأل عنه العبد بعد موته شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله وأنت ولي المؤمنين بما جعله الله وجعلته لك، فمن أقر بذلك وكان معتقده صار إلى النعيم الذي لا زوال له». وروى القندوزي أيضاً مثل ذلك مسنداً إلى الإمام الباقر والإمام الكاظم عن آبائهما عليهم السلام.

وذكر القندوزي أيضاً<sup>۲</sup> نقلاً عن الديلمي في كتابه «الفردوس» مسنداً إلى أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال في تفسير آية «وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ.»<sup>۳</sup> قال: «إنهم مسئولون عن ولاية علي بن أبي طالب».

به بهشت جاویدان می کشاند. پدرم موسی بن جعفر (ع) فرمود: پدرم جعفر حدیثی آورد برای من از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابیطالب - علیهم السلام - که رسول خدا (ص) فرمود: «ای علی به درستی که اول چیزی که پس از مرگ از بندگان می پرسند، شهادت به یکتایی پروردگار و این که محمد (ص) فرستاده اوست و همانا تو ولی مؤمنین هستی، همانطور که خدا قرار داده. پس هر کس عقیده اش این باشد و به آن اقرار نماید، به نعمت جاویدان رسیده است». قندوزی<sup>۱</sup> مانند این را از امام باقر و امام هفتم از پدرانشان - علیهم السلام - نقل کرده، همچنین او از دیلمی در کتاب «الفردوس» از ابی سعید خدری، از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که آن حضرت در تفسیر آیه کریمه: «وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»<sup>۳</sup> فرمود: درباره ولایت علی بن ابیطالب (ع) مورد سؤال قرار می گیرند.

(۲۱) ینابیع المودة - ص ۱۱۲.

(۳) - الصافات - ۲۴ «باز دارید آنان را که آنان سخت مسئولند.»

بعض الآيات الواردة في أن حب أهل البيت أمان من الفرع الأكبر  
ومن الآيات الواردة في أن حب أهل البيت أمان من الفرع الأكبر  
يوم القيامة قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا  
مُبْعَدُونَ»<sup>۱</sup> وقوله تعالى: «لَا يَخْزِيهِمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ»<sup>۲</sup>.

قال الحاكم الحسكاني<sup>۳</sup>: «حدثني أبو الحسن الفارسي، حدثنا أبو  
جعفر محمد بن علي الفقيه، حدثنا أبي، حدثنا سعد بن عبدالله، حدثنا  
أحمد بن محمد بن خالد، عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد  
عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن علي (ع) قال: قال لي رسول الله (ص)  
: «يا علي فيكم نزلت هذه الآية «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا  
مُبْعَدُونَ» .

وقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا علي فيكم نزلت:

آيات وارده در اینکه دوستی خاندان پیامبر (ص) انسان را از ترس قیامت ایمن می گرداند

از جمله آیات وارده درباره ایمنی دوستان اهل بیت از ترس بزرگ قیامت،  
آیات: «إِنَّ الَّذِينَ...»<sup>۱</sup> و: «لَا يَخْزِيهِمُ الْفَرْعُ...»<sup>۲</sup> می باشد .

حضرت جعفر بن محمد از پدرش، از پدرانش، از حضرت علی (ع) نقل  
نمودند که رسول خدا (ص) به من فرمود: «ای علی، درباره شما این آیه فرود آمد:  
«إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ...» و آنانکه وعده نیکوی ما بر آنها پیشی گرفته، از عذاب دورند»<sup>۳</sup>.  
و همچنین رسول خدا (ص) فرمود: آیه «لَا يَخْزِيهِمُ الْفَرْعُ...» درباره شما

(۱) «والبته آنان که توفیق و وعده نیکوی ما بر آنها پیشی گرفته، از دوزخ به دور خواهند بود.» سوره انبیاء - آیه ۱۰۱.

(۲) «بیم بزرگ آنان را اندوهگین نکند.» سوره انبیاء - آیه ۱۰۳.

(۳) - شواهد التنزیل - ج ۱ - ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

«لَا يَخْرُجُهُمْ الْقَرْعُ إِلَّا كَبْرًا» \* الناس يطلبون في الموقف وأنتم في الجنان تنتعمون»<sup>۱</sup>.  
 وقال الحافظ القندوزي في «ينابيع المودة»<sup>۲</sup> في تفسير آية «وَمَنْ  
 يَقْرَفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»<sup>۳</sup>:

أخرج الثعلبي بسنده عن ابن مالك عن ابن عباس رضي الله عنهما  
 قال: «اقتراف الحسنه الموده لآل محمد صلى الله عليه وآله وسلم». وذكر هذا  
 التفسير أيضاً بسند آخر.

وقال القندوزي أيضاً<sup>۴</sup>: الثعلبي بسنده عن جابر الجعفي عن أبي  
 جعفر الباقر رضي الله عنه قال: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله  
 وسلم عن قوله تعالى: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ  
 مَآبٍ»<sup>۵</sup> فقال: «هي شجرة في الجنة أصلها في داري وفرعها على أهل الجنة.

آمده، مردم در ایستگاهها باز خواست می شوند و شما در بهشت در نعمت هستید». .  
 قندوزی درینابیع الموده<sup>۲</sup> در تفسیر آیه کریمه: «مَنْ يَقْرَفْ...»<sup>۳</sup>، از ابن عباس  
 روایت کرده که بجا آوردن کردار نیک، دوستی آل محمد (ص) است، و این  
 تفسیر را با سندی دیگر نیز آورده است. همچنین او از جابر جعفی، از امام باقر (ع)  
 روایت کرده که: «از رسول خدا (ص) در مورد آیه: «الَّذِينَ آمَنُوا...»<sup>۵</sup> پرسیدند،  
 فرمود: «طوبی» درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه من و شاخه های آن  
 بر فراز اهل بهشت است. عرض کردند: یا رسول الله، از شما در مورد آن پرسیدیم،

(۵) — الأنبياء - ۱۰۳.

(۱) — شواهد التنزيل - ج ۱ - ص ۳۸۳.

(۲) — ص ۱۱۸.

(۳) «کسی که حسنه ای را به جا آورد، ما بر نیکی او بیفزاییم.» سوره شوری- آیه ۲۳.

(۴) — ینابیع الموده ج ۱- ص ۹۶.

(۵) «آنان که به خدا ایمان آوردند و کردار شایسته انجام دادند، خوشا بر احوال آنها و مقام نیکویشان.» سوره  
 رعد- آیه ۲۹.

فقيل له : يارسول الله سألتك عنها فقلت : أصلها في دار عليّ وفرعها على أهل الجنة ، فقال : إن داري ودار عليّ واحدة غدأ في مكان واحد .»

وقال الحافظ ابن المغازلي الشافعي في كتاب «مناقب علي بن أبي طالب» :<sup>۱</sup>

أخبرنا أحمد بن محمد بن عبد الوهاب إجازة أن أبا أحمد عمر بن عبدالله بن شوذب أخبرهم قال : حدثنا عثمان بن أحمد الدقاق ، حدثنا محمد بن أحمد بن أبي العوام ، حدثنا ابن الصباح الدولابي ، حدثنا الحكم بن ظهير عن السدي في قوله عز وجل : «وَمَنْ يَفْتَرِ حَسَنَةً نَّزَلَتْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا.» قال : المودة في آل الرسول .

وقال ابن حجر الهيتمي في «الصواعق المحرقة» :<sup>۲</sup> قوله تعالى : «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.»<sup>۳</sup> ، أخرج الحافظ جمال الدين الذرندي عن ابن عباس رضي الله عنها أن هذه الآية لما نزلت قال صلى الله عليه وسلم لعليّ : «هو أنت وشيعتك تأتي أنت وشيعتك

فرمودید که ریشه اش در خانه علی و شاخه هایش بر سر بهشتیان است . فرمود : همانا خانه من و خانه علی فردایکی است.»

ابن مغازلی در کتاب مناقب علی بن ابیطالب از سدی نقل کرده که مراد از آیه کریمه : «وَمَنْ يَفْتَرِ...» دوستی آل پیامبر (ص) است.<sup>۱</sup>

ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» گفته : هنگامی که آیه کریمه : «إِنَّ الَّذِينَ...» نازل شد ، پیامبر اکرم به علی (ع) فرمود : تو و پیروانت هستی ، تو و

(۱) — شواهد التنزیل - ج ۱ - ص ۳۱۶.

(۲) — ص ۱۶۱ منشورات مکتبه القاہرہ.

(۳) «همانا آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته انجام دادند بهترین مرد مانند.» سوره بینه- آیه ۷.

يوم القيامة راضين مرضيين وبأتي عدوك غضاباً مقمحين. قال: ومن عدوي؟ قال: من تبرأ منك ولعنك».

وقال ابن حجر الهيتمي في «الصواعق المحرقة»: <sup>۱</sup>  
 قوله تعالى: «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ.» أي عن ولاية علي.  
 وذكر الحسكاني <sup>۲</sup> هذه الرواية في تفسير هذه الآية مسندة إلى أبي سعيد الخدري وغيره من طرق متعددة.

وروى الحسكاني مسنداً إلى الأصبغ بن نباتة عن علي عليه السلام في قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصَّوْءِ لَنَارِكُونَ.» <sup>۳</sup> قال: عن ولايته. <sup>۴</sup>

شیعیان روز قیامت پسندیده و خشنود می آید و دشمن تو سرافکنده و ناراحت می آید. عرض کرد: دشمنان من کیانند؟ فرمود: آنان که از تو بیزار می جسته و ناسزایت گویند همچین ابن حجر گفته است که مراد آیه کریمه «وَقَفُّوهُمْ...» از ولایت علی بن ابیطالب (ع) است.

حسکانی از اصبغ بن نباته، از حضرت علی (ع) روایت کرده که در آیه کریمه: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...»، «آنان که به آخرت نگرویده اند، از گمراهانند»، منظور ولایت علی بن ابی طالب (ع) است.

(۵) هكذا في المصدر، والظاهر: «أعداؤك»، كما جاء في «نور الأبصار» ص ۱۱۲.

(۱) — ص ۱۴۹ - منشورات مكتبة القاهرة.

(۲) — شواهد التنزيل - ج ۲ - ص ۱۰۶.

(۳) — المؤمنون - ۷۴.

(۴) — شواهد التنزيل - ج ۱ - ص ۴۰۲.

الأحاديث الدالة على أن حبّ أهل البيت عليهم السلام أمان من الفرع  
يوم القيامة

منها - ما عن ابن عمر قال: سألتنا رسول الله صلى الله عليه وآله عن  
عليّ بن أبي طالب عليه السلام فغضب فقال: « ما بال أقوام يذكرون من له  
منزلة عند الله كمنزلي ومقام كمقامي إلا النبوة؟! ».

ألا ومن أحبّ عليّاً فقد أحبّني، ومن أحبّني رضي الله عنه، ومن رضي الله عنه كافأه بالجنة،  
ألا ومن أحبّ عليّاً استغفرت له الملائكة وفتحت له أبواب الجنة يدخل أيّ باب شاء  
بغير حساب. ألا ومن أحبّ عليّاً أعطاه الله كتابه بيمينه وحاسبه حساب الأنبياء، ألا

روایاتی که دلالت بر ایمنی از ترس روز رستاخیز به واسطه محبت  
اهل بیت دارد

۱- از عبدالله بن عمر نقل شده که گفت: از پیامبر اکرم (ص) درباره علی بن ابی  
طالب (ع) سؤال نمودیم، ایشان خشمگین شده و فرمودند: «چه شده است مردمی  
را که شخصی را ذکر می کنند که در نزد خدا- جز مقام نبوت- منزلتی همانند  
منزلت من و مقامی همچون مقام من دارد؟!»

آگاه باشید! کسی که علی را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد و کسی  
که مرا دوست داشته باشد، خداوند از او راضی و خشنود شود و هر که خدا از او  
راضی شود، بهشت را به او پاداش دهد.

بدانید! که هر کس علی (ع) را دوست بدارد، فرشتگان برای او استغفار  
می کنند و درهای بهشت به رویش گشوده شود تا از هردری که بخواهد، بدون  
حساب وارد گردد.

آگاه باشید! کسی که علی را دوست بدارد، خداوند نامه اعمال او را به



ومن أحبّ عليّاً لا يخرج من الدنيا حتّى يشرب من الكوثر ويأكل من شجرة طوبى و يرى مكانه من الجنّة، ألا ومن أحبّ عليّاً يهون الله عليه سكرات الموت وجعل قبره روضة من رياض الجنّة. ألا ومن أحبّ عليّاً أعطاه الله في الجنة بكلّ عرق في بدنه حوراء وشقعه في ثمانين من أهل بيته وله بكلّ شعرة على بدنه حديقة في الجنّة، ألا ومن عرف عليّاً وأحبّه بعث الله إليه ملك الموت كما بعث الله إلى الأنبياء ودفع عنه أهوال منكر ونكير ونور قبره وفسحه مسيرة سبعين عاماً وبيض وجهه يوم القيامة. ألا ومن أحبّ عليّاً أظله الله في ظل عرشه مع الصديقين والشهداء والصالحين وآمنه من الفزع الأكبر

دست راستش خواهد داد و مانند پیامبران از او حساب خواهند کشید.

به راستی کسی که علی را دوست داشته باشد، از دنیا بیرون نخواهد شد تا آن که از آب کوثر بنوشد و از درخت طوبی بخورد و جای خود را در بهشت ببیند. بدانید! هرکس علی را دوست بدارد، خداوند سختیهای مرگ را بر او آسان کند و قبرش را گلستانی از گلستان های بهشت قرار دهد.

آگاه باشید! کسی که علی (ع) را دوست بدارد، خداوند در بهشت به عدد رگهای بدنش به او حورالعین خواهد داد و شفاعتش درباره هشتاد نفر از خانواده اش قبول خواهد شد و خداوند به عدد موهای بدنش به او باغچه هائی در بهشت عنایت کند.<sup>۱</sup>

آگاه باشید هر که علی (ع) را بشناسد و دوستش بدارد، خداوند فرشته مرگ را به سوی او می فرستد آن گونه که به سوی پیامبران فرستد و بیم نکیر و منکر را از او دفع نموده، قبرش را نورانی و به اندازه هفتاد سال راه وسعت دهد و در روز قیامت رؤسفیدش سازد.

آگاه باشید! کسی که علی را دوست بدارد، خداوند او را در زیر سایه عرش خود همراه با صدیقین و شهداء و صالحین قرار خواهد داد و از ترس بزرگ و

(۱) در نسخه اصلی «شهرهایی در بهشت» آمده است.

وأهوال يوم الصاخة، ألا ومن أحب علياً تقبل الله منه حسناته وتجاوز عن سيئاته وكان في الجنة رفيق حمزة سيد الشهداء، ألا ومن أحب علياً أثبت الله الحكمة في قلبه وأجرى على لسانه الصواب وفتح الله له أبواب الرحمة، ألا ومن أحب علياً سمي أسير الله في الأرض وباهى الله به ملائكته وحمله عرشه.

ألا ومن أحب علياً ناداه ملك من تحت العرش: أن يا عبد الله استأنف العمل فقد غفر الله لك الذنوب كلها، ألا ومن أحب علياً جاء يوم القيامة ووجهه كالقمر ليلة البدر، ألا ومن أحب علياً وضع الله على رأسه تاج الكرامة وألبسه حلّة العزة، ألا ومن أحب علياً مرّ على الصّراط كالبرق الخاطف ولم ير صعوبة، ألا ومن أحب علياً كتب الله له براءة من النار وبراءة من النفاق وجوازاً على الصّراط وأماناً من العذاب، ألا ومن

وحشتهای روز قیامت در امانش گذارد.

هر که علی را دوست بدارد، خداوند از او کارهای نیک را قبول نماید و از گناهانش بگذرد و در بهشت همدم حمزه سیدالشهداء باشد.

آگاه باشید! هر کس علی را دوست بدارد، خداوند حکمت را در قلبش پایدار کند، حق را بر زبانش جاری سازد و درهای رحمت را بر او بگشاید. بدانید! هر که علی را دوست بدارد، اسیر خدا در زمین خوانده شود و خداوند بر فرشتگان و حاملان عرش خود به او مباهات کند.

آگاه باشید! هر که علی را دوست بدارد، فرشته‌ای از زیر عرش او را ندا کند که ای بنده خدا، عمل خود را از نو شروع کن که خداوند همه گناهانت را بخشیده است. بهوش باشید! هر کس علی را دوست بدارد، با صورت درخشان همچون ماه شب چهارده بر عرصه قیامت پا نهد. هر که علی را دوست بدارد، خداوند بر سر او افسر کرامت گذارد و خلعت عزت بر او بپوشاند.

آگاه باشید! هر که علی را دوست بدارد، بر پل صراط برق آسا گذشته و هیچ گونه سختی نخواهد دید.

أحبّ عليّاً لا ينشر له ديوان ولا ينصب له ميزان وقيل له: ادخل الجنة بغير حساب، ألا ومن أحبّ عليّاً أمن من الحساب والميزان والصرّاط، ألا ومن مات على حبّ آل محمّد صافحته الملائكة وزارته أرواح الأنبياء وقضى الله له كلّ حاجة كانت له عند الله، ألا ومن مات على بغض آل محمّد مات كافراً، ألا ومن مات على حبّ آل محمّد مات على الإيمان وكنت أنا كفيhle بالجنة». <sup>۱</sup>

وعن معاوية بن عمار عن جعفر، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يا عليّ لقد مثلت لي أمّتي في الطين

هرکه علی را دوست بدارد، خداوند برات آزادی از آتش و نفاق و برگ عبور از صراط برای او نوشته و ایمن از عذابش کند.

هان! هرکه علی را دوست بدارد، روز قیامت برای او دادگاه تشکیل نمی شود و ترازوی سنجش اعمال برایش نصب نمی گردد و به او گفته می شود که بی حساب وارد بهشت شو.

هان! هرکه علی را دوست بدارد، از حساب و میزان و صراط در امان خواهد بود، و هرکه بر ولایت و محبت آل محمد (ص) جان بسپارد، ملائکه آسمان با وی مصافحه کنند و ارواح انبیاء به زیارتش خواهند آمد و هر حاجتی را که از خدا خواسته، روا می دارد. بدانید! هرکس با دشمنی آل محمد (ص) بمیرد، در حال کفر مرده است.

هان! هر که با حب آل محمد جان سپارد، با ایمان مرده است و من ضامن بهشت برای او می باشم».

۲- معاوية بن عمار از امام صادق (ع) و او هم از پدرش (ع) و او نیز از جدش (ع) روایت نموده که: «پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود: یا علی، امت

حق رأیت صغیرهم وکبیرهم أرواحاً قبل أن یخلق الأجساد وإنی مررت بك وبشیعتك فاستغفرت لکم، فقال علی: یانبی الله زدنی فیهم، قال: یاعلیٰ تخرج أنت وشیعتك من قبورکم ووجوهکم کالقمر لیلة البدر، وقد خرجت عنکم الشدائد، وذہبت عنکم الأحزان، تستظلون تحت العرش یخاف الناس ولا تخافون، ویحزن الناس ولا تحزنون، وتوضع لکم مائدة والناس فی الحساب»<sup>۱</sup>.

وفي «أمالی الشیخ» عن أبی عبدالله الجدلّی قال لی علی بن أبی طالب علیه السلام: «ألا أحدّثک یاأبا عبدالله بالحسنة الّتی من جاء بها أمن من فزع یوم القیامة، والسیئة الّتی من جاء بها أکّبه الله علی وجهه فی التار؟ قلت: بلی

من در حالی که هنوز ارواحی بودند که بدنهای آنها آفریده نشده بود، در نظرم نمایان شدند، چنان که بزرگ و کوچک آنان را دیدم و من گذشتم بر تو و شیعیانت در حالی که برای شما استغفار نمودم. علی (ع) عرض کرد: «از شیعیان بیشتر برایم سخن بگویید، فرمود: یا علی، تو و شیعیانت با صورتهای درخشان، چون ماه شب چهارده از قبرهای خود خارج خواهید شد و در حالی که سختیها از شما دور شده و اندوهها از دلهایتان بیرون گشته، در سایه عرش خدا سایبان گیرید. مردم هراسانند و شما نمی ترسید. مردم اندوهگینند و شما اندوهی در دل ندارید. برای شما خوانها گسترده می شود و مردم گرفتار حساب می باشند»<sup>۱</sup>.

۳- در امالی شیخ طوسی از ابوعبدالله جدلی نقل شده که گفت: حضرت علی (ع) به من فرمود: «ای اباعبدالله، آیا نمی خواهی با تو درباره کار نیکی سخن بگویم که هر که با خود آورد، از ترس قیامت در امان خواهد بود و کار زشتی که هر که آن را با خود داشته باشد، خداوند او را به صورت در آتش جهنم

بأمر المؤمنين، قال: الحسنه حَبْنَا والسَيِّئَة بفضنا. <sup>۱</sup> وعن أبي حمزة الثمالي، عن علي بن الحسين عليه السلام قال: قال سلمان الفارسي رحمه الله عليه: كنت ذات يوم جالساً عند رسول الله صلى الله عليه وآله إذ أقبل علي بن أبي طالب عليه السلام فقال له: «يا علي ألا أبشرك؟ قال: بلى يا رسول الله، قال: هذا حبيبي جبرئيل يخبرني عن الله جلّ جلاله أنه قد أعطى محبتك وشيعتك سبع خصال: الرفق عند الموت، والأنس عند الوحشة، والنور عند الظلمة والأمن عند الفزع، والقسط عند الميزان، والجواز على الصراط ودخول الجنة قبل سائر الناس من الأمم بثمانين عاماً». <sup>۲</sup>

وعن زيد بن ثابت قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من

افكند؟»، عرض كردم: آری ای امیرمؤمنان، فرمود: «آن کار نیک دوستی ما است و آن عمل زشت و ناروا، دشمنی با ماست». <sup>۱</sup>

۴- ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین (ع) نقل می کند که سلمان (ره) فرمود: روزی در خدمت پیامبر اکرم (ص) نشسته بودم که ناگهان علی بن ابیطالب (ع) وارد شد. پیامبر فرمود: «یا علی آیا به تو مرده ای بدهم؟»، علی (ع) عرض کرد: «آری ای رسول خدا».، فرمود: «حبيب من جبرئیل اکنون به من خبر می دهد که خداوند تعالی دوست و شیعه تورا هفت و بیژگی داده است: (۱) مدارا شدن هنگام مرگ (۲) انس به هنگام وحشت (۳) نورانیت در وقت تاریکی (۴) امان به هنگام هراس (۵) عدالت در هنگام سنجش اعمال (۶) برگ عبور از صراط (۷) هشتاد سال پیش از مردم وارد بهشت شدن». <sup>۲</sup>

۵- از زید بن ثابت نقل شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «کسی که علی را

(۱) - بحار الأنوار - ج ۲۷ - باب ثواب حبه و نصرهم و ولايتهم.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۶۸ - باب فضائل الشيعة.

أحبَّ عليّاً في حياته وبعد موته كتب الله له الأمن والإيمان ماطلعت شمس وما غربت، ومن أبغضه في حياته وبعد موته مات ميتة جاهليّة وحوسب بما عمل»<sup>۱</sup>.

«تاریخ بغداد»: سفیان الثوري، عن منصور بن المعتمر، عن جدته، عن عائشة، قال النبي صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام: «حسبك، ما تحبّك حسرة عند موته، ولا وحشة في قبره ولا فزع يوم القيامة»<sup>۲</sup>.

وعن عمر بن شبيبة، عن أبي جعفر عليه السلام في خبر طويل قال: «إذا كان يوم القيامة كان رسول الله صلى الله عليه وآله وعليّ عليه السلام وشيعته على كئيبان من المسك الأذفر، على منابر من نور، يحزن الناس ولا يجزنون، ويفزع الناس ولا يفزعون، ثم تلا هذه الآية «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعِ

در حیات و بعد از مرگ وی دوست داشته باشد، خداوند تا هنگامی که آفتاب طلوع و غروب می کند، برایش امن و ایمان می نویسد، و کسی که علی را در حال حیات و یا پس از مرگ وی دشمن بدارد، مانند اهل جاهلیت می میرد و از کارهایش بازجویی می شود»<sup>۱</sup>.

۶- در کتاب «تاریخ بغداد» از عایشه نقل شده که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «این نعمت برایت بس است که دوستدار تو هنگام مرگ هیچ حسرتی به دل و هیچ وحشتی در قبر و هیچ هراسی در روز قیامت نخواهد داشت»<sup>۲</sup>.

۷- از عمر بن شیبّه، از حضرت باقر (ع) نقل شده که فرمود: «روز قیامت پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) و شیعیانش در تپه‌هایی از مشک خوشبو بر فراز منبرهایی از نور می‌باشند؛ مردم اندوهگینند ولی آنان اندوهی ندارند؛ مردم هراسانند و ایشان بیمناک نیستند.»، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «مَنْ

(۱) - بحار الأنوار - ج ۳۹ - باب ۸۷.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۳۹ - باب ۸۷.

يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ». فالحسنه - والله - ولاية علي عليه السلام ثم قال: «لَا يَخْرُجُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَلَقَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»<sup>۱</sup>.

وعن عيون أخبار الرضا: قال رسول الله (ص): «من أحبنا أهل البيت حشره الله آمناً يوم القيامة»<sup>۲</sup>.

وعن أبي حمزة الثمالي عن الباقر(ع) عن النبي صلى الله عليه وآله في قوله: «لَا يَخْرُجُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ» الآيات، قال: «فيعطى ناقة فيقال: اذهب في القيامة حيث ماشئت، فإن شاء وقف في الحساب، وإن شاء وقف على شفير جهنم، وإن شاء دخل الجنة، وإن خازن النار يقول: يا هذا من أنت؟! أنبي أم وصي؟ فيقول: أنا من شيعة محمد وأهل بيته، فيقول: ذلك لك»<sup>۳</sup>.

جاء...»، «به خدا قسم، مراد از حسنه در این آیه ولایت علی (ع) می باشد.»، آن گاه امام باقر(ع) این آیه را تلاوت نمودند: «لَا يَخْرُجُهُمُ الْفَرْعُ...»<sup>۱</sup>.

۸- در کتاب عيون اخبار الرضا نقل شده که رسول خدا(ص) فرمود: «کسی که ما اهل بیت را دوست داشته باشد، خدا روز قیامت او را آسوده خاطر محشور فرماید»<sup>۲</sup>.

۹- ابو حمزه ثمالی از حضرت امام باقر(ع) نقل کرده که پیامبر اکرم(ص) درباره آیه «لَا يَخْرُجُهُمُ...» فرموده: «... پس شتری به آن شخص داده می شود و به او گویند: در عرصه قیامت هر جا که می خواهی برو. پس اگر بخواهد، در جایگاه حساب می ایستد و اگر بخواهد، بر گرانه جهنم می ایستد و اگر بخواهد، داخل بهشت شود و هر آینه نگهبان دوزخ سؤال می کند: تو کیستی؟ آیا پیامبری یا جانشین پیامبری؟ پس او گوید: من از شیعیان محمد و اهل بیت اویم نگهبان گوید: این مقام برای تو باد»<sup>۳</sup>.

(۱) - بحار الأنوار - ج ۶۸ - باب فضائل الشيعة، (الأنبياء-۱۰۳).

(۲) - بحار الأنوار - ج ۲۷ - باب ثواب حبه و نصرهم و ولايتهم.

(۳) - بحار الأنوار - ج ۳۹ - باب ۸۶.

وفي حديث عن رسول الله (ص) :

«يا عليُّ شيعتك المنتجبون، ولولا أنت وشيعتك ما قام لله دين، ولولا من في الأرض منكم لما أنزلت السماء قطرها. يا عليُّ لك كز في الجنة وأنت ذو قرنبا، شيعتك تعرف بجزب الله. يا عليُّ أنت وشيعتك القائمون بالقسط وخيرة الله من خلقه، يا عليُّ أنا أول من ينفض التراب عن رأسه وأنت معي ثم سائر الخلق. يا عليُّ أنت وشيعتك على الحوض تسقون من أحببتهم وتمنعون من كرهتم، وأنتم الآمنون يوم الفزع الأكبر في ظل العرش، يفرغ الناس ولا تفرعون، ويجزن الناس ولا تحزنون، فيكم نزلت هذه الآية: «إِنَّ

۱۰- در روایتی از رسول اکرم (ص) آمده است: «یا علی، شیعیان تو برگزیدگانند. اگر تو و شیعیانت نبودید، هرآینه برای خدا دینی استوار و پابرجا نمی گشت، و اگر در زمین از شما کسی نمی بود، آسمان باران خود را نمی بارید. یا علی، در بهشت از برای تو گنجی است و تو ذوالقرنین آن می باشی و شیعیانت بنام حزب الله شناخته می شوند.

یا علی، تو و شیعیانت قائم به قسط و عدالت گستر می باشید و شما برگزیدگان خدا از مخلوقاتش هستید.

یا علی، من اولین کسی خواهم بود که از قبر بیرون آمده و خاک از سر برفشانم و توبا من خواهی بود سپس سایر مردم.

یا علی، تو و شیعیانت بر لب حوض کوثر خواهید بود و به هر کس که مایل باشید، از آب آن می دهید و هر کس را که مایل نباشید، از نوشیدنش منع خواهید کرد. تو و شیعیانت در روز قیامت، در سایه عرش خدا از وحشت در امان خواهید بود، در حالی که مردم وحشت دارند، شما نمی ترسید و مردم اندوهگینند و شما اندوهی ندارید، این آیه درباره شما نازل شد که: «إِنَّ آلَ دِينَ...» یعنی کسانی



الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ. لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا  
 اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ. لَا يَخْرُجُ لَهُمُ الْفَرَغُ الْأَكْبَرُ وَتَلَقَّوهُمْ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي  
 كُنْتُمْ تُوعَدُونَ».<sup>۱</sup> وعن ابن علوان، عن جعفر، عن أبيه، عن علي بن  
 أبي طالب عليه السلام قال: «يخرج أهل ولايتنا يوم القيامة من قبورهم مشرقه  
 وجوههم، مستورة عوراتهم، آمنة روعاتهم، قد فرجت عنهم الشدائد، وسهلت لهم  
 الموارد، يخاف الناس ولا يخافون، ويحزن الناس ولا يحزنون، وقد أعطوا الأمن والإيمان،  
 وانقطعت عنهم الأحزان، حتى يحملوا على نوق بيض لها أجنحة، عليهم نعال من ذهب،  
 شركها<sup>۲</sup> النور، حتى يقعدون في ظلّ عرش الرحمن، على منابر من نور، بين أيديهم مائدة

که رحمت ما قبلاً شامل حال آنها شده، از آتش جهنم دور خواهند بود و آوای آن را هم نمی شنوند. آنها به آنچه مشتاق و مایل آند، جاویدان هستند. وحشت و هنگامه بزرگ، قیامت آنها را غمگین نمی نماید. فرشتگان به استقبال آنها آمده و می گویند: این است آن روزی که به شما وعده داده شده بود».

۱۱- از امام صادق (ع) از پدرش، از علی بن ابیطالب (ع) روایت شده که فرمود:  
 «اولیاء و دوستان ما روز قیامت با صورتهای نورانی و عورتهای پوشیده و خاطری  
 آرام و بدون ترس از قبرهایشان خارج می شوند شاید و سختیها از آنها برطرف و  
 راهها برایشان هموار است. مردم هراسانند و آنها نمی ترسند. مردم غمگینند و  
 آنها غمی بدل ندارند و به ایشان امان داده شده و اندوه آنان پایان یافته است.  
 آنها را برشتهای سپید بالدار سوار می کنند در حالی که کفشی از طلا  
 پوشیده اند که بند آن از نور است، تا آن که در زیر سایه عرش خدای رحمان بر  
 منبرهایی از نور بنشینند و از سفره ای که جلوییشان گسترده شده می خورند، تا آن

(۱) - الأنبياء - ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳. بحار الأنوار - ج ۳۹ - باب ۸۷.

(۲) - الشُّرْكُ ككُتِبَ جَمع شَرَاك ككُتَاب وَهُوَ سِر النُّعَل.

یا کلون علیها حتی یفرغ الناس من الحساب»<sup>۱</sup>.  
 وعن العباس بن الفضل، عن أبي زرعة، عن عثمان بن محمد بن  
 أبي شيبه، عن عبدالله بن نمير، عن الحارث بن حصيرة، عن زيد بن  
 وهب، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:  
 «ولايي وولاية أهل بيتي أمان [براءة خ. ل.] من النار.»<sup>۲</sup> إلى غير ذلك من  
 الروايات.

فضل أهل البيت (عليهم السلام) ومحبتهم  
 نذكر عدداً من الأحاديث الواردة بهذا الصدد، وهي مروية عن  
 أهل السنة والشيعة:

منها - ما ذكره ابن المغازلي في كتاب «مناقب علي بن أبي  
 طالب»<sup>۳</sup> مسنداً عن ابن عباس قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

هنگام که مردم از حساب فارغ شوند»<sup>۱</sup>.  
 ۱۲- ابن عباس از رسول خدا روایت کند که فرمود: «تولّی و دوستی من و  
 اهل بیت من، مجوز ایمنی از آتش جهنم است»<sup>۲</sup>.

### فضل اهل بیت و دوستانشان

در این باره روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی نقل گردیده که ما به ذکر  
 برخی از آنها اکتفا می کنیم:  
 روایت است که رسول خدا (ص) فرمود: «سوگند به آن که جانم به دست

(۱) - بحار الأنوار - ج ۶۸ - باب فضائل الشيعة.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۲۷ - باب ثواب حبه و نصرهم و ولايتهم.

(۳) - ص ۱۱۹ - منشورات المكتبة الإسلامية بطهران.

والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَزُولُ قَدَمَا عَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنْ عَمْرِهِ فِيمَا<sup>۱</sup> أَفْنَاهُ؟، وَعَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ؟، وَعَنْ مَالِهِ فِيمَا أَنْفَقَهُ وَمَا اكْتَسَبَهُ؟، وَعَنْ حَبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟»<sup>۲</sup>.

وذكر الحافظ ابن المغازلي في «مناقب علي بن أبي طالب»<sup>۳</sup>، مسنداً إلى معاوية بن حيدة القشيري قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعلي: «يا علي لا يبالي من مات وهو يبغضك مات يهودياً أو نصرانياً».

وذكر ابن المغازلي أيضاً في نفس الكتاب<sup>۴</sup> مسنداً إلى ابن عباس: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إذا كان يوم القيامة أمر الله

اوست، بنده روز رستاخیز قدم از قدم بردارد مگر از «چهار چیز» از او پرسند. در باره عمرش که در چه کاری سپری کرده، و از بدنش که در چه راهی کهنه کرده، و در مورد اموالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی مصرف کرده، و از دوستی ما خاندان»<sup>۵</sup>.

ابن مغازلی از قشیری نقل می کند که شنیدم رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود: «یا علی آن کس که تورا دشمن دارد، باکی نیست که یهودی یا نصرانی بمیرد.» و نیز در همان کتاب از ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل کند که فرمود:

(۱) — هكذا في المصدر ونسخة قديمة من «ينابيع المودة» طبع النجف الأشرف، والظاهر: «فيم أفناه».

(۲) — ذكر هذا الحديث العلامة الشيخ محمد مهدي الحائري في «الكوكب الدرّي» نقلاً عن المناقب نقلاً عن الثعلبي وأبي القاسم القشيري وابن بطة، وكلهم من علماء أهل السنة. وذكره أيضاً الحافظ القندوزي في ينابيع المودة (ص ۱۱۲ و ۱۱۳).

(۳) — ص ۵۱ - منشورات المكتبة الإسلامية بطهران.

(۴) — ص - ۱۳۱.

(۵) این حدیث را علامه شیخ محمد مهدی حائری در کتاب «الکوکب الدرّي» از «مناقب» به نقل از ثعلبی و ابوالقاسم قشیری و ابن بطة (که همگی از دانشمندان اهل سنت می باشند) ذکر نموده و نیز حافظ قندوزی در «ينابيع المودة» صفحه ۱۱۲، ۱۱۳ ذکر کرده است.

جبرئیل آن مجلس علی باب الجنة فلا يدخلها إلا من معه براءة من علي بن أبي طالب». و ذکر ابن المغازلی أيضاً<sup>۱</sup> مسنداً إلى الزهري قال: سمعت أنس بن مالك يقول: والله الذي لا إله إلا هو لسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: «عنوان صحيفة المؤمن حب علي بن أبي طالب». و ذکر ابن المغازلی أيضاً<sup>۲</sup> مسنداً إلى أمير المؤمنين (ع) أنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إنك قسم النار وإنك تفرع باب الجنة وتدخلها بغير حساب».

و ذکر القندوزي في «ينابيع المودة»<sup>۳</sup> مسنداً إلى ابن عمر قال: قال رسول الله لعلي: «فأنت قسم الجنة والنار». و روى ابن المغازلي أيضاً<sup>۴</sup> مسنداً إلى ثمامة بن عبدالله بن أنس عن أبيه عن جده قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا كان

«هرگاه روز قیامت شود، خداوند جبرئیل را فرمان دهد تا بر در بهشت نشیند، داخل نشود مگر کسی که برات آزادی از علی بن ابیطالب (ع) داشته باشد». انس بن مالک گفت: سوگند به خدایی که جزا و خدایی نیست، شنیدم که رسول خدا (ص) می فرمود: «سر لوحه نامه عمل مؤمن دوستی علی بن ابیطالب (ع) است». ابن مغازلی از علی بن ابیطالب نقل کند که رسول خدا (ص) به من فرمود: «تو صاحب اختیار آتش هستی، در بهشت را کوییده بی حساب وارد می شوی». قندوزی از عبدالله بن عمر روایت کرده که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تو تقسیم کننده بهشت و جهنمی».

انس از رسول خدا (ص) روایت کرده: «چون روز قیامت صراط بردوزخ کشیده

(۱) - ص - ۲۴۳.

(۲) - ص - ۶۷.

(۳) - ص - ۸۳ و ۸۴.

(۴) - نفس المصدر - ص ۲۴۲.

يوم القيامة ونصب الصراط على شفير جهنم لم يجز إلا من معه كتاب ولاية علي بن أبي طالب» .

وروى ابن المغازلي أيضاً<sup>۱</sup> مسنداً إلى ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «عليّ يوم القيامة على الحوض لا يدخل الجنة إلا من جاء بجواز من علي بن أبي طالب» .

وروى ابن المغازلي في «مناقب علي بن أبي طالب»<sup>۲</sup> مسنداً إلى سلمان قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعليّ: «يا عليّ محبتك محبي ومبغضك مبغضي» .

وروى ابن المغازلي أيضاً<sup>۳</sup> مسنداً إلى زر بن حبیش عن عليّ عليه السلام أنه قال: «والذي خلق الحبة وبرأ النسمة إن في عهد النبي الأمي صلى الله عليه وآله وسلم إليّ أنه لا يجبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق» .

شود، از آن نگذرد مگر کسی که با او نوشته ولایت علی بن ابی طالب باشد». و نیز ابن مغازلی از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «علی (ع) روز قیامت کنار کوثر است، وارد بهشت نشود مگر کسی که برگ عبور از علی بن ابیطالب (ع) داشته باشد.» همچنین او از سلمان روایت کرده که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «یا علی، دوستدار تو، دوستدار من و دشمن تو، دشمن من است» .

زر از علی (ع) روایت کند که فرمود: «سوگند به آنکه دانه را آفرید و زنده ها را جان داد، همانا در پیمان پیامبر امی (ص) است که فرمود: یا علی، دوست ندارد تو را جز مؤمن و دشمن ندارد تو را جز منافق.» و نیز از ابی سعید خدری نقل

(۱) - نفس المصدر - ص ۱۱۹ .

(۲) - ص ۱۹۶ - منشورات المكتبة الإسلامية بطهران .

(۳) - مناقب علي بن أبي طالب - ص ۱۹۰ .

وروی ابن المغازلی أيضاً<sup>۱</sup> مسنداً إلى أبي سعيد الخدري قال: صعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المنبر فقال: «والذي نفس محمد بيده لا يغيظنا (أهل البيت) أحد إلا أكبه الله في النار».

وروی القندوزی فی «ینابیع المودة»<sup>۲</sup> نقلاً عن مسند أحمد مسنداً إلى علي عليه السلام قال: «طلبني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فوجدني في حائط نائماً، فوكزني برجله فقال: قم والله لأرضينك، أنت أخي وأبو ولدي تقاتل على سني ومن مات على عهدي فهو في كز الله ومن مات على عهدك فقد قضى غبه ومن مات بجك بعد موتك يختم الله له بالأمن والإيمان ماطلعت الشمس أو غربت».

وروی القندوزی أيضاً<sup>۳</sup> مسنداً إلى أبي ذر عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: «إن جبرائيل عليه السلام نزل

کند که پیامبر(ص) بر فراز منبر فرمود: «سوگند به خدایی که جان محمد به دست اوست، ما خانواده را دشمن ندارد مگر آنکه خداوند او را به رو درآتش افکند».

قندوزی از علی بن ابیطالب(ع) روایت کرده که پیامبر(ص) پی من می گشت، تا مرا کنار دیواری خوابیده یافت، با پایش بیدارم کرد و فرمود: «برخیز به خدا سوگند تو را خشنود می کنم، تو برادرم و پدر فرزندان منی، بر سنت من مبارزه می کنی و هرکس بر پیمان من بمیرد، در حمایت خداست و آن که بر پیمان تو بمیرد به تحقیق که راهش را پیموده و آن کس که پس از مرگ تو بردوستی تو بمیرد، خداوند کارش را به خوبی پایان دهد، مادامی که خورشید طلوع و غروب کند».

اباذر از علی(ع) از پیامبر(ص) روایت کند که فرمود: «به درستی که جبرئیل فرود آمد، پس گفت: ای محمد(ص) همانا خداوند فرمان می دهد تو را

(۱) - مناقب علی بن ابی طالب - ص ۱۳۸.

(۲) - ص ۱۲۴ - منشورات مکتبه بصیرتی بیابان.

(۳) - ینابیع المودة - ص ۱۲۵.

فقال: يا محمد إن الله يأمرك أن تحبّ علياً وتحب من يحبه». .

وأخرج القندوزي أيضاً<sup>۱</sup> مسنداً إلى ابن عباس قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «لواجتمع الناس على حب علي بن أبي طالب لما خلق الله النار».

وأخرج القندوزي أيضاً<sup>۲</sup> مسنداً إلى ابن عباس قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يا عليّ ما مثلك في الناس إلا كمثل سورة قل هو الله أحد في القرآن من قرأها مرة فكأنما قرأ ثلث القرآن ومن قرأها مرتين فكأنما قرأ ثلثي القرآن ومن قرأها ثلاث مرات فكأنما قرأ القرآن كلّهُ، وكذا أنت يا عليّ من أحبّك بقلبه فقد أخذ ثلث الإيمان ومن أحبّك بقلبه ولسانه فقد جمع الإيمان كلّهُ، والذي بعثني بالحق نبياً لو أحبّك أهل الأرض كما يحبّك أهل السماء لما عذب الله أحداً منهم بالنار».

که علی و دوستان علی را دوست بداری».

قندوزی از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود: «اگر مردم بر دوستی علی بن ابیطالب گرد می آمدند خداوند آتش را نمی آفرید.» و نیز آن حضرت فرمود: «یا علی، مثال تو در میان مردم نیست مگر مانند سوره قل هو الله احد در قرآن. هر کس آن را یک بار بخواند، گویا یک سوم قرآن را خوانده و آن کس که دو بار بخواند، گویا دو سوم قرآن را خوانده و آن کس که سه بار بخواند، گویا تمام قرآن را خوانده؛ همچنین است دوستی تو ای علی هر کس تو را با دلش دوست بدارد، یک سوم ایمان را داراست و هر کس بدل و زبانش تو را دوست بدارد، دو سوم ایمان را و آن کس که با دل و زبان و دستش دوستت بدارد، تمام ایمان را داراست. سوگند به خدایی که مرا به راستی برانگیخت، اگر دوست بدارند تو را اهل زمین چنانچه اهل آسمان تو را دوست دارند، خداوند احدی از آنان

وروی القندوزی أيضاً<sup>۱</sup> نقلاً عن الطبرانی مسنداً إلى ابن عباس قال: نزلت في علي أكثر من ثلاثمائة آية في مدحه .

وروی ابن المغازلی فی «مناقب علی بن ابی طالب»<sup>۲</sup> مسنداً إلى هرون الرشید عن أبیه المهدي عن المنصور عن أبیه عن أبیه عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك» .

وقال الحاكم الحسكاني<sup>۳</sup> أيضاً: أخبرنا أبو عثمان سعيد بن محمد الحبري، أخبرنا جدي أحمد بن إسحاق الحبري، أخبرنا جعفر بن سهل، أخبرنا أبو زرعة وعثمان بن عبدالله القرشي قالوا: أخبرنا ابن لهيعة عن أبي الزبير عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «باعلي لو أن أمي صاموا حتى صاروا كالأوتاد وصلوا حتى صاروا كالخنايا ثم أبغضوك را به آتش نسوزاند» .

همچنین قندوزی از طبرانی، از ابن عباس روایت کرده که گفت: «در مدح حضرت علی (ع) بیش از ۳۰۰ آیه نازل شده است» .

ابن مغازلی از هارون الرشید، از پدرش مهدی، از پدرش منصور، از پدرش، از جدش، از ابن عباس روایت کرده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «مثال خاندان من در میان شما مثال کشتی نوح است، هرکس به آن پیوست، نجات یافت و هرکس که از آن سر پیچید، نابود گشت» .

حاکم حسکانی از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: «اگر امت من آن قدر روزه بگیرند که مانند میخها در زمین فرو شوند و نماز بخوانند تا خمیده قد

(۱) - ینابیع المودة - ص ۱۲۶ طبع طهران.

(۲) - ص ۱۳۲

(۳) - شواهد التنزیل - ج ۱ - ص ۴۲۶ - منشورات الأعلمی - بیروت.



لأكتبهم الله على مناخرهم في النار» .

ونقل صاحب مجمع البيان هذه الرواية عن الحسكاني ، إلا أنه ذكر « الحميري » بدل « الحبري » .

وروی الحسكاني هذا الحديث أيضاً بسند آخر<sup>۱</sup> .

وروی الحسكاني<sup>۲</sup> أيضاً : حدثني أبو سهل الجامعي ، حدثنا أبو حفص عمر بن أحمد ، حدثنا أبو الحسن نمل بن عبدالله بن علي الصوفي ، حدثنا أبو اسحاق إبراهيم بن الحسين التستري ، حدثنا الحسن بن إدريس الحريري ، حدثنا أبو عثمان الجحدري عن فضال بن جبیر ، عن أبي أمامة الباهلي قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : « إن الله خلق الأنبياء من شجر شق وخلقني وعلياً من شجرة واحدة فأنا أصلها وعلي فرعها والحسن والحسين ثمارها وأشياعنا أوراقها فن تعلق بغصن من أغصانها نجا ومن زاغ هوى ولو أن عابداً عبد الله ألف عام ، ثم ألف عام ، ثم ألف عام ثم لم يدرك محبتنا أكتبه الله

گردند ولی تو را دشمن دارند، هرآینه خداوند آنان را به رودر آتش افکند»<sup>۳</sup> .  
صاحب مجمع البيان این روایت را از حسکانی نقل کرده جز آن که به جای حبری ، حمیری گفته ، و حسکانی این روایت را به سند دیگری نقل کرده است .  
ابی امامة باهلی روایت کند که رسول خدا (ص) فرمود : «همانا خداوند پیامبران را از درختان گوناگون آفرید و من و علی را از یک درخت آفرید پس من ریشه آن درخت و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه آن درخت و شیعیان ما برگهای آن درختند . بنابراین هرکس به شاخه ای از شاخه های آن آویزان شود ، نجات یابد و کسی که روبرگرداند ، سقوط کند و اگر کسی خدا را هزار سال بندگی کند ، پس از آن هزار سال دیگر و پس از آن هم هزار سال دیگر ، سپس

(۱ و ۲) - شواهد التنزیل - ج ۱ - ص ۴۲۸ و ۴۲۹ .

(۳) شواهد التنزیل - جلد ۱ - صفحه ۴۲۶ .

علی منخریه فی النار، ثم تلا: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ». <sup>۱</sup>  
 ومثل هذه الأحاديث والروایات كثيرة مستفیضة عن طریق  
 الفریقین بحيث تضیق هذه الرسالة عن استيعابها كلها. وقد أجاد جار  
 الله الزمخشري في قوله:

كثُرَ الشُّكُّ وَالْخِلَافُ وَكُلُّ  
 يَدْعِي الْفَوْزَ بِالصَّرَاطِ السَّوِيِّ  
 فَأَعْتَصَمِي بِإِلَهِ سِوَاهُ،  
 ثُمَّ حُبِّي لِأَحْمَدٍ وَعَلَيَّ  
 فَازَ كَلْبٌ بِحُبِّ أَصْحَابِ كَهْفٍ  
 كَيْفَ أَشْقَىٰ بِحُبِّ آلِ النَّبِيِّ. <sup>۲</sup>

دوستی ما را نداشته باشد، خداوند او را به رودر آتش افکند. آن گاه این آیه را  
 خواند: «قُلْ لَا...» <sup>۳</sup>.

همانا روایات از طریق شیعه و سنی به قدری زیاد است که این مختصر را  
 گنجایش آن نباشد. جارالله زمخشری چه نیکو سروده، چنانچه در کشکول  
 شیخ بهائی نقل کرده است:

كثُرَ الشُّكُّ وَالْخِلَافُ... فَأَعْتَصَمِي بِإِلَهِ...<sup>۴</sup> فَازَ كَلْبٌ بِحُبِّ <sup>۵</sup>

(۱) - الشوری - ۲۳. و ذکر ابن حجر المیتمی فی «الصواعق المحرقة» (ص ۱۶۹ و ۱۷۰) عن أحمد  
 والظہیرانی وابن أبی حاتم والحاکم عن ابن عباس أن هذه الآية لما نزلت قالوا: یا رسول الله من  
 قربتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال: علی وفاطمة وابنائهما. و ذکر ابن حجر مثل ذلك

(۲) - کشکول الشیخ البهائی.

(۳) «بگوای پیامبر: برای رسالتم پاداشی جز محبت به خویشاوندانم نمی خواهم.» سوره شوری - آیه ۲۳.  
 ابن حجر از ابن عباس روایت کرده که وقتی این آیه نازل شد، گفتند: یا رسول الله، خویشاوندان تو که  
 دوستی آنان بر ما واجب است، کیستند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسرشان (ع).

و این حجر به سندهای دیگر نیز مانند ابن روایت را ذکر کرده است.

(۴) تردید و مخالفت بسیار است ولی همگان ادعای رستگاری به راه راست را دارند.

(۵) پس چنگ زدنم به این است که جز او خدایی نیست و پس از آن، دوستی محمد (ص) و علی (ع).

(۶) سگی با دوستی اصحاب کهف به رستگاری رسید، با محبت و دوستی آل پیامبر چگونه بیچاره و بدبخت  
 باشم؟! (هرگز: اگر کسی حقیقتاً محب علی و اولادش باشد نجات می یابد. مترجم).

## شفاعة أهل البيت

ومما يؤمن من الفزع الأكبر يوم القيامة الشفاعة. روى الحسكاني<sup>۱</sup> مسنداً إلى جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام في تفسير قوله تعالى: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صِدِّيقٍ حَمِيمٍ.»<sup>۱</sup> قال:

«نزلت هذه الآية فينا وفي شيعتنا، وذلك أن الله يفضلنا ويفضل شيعتنا بأن نشفع، فإذا رأى ذلك من ليس منهم قال: فما لنا من شافعين.»

وروى الحافظ سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي في «ينابيع المودة»<sup>۲</sup> في تفسير آية «وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمَاتٍ بِسْمَتِهِمْ»<sup>۲</sup>

## شفاعت خاندان پيامبر

از چیزهایی که از بیم و ترس بزرگ رستاخیز ایمنی می آورد شفاعت است. حسکانی از امام صادق (ع) از پدرانش در تفسیر آیه کریمه: «فَمَا لَنَا...»<sup>۱</sup> روایت کرده که فرموده است: «این آیه درباره ما و شیعیان ما نازل شده، بدین جهت که خداوند ما و شیعیان ما را برتری داده که شفاعت کنیم. پس کسی که شیعه ما نیست، وقتی آن را ببیند، می گوید: برای ما شفاعت کننده ای نیست.» قندوزی در تفسیر آیه کریمه: «وَعَلَى الْأَعْرَافِ...»<sup>۲</sup> از اصبع بن نباته روایت کرده که گفت: خدمت حضرت

(۱) — شواهد التنزیل - ج ۱ - ص ۴۱۸.

(۲) — ص ۱۰۲ - منشورات مکتبة بصیرتی.

(۱) «پس برای ما شفاعت کننده دوست مهربانی نیست.» سوره شعراء- آیات ۱۰۰، ۱۰۱.

(۲) «بر اعراف (جایگاهی میان دوزخ و بهشت) مردانی هستند که بشناسند هر کدام را بسیمایشان.» سوره

اعراف- آیه ۴۶.

مسنداً إلى الأصمغ بن نباتة عن عليّ عليه السّلام قال: كنت عند عليّ رضي الله عنه فأتاه ابن الكوا فسأله عن هذه الآية فقال: «ويحك يا ابن الكوا نحن نقف يوم القيامة بين الجنة والنار فنأجبنا عرفناه بسمياه فأدخلناه الجنة ومن أبغضنا عرفناه بسمياه فأدخلناه النار».

ونقل القندوزي مثله أيضاً من طرق أخرى.

وأخرج ابن حجر الهيثمي المكي في «الصواعق المحرقة»<sup>۱</sup> قال: صح عنه عليه الصلاة والسّلام أنه قال على المنبر: «مابال أقوام يقولون: إن رحم رسول الله لا ينفذ قومه يوم القيامة؟! بلى والله إنّ رحمي موصولة في الدنيا والآخرة وإني - أياها الناس - فرط لكم على الحوض».

وقال ابن حجر أيضاً<sup>۲</sup>: أخرج الديلمي مرفوعاً: «من أراد التوسل إليّ وأن يكون له عندي يد أشفع له بها يوم القيامة فليصل أهل بيتي ويدخل السرور عليهم».

علی (ع) بودم، ابن کوا آمد و از حضرت در مورد این آیه پرسید. فرمود: «وای بر تو ای پسر کوا! ما روز رستاخیز میان بهشت و دوزخ می ایستیم، پس دوستانمان را از چهره هایشان بشناسیم و به بهشت وارد کنیم.»، قندوزی مانند این روایت را با سندهای دیگر نیز نقل کرده است. ابن حجر گفته است که به روایت صحیح وارد شده: پیامبر اکرم (ص) بر منبر فرمود: «چه شده است مردمی را که می گویند: خویشاوندی من روز قیامت سودی نمی رساند!، بخدا قسم همانا خویشاوندی من در دنیا و آخرت پیوستگی دارد، همانا ای مردم در کنار کوثر پیشرو شما هستیم تا آن را مهیا کنیم». همچنین او از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: «کسی که می خواهد به من برسد و نزد من فریاد رسی داشته باشد که با آن برای او شفاعت کنم، به خاندان من نیکی کند و آنان را شادمان نماید.» و نیز از حاکم روایت کند که به

(۱) - ص ۱۵۵ - منشورات مکتبة القاهرة.

(۲) - الصواعق المحرقة - ص ۱۷۶.

وروی ابن حجر الهیتمی<sup>۱</sup> أيضاً عن الحاكم أن رسول الله (ص) بلغه أن قائلاً قال لبريدة: إن محمداً لن يغني عنك من الله شيئاً، فخطب ثم قال: «مابال أقوام يزعمون أن رمي لا ينفع بل حتى جباً وحكم (هما قبيلتان من اليمن). إني لأشفع فأشفع حتى أن من أشفع له فيشفع حتى أن إبليس ليتناول طمعاً في الشفاعة».

وقال ابن حجر الهیتمی أيضاً<sup>۲</sup>:

«روى البزار أن صفية عمّة رسول الله (ص) توفي لها ابن فصاحت، فصبرها النبي (ص) فخرجت ساكته، فقال لها عمر: إن قرابتك من محمد (ص) لا تغني عنك من الله شيئاً، فبكت فسمعها النبي (ص) — وكان يكرمها ويحبّها — فسألها فأخبرته بما قال عمر، فأمر

پیامبر خبر رسید که کسی به بُریده گفته است: همانا محمد تورا از چیزی بی نیاز نمی کند. پیامبر اکرم (ص) سخنرانی کرد و فرمود: «چیست که گروهی از مردم می پندارند خویشی من فایده ندارد؟! آری قبیلۀ «جُبأ» و «حَكَم» را هم شفاعت می کنم و پذیرفته می شود و آنان را که من شفاعت کرده ام، شفاعتشان پذیرفته می شود، به طوری که شیطان هم در شفاعت من طمع می کند».

ابن حجر از بزار روایت کرده که صفیه عمّه پیامبر اکرم (ص) پسری را از دست داد و فریاد برآورد. پیامبر (ص) او را وادار به صبر نمود. پس به آرامی و سکوت بیرون رفت. عمر گفت: خویشاوندی تو با پیامبر تورا از خدا بی نیاز نکند و برای تو فایده ای ندارد. صفیه گریه کرد و پیامبر (ص) شنید. رسول خدا عمه اش را گرامی و دوست می داشت.

سبب گریه را از او پرسید. سخن عمر را به عرض وی رسانید. بلال را فرمان

(۱) — الصواعق المحرقة - ص ۱۵۶.

(۲) — الصواعق المحرقة - ص ۲۳۱.

بلالا فنادی بالصلاة فصعد المنبر، ثم قال (ص): «ما بال أقوام يزعمون أن قرابي لا تنفع؟!، كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة إلا نسي وسبي، فإنها موصولة في الدنيا والآخرة».

وذكر الحافظ ابن المغازلي في «مناقب علي بن أبي طالب»<sup>۱</sup> مسنداً إلى جابر بن عبدالله قال: لما قدم علي بن أبي طالب بفتح خيبر قال له النبي صلى الله عليه وآله: «يا علي لولا أن تقول طائفة من أمي فيك ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك مقالاً لا تمر بملا من المسلمين إلا أخذوا التراب من تحت رجلك وفضل طهورك يستشفون بهما. ولكن حسبك أن تكون مني بمنزلة هرون من موسى غير أنه لا نبي بعدي، وأنت تبرئ ذممي، وتستر عورتي، وتقاتل علي سني، وأنت غداً في الآخرة أقرب الخلق مني، وأنت على الحوض خيلفي، وإن شيعتك

داد تا مردم را برای نماز فرا خواند، سپس بر فراز منبر شد. آن گاه فرمود: «چیست که بعضی مردم می پندارند خویشی من فایده ای ندارد؟! روز قیامت حسبها و نسبها قطع شوند جز نسبت و خویشی من، که همانا در دنیا و آخرت پیوستگی دارد». ابن مغازلی از جابر بن عبدالله روایت کرده: هنگامی که در فتح خيبر علی بن ابیطالب (ع) بر پیامبر وارد شد، رسول خدا (ص) به او فرمود: «اگر نبود این که گروهی از امت من درباره تو، می گفتند آنچه را نصاری درباره عیسی بن مریم گفته اند، هرآینه به تو سخنی می گفتم که بر کسی نمی گذشتی، مگر آن که خاک زیر پا و آب وضویت را گرفته و از آن شفا می جستند. لیکن برای تو همین بس است که برای من همانند هارون نسبت به موسی می باشی، جز آن که پس از من پیامبری نیست و تو از عهده کفالت من برآیی و عورتم را بپوشی و بر سنت من بجنگی و تو فردای قیامت نزدیکترین مردم به من هستی، بر حوض جانشین من باشی و همانا شیعیان تو بر منبرهای نور با صورتهای درخشان اطراف من هستند،

على منابر من نور مبيضة وجوههم حولي أشفع لهم ويكونون في الجنة جبراني...»

من هم الشفعاء؟ ومن هم المشفوع لهم؟

والآيات والأخبار الواردة في باب الشفاعة كثيرة بمضامين مختلفة،

إنما الكلام في أمور ثلاثة:

أ - من هم الشفعاء؟ وما هي طبقاتهم؟

ب - على أي شيء تقع شفاعتهم، أَعلى إعلاء الدرجة أم على

غفران الذنوب؟

ج - لأية طائفة من الطوائف المختلفة تكون شفاعتهم؟

فنقول: إن ما استفاد من الآيات والأخبار المتضاربة في هذا الباب هو

أن الشفعاء هم الأنبياء والأئمة والعلماء والشهداء والمؤمنون الذين وعدهم

برای ایشان شفاعت می کنم و آنان در بهشت همسایگان من باشند».

**شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان کیانند؟**

آیات و روایات در باب شفاعت با مضامین گوناگون بسیار رسیده و بحث در

سه مورد است:

الف- شفاعت کنندگان کیانند و چند دسته اند؟

ب- شفاعت آنان برای چیست؟ برای بالا رفتن درجه یا آمرزش گناهان؟

ج- شفاعت آنان برای چه گروهی از گروههای مختلف خواهد بود؟

بنابر این میگوییم: آنچه از آیات و روایات فراوان در این موضوع استفاده

می شود این است که شفاعت کنندگان عبارتند از: پیامبران، امامان،

دانشمندان، شهیدان و مؤمنان. اینان کسانی هستند که خداوند وعده داده

شفاعتشان را بپذیرد.

الله تعالی بقبول شفاعت‌هم. و إن شفاعت‌هم هي لأمة الإسلام لاينالها الكافرون الجاحدون لرسالة محمد صلى الله عليه وآله وسلم، فهؤلاء لايشفعون ولايشفع لهم. و إن الشفاعة تقع على غفران الذنوب لا على إعلاء الدرجة في الجنة كما ذهب إليه بعضهم فقد ذكروا: أن الشفاعة هي للمؤمنين من أهل الجنة بمعنى طلب إعلاء درجاتهم فيها وليست للمؤمنين المذنبين المستحقين للنار. وقال آخرون: إنما الشفاعة للمؤمنين المذنبين من أهل النار، وهو الصحيح لأن الآيات والأخبار وماورد في تفسيرها من الثقة يثبت هذا القول ويؤيده.

ونذكر بعض الآيات والأخبار. أما الآيات فمنها قوله تعالى: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»<sup>۱</sup> قال الطبرسي

و شفاعت آنان برای امت پیامبر اسلام است و کفار و منکرین رسالت حضرت محمد (ص) را شامل نمی شود. پس نه اینان شفاعت می کنند و نه از آنان شفاعت می شود. همانا شفاعت برای آمرزش گناهان است نه برای بالا رفتن درجه در بهشت، چنانچه بعضی گفته اند که: شفاعت برای مؤمنین از اهل بهشت (به معنای خواستن درجات عالیه) است و شامل حال مؤمنین گناهکار که سزاوار آتشند نمی شود! . گروهی دیگر گفته اند که شفاعت برای مؤمنین گناهکاری می باشد که سزاوار آتشند و این درست است، زیرا صریح بعضی آیات و روایات و تفاسیر که از دانشمندان موثق رسیده این گفتار را ثابت کرده و تأیید می نماید.

ما آیات و روایاتی را برای اثبات مطالب بالا می آوریم. از آن جمله آیه کریمه: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ...»<sup>۱</sup> مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه گفته:

(۱) «آن روز شفاعت فایده ندارد مگر برای آن کس که خدای مهربان اجازه دهد و گفتارش را بپسندد.» سوره



في تفسيرها: أي لا تنفع ذلك اليوم شفاعة أحد في غيره إلا شفاعة من أذن الله له في أن يشفع ورضي قوله فيها، من الأنبياء والأولياء والصالحين والصدّيقين والشهداء<sup>۱</sup>.

ونقل المجلسي عن تفسير علي بن إبراهيم في تفسير هذه الآية، أنه: «لا يشفع أحد من أنبياء الله ورسله يوم القيامة حتى يأذن الله له إلا رسول الله صلى الله عليه وآله، فإن الله قد أذن له في الشفاعة من قبل يوم القيامة، والشفاعة له وللأئمة من ولده ثم بعد ذلك للأنبياء صلوات الله عليهم»<sup>۲</sup>. ومنها: «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا»<sup>۳</sup> فسرت بتشفيعه صلى الله عليه وآله في أمته.

«یعنی شفاعت هیچ کس درباره دیگری فایده ندارد، جز کسی که خداوند به او اجازه دهد که شفاعت کند و گفته اش را بپسندد، و آنان عبارتند از: پیامبران، اولیاء، نیکوکاران، راستگویان و شهدا»<sup>۱</sup>.

مرحوم مجلسی از علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه نقل کرده: هیچیک از پیامبران و فرستادگان خدا در روز رستاخیز شفاعت نمی کند تا خدا به او اجازه دهد مگر پیامبر اسلام (ص). به درستی که پیش از رسیدن روز قیامت خداوند اجازه شفاعت کردن را به آن حضرت داده است و شفاعت برای پیامبر (ص) و امامان از فرزندان او پس برای دیگر پیامبران- که درود خدا بر همه آنان باد- می باشد<sup>۲</sup>.

از جمله آیات مربوط به بحث این آیه مبارکه می باشد: «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ...»<sup>۳</sup> که در باره شفاعت نمودن پیامبر از امتش تفسیر شده است. همچنین

(۱) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۲.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۸.

(۳) «امید است خداوند تو را در جایگاهی پسندیده برانگیزد.» - سوره اسراء- آیه ۷۹.

ومنها قوله تعالى: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ سَيْنًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»<sup>۱</sup>.

جاء في مجمع البيان في تفسيرها: فعندنا هي محتصة بدفع المضار وإسقاط العقاب عن مستحقه من مذنبی المؤمنین.

وجاء في تفسير التبيان: «وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» مخصوص عندنا بالكفار لأن حقيقة الشفاعة عندنا أن يكون في إسقاط المضار دون زيادة المنافع، والمؤمنون — عندنا — يشفع لهم النبي فيشفعه الله تعالى ويسقط بها العقاب عن المستحقين من أهل الصلاة لما روي من قوله: «ادخرت شفاعتي لأهل الكبائر من أمي.»، وإنما قلنا: لا تكون في زيادة المنافع، لأنها

آیه کریمه: «وَأَتَّقُوا يَوْمًا...»<sup>۱</sup> یعنی «و بترسید از روزی که هیچ کس مشکلات دیگری را رفع نمی نماید، و هیچ شفاعتی از کسی درباره دیگری پذیرفته نشود، و فدایی به جای کسی نخواهند گرفت و هیچ یاری کننده ای در آن روز نخواهد بود». در تفسیر مجمع البیان آمده که: این آیه - به اعتقاد ما - مخصوص به رفع ضرر و اسقاط عذاب از مستحقان عذاب (که همان مؤمنان گنهکار هستند) می باشد. در تفسیر تبیان آمده که آیه: «وَلَا يُقْبَلُ...» یعنی «نزد ما هیچ شفاعتی از کسی قبول نمی شود» مخصوص کفار است، چون به اعتقاد ما حقیقت شفاعت اینست که زیانها را نابود می کند، بدون این که بر منافع بیفزاید. همچنین معتقدیم که پیغمبر(ص) برای مؤمنین شفاعت می کند، و خدا هم شفاعتش را می پذیرد و بسبب این شفاعت، عذاب را از اهل ایمانی که مستحق عذابند اسقاط می کند، چون روایت شده که پیغمبر(ص) فرمود: «شفاعتم را برای مرتکبین گناهان کبیره از اتم ذخیره نمودم». دلیل مطلب (شفاعت برای افزایش منافع

لواستعملت في ذلك لكان أحدنا شافعاً في النبي(ص) إذا سأل الله تعالى أن يزيده في كراماته وذلك خلاف الإجماع، فعلم بذلك أن الشفاعة مختصة بما قلناه، وعلم بثبوت الشفاعة أن النبي في الآية يختص بالكفار دون أهل القبلة. انتهى. وهكذا في تفسير الميزان ما يقرب من هذا المعنى.

وأما الأحاديث فقد بلغ ماورد منها حد التواتر، فمن ذلك قوله (ص): «إن من أمتي من سيدخل الله الجنة بشفاعته أكثر من مضر».<sup>۱</sup>

ومنها ما عن أنس بن مالك: «لكل نبي دعوة قد دعا بها وقد سأل سؤلاً وقد أخبات دعوتي لشفاعتي لأمتي يوم القيامة».<sup>۲</sup>

ومنها: «ثلاثة يشفعون إلى عزوجل فيشفعون: الأنبياء ثم العلماء ثم الشهداء».<sup>۳</sup>

نیست) اینست که اگرچنین می بود، پس هرکدام از ما شفیع پیامبر(ص) می شد، آنگاه که از خدا می خواست که بر کرامات آن حضرت بیفزاید. حال آن که این مخالف اجماع است، بنابراین، معلوم می شود که شفاعت فقط برای اسقاط عذاب است. و با اثبات شفاعت فهمیدیم که نفی شفاعت (که در آیه آمده) مخصوص کفار است (نه مسلمانان). در تفسیر المیزان نیز مشابه همین مطلب آمده است.

اما روایات به حد تواتر است، یعنی به قدری زیاد است که در آن نتوان شک و تردید نمود. از جمله فرمایش پیامبر اکرم(ص) است که فرمود: «همانا از امت من، آنان را که خدا به وسیله شفاعت وارد بهشت کند بیشتر از قبیله ی مُضَر هستند».<sup>۱</sup> انس از پیامبر(ص) روایت کند که فرمود: «هر پیامبری را خواهشی بوده که آن را خواسته و دعا کرده، همانا من پس انداز کرده ام دعایم را برای شفاعت نمودن امتم در روز رستاخیز».<sup>۲</sup>

از پیامبر اکرم(ص) روایت شده که فرمود: «سه گروهند که نزد خدای عزوجل شفاعت کنند و آنان پذیرفته شود: پیامبران، سپس دانشمندان و بعد شهیدان».<sup>۳</sup>

ومنها قول علي عليه السلام: «لا تعنوننا في الطلب والشفاعة لكم يوم القيامة في ما قدمتم»<sup>۱</sup>.  
 وقال عليه السلام: «لنا شفاعة ولأهل مودتنا شفاعة»<sup>۲</sup>.  
 ومنها عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «من لم يؤمن بحوضي فلا أورده الله حوضي ومن لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي». ثم قال: «إنما شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي فأما المحسنون فاعلمهم من سبيل»<sup>۳</sup>.  
 وعن الحسين بن خالد قال: قلت للرضا عليه السلام: ما معني قوله عزوجل: «لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ آذَنَ بِهِ»<sup>۴</sup>، قال: «لا يشفعون إلا لمن ارتضى الله دينه»<sup>۵</sup>.

حضرت علی (ع) فرمود: «ما را فردای قیامت به واسطه خواستن و شفاعت نمودن درباره کرداری که جلومی فرستید، به رنج میندازید.»<sup>۱</sup> و نیز آن حضرت فرمود: «برای ما و دوستان ما حق شفاعت است.»<sup>۲</sup>  
 حضرت علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده که فرمود: «کسی که کوثر را باور نداشته باشد، خدا او را بر حوض وارد نخواهد کرد و کسی که شفاعتم را باور نداشته باشد، خداوند او را از شفاعتم بهره مند نخواهد کرد.»، آنگاه فرمود: «همانا شفاعت من برای کسانی از امت من است که گناهان بزرگ انجام داده اند؛ و بر نیکوکاران چیزی نیست.»<sup>۳</sup>

حسین بن خالد گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: معنای فرموده خداوند: «لَا يَشْفَعُونَ...»<sup>۴</sup> چیست؟ فرمود: «شفاعت نمی کنند جز برای آن کس که خداوند دینش را بپسندد.»<sup>۵</sup>

(۱) — بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۴.

(۲) — بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۴.

(۳) — بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۴.

(۴) — الأنبياء - ۲۸.

(۵) — بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۴.

وقال الطبرسي قدس الله روحه في تفسير قوله تعالى: «وَتَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِزْدًا لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.»<sup>۱</sup> أي لا يقدرّون على الشفاعة فلا يشفعون ولا يشفع لهم حين يشفع أهل الإيمان بعضهم لبعض. فبيّن سبحانه أن هؤلاء الكفار لا تنفذ شفاعة غيرهم فيهم ولا شفاعة لهم لغيرهم «إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا.» والعهد هو الإيمان والإقرار بوحداية الله تعالى والتصديق بأنبيائه<sup>۲</sup>.

فيستفاد من ذلك أن الشفاعة هي لأهل الإيمان المذنبين.  
وعن أبي بصير عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام قال: «إذا كان يوم القيامة جمع الله الأولين والآخرين في صعيد واحد فتغشاهم ظلمة شديدة فيضجون

مرحوم طبرسی (ره) در تفسیر آیه: «وَتَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ...»<sup>۱</sup> یعنی توانایی بر شفاعت ندارند و برایشان شفاعت هم نشود، هنگامیکه صاحبان ایمان برای یکدیگر شفاعت نمایند، فرموده:

خداوند سبحان روشن ساخته است که کفار از شفاعت بهره نداشته و شفاعت غیرایشان درباره آنان پذیرفته نشود، مگر آن کس که پیمانی از خدا داشته باشد و آن پیمان، ایمان و اقرار به یکتایی او و پذیرفتن پیامبران خداست.<sup>۲</sup>

بنابر این استفاده می شود که شفاعت برای گناهکاران از اهل ایمان است.  
ابی بصیر از امام صادق (ع) روایت کرده که: «هرگاه رستاخیز فرارسد، خداوند اولین و آخرین را در یک جا گرد آورد. پس آنان را تاریکی سختی فرا گیرد و به

(۱) «وبدکاران را در حال تشنگی به سوی جهنم برانیم در آنروز هیچکس مالک شفاعت نباشد، مگر کسی که از خدای مهربان پیمان گرفته باشد» مریم- ۸۶ و ۸۷.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۱.

إلى ربهم ويقولون: يا رب اكشف عنا هذه الظلمة، قال: فيقبل قوم يمشي النور بين أيديهم قدأضاء أرض القيامة فيقول أهل الجمع: هؤلاء أنبياء الله، فيجيئهم النداء من عند الله: ماهؤلاء بأنبياء، فيقول أهل الجمع: فهؤلاء ملائكة، فيجيئهم النداء من عندالله: ماهؤلاء بملائكة، فيقول أهل الجمع: هؤلاء شهداء، فيجيئهم النداء من عندالله: ماهؤلاء بشهداء، فيقولون: من هم؟ فيجيئهم النداء: يا أهل الجمع سلوهم من أنتم. فيقول الجمع: من أنتم؟ فيقولون: نحن العلويون، نحن ذرية محمد رسول الله صلى الله عليه وآله، نحن أولاد علي ولي الله، نحن المخصوصون بكرامة الله، نحن الآمنون المطمئنون، فيجيئهم النداء من عند الله عزوجل: اشفعوا في محبيكم وأهل مودتكم وشيعتكم فيشفعون فيشفعون»<sup>۱</sup>.

وعن أبي بصير عن أبي عبدالله(ع) قال: «شيعتنا من نور الله خلقوا وإليه

سوى خدای خویش فریاد برآورند و می گویند: پروردگارا، این تاریکی را از ما برطرف کن. پس گروهی که نورپیش رویشان، سرزمین قیامت را روشن کرده بیایند. مردم محشر گویند: اینان پیامبران خدایند؟ از پیشگاه خداوند ندارسد: پیامبران نیستند. بار دیگر پرسند: اینان فرشتگانند؟ از پیشگاه خدا جواب آید که فرشته نباشند. بار سوم پرسند که شهیدانند؟ خطاب رسد که شهیدان هم نباشند. گویند: کیانند؟ ندا رسد: ای مردم محشر، از آنان پرسید که شما چه کسانی هستید؟ پس گویند: ما علویان هستیم، ما ذراری رسول الله هستیم، ما فرزندان علی ولیّ خداییم، ما گرامی داشتگان خداییم، ما ایمن شدگان و آرامش یافتگانیم. سپس از جانب پروردگار ندا رسد: دربارهٔ دوستان و علاقه مندان و پیروانان شفاعت کنید که پذیرفته می شود».

ابوبصیر از امام صادق(ع) روایت کند که فرمود: «شیعیان ما از نور خدا آفریده

يعودون، والله إنكم للمحقون بنا يوم القيامة، وإنا لنشفع فنشفع، والله إنكم لتشفعون فتشفعون، وما من رجل منكم إلا وسترفع له نار عن شماله وجنة عن يمينه فيدخل أحباءه الجنة وأعداءه النار»<sup>۱</sup>.

وعن أبي عبدالله وأبي جعفر عليهما السلام قالوا: «والله لنشفعن، والله لنشفعن في المذبذبين من شيعتنا حتى نقول أعداؤنا إذا رأوا ذلك: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ. وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ. فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>.

وعن أبي جعفر عليه السلام: «إن لرسول الله صلى الله عليه وآله الشفاعة في أمته ولنا شفاعة في شيعتنا ولشيعتنا شفاعة في أهلهم»<sup>۳</sup>.

شده و بدان نور باز می گردند. به خدا سوگند، فردای قیامت به ما می پیوندد و همانا شما را شفاعت می کنیم و پذیرفته می شود. به خدا سوگند، شما نیز شفاعت می کنید و پذیرفته می شود. مردی از شما نیست مگر آن که آتشی از طرف چپ افروخته و بهشتی در سمت راستش باشد، سپس دوستانش را در بهشت و دشمنانش را به دوزخ افکند»<sup>۱</sup>.

از امام باقر و امام صادق -علیهما السلام- روایت شده که فرمودند: «به خدا سوگند، هرآینه شفاعت کنیم، به خدا سوگند، درباره گناهکاران از شیعیان شفاعت کنیم تا اینکه دشمنان ما وقتی شفاعت را ببینند، گویند: ما را شفاعت کننده و دوست مهربانی نیست، اگر ما را مهلت بازگشتن می دادند، ایمان می آوردیم»<sup>۲</sup>.

امام باقر (ع) فرمود: «به درستی که برای رسول الله، شفاعت در باره امتش و برای ما، شفاعت در باره شیعیان ما، و برای شیعیان ما، شفاعت در باره بستگانشان است»<sup>۳</sup>.

(۱) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۷.

(۲) - الشعراء - ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲. بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۷.

(۳) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۳۸.

## الصراط

الصراط في اللغة: الطريق. وفي القاموس: الصراط، بالكسر: الطريق، أو: الطريق المستوي الذي لا اعوجاج فيه. وفي الشرع: الصراط صراطان، صراط في الدنيا وصراط في الآخرة. فأما الصراط في الدنيا فهو الطريق إلى معرفة الله والدين القويم وما يترتب على ذلك من إطاعة النبي (ص) وإطاعة الإمام (ع) والتمسك بالقرآن. قال تعالى: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ»<sup>۱</sup> أي الدين الذي لا يقبل الله من العباد غيره وقال تعالى: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ»<sup>۲</sup>.

## صراط

صراط در لغت به معنی راه است و در قاموس آمده: صراط با کسر صاد به معنی راه یا راهی که کجی در آن نیست. در شرع، صراط به دو معنی آمده: صراط در دنیا و صراط در آخرت. صراط در دنیا عبارتست از شناسایی پروردگار و بدست آوردن دین درست و آنچه مربوط به آن می شود، مانند پیروی نمودن از پیامبر (ص) و فرمانبرداری از امام (ع) و چنگ زدن به قرآن. در نماز می خوانیم: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»: «ما را به راه راست هدایت کن»، یعنی راهی که خداوند جز آن را از بندگان نمی پذیرد. خداوند تعالی می فرماید: «أَنَّ هَذَا...»<sup>۳</sup>.

(۱) — الفاتحة - ۶.

(۲) الأنعام - ۱۵۳.

(۳) «همانا راه راست من این است، پس از آن پیروی نمایید و از راههای دیگر پیروی ننمایید که شما را از راه خدا پراکنده نماید.» - سوره انعام - آیه ۱۵۳.



وأما الصراط في الآخرة فجسر على جهنم هو ممر الخلائق، وهو المقصود بالبحث هنا. ومن أعمال الحساب يوم القيامة اجتياز هذا الصراط. فالذين يقدرّون على اجتيازه - وهم المحسنون في الدنيا - يمشون إلى الجنة، والذين لا يقدرّون على اجتيازه - وهم المسيئون في الدنيا - يهونون إلى النار.

وفي تفسير الإمام عليه السلام: «الصراط المستقيم صراطان: صراط في الدنيا وصراط في الآخرة. فأما الصراط المستقيم في الدنيا فهو ما قصر عن الغلو وارتفع عن التقصير واستقام فلم يعدل إلى شيء من الباطل. وأما الصراط في الآخرة فهو طريق المؤمنين إلى الجنة الذي هو مستقيم، لا يعدلون عن الجنة إلى النار ولا إلى غير النار سوى الجنة»<sup>۱</sup>.

صراط در آخرت پلی است بر فراز دوزخ که گذرگاه مردمان است و سخن ما راجع به همین صراط است، که یکی از برنامه‌های رستاخیز گذشتن از پل می‌باشد. آنان که از صراط گذر نمایند، به سوی بهشت خواهند رفت و آنان که نمی‌توانند بگذرند، به دوزخ خواهند رفت.

در تفسیر امام حسن عسکری (ع) است که: «صراط مستقیم» دو صراط است: یکی در دنیا و یکی در آخرت. اما «صراط مستقیم» در دنیا آن است که زیاده روی و کوتاهی در آن نبوده و بدون تمایل به باطل، مستقیم باشد. و «صراط مستقیم» در آخرت راه مردم با ایمان به سوی بهشت است و انحراف به سوی آتش و غیر آن ندارد و سرانجامش به بهشت منتهی می‌شود.

## المروور علی الصراط

وقال العلامة المجلسي في «بحار الأنوار»<sup>۱</sup>: «اعتقادنا في الصراط أنه حق وأنه جسر جهنم، وأن عليه ممر جميع الخلق. قال الله عز وجل: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا»<sup>۲</sup> والصراط في وجه آخر اسم حجج الله، فن عرفهم في الدنيا وأطاعهم أعطاه الله جوازاً على الصراط الذي هو جسر جهنم يوم القيامة».

وقال تعالى: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»<sup>۳</sup> قال الطبرسي رحمه الله في تفسير هذه الآية: «أي عليه طريق العباد فلا يفوته أحد.» والمعنى أنه لا يفوته

## عبور از صراط

علامه مجلسی در بحار الانوار<sup>۴</sup> فرموده: عقیده ما در صراط این است که عبور از صراط، حق و همانا پُلِ دوزخ و گذرگاه تمام مردم می باشد. خداوند عزوجل می فرماید: «وَإِنْ مِنْكُمْ...»<sup>۵</sup>.

به بیان دیگر، صراط نام حجت‌های پروردگار است، پس هر کس آنان را بشناسد و فرمانبرداری کند، خداوند برگ عبور صراط را به او خواهد داد.

خدای تعالی فرموده: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»<sup>۶</sup>، مرحوم طبرسی (ره) در تفسیر این آیه فرموده: «یعنی راه همهٔ بندگان بر آن است و برای احدی فرار از آن نیست به این

(۱) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۷۰.

(۲) - مریم - ۷۱.

(۳) - الفجر - ۱۴.

(۴) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۷۰.

(۵) «و از شما نیست کسی مگر آن که به دوزخ وارد شود و این حکم حتمی پروردگار تو است.» - سوره مریم - آیه ۷۱.

(۶) «همانا پروردگار تو در کمین است.» - سوره الفجر - آیه ۱۴.

شيء من أعمالهم ، لأنه يسمع ويرى جميع أقوالهم وأفعالهم كما لا يفوت من هو بالمرصاد.»<sup>۱</sup>

قال الصادق(ع) : «المرصاد فنطرة على الصراط لا يجوزها عبد بمظلمة.»<sup>۲</sup>  
وقال (ع) أيضاً : «الناس يرون على الصراط طبقات، والصراط أدق من الشعر ومن حد السيف، فمنهم من يمر مثل البرق ومنهم من يمر مثل عدو الفرس ومنهم من يمر حبواً ومنهم من يمر مشياً ومنهم من يمر متعلقاً قد تأخذ النار منه شيئاً وتترك شيئاً.»<sup>۳</sup>

وقد ذكرنا في ما سبق ماورد من الروايات في أنه إذا كان يوم القيامة قعد النبي(ص) وعلي(ع) على الصراط فلم يجز أحد إلا من كان

معنى که هیچ کاری از کارهای ایشان از نظر خدا دور نیست، زیرا او تمام کردار و گفتار بندگان را می بیند و می شنود، مانند کسی که در کمین دیگران نشسته است.»<sup>۱</sup>

امام صادق(ع) فرمود: «مرصاد پلی است بر صراط که هیچ ستمگری از آن نمی تواند بگذرد.»<sup>۲</sup> و نیز آن حضرت فرمودند: «مردم گروه گروه بر صراط می گذرند و صراط از مو، باریکتر و از شمشیر، برنده تر است، پس گروهی از مردم مثل برق و گروهی مثل دویدن اسب و برخی پیاده و بعضی چهار دست و پا و برخی آویزان (که آتش قسمتی از بدن ایشان را گرفته و قسمتی را نگرفته) می گذرند.»<sup>۳</sup>

پیشتر اشاره کردیم که در روایات آمده: چون قیامت شود، پیامبر اکرم(ص) و علی(ع) بر صراط بنشینند و کسی از آن نگذرد مگر آن که برگ عبور از آتش، به

(۱) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۶۴.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۶۴.

(۳) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۶۴ و ۶۵.

معه کتاب فيه براءة بولاية علي (ع). و ذكرنا أيضاً قوله تعالى: «وَإِنَّ  
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كَبُورٌ».<sup>۱</sup>

وذكر ابن شهر اشوب في المناقب<sup>۲</sup>: عن محمد بن الصباح  
الزعفراني، عن المزني، عن الشافعي، عن مالك، عن حميد، عن أنس  
قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله في قوله تعالى: «فَلَا أَفْتَحَمَ  
الْعَقَبَةَ».<sup>۳</sup>: «إن فوق الصراط عقبة كؤوداً<sup>۴</sup> طولها ثلاثة آلاف عام: ألف عام هبوط  
وألف عام شوك وحسك وعقارب وحيات وألف عام صعود، أنا أول من يقطع تلك  
العقبة وثاني من يقطع تلك العقبة علي بن أبي طالب.» وقال — بعد كلام —:  
«لا يقطعها في غير مشقة إلا محمد وأهل بيته.»

وقال مولانا أميرالمؤمنين (ع) في بعض خطبه: «واعلموا أن مجازكم علي

ولايت علي (ع) داشته باشد. همچنين فرموده خدا را ذكر كرديم كه: «آنان كه  
ايمان به آخرت نياورده اند، از صراط منحرف شونده اند».<sup>۱</sup>

انس روايت كند كه پيامبر اكرم (ص) درباره اين آيه: «فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ»<sup>۳</sup>  
فرمود: «به درستي كه بالاي صراط گرده اي دشوار است كه طول آن سه هزار  
سال است؛ هزار سال سرازير مي شود، هزار سال روي خار و خاشاك و مار و  
كژدم راه رفته و هزار سال بالا مي رود. من اولين كسي هستم كه از اين گرده  
مي گذرم و دومين نفر علي بن ابيطالب (ع) است... و جز محمد و خاندانش كسي  
بي زحمت از آن نگذرد».

علي (ع) مي فرمايد: «بدانيد كه عبور شما بر پل دوزخ است كه قدمها از

(۱) — المؤمنون - ۷۴.

(۲) — مناقب ج ۲ - ص ۱۵۵ طبع قم.

(۳) «پس گرده را بالا نرفت.» سوره بلد - آيه ۱۱.

(۴) — أي صعبة شاقة.

الصراط، ومزالق دحضه، وأهاويل زلله، وتارات أهواله»<sup>۱</sup>.  
 وفي كتاب «فضائل الشيعة» للصدوق رحمه الله مسنداً إلى الصادق  
 عن آبائه (ع) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أثبتكم قدماً على  
 الصراط أشدكم حباً لأهل بيتي»<sup>۲</sup>.  
 وفيه أيضاً مسنداً إلى أبي جعفر عن آبائه (ع) قال: قال النبي (ص)  
 لعلي (ع): «ما ثبت حبك في قلب امرئ مؤمن فزلت به قدمه على الصراط إلا ثبتت له  
 قدم، حتى أدخله الله بحبك الجنة»<sup>۳</sup>.

في الأعراف ويتبعها حكم الأطفال والمجانين  
 قوله تعالى: «وَيَبْتِئُهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَغْرِفُونَ كُنُفًا

لغزش برآن لرزان و شخص دچار هول و ترس بسیار گردد»<sup>۱</sup>.  
 در کتاب فضائل الشيعة شيخ صدوق (ره) از امام صادق (ع) روایت کرده که  
 پیامبر اکرم (ص) فرموده: «قدم آن کس بر صراط استوارتر است که اهل بیت مرا  
 بیشتر دوست دارد»<sup>۲</sup>.

همچنین در همان کتاب از امام باقر (ع)، از پدران (ع) روایت کرده که  
 پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «دوستی تو در دل مؤمنی نباشد جز آن که اگر  
 پایش بر صراط بلغزد، پای دیگرش استوار باشد تا او را وارد بهشت کنند»<sup>۳</sup>.

### اعراف و سرنوشت کودکان و دیوانگان

خداوند تبارک و تعالی فرموده: «وَيَبْتِئُهُمَا حِجَابٌ...»<sup>۴</sup> حجاب پرده است که

(۱) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۶۷.

(۲ و ۳) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۶۹.

(۴) «و بین اهل بهشت و جهنم پوششی است و بر اعراف مردانی هستند که هر کس را با چهره اش می شناسند.» سوره اعراف - آیه ۴۶.

بِسْمَتِهِمْ». <sup>۱</sup> الحجاب: هو الستر المتخلل بين شيئين يستر أحدهما عن الآخر. والأعراف: جمع عرف، وهي التلال من الرمل وأعلى كل شيء. فهي هنا بمعنى أعالي الحجاب الذي يفصل الجنة عن النار، وهي المحل المشرف على الفريقين، أهل الجنة وأهل النار. وقد اختلف المفسرون في معنى رجال الأعراف على أكثر من عشرة أقوال. ويمكن حصر ذلك في ثلاثة أقوال:

أحدها: أنهم رجال من أهل المنزلة والكرامة، على اختلاف بينهم في أنهم الأنبياء أو الشهداء على الأعمال أو العلماء الفقهاء <sup>۲</sup> أو آل محمد عليهم السلام لا يدخل الجنة إلا من عرفهم وعرفوه ولا يدخل النار إلا من

بين دو چیز باشد و یکی را از دیگری بپوشاند. اعراف جمع عُرف به معنی تلّ ماسه و پشته و بالای هر چیز باشد و در اینجا بمعنی پوششهای بلندی است که بهشت را از دوزخ جدا می کند و مشرف بر هر دو گروه از بهشتیان و دوزخیان است.

### مردان اعراف کیانند

مفسرین بیش از ده گفتار در معنی مردان اعراف آورده اند که می توان به سه گفتار خلاصه کرد:

۱- آنان مردان صاحب جاه و مقام و بزرگوارند، با اختلاف در این که آنان پیامبران یا گواهان بر کارها یا دانشمندان دینی یا آل محمد - علیهم السلام - هستند و به بهشت نمی رود کسی مگر این که آنان را بشناسد و آنها هم او را بشناسند، به

(۱) - الأعراف - ۴۶.

(۲) - تفسیر المیزان - ج ۸ - ص ۱۲۹.

أنكرهم وأنكروه .

وقال أبو عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام: «الأعراف كئيبان بين الجنة والنار، فيقف عليها كل نبي وكل خليفة مع المذنبين من أهل زمانه كما يقف صاحب الجيش مع الضعفاء من جنده» الخ.

وقد سبق في باب «شفاعة أهل البيت» حديث الحافظ القندوزي عن أصبغ بن نباتة عن عليّ (ع) لما سأله ابن الكوا عن الآية فقال (ع): «ويحك يا ابن الكوا نحن نقف يوم القيامة بين الجنة والنار فنحن أحبنا عرفناه بسيماه فأدخلناه الجنة ومن أبغضنا عرفناه بسيماه فأدخلناه النار»<sup>۲</sup>.

ومن مطاوي ما ذكرنا نعرف أن مآل هذه المعاني إلى معنى واحد، وهو أن رجالاً من أهل الكرامة والمنزلة يقفون على أعراف الحجاب

دوزخ نمی رود مگر کسی که آنان را انکار و آنان هم او را انکار کنند.

امام صادق (ع) فرمود: «اعراف تلی بین بهشت و دوزخ است. پس هر پیامبر و جانشین پیامبر با گناهکاران از پیروان و مردم زمانش مانند امیر لشکر و سربازان ناتوان برآن بایستند»<sup>۱</sup>.

پیش از این گفتیم که علی (ع) در جواب ابن کوا فرمود: «وای بر تو ای پسر کوا، روز قیامت بین بهشت و دوزخ می ایستیم، پس هر کس یاری کرده ما را، او را به سیمایش می شناسیم و وارد بهشت می کنیم و هر کس که ما را دشمن داشته، او را نیز به سیمایش شناخته و به دوزخ می افکنیم»<sup>۲</sup>.

از لابلای این گفتار دانستیم که بازگشت تمام این سخنان به یک معنی است و آن این که مردان بزرگوار و با منزلتی بر اعراف می ایستند که هر دو گروه

(۱) - تفسیر المیزان - ج ۸ - ص ۱۴۳.

(۲) - تفسیر مجمع البیان - ج ۲ - ص ۴۲۳.

وأعاليه فيشرفون على الجنة وعلى النار ويعرفون كلاً من الطائفتين، أصحاب الجنة وأصحاب النار، بسماهم وعلامتهم التي تختص بهم. هذه خلاصة القول الأول.

الثاني: أنهم الملائكة في صورة الرجال، يعرفون أهل الجنة والنار، ويكونون خزنة الجنة والنار جميعاً، أو يكونون حفظة الأعمال الشاهدين بها في الآخرة<sup>۱</sup>. ومآل هذا القول أنه على الأعراف يقف من هم بصورة الرجال ولكنهم من سنخ الملائكة.

الثالث: أنهم الذين لارجحان في أعمالهم للحسنة على السيئة وبالعكس على اختلاف المفسرين في تشخيص المصدق، مثل البله والمجانين ومن كان في فترات الأنبياء والشيخ الفاني والعجوز الفانية وأطفال الكفار وغير ذلك من الذين لم يحضوا الإيمان ولم يحضوا الكفر

از نیکان و بدان و اهل بهشت و دوزخ را با چهره هایشان می شناسند.

۲- مردان اعراف فرشتگانی به صورت انسانند که اهل بهشت و دوزخ را می شناسند و نگهبانان بهشت و دوزخند، یا نگهدارندگان اعمال و گواهی دهندگان در قیامتند. بازگشت این سخن به این است که بر اعراف کسانی به صورت مردان ولی از سنخ فرشتگان می ایستند.

۳- مردان اعراف کسانی هستند که کارهای نیکشان بر بدیهایشان برتری ندارد و بدیهایشان نیز بر نیکیهایشان برتری ندارد، آنها چهره های گوناگونی دارند، مانند سفیهان، دیوانگان، کسانی که در دوران فترت (فاصله زمانی بین پیامبران) بوده اند، پیرمردان و پیرزنان فرتوت، کودکان کفار و امثال آنان که نه مؤمن خالص بوده اند و نه کافر خالص چون به جای نیکان و بدان نمی روند، لذا

(۱) - تفسیر مجمع البیان - ج ۲.



لقصورهم عن ورود الموردين .

وقد جاء الحديث بأن الله تعالى يسكن الأعراف طائفة من الخلق لم يستحقوا بأعمالهم الحسنة الثواب من غير عقاب ولا استحقوا الخلود في النار، وهم المرجون لأمر الله ولهم الشفاعة ولا يزالون على الأعراف حتى يؤذن لهم في دخول الجنة بشفاعة النبي وأمير المؤمنين والأئمة من بعده صلوات الله عليهم . وقيل أيضاً: إنه مسكن طوائف لم يكونوا في الأرض مكلفين فيستحقون بأعمالهم جنة وناراً، فيسكنهم الله تعالى ذلك المكان يعرضهم على الآمهم في الدنيا بنعيم لا يبلغون منازل أهل الثواب المستحقين له بالأعمال<sup>۱</sup> إلخ .

وعلى هذا يكون من الذين لا يستحقون الثواب ولا العقاب طائفة البله والمجانين ومن كان في فترات الأنبياء والشيخ الفاني والعجوز

بر اعراف می مانند. در حدیث آمده: «به درستی که خداوند در اعراف گروهی از مردم را جای می دهد که بر کارهای نیکشان استحقاق پاداش ندارند و کیفرشان هم جاویدان بودن در دوزخ نیست، امیدواران رحمت پروردگارند و شفاعت برای آنان است. بر اعراف می مانند تا زمانی که اجازه داده شود که با شفاعت پیامبر(ص) و امیر مؤمنان و امامان علیهم السلام به بهشت روند.»

همچنین گفته شده که: اعراف جایگاه کسانی است که در روی زمین تکلیف نداشته اند تا سزاوار بهشت یا جهنم باشند.

پس خداوند آنان را در مکانی جا می دهد که به اندازه رنجهایی که در دنیا کشیده اند، در نعمت باشند ولی به درجه نعمتهای آنان که استحقاق پاداش دارند، نرسند.<sup>۱</sup> بنابراین از کسانی خواهند بود که نه سزاوار پاداشند و نه مستحق

الفانیة وأطفال الكفار وغير ذلك .

### أطفال الكفار

وقد ورد في أطفال الكفار أنهم خدمة أهل الجنة وهم في الجنة لقوله تعالى : «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۱</sup> وقول رسول الله (ص) : «كل مولود يولد على الفطرة»<sup>۲</sup> ولم يصدر منهم ما يوجب العذاب . وقيل : إنهم من أصحاب الأعراف ، وقيل : إنهم مع آبائهم في النار ولكن لا يتألمون بحرارتها . ومنهم من قال بالتوقف في شأنهم وإرجاع علم حالهم إلى الله تعالى . ومنهم من قال بأن الله تعالى يعمل معهم بمقتضى علمه ، فن علم منه الإيمان لو بقي إلى وقت التكليف أدخله الجنة ومن علم منه

نكوهش ، مانند سفیهان ، دیوانگان و...

### کودکان کافران

همانا دربارهٔ کودکان کفار وارد شده که خدمتگزاران اهل بهشتند، زیرا در این آیه کبریمه آمده: «فِطْرَةَ اللَّهِ...» و نیز چیزی که سزاوار مجازات باشد از آنان سرزنزده است. همچنین گفته شده که آنان از اصحاب اعرافند و نیز گفته شده که آنان هم با پدرانشان در آتشند، لکن از گرمی آتش آزار نمی بینند.

گروهی در مورد آنان سکوت کرده و دانستن حال آنان را به خدا برگردانده اند و بعضی گفته اند که خداوند به مقتضای علم خود با آنان رفتار می کند، پس آن کس که اگر تا وقت تکلیف زنده می ماند، ایمان می آورد، او را به بهشت می برد و کسی را که خداوند می داند که اگر زنده می بود، کفر می ورزید به دوزخ

(۱) - الروم - ۳۰.

(۲) - سفینه البحار - ج ۲ - ص ۳۷۳.

الكفر في ذلك الوقت أدخله النار. والصواب هو ما دلت عليه الأخبار. روى الصدوق(ره) في الصحيح عن عبدالله بن سنان قال: سألت أبا عبدالله(ع) عن أولاد المشركين يموتون قبل أن يبلغوا الحنث، قال: «الله تعالى يؤجج لهم ناراً فيقال لهم: ادخلوها، فإن دخلوها كانت عليهم برداً وسلاماً وإن أبوا قال الله عزوجل: هوذا أنا قد أمرتكم فعصيتُموني، فيأمر الله عزوجل بهم إلى النار»<sup>۱</sup>.

### حکم الأطفال والبله والمجانين وأمثالهم يوم القيامة

وقال الصدوق في الخصال<sup>۲</sup>: عن زرارة في الصحيح عن أبي جعفر(ع) قال: «إذا كان يوم القيامة احتج الله عزوجل على خمسة على الطفل

می سپارد. و اکنون گفتاری مورد پذیرش است که روایات برآن دلالت دارد. صدوق از عبدالله بن سنان به طور صحیح روایت کرده که گفت: از امام صادق(ع) در مورد فرزندان مشرکین که پیش از گناهکار شدن می میرند، پرسیدم. فرمود: «خداوند تعالی آتشی برایشان می افروزد، پس فرمان دهد که به آتش روید. اگر رفتند، آتش بر آنان سرد و سلامت می گردد و اگر نپذیرفتند، خداوند به آنان می گوید: اینک به شما فرمان دادم، نافرمانی مرا کردید. پس فرمان دهد تا آنان را به آتش برند»<sup>۱</sup>.

### حکم کودکان و ابلهان و دیوانگان در روز قیامت

صدوق(ره) در خصال از زراره، از امام باقر(ع) روایت کرده: «هرگاه روز قیامت شود، خداوند بر پنج کس احتجاج کند: کودک، آن که در فترت پیامبران

(۱) - الأنوار النعمانية - ص ۴۶۲.

(۲) - حق اليقين - ج ۲ - ص ۱۰۶.

والذي مات بين النبيين أي في زمان الفترة وغلبة الجور وخفاء الحجة والحق والذي أدرك النبي (ص) وهو لا يعقل والأبله والجنون الذي لا يعقل والأصم والأبكم. فكل واحد منهم يحتاج على الله عز وجل، قال: فيبعث الله إليهم رسولا فيؤجج لهم نارا، فيقول لهم: ربكم يأمركم أن تتيبوا فيها، فمن وثب فيها كانت عليه برداً وسلاماً ومن عصى سبق إلى النار».

وفي الكافي<sup>۱</sup> عن زرارة في الصحيح قال: سألت أبا جعفر (ع): هل سئل رسول الله (ص) عن الأطفال فقال: «قد سئل فقال: الله أعلم بما كانوا عاملين، ثم قال: يا زرارة هل تدري ما قوله: «الله أعلم بما كانوا عاملين»؟ قال: لا. قال: الله عز وجل فيهم المشيئة، إنه إذا كان يوم القيامة وأتى بالأطفال والشيخ الكبير

و زمانی که ظلم و ستم، آشکار بوده و حجت خدا و حقیقت پنهان بوده از دنیا رفته است، آن که زمان پیامبر را درک نموده ولی آگاهی به آن پیدا نکرده است، سفیه و دیوانه ای که عقل ندارد، و کروال.

پس هریک از آنان برای خدا دلیل آورند، امام (ع) فرمود: پس خداوند برایشان پیامبری فرستد تا آتشی بر افروزد و به آنان گوید: خدایتان شما را فرمان داده تا به آتش در آید. پس هرکس خود را به آتش افکند، بر او سرد و سلامت گردد و آن کس که سر باز زند، به آتش رانده شود»<sup>۱</sup>.

در کافی به سند صحیح از زراره روایت کرده که گفت: از امام باقر (ع) پرسیدم: آیا از پیامبر اکرم (ص) دربارهٔ کودکان سؤال شده؟ فرمود: «آری، خدا داناتر است که آنها چه می کردند». آن گاه فرمود: «ای زراره، آیا معنی این که پیامبر فرمود: خدا داناتر است، می دانی چیست؟»، عرض کردم: نمی دانم. فرمود: «برای خداوند است که دربارهٔ آنان به مشیت و خواست خودش رفتار کند. همانا وقتی رستاخیز گردد، کودکان، پیرانی که پیامبر (ص) را دیده

الذي قد أدرك النبي (ص) ولم يعقل من الكبر والحرف والذي مات في الفترة بين النبيين  
والمجنون والأبله الذي لا يعقل، فكل واحد يخرج على الله عزوجل، فيبعث الله تعالى إليهم  
ملكاً من الملائكة ويؤجج ناراً ويقول: إن ربكم يأمركم أن تشبوا فيها، فن وثب فيها  
كانت عليه برداً وسلاماً ومن عصاه سيق إلى النار».

وبهذا المضمون قد ورد غير واحد من الأخبار. ويمكن أن تكون  
هذه النار في عالم البرزخ، لأن عالم القيامة دار جزاء لادار تكليف.  
وعلى كل فالله تعالى عالم بهم.

وأما أطفال المسلمين فلا خلاف في أنهم يدخلون الجنة كما دل عليه  
الكتاب والسنة. قال تعالى: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ  
الْحَقَفْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»<sup>۱</sup> وفي تفسير

ولی به واسطه پیری آگاهی نیافته اند، آن کس که در دوران فترت مرده، دیوانه و  
نادانی که اندیشه ندارد، هریک بر خداوند حجت آورند. پس خداوند فرشته ای از  
فرشتگان را برانگیزد تا آتشی برافروزد و بگوید: به درستی که خدایتان فرمان  
می دهد تا به آتش در آید. پس هر کس در آید، بر او سرد و سلامت گردد و آن  
که فرمان نبرد، به آتش رانده شود»<sup>۲</sup>.

روایات زیادی به این مضمون رسیده و ممکن است این آتش در عالم برزخ  
باشد، زیرا آخرت جای نتیجه است نه جای تکلیف و به هر حال خداوند دانای  
است.

اما کودکان مسلمانان بدون خلاف و به استناد قرآن و روایات اهل بیت  
علیهم السلام به بهشت می روند. خدای تعالی فرموده: «وَالَّذِينَ آمَنُوا...»<sup>۱</sup> در

(۱) حق الیقین - جلد ۲ - صفحه ۱۰۶.

(۲) «آنان که ایمان آوردند و فرزندانشان از آنان پیروی کردند، فرزندانشان را به آنان برسانیم و از کردارشان  
چیزی نگاهیم.» الطور - ۲۱.

مجمع البیان<sup>۱</sup> عن الطبرسی: یعنی بالذریة اولادهم الصغار والکبار لأن الکبار یتبعون الآباء بإیمان منهم، والصغار یتبعون الآباء بإیمان من الآباء، فالولد یمکرم له بالإسلام تبعاً لوالده. و«اتبع» بمعنی «تبع»، والمعنی أنا نلحق الأولاد بالآباء فی الجنة والدرجة من أجل إیمان الآباء لتقر أعین الآباء باجتماعهم معهم فی الجنة كما كانت تقرهم فی الدنيا. وعن ابن عباس: أنهم البالغون ألحقوا بدرجات آبائهم وإن قصرت أعمالهم، تکرمة لآبائهم.

وقال المحقق الطوسی فی التجرید\* : وتعذیب غیر المکلف قبیح .  
وفی الکافی<sup>۲</sup> : عن کاظم (ع) عن النبی (ص) قال : «لاتتزوجوا بالمرأة الجمیلة العقیم، فإنی أباهی بکم الأئم يوم القيامة ألم تعلموا أن الأطفال یموتون تحت

تفسیر مجمع البیان فرموده: «مراد از ذریه اولاد خردسال و بزرگسالند زیرا که بزرگسالان با ایمان خودشان پیرو پدرانند و خردسالان با ایمان پدران، پس برای فرزند به متابعت پدر حکم به اسلام می شود، و «اتبع» به معنی پیوست، و منظور پیوستن فرزندان به پدران و درجات آنان در بهشت است، تا چشم پدران به فرزندان روشن گردد، چنانچه فرزندان در دنیا باعث روشنایی چشم پدران بودند».

ابن عباس فرموده: «منظور، فرزندان بالغ هستند که به جهت بزرگداشت پدرانشان در درجاتشان به آنها می پیوندند، گرچه کردارشان نارسا باشد».

محقق طوسی (ره) در تجرید فرموده: «عذاب کردن غیر مکلف نارواست».\*  
کلینی از امام هفتم (ع) روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: «با زنان زیبای نازا زناشویی نکنید. همانا به شما امت در روز ستاخیز مباحات می کنم. آیا

(۱) - ص ۱۶۵ - ج ۵.

(۵) - حق الیقین - ج ۲ - ص ۱۰۴.

(۲) - حق الیقین - ج ۲ - ص ۱۰۵.

عرش الرحمن يستغفرون لآبائهم ويحفظهم إبراهيم وتربهم سارة في جبل من المسك  
والعنبر والزعفران؟!». .

وروى الصدوق في الفقيه<sup>۱</sup>: في الصحيح عن أبي بصير قال: قال  
أبو عبدالله: «إذا مات طفل من أطفال المؤمنين نادى مناد في ملكوت السماوات  
والأرض: ألا إن فلان ابن فلان قد مات، فإن كان قد مات والداه أو أحدهما أو  
بعض أهل بيته من المؤمنين دفع إليه يغذوه وإلا دفع إلى فاطمة (ع) تغذوه حتى يقدم  
أبواه أو أحدهما أو بعض أهل بيته فتدفعه إليه».

نمی دانید که کودکان زیر عرش خدای مهربان، برای پدرانشان آمرزش می طلبند  
و آنان را حضرت ابراهیم (ع) نگهداری و جناب ساره در کوهساری از مشک  
وعنبر وزعفران پرورش می دهد».

شیخ صدوق (ره) در کتاب فقیه از امام صادق (ع) روایت کرده که: «هرگاه  
کودکی از کودکان مؤمنین بمیرد، منادی در ملکوت آسمانها و زمین فریاد کند:  
آگاه باشید به درستی که فلان، پسر فلان مرده است. پس اگر پدر و مادر او  
یا یکی از آن دو یا یکی از خویشان با ایمانش مرده باشند، کودک را به او سپارند  
تا غذایش دهد، و گرنه او را به حضرت فاطمه (ع) بسپارند تا هنگام ورود پدر و  
مادر یا یکی از آنان یا کسانی از خانواده اش، پس حضرت زهرا (ع) او را به آنان  
برگرداند»<sup>۱</sup>.

## حقیقه الجنة

ولایخفی أن حقیقه الجنة وما فیها من النعم بأصنافها وأنواعها من المحسوسات الجسمانیة، علی ماتکاثرت به الآیات المتضافرة والأخبار المتوافرة، وذلك من ضروریات الدین لم یخالف فی أحد من المسلمین ومن أنکر وجودها مطلقاً، کالملاحدة، أو أولها بغير المحسوسات الجسمانیة، فلاریب فی کفره. والآیات الواردة فی وصف الجنة، کما یأتی ذکرها فی باب «وصف الجنة ونعيمها»، صریحة فی أن نعيم الجنة مما یقع علی الجسم المعاد فی عالم الحشر. قال العلامة المجلسی (ره): اعلم أن الإیمان بالجنة والنار علی ماوردتا فی الآیات والأخبار من غیر تأویل من ضروریات الدین ومنکرهما أو مؤولهما بما أولت به الفلاسفة خارج

## حقیقت بهشت

پوشیده نماند که بهشت و آنچه که از انواع و اقسام نعمتها در آن است (به استناد آیات و روایات فراوان و پی در پی) از محسوسات جسمانی است و این موضوع از ضروریات دین به شمار می آید و کسی با آن مخالف نیست. کسی که وجود بهشت را به کلی انکار نماید، مانند ملحدین، یا آن را به غیر محسوسات جسمانی توجیه کند، شکی در کفرش نیست. از آیاتی که ستایش بهشت را می کند روشن است که نعمتهای بهشت از چیزهایی است که بر جسم معادی (که در عالم محشر و رستاخیز باز آفرینی می شود) واقع خواهد شد. علامه مجلسی فرموده: «بدان که ایمان به بهشت و جهنم به همان شکلی که در آیات و روایات وارد شده، بدون هیچ توجیه و تأویلی از ضروریات دین است و منکرش و آنان که به توجیه‌هایی که فلاسفه کرده اند متوسل شوند،



من الدين<sup>۱</sup>.

وفي كتاب «صفات الشيعة» للصدوق (ره) عن الصادق (ع) قال: «ليس من شيعتنا من أنكر أربعة أشياء: المعراج، والمسألة في القبر، وخلق الجنة والنار، والشفاعة».<sup>۲</sup>

وفي «تنبيه الخاطر» قال رجل لرسول الله (ص): يا أبا القاسم أتزعم أن أهل الجنة يأكلون ويشربون؟ قال: «نعم، والذي نفسي بيده إن أحدهم ليعطى قوة مائة رجل في الأكل والشرب». قال: فإن الذي يأكل تكون له الحاجة، والجنة طيب لاخبث فيها! قال: «عرق يفيض من أحدهم كرشح المسك فيضمر بطنه».<sup>۳</sup>

نعم ذهب بعض كالصدوق (ره) إلى أن الجنة (التي هي دار البقاء

خارج از دين می باشند».<sup>۱</sup>

صدوق (ره) در کتاب «صفات الشيعة» از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود: «از شیعیان ما نیست کسی که چهار چیز را انکار نماید: معراج، سؤال قبر، بهشت و دوزخ و شفاعت».<sup>۲</sup>

در «تنبيه الخاطر» آمده که: مردی خدمت پیغمبر اکرم (ص) عرض کرد: یا ابا القاسم، آیا عقیده بر آن داری که اهل بهشت می خورند و می آشامند؟ فرمود: «آری، سوگند به آن که جانم به دست اوست، هریک از آنها نیروی یکصد مرد را در خوردن و آشامیدن می یابد». عرض کرد: کسی که می خورد، نیاز به دفع دارد و بهشت پاکیزه است و پلیدی در آن نیست. فرمود: «به صورت عرقی از او بیرون می تراود که چون مشک می باشد و در اثر آن شکمش فرو می رود».<sup>۳</sup>

گرچه برخی چون مرحوم صدوق معتقدند: در بهشت که خانه جاودانی و

(۱) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۲۰۵.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۱۹۶.

(۳) - بحار الأنوار - ج ۸ - باب الجنة ونعيمها.

ودار السلامة وفيها ماتشبهه الأنفس وتلذ الأعين) المتنعمون بلذاتها قسم منهم متنعمون بتقديس الله وتسبيحه وتكبيره وهم في جملة ملائكته، ومنهم المتنعمون بأنواع المأكول والمشرب والفواكه والأرائك وحوار العين واستخدام الولدان المخلدین والجلوس على النمارق والزرابي ولباس الحرير والسندس، فكل منهم يتلذذ بما يشتهي ويريد حسب ما تعلقته عليه همته ويعطى ما عبد الله من أجله.

وفي مقابل هذا القول من ذهب إلى أنه ليس في الجنة بشر يلذذ بالتسبيح والتقديس فقط بغير مأكول ومشرب وما تدركه الحواس من اللذات، بل لابد من التنعم بما تدركه الحواس من الأكل والشرب وغير ذلك. وهو قول المفيد(ره)، وذهب إلى أن القول بأن في الجنة بشراً

جایگاه سلامت است وهرآنچه که دلها هوس کرده و دیدگان لذت برند، در آن موجود است، بهره‌مندان از لذاتش چند گروهند: گروهی به تقديس و تسبيح و تكبير خدا متلذذند و اينان در جرگه فرشتگانند. گروه ديگر از انواع خوردنيها و نوشيدنيها و ميوه جات و تختهای زینتی و حورالعین و خدمتگذاری پسرانی که حسن و جوانیشان ابدی است و تکیه زدن بر بالشها و نشستن روی فرشها و لباس حریر و سندس بهره می‌برند. پس هر کسی از چیزهایی که میل دارد به همان اندازه که همت داشته، استفاده کرده و لذت می‌برد و به آن هدفی که به خاطرش خدا را بندگی کرده، می‌رسد.

در مقابل این گفته گفته ای است مبنی بر این که هیچ انسانی در بهشت نیست که تنها از تسبیح و تقديس لذت ببرد، در حالی که از خوردن و آشامیدن و ديگر لذتها (که حواس ظاهري آنها را درک می‌کنند)، لذت نبرد. بلکه به ناچار متنعمند به آنچه این حواس درک می‌کند، مانند خوردن و آشامیدن و غیره. این گفته شیخ مفید(ره) می‌باشد و قائل شده است که عقیده به

یتنعمون بتقدیس و تسبیح و تکبیره کالملائکه شاذ عن دین الإسلام، وهو مأخوذ من ذهب إلى أن المطيعين في الدنيا يصيرون في الجنة ملائكة لا يطعمون ولا يشربون ولا ينجسون. وقال (ره): وقد أكذب الله هذا القول في كتابه بما رغب العالمين فيه من الأكل والشرب والنكاح، فقال تعالى: «أَكُلْهَا ذَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» الآية<sup>۱</sup> وقال تعالى: «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ.» الآية<sup>۲</sup> وقال: «حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»<sup>۳</sup> وقال: «وَحُورٌ عِينٌ»<sup>۴</sup>، وقال: «وَزَوْجَاتُهُمْ بِحُورٍ عِينٍ»<sup>۵</sup>، وقال: «وَعِنْدَهُمْ

این که در بهشت انسانهایی هستند که فقط از تقدیس و تسبیح و تکبیر لذت می برند، مانند فرشتگان، عقیده ای است مخالف دین اسلام، و ریشه این گفتار عقیده به این است که فرمانبرداران در دنیا، در بهشت فرشته شده و نه می خورند و نه می آشامند و نه زناشویی می کنند.

او گفته که خدای تعالی در قرآن این گفتار را تکذیب نموده، آنجا که مردم را ترغیب به بهشت با ذکر خوردن و آشامیدن و زناشویی می نماید: «أَكُلْهَا ذَائِمٌ...»<sup>۱</sup> یعنی «خوردنیهایش همیشگی است و سایه آن برقرار است. این بهشت سرانجام اهل تقوی است.»، «فِيهَا أَنْهَارٌ...»<sup>۲</sup> یعنی: «در آن بهشت نهرهایی از آب زلال گوارا است.»؛ «حُورٌ مَقْصُورَاتٌ...»<sup>۳</sup> یعنی «حورانی که در سراپرده های خود مستورند.» «وَحُورٌ عِينٌ»<sup>۴</sup> یعنی: «زنان زیبای درشت چشم.»، «وَزَوْجَاتُهُمْ...»<sup>۵</sup> یعنی: «با حوریان زیبا چشمشان همسر

(۱) - الرعد - ۳۵.

(۲) - محمد - ۱۵.

(۳) - الرحمن - ۷۲.

(۴) - الواقعة - ۲۲.

(۵) - الدخان - ۵۴.

فَاصْرَاتُ الْوَعْدِ «ثَرَابٌ»<sup>۱</sup>، وقال: «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَكِيهُونَ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ»<sup>۲</sup> وقال: «وَأَتْوَابِهِ مُتَّشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ.»<sup>۳</sup> (راجع البحار ج ۸ باب الجنة ونعيمها من كتاب العدل والمعاد).

ومن البديهي أن الله تعالى لما كان قادراً على كل شيء فبقدرته تبارك وتعالى خلق داراً في الآخرة سماها بالجنة أعدّها للذين يتركون هذا العالم ممتثلين أوامره ونواهيه، فالاعتراف بربوبيته وقدرته مستلزم للاعتراف بذلك، كما في كثير من الأشياء التي بقدرته يوجدونها وإن كانت بعيدة عن تصورنا، وعليه فلابال للتشكيك في هذه الأمور.

قرار دادیم.»، «وَعِنْدَهُمْ...»<sup>۱</sup> یعنی «و حوران شوهر دوست با عفت جوان و همسال در خدمت آنها است.»، «إِنَّ أَصْحَابَ...»<sup>۲</sup> یعنی: «اهل بهشت آن روز خوش و بانشاط مشغولند، آنان با زنانشان در سایه درختان بهشت بر تختها تکیه کرده اند.» «وَأَتْوَابِهِ...»<sup>۳</sup> یعنی «و هر میوه و خوردنی بر آنان بیاورند شبیه یکدیگر است و ایشان را در بهشت همسران پاک و پاکیزه است».

بنابر این، روشن است که چون خداوند نیرو و قدرت بر هر کاری دارد، پس با آن نیرو در جهان دیگر خانه ای به نام بهشت آفریده و برای کسانی که از دنیا گذشته و گوش به فرمان او در انجام امر و نهی بوده اند، مهیا ساخته، اکنون اقرار به پروردگاری و قدرت او مستلزم پذیرفتن بهشت است، چنانچه در بسیاری از چیزهایی که به قدرتش آفریده - اگر چه برای ما تصورش بعید است - چنین می باشد. بنابر این، جایی برای هیچ گونه شک و تردید نمی ماند.

(۱) - ص - ۵۲.

(۲) - یس - ۵۵ و ۵۶.

(۳) - البقرة - ۲۵.

## خلق الجنة والنار

وأما كون الجنة والنار مخلوقتين موجودتين الآن في محلها، أو هما مقدرتان لم تخلقا بعد وستخلقان في القيامة، فجمهور المسلمين على أنها مخلوقتان موجودتان في هذا الوقت. وشذ عنهم شذمة قليلة من المعتزلة كأبي هاشم والقاضي عبد الجبار ومن يحدو حدوهما، فقال بعض هؤلاء بأن الأدلة التي يوردها القائلون بوجودهما فعلاً تفيد جواز ذلك لا وجوبه وقال الآخرون باستحالة وجودهما في هذا الوقت.

إلا أن الآيات المتكاثرة والأخبار المتواترة دافعة لقول هؤلاء، ولم يذهب إلى هذا القول من الفرقة المحقة أحد. قال الصدوق قدس سره: «إن الجنة والنار في هذا الوقت مخلوقتان، وبذلك جاءت الأخبار

## آفرینش بهشت و دوزخ

آیا بهشت و دوزخ آفریده شده و موجودند یا اینکه در نظر گرفته شده اند و در آیه نزدیکى در رستاخیز آفریده خواهند شد؟ عموم مسلمانها بر آنند که بهشت و دوزخ اکنون آفریده شده و موجودند و جز اندکی از معتزله، مانند ابوهاشم و قاضی عبد الجبار و پیروان این دو کسی مخالف این مطلب نیست. گروهی از آنان گفته اند: دلایلی که قائلین آورده اند بیش از امکان بودن بهشت و دوزخ را نمی رساند و دلالت بر لزوم وجودشان ندارد. برخی دیگر گفته اند: وجود آن دو کنون محال است.

خوشبختانه آیات و روایات بسیار، سخنان این گروه را رد می کند و از شیعه کسی قائل به این حرف نشده است.

شیخ صدوق (قدس سره) فرموده: «همانا بهشت و دوزخ آفریده شده اند و

وعليه إجماع أهل الشرع والآثار. وقد خالف في هذا القول المعتزلة والخوارج وطائفة من الزيدية، فزعم أكثر من سميناه أن ما ذكرناه من خلقها من قسم الجائز دون الواجب ووقفوا في الوارد به من الآثار. وقال من بقي منهم بإحالة خلقها. «إلخ»<sup>۱</sup>.  
وقال الصدوق أيضاً في العقائد:

اعتقادنا في الجنة والنار أنها مخلوقتان وأن النبي (ص) قد دخل الجنة ورأى النار حين عرج به. واعتقادنا أنه لا يخرج أحد من الدنيا حتى يرى مكانه من الجنة أو من النار، وأن المؤمن لا يخرج من الدنيا حتى ترفع له الدنيا كأحسن ما رآها ويرفع مكانه في الآخرة، ثم يخير فيختار الآخرة، فحينئذ تقبض روحه. وفي العادة أن يقال: «فلان يجود

روایات برآن دلالت دارد و پیروان شریعت اجماع دارند. معتزله و خوارج و گروهی از زیدیه با این گفته مخالفند و بیشتر آنان گمان کرده اند که آنچه گفتیم فقط امکان را می رساند نه لزوم را. ولی آنان روایات را نفهمیدند و بعضی گفته اند که خلقت آن دو محال است»<sup>۱</sup>.

صدوق در کتاب عقائد بیان فرموده: عقیده ما درباره بهشت و دوزخ این است که آن دو آفریده شده اند. به درستی که پیامبر اکرم (ص) شب معراج وارد بهشت شده و جهنم را نیز دیده است. و عقیده ما این است که هیچ کس از دنیا نمی رود مگر آن که جایش را در بهشت یا دوزخ می بیند. به درستی که مؤمن از دنیا نمی رود مگر این که دنیا را به بهترین صورت می بیند و مقامش در آخرت بالا برده می شود و اختیار داده می شود، پس آخرت را برمی گیرند و در آن هنگام روحش گرفته می شود. لذا می گویند: فلان شخص جاننش را می بخشد و

(۱) - أوائل المقالات للمفيد ص ۱۰۲ و ۱۰۳ منشورات مكتبة الداوري.

بنفسه.» ولا یجود الإنسان بشيء إلا عن طيبة نفس غیر مقهور ولا مجبور ولا مکره. وأما جنة آدم فهي جنة من جنان الدنيا تطلع الشمس عليها وتغيب، وليست بجنة الخلد، ولو كانت جنة الخلد لما خرج منها أبداً.<sup>۱</sup>

وقال علي بن إبراهيم في تفسير قوله تعالى: «وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ الْخُرَى، عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى.»<sup>۲</sup>: في السماء السابعة. وأما الرد على من أنكروا خلق الجنة والنار فقوله: «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى.»<sup>۳</sup> أي عند سدرة المنتهى، فسدرة المنتهى في السماء السابعة وجنة المأوى عندها.<sup>۴</sup> وعن علي بن إبراهيم عن أبيه عن الهروي قال: قلت للرضا

بخشیدن معنی ندارد، مگر آنجا که انسان با میل و رغبت و بدون زور و جبر و کراهت چیزی را بدهد.

اما بهشتی که حضرت آدم (ع) در آن بود، بوستانی از بوستانهای دنیا است که خورشید بر آن می تابد و طلوع و غروب می کند و بهشت جاویدان نیست. اگر بهشت جاویدان می بود، هرگز از آن بیرون نمی شد.<sup>۱</sup>

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه: «وَلَقَدْ...»<sup>۲</sup> گفته که در آسمان هفتم است. و در رد کسانی که آفرینش بهشت و دوزخ را انکار کرده اند، این فرمایش خداوند است که: «عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى»<sup>۳</sup> یعنی جنة الماوی نزد سدرة المنتهى است که در آسمان هفتم وجود دارد.<sup>۴</sup>

هروی روایت کند که به امام رضا (ع) عرض کردم: ای پسر پیامبر، به من از

(۱) - حق الیقین - ج ۲ - ص ۱۴۸.

(۲) - النجم - ۱۳ و ۱۴. یک بار دیگر هم رسول، او (جبرئیل) را در «سدرة المنتهى» دید.

(۳) - النجم - ۱۵.

(۴) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۱۳۳.

علیه السلام: یا ابن رسول الله أخبرني عن الجنة والنار، أهما مخلوقتان؟ ، قال: «نعم، وإن رسول الله (ص) قد دخل الجنة ورأى النار لما عرج به إلى السماء.» قال: فقلت له: فإن قوماً يقولون: إنها اليوم مقدرتان غير مخلوقتين، فقال عليه السلام: «ما أولئك منا ولا نحن منهم، من أنكر خلق الجنة والنار فقد كذب النبي (ص) وكذبنا وليس من ولايتنا على شيء وخلد في نار جهنم، قال الله عز وجل: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ.»<sup>۵</sup> وقال النبي (ص): لما عرج بي إلى السماء أخذ بيدي جبرئيل فأدخلني الجنة فناولني من رطبها فأكلته فتحول ذلك نطفة في صلبي فلما هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة، ففاطمة حوراء إنسية، فكلما اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتي فاطمة».<sup>۱</sup>

بهشت و دوزخ خبر بده، آیا آفریده شده اند؟ فرمود: «بلی، شبی که پیامبر (ص) به معراج رفت وارد بهشت شد و دوزخ را دید». عرض کردم: همانا گروهی می پندارند که آن دو مقدرند و هنوز آفریده نشده اند. امام (ع) فرمود: «آنان از ما و ما از ایشان نیستیم. هر کس آفرینش بهشت و دوزخ را دروغ پندارد، ما و پیامبر اکرم (ص) را دروغگو پنداشته و از ولایت ما بی بهره گشته و همیشه در آتش خواهد بود. خدای تعالی فرماید: «هَذِهِ جَهَنَّمُ...»<sup>۵</sup> پیامبر اکرم (ص) فرمود: هنگامی که مرا به معراج بردند، جبرئیل دستم را گرفت و وارد بهشت کرد و از خرماهای تازه آن به من داد و خوردم. پس نطفه ای شد در پشت من و هنگامی که به زمین برگشتم، با خدیجه نزدیکی کرده و او به فاطمه «حوراء انسیه» حامله شد. هرگاه مشتاق بهشت می شوم، دخترم فاطمه را می بویم.» امام صادق (ع) فرمود:

(۵) «این همان دوزخی است که بدکاران تکذیب آن می کردند، اینک کافران میان آن دوزخ و در آب جوشان و

گرمش می گردند.» الرحمن - ۴۳ و ۴۴.

(۱) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۱۱۹.



وعن أبي عبدالله (ع) قال: كان رسول الله (ص) يكثر تقبيل فاطمة عليها وعلى أبيها وبعلمها وأولادها ألف تحية وسلام فأنكرت ذلك عائشة فقال رسول الله (ص): «يا عائشة إني لما أُسري بي إلى السماء دخلت الجنة فأدناني جبرئيل من شجرة طوبى وناولني من ثمارها فأكلته فحول الله ذلك ماء في ظهري فلما هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة فما قبلتها قط إلا وجدت رائحة شجرة طوبى منها.»<sup>۱</sup>

### وصف الجنة ونعيمها

فالمؤمنون المتقون الذين تاجروا مع الله تعالى واشتروا دار البقاء ونعيمها بالدار الفانية أعد الله تعالى لهم في تلك الدار من أنواع النعم واللذات ما يليق بعظمة الخالق أن يتفضل به، وما يتناسب مع سعة

«رسول خدا (ص) فاطمه را فراوان می بوسید، به طوری که عایشه اعتراض کرد. پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای عایشه، شبی که مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم. جبرئیل مرا به نزد درخت طوبی برد و از میوه آن به من داد و خوردم، پس تبدیل به نطفه ای در پشت من شد. چون به زمین برگشتم، با خدیجه نزدیکی نمودم و به فاطمه حامله شد. هرگز او را نبوسیدم مگر آنکه بوی درخت طوبی را در او یافتم.»

### وصف بهشت ونعمتهايش

پرهیزکاران و مردمی که با پروردگارشان به تجارت پرداختند، دنیای زود گذر را داده و آخرت جاویدان را خریدند، خداوند برای آنان انواع نعمتها و لذتها را که در خور بزرگی اوست و آنچه که مناسب با وسعت آن دنیا است مهیا ساخته،

ذلك العالم الذي أعده، بحيث يستحيل على أهل هذا العالم أن يعرفوا حقيقته وتفصيله. مثلنا في ذلك مثل الجنين في الرحم يستحيل عليه أن يتصور عظم هذه الدنيا وتفصيل أوضاعها وحالاتها. ولهذا أجمل القرآن المجيد ذلك بقوله: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ»<sup>۱</sup> الآية، وبيّن نعم الجنة بصورة عامة بقوله: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُن فِيهَا وَلَدُنَّا مَزِيدٌ»<sup>۲</sup> وقال أيضاً: «وَهُمْ فِي مَا آسَأْتَهُتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»<sup>۳</sup>.

والخلاصة أنها دار لاخيبة فيها ولاكدورة، ولايصل إليها حزن ولاضعف ولاشيخوخة ولامرض ولامشقة، بل هناك السلامة المطلقة من كل مكروه، ولذا سميت دار السلام. ولأهل الجنة السلطان الحقيقي الذي هو عبارة عن القدرة الكاملة بحيث يحصل لهم كل مايريدون.

به طوری که شناختن حقیقت و خصوصیات آن برای مردم در این دنیا محال است، زیرا زندگانی ما در این دنیا نسبت به آخرت، همانند زندگی جنین در رحم مادر است نسبت به دنیا، و محال است که او بتواند عظمت دنیا را بفهمد و حالات آن را درک نماید. لذا قرآن کریم به طور اجمال بیان فرموده که: «فَلَا تَعْلَمُ...»<sup>۱</sup> و نعمتهای بهشتی را به طور عام بیان ساخته است، در آنجا که فرموده: «لَهُمْ مَا يَشَاؤُن»<sup>۲</sup> و نیز فرموده: «وَهُمْ فِيَمَا...»<sup>۳</sup>.

نتیجه این که بهشت خانه ای بدون محرومیت و تیرگی است و اندوه و ناتوانی و پیری و بیماری و سختی به آن نمی رسد، بلکه عافیت کامل است از هر ناخوشایندی، بدین جهت «دارالسلام» نامگذاری شده. و سلطه واقعی برای بهشتیان می باشد که عبارت است از توانایی کامل، به نحوی که هر چه بخواهند فراهم می گردد.

(۱) «هیچ کس نمی داند که پاداش نیکوکاریش چه نعمت و لذت روشنی بخش دیده است که برایش ذخیره شده است.» سجده-۱۷.

(۲) «برای آن بندگان در آنجا هر چه بخواهند، آماده است و افزونتر از آن نزد ما هست.» سوره ق-آیه ۳۵.

(۳) «و آنان در آنچه مشتاق و مایل آند، تا ابد متنعمند.» الانبیاء-۱۰۲.

وفي الكلام المأثور: «إن أهل الجنة ملوك». وقال تعالى في سورة الدهر: «وَإِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا»<sup>۱</sup>.  
 ونذكر هنا شيئاً من نعم الجنة التي أشار إليها القرآن المجيد:

### طعام الجنة وشرابها

قال تعالى في طعام أهل الجنة وشرابهم: «وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ. وَلَخِمٍ ظَنِيرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ»<sup>۲</sup>. «وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لَّامْقُطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ»<sup>۳</sup>. «فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ»<sup>۴</sup>. «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»<sup>۵</sup>. «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ»<sup>۶</sup>.

در خبر چنین آمده: «به درستی، که بهشتیان پادشاهانند.» و در قرآن کریم فرموده: «وَإِذَا رَأَيْتَ...»<sup>۱</sup>.

اکنون برخی از نعمتهای بهشتی را که قرآن مجید به آنها اشاره فرموده، ذکر می کنیم:

### خوردنیها و آشامیدنیهای بهشتی

خدای تعالی در باره خوردنیها و آشامیدنیهای بهشتیان فرموده است:

«وَفَاكِهَةٍ...»<sup>۲</sup>، «وَفَاكِهَةٍ...»<sup>۳</sup>، «فِيهِمَا...»<sup>۴</sup>، «وَسَقَاهُمْ...»<sup>۵</sup>، «فِيهَا أَنْهَارٌ...»<sup>۶</sup>.

(۱) «وهرگاه آنجا را ببینی، نعمتها و پادشاهی بزرگی خواهی دید.» الإنسان-۲۰.

(۲) «و میوه خوش برگزینند و گوشت مرغان آنچه میل دارند.» الواقعة-۲۱ و ۲۰.

(۳) «میوه های بسیار که هیچ وقت منقطع نشود، هیچ کس بهشتیان را از آن میوه ها منع نکند.» الواقعة-۳۲،

۳۳.

(۴) «در آن دو بهشت هرگونه میوه و درخت خرما و انار بسیار است.» الرحمن-۶۸.

(۵) «و خدایشان آنان را شرابی پاک و گوارا بیاشاماند.» الإنسان-۲۱.

(۶) «در آن نهرهای آب زلال و گوارا است که گندیده نشود، و نهرهای شیر که مزه اش تغییر نیابد، و نهرهای

شراب لذت بخش برای آشامندگان.» محمد(ص)-۱۵.

وفي الجنة أيضاً عيون كثيرة، ولكل منها طعم وحلاوة خاصة بها، كالعين الكافورية، قال تعالى: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا.»<sup>۱</sup> والعين الزنجبيلية، وعين السلسبيل، قال تعالى: «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا، غَيْرَ فِيهَا نَسِيمٌ سَلْسَبِيلًا.»<sup>۲</sup> وعين التسنيم، قال تعالى: «وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ. غَيْرَ فِيهَا شَرْبٌ بِهَا أَلْمَقَرُّونَ.»<sup>۳</sup> وأهم من ذلك كله نهر الكوثر الذي يجري من تحت العرش الإلهي، وهو أشد بياضاً من اللبن وأحلى من العسل وألين من الزبد، وحصاه من الزبرجد والياقوت والمرجان ونباته الزعفران وترابه أطيب ريحاً من المسك. ويستفاد من الأخبار أن مجراه من تحت العرش إلى الجنة، وينصب في حوض عظيم بأرض المحشر.

همچنین در بهشت چشمه‌هایی است که هر کدام طعم و مزه خاصی دارد، مانند چشمه کافور که خدای تعالی فرماید: «إِنَّ الْأَبْرَارَ...»<sup>۱</sup> و چشمه زنجبیل و چشمه سلسبیل: «وَيُسْقَوْنَ فِيهَا...»<sup>۲</sup> و چشمه تسنیم: «وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ...»<sup>۳</sup>. از همه اینها مهمتر کوثر است که از زیر عرش پروردگار جاری است؛ از شیر سفیدتر، از عسل شیرین‌تر و از کره نرمتر است و سنگریزه‌های آن از زبرجد و یاقوت و مرجان، گیاهان آن زعفران و خاکش از مشک خوشبوتر است. در روایات است که جویبار کوثر از زیر عرش به سوی بهشت روان است و به حوضی بس بزرگ در صحرای محشر می‌ریزد.

(۱) «همانا نیکان از جامی که شرابش آمیخته به کافور است بیاشامند.» الإنسان - ۵.

(۲) «و آنجا از جامی که طبعش چون زنجبیل گرم و عطراگین است، به آنها بنوشانند. و در آنجا چشمه‌ای است که سلسبیل نامیده شده است.» الإنسان - ۱۷ و ۱۸.

(۳) «ترکیب آن شراب از عالم بالا است، سرچشمه‌ای که نزدیکان درگاه خدا از آن می‌نوشند.» المطففين - ۲۷

## لباس الجنة

قال تعالى: «يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَتَلْبَسُونَ فِيهَا حُرَيْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ»<sup>۱</sup> وقال تعالى: «لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»<sup>۲</sup>

وعن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «...فإذا دخل المؤمن إلى منزله في الجنة وضع على رأسه تاج الملك والكرامة وألبس حلة الذهب والفضة والياقوت والدر منظوماً في الإكليل تحت التاج وألبس سبعون حلة بألوان مختلفة منسوجة بالذهب والفضة واللؤلؤ والياقوت الأجر»<sup>۳</sup>.

وعن الصادق عليه السلام، قال: «مامن عمل حسن يعمله العبد إلا وله ثواب في القرآن إلا صلاة الليل، فإن الله لم يبين ثوابها، لعظيم خطرها عنده فقال:

## پوشیدنیهای بهشت

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «...سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ»<sup>۱</sup> و: «لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»<sup>۲</sup>.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «هرگاه، مؤمن به خانه های بهشتی وارد شود، تاج شاهی و بزرگی بر سرش نهند و زینتهای طلا، نقره، یاقوت و درّ که به رشته در آمده و به زیر تاج برایشانی بسته می شود، بر او بیاویزند و هفتاد حله که با طلا، نقره، لؤلؤ و یاقوت سرخ بافته شده، بر او بپوشانند»<sup>۳</sup>.

از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «کار پسندیده ای نیست که بنده انجامش دهد جز آنکه ثوابش در قرآن است، مگر نماز شب که خداوند پاداش آن را

(۱) «در بهشت با دستبندهای زرین زینت داده شوند و جامه های سبز از سندس و استبرق بپوشند.» سوره کهف- آیه ۳۱.

(۲) «لباس آنان در بهشت حریر است.» سوره حج- آیه ۲۳.

(۳) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۱۲۸.

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا»<sup>۱</sup>، «إلى قوله: «تَعْمَلُونَ». ۲ ثم قال: «إن الله كرامة في عباده المؤمنين في كل يوم جمعة. فإذا كان يوم الجمعة بعث الله إلى المؤمن ملكاً معه حلة، فينتهي إلى باب الجنة فيقول: استأذنوا لي على فلان، فيقال له: هذا رسول ربك على الباب، فيقول لأزواجه: أي شيء ترين عليّ أحسن؟ فيقلن: يا سيدنا والذي أباحك الجنة مارأينا عليك شيئاً أحسن من هذا بعث إليك ربك، فيتزر بواحدة ويتعطف بالأخرى فلا يمر بشيء إلا أضاء له حتى ينتهي إلى الموعد». ۳ إلخ.

به جهت عظمت و ارزش آن بیان نکرده، بلکه فرمود: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ...». ۴ آن گاه فرمود: «در هر روز جمعه خداوند برای بندگان با ایمانش کرامتی دارد و چون روز جمعه شود، خداوند فرشته‌ای را با حله‌ای به سوی مؤمن فرستد تا به درب بهشت رسد. بگوید: برای من از فلان شخص اجازه بگیرید. به وی گویند: این فرستاده پروردگار تو است بر در بهشت. مؤمن به همسران خویش گوید: چه چیزی را برای من نیکوتر می بینید؟ آنان گویند. آقای ما، سوگند به خدایی که بهشت را به تو ارزانی داشته، ما چیزی بهتر از این که خدا برایت فرستاده ندیدیم. پس یک حله را به کمر بندد و دیگری را بر خود پیچد و بر چیزی نگذرد مگر آن که برایش روشنائی بخشد، تا به وعده گاه رسد».

(۱) - السجدة - ۱۶.

(۲) - السجدة - ۱۷.

(۳) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۱۲۶.

(۴) «از خوابگاههایشان بر می خیزند و با بیم و امید پروردگارشان را می خوانند و از آنچه آنها را روزی دادیم، انفاق می کنند؛ پس هیچ کس نمی داند که پاداش نیکوکاریش چه نعمتها و لذتهای بی نهایتی است که روشنی بخش دیده است و در عالم غیب برای او ذخیره شده است.» - سوره سجده - آیه ۱۶، ۱۷.

## قصور الجنة

قال تعالى: «يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَذْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». <sup>۱</sup> وقد تكرر هذا المعنى في القرآن المجيد أكثر من مرة. وقال تعالى: «لَهُمْ عُرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ». <sup>۲</sup>

قال الطبرسي في تفسير قوله تعالى: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»: «لأنهم على غرف في الجنة، كما قال: «وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ». <sup>۳</sup> وقيل: إن أنهار الجنة تجري من غير أحاديث في الأرض. <sup>۴</sup> وقال في تفسير «وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةٌ»: «يطيب العيش فيها، بناها الله

## كاخهای بهشت

خدای تعالی فرموده: «يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي...» <sup>۱</sup> و این معنی در قرآن مجید بسیار یادآوری شده است: «لَهُمْ عُرْفٌ مِنْ...» <sup>۲</sup>.

مرحوم طبرسی در مورد کلام خدای تعالی: «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» یعنی از زیر آنها نهرها جاری هستند، گفته: برای این است که اینان در اتاقهای فوقانی بهشتی هستند، چنانکه فرموده: «وَهُمْ فِي...» <sup>۳</sup> «ایشان در غرفه های بهشت آسوده خاطر و ایمن هستند»، و گفته شده که نهرهای بهشت جاری هستند اما نه در جویهای زمین. <sup>۴</sup> همچنین در تفسیر مساکن طیبه گفته است: مراد، زندگانی

(۱) «وارد کند شما را به بهشتهایی که جویها زیر آن روانست و مکانهای پاکیزه در بهشتهای جاویدان، این است رستگاری بزرگ.» الصف-۱۲.

(۲) «برای آنها کاخ و عمارتها بر بالای یکدیگر بنا شده است که در زیر آن عمارات نهرهای آب جاری است.» الزمر-۲۰.

(۳) - سبأ - ۳۷.

(۴) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۸۹.

تعالی من اللآلی والیاقوت الأحمر والزبرجد الأخضر.<sup>۱</sup>  
 وفي تفسیر علی بن ابراهیم فی قوله تعالی: «عُرِفَتْ مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ»<sup>۲</sup>  
 قال: عن أبي جعفر عليه السلام قال: «سأل عليّ رسول الله صلى الله عليه وآله  
 عن تفسير هذه الآية فقال: لماذا بنيت هذه الغرف يا رسول الله؟ فقال: يا عليّ تلك  
 الغرف بنى الله لأوليائه بالدر والياقوت والزبرجد سقوفها الذهب محكوكة بالفضة، لكل  
 غرفة منها ألف باب من ذهب على كل باب منها ملك موكل به، وفيها فرش مرفوعة  
 بعضها فوق بعض من الحرير والديباج بألوان مختلفة وحشوها المسك والعنبر والكافور  
 وذلك قول الله: «وَفُرُشٌ مَرْفُوعَةٌ»<sup>۳</sup>. إلخ.

پاک و پاکیزه است که خداوند آن مساکن را از لؤلؤ و یاقوت سرخ و زبرجد سبز  
 آفریده است.<sup>۱</sup>

علی بن ابراهیم در تفسیر «عُرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ»<sup>۲</sup> گفته است که امام  
 باقر (ع) فرمود: «حضرت علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) پرسید: یا رسول الله، آن  
 غرفه‌ها برای چه ساخته شده؟ فرمود یا علی، این طبقات فوقانی را خداوند برای  
 اولیاء خود با در و یاقوت و زبرجد ساخته، سقفهای آن را با طلا و نقره حکاکی  
 کرده، هر طبقه‌ای هزار دراز طلا دارد و بر هر در فرشته‌ای مامور است و در آن  
 فرشهای حریر و دیبا با رنگهای گوناگون روی یکدیگر گسترده شده که از مشک  
 و عنبر و کافور پر است».

این است فرمایش خدای تعالی در این مورد: «وَفُرُشٌ مَرْفُوعَةٌ» یعنی «فرشهای  
 گسترده شده و بلند».<sup>۳</sup>

(۱) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۸۵.

(۲) - الزمر - ۲۰.

(۳) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۱۲۸.



وقال الطبرسي في تفسير «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا»<sup>۱</sup>: أي يثابون الدرجة الرفيعة في الجنة، بما صبروا على أمر ربهم وطاعة نبيهم، وقيل: هي غرف الزبرجد والدر والياقوت.<sup>۲</sup>

### في وصف جهنم وما يتعلق بها

قيل في كلمة جهنم: هي لفظة أعجمية وهي اسم لنار الآخرة. وقيل: عربية سميت بها لبعدها قعرها. وقال في المصباح: وهو ملحق بالخماسي بتشديد الحرف الثالث فيه، وهو فارسي معرب. وفي القاموس: جهنم، كَعَمَلَس: بعيدة القعر، وبه سميت جهنم. أعاذنا الله تعالى وجميع إخواننا المؤمنين منها.

طبرسی در تفسیر: «أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا» فرموده است: «یعنی ثواب آنها، درجات بالایی در بهشت است و گفته شده که آن درجات، غرفه‌های زبرجد و در و یاقوت است».<sup>۲</sup>

### دوزخ و آنچه مربوط به آن است

درباره کلمه جهنم گفته‌اند که کلمه‌ای غیر عربی و نام آتش آخرت است. بعضی گفته‌اند که جهنم عربی است و به واسطه گودی آن جهنم نامیده شده. در مصباح گفته شده که جهنم از کلمات پنج حرفی، که حرف سوم آن تشدید دارد و فارسی است، به عربی درآمده است. در قاموس گفته شده است: جهنم بر وزن «عَمَلَس» بسیار گود و بدین جهت آن را جهنم گویند.

(۱) - الفران - ۷۵.

(۲) - بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۹۲.

قال تعالى: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»<sup>۱</sup>. وقال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»<sup>۲</sup>.  
والحق أن هذه النار وما فيها من الشدائد والعقوبات والنكال والحيات والعقارب وسائر المؤذيات التي أوعد المجرمون بها هي من المحسوسات الجسمانية كما أطبق عليه أهل الشرائع، وليست من قبيل الخيال والمثال كما عليه بعض الحكماء، ولا من قبيل «العقليات والروحانية المحضة»، كما عليه كثير من الحكماء.

والمراد بالوقود الحطب، فحطب تلك النار الناس والحجارة. والمراد بالحجارة هنا الكبريت فهو يزيد في قوة النار، لأنه أحر شيء إذا

خداوند ما و همه برادران ایمانی ما را از آن نگه دارد.

خداى تعالى مى فرماید: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»<sup>۱</sup> و نیز مى فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»<sup>۲</sup>.

حق این است که این آتش و سختیها و ناراحتیها و عذابها و شکنجهها و مار و عقربها و دیگر آزار دهندههایی که به گنهکاران وعده داده شده، از امور حسی و مادی است (همان طور که پیروان ادیان اتفاق دارند)، و مانند خیال و مثال که بعضی فلاسفه گفته اند، یا از موضوعات عقلی صرف و روحانیات خالص که بعضی دیگر گفته اند، نیست. مقصود از وقوع آتشگیره و هیزم است، پس هیزم این آتش انسانها و سنگهایند و مقصود از سنگهای آن کبریتی است که نیروی آتش را زیاد می کند، زیرا کبریت هرگاه گرم شود، سوزنده ترین چیزهاست، چنانکه

(۱) «این همان دوزخی است که به آن وعده داده می شدید.» پس - ۶۳.

(۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید، خود را با خانواده خویش از آتشی که آتش افروز آن انسانها و سنگ خارا است نگه دارید و بر آن دوزخ فرشتگان بسیار دل سخت مأمورند که هرگز نافرمانی خدا را نکنند و آنچه به آنها حکم شود، انجام دهند.» التحريم - ۶.

حمي ، كما عن ابن مسعود وابن عباس . أقول : إن فهم النار وصفاتها من النكال والعقوبات في الآخرة خارج عن طاقة عقولنا في هذه النشأة الدنيوية . فإن عقولنا وحواسنا الظاهرية والباطنية في هذه الدنيا لاتسع معرفة تلك الخصوصيات في الآخرة إلا على سبيل الأتموج ، كما أن نعماء الجنة وأوصافها هي أيضاً لاتدرك بهذه الحواس الظاهرية والباطنية . وقد قيل في وصفها : مالا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر .

وعن أبي جعفر عليه السلام قال : «لما نزلت هذه الآية : «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ»<sup>۱</sup> سئل عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله فقال : أخبرني الروح الأمين أن الله لا إله غيره إذا برز الخلائق وجمع الأولين والآخرين أتى بهم تقاد بألف زمام يقودها مائة ألف ملك من الغلاظ الشداد لها هدة وغضب وزفير وشهيق وإنما لتزفر

از ابن مسعود و ابن عباس نقل شده است .

می گویم : فهمیدن آتش و سختیها و ویژگیهای آخرت از توان خرد ما در دنیا بیرون است . به درستی که خردها و حواس آشکار و نهان ما در دنیا ، وسعت شناختن این ویژگیها را در آخرت ندارد . چنانچه نعمتهای بهشت و ویژگیهای آن نیز با حواس ظاهری و باطنی ما درک و فهمیده نمی شود و به تحقیق در وصف آن گفته شده : «آنچه را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر دل بشری هم نگذشته است» . امام باقر (ع) فرمود : «هنگام نزول این آیه : «وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ»<sup>۱</sup> ، از پیامبر اکرم (ص) سؤال شد . فرمود : روح الامین به من خبر داد : همانا خدایی که جز او خدایی نیست ، هرگاه آفریدگان را برانگیزد و اولین و آخرین را گردآورد ، جهنم را با هزار مہار که یکصد هزار فرشته های عذاب آن را می کشند بیاورند ، در حالیکه صدای وحشتناک و خشم و ناله و فریادی دارد .

(۱) «و جهنم آنروز آورده شود» الفجر - ۲۳ .

الزفرة فلولا أن الله عزوجل أخرجهم للحساب لأهلك الجمع، ثم يخرج منها عنق فيحيط بالخلائق البر منهم والفاجرة، فما خلق الله عزوجل عبداً من عباده ملكاً ولا نبياً إلا ينادي: رب نفسي نفسي، وأنت يانبي الله تنادي: أمتي أمتي. ثم يوضع عليها الصراط أدق من الشعرة وأحد من السيف، علما ثلاث قناطر، فأما واحدة فعلها الأمانة والرحم، وأما ثانيها فعلها الصلاة، وأما الثالثة فعلها عدل رب العالمين لا إله غيره، فيكلفون المر عليها فتحبسهم الرحم والأمانة، فإن نحوها منها حبسهم الصلاة فإن نحوها منها كان المنتهى إلى رب العالمين جل وعز، وهو قوله تبارك وتعالى: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»<sup>۱</sup> والناس على الصراط فتعلق بيد، وتزول قدم ويستمسك بقدم، والملائكة حوفاً ينادون: يا حليم اغفر واصفح وعد بفضلك وسلّم سلّم، والناس يتهافتون في النار

اگر نبود این که خداوند همگان را برای حساب گردآورده، هرآینه نابود می شدند. سپس گروهی از جهنم برآیند و نیک و بد را در میان گیرند. پس آفریده و بنده ای از بندگان و پیامبران نماند مگر آن که فریاد می زند: خدایا، فریادرس، به دادم برس، و تو ای پیامبر خدا، ندا می کنی: خدایا، اتمم، اتمم آن گاه صراط نهاده شود باریکتر از مو و برنده تر از شمشیر که سه پل بزرگ بر آن باشد: بر پل اول امانت و خویشاوندی، بر پل دوم نماز و بر پل سوم دادگری و عدل پروردگار دنیا و آخرت است که جز او خدایی نیست. فرمان رسد که از صراط بگذرید. سپس پل خویشاوندی و امانت آنان را نگاه دارد و اگر از آن برهند، پل نماز نگاه دارد و اگر از آن نیز رستند، سرانجام بر پروردگار عالمیان وارد شوند و این همان فرمایش خداوند است: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»<sup>۲</sup>. مردم بر صراط می روند، پس برخی به دست آویزان و گروهی پایشان لغزیده و پای دیگر را نگهداشته اند در این حال فرشتگان اطراف صراط ندا می کنند: ای خدای حلیم،

(۱) — هكذآ في المصدر، والظاهر: «ثانيتها».

(۲) — الفجر - ۱۴. «همانا پروردگار تو در کمین است.»

کالفراس، فإذا نجا نجا برحمة الله عزوجل مربها فقال: الحمد لله وبنعمته تم الصالحات وتزكو الحسنات والحمد لله الذي نجاني منك بعد أباس بمنه وفضله إن ربنا لغفور شكور».<sup>۱</sup>

وروي عن رسول الله صلى الله عليه وآله ليلة المعراج قال: «لما ركبت البراق وسرت سمعت خلني هدة عظيمة تخيلت أن أطباق السماوات وقعت على الأرض فقلت لجبرئيل عليه السلام: ما هذا الصوت الهائل؟ فقال: إنه كان على شفير جهنم صخرة عظيمة وقد أمرت أن أدفعها في جهنم فدفعتها بجناحي قبل هذا اليوم بسبعين عاماً حتى وصلت هذه الساعة إلى قعر جهنم».<sup>۲</sup>

به بزرگواریت ببخش و بیامرز و درگذر و سالم نگهدار.

مردم مانند پروانه در آتش سقوط می کنند. پس هرگاه کسی از صراط نجات یابد و رحمت خدا شامل حالش گردد، از آن بگذرد و بگوید: سپاس خدای را که به نعمت او کارهای شایسته انجام می گیرد و کردار، پاکیزه می شود و ستایش مرخدای را که به فضل و رحمتش بعد از نومیدی مرا رهانید. همانا پروردگار ما بسیار آمرزنده و سپاسگزار است».<sup>۱</sup>

روایت شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «شب معراج هنگامی که بر براق سوار شده و می رفتم، صدایی هولناک از پشت سر شنیدم که خیال کردم طبقات آسمان بر زمین فرود آمدند.

به جبرئیل گفتم: این صدای ترس آور چه بود؟

عرض کرد: به درستی که سنگی بزرگ بر لب دوزخ بود، به من فرمان رسید که آن را در جهنم افکنم. پس با بالم هفتاد سال پیش آن را افکندم و اکنون به قعر جهنم رسید».<sup>۲</sup>

(۱) — بحار الأنوار - ج ۸ - ص ۶۵.

(۲) — الأنوار النعمانية للسید نعمة الله الجزائري - ص ۴۷۳ - الطبعة الحجرية.

وفيه من الأفاعي والعقارب ما لا يعلمه إلا الله تعالى. وروي عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال: «إذا كان يوم القيامة تخرج من جهنم حية اسمها حريش رأسها في السماء السابعة وذنها تحت الأرض السفلى وفيها من المشرق إلى المغرب وهي تنادي بأعلى صوتها: أين من حارب الله ورسوله؟ فعند ذلك يقول جبرئيل: من تطلبين يا حريش؟ فتقول: أطلب خمسة نفر، أولهم تارك الصلاة والثاني مانع الزكاة والثالث شارب الخمر والرابع آكل الربوا والخامس قوم يتحدثون في المساجد بحديث الدنيا».<sup>۱</sup>

وقال عليه السلام: «إن في جهنم عقارب كالبغال المعلقة يلسعن أحدهم فيجد موتها أربعين خريفاً».<sup>۲</sup>

در جهنم به اندازه‌ای مار واقعی و عقرب است که جز خدا کسی نمی داند. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «چون روز قیامت شود، از جهنم ماری بیرون آید که نامش حریش است، سرش در آسمان هفتم و دمش در طبقه پایین زمین و دهانش از مشرق تا مغرب. او با صدای بلند فریاد می کند: کجایند آنان که با خدا و پیامبرش جنگیدند؟ پس در این هنگام جبرئیل گوید: چه کسانی را می طلبی ای حریش؟ جواب دهد که پنج نفر را می جویم: اول آن که نماز را ترک کرد، دوم کسی که زکات را نداد، سوم شخصی که مشروب خورد، چهارم رباخواران، پنجم آنان که در مسجد سخن دنیا گفتند».<sup>۳</sup>

آن حضرت فرمودند: به درستی که در جهنم کژدمهایی است مانند استرهای پرواری، هرگاه یکی از آنان کسی را بگزد، تا چهل خریف<sup>۴</sup> سوزش آن را می یابد.

(۱ و ۲ و ۳) — الأتوار النعمانية - ص ۴۷۳.

(۴) در معانی الاخبار آمده که خریف هفتاد سال است، و در مجمع البحرین گفته که خریف هزار عام و هرعام هزار سال است.

وفي تفسير قوله تعالى: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُضِرِّخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّخِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ.»<sup>۱</sup> روي أنه إذا قضي الأمر، وهو أن يدخل أهل الجنة جنتهم وأهل النار نارهم، وضع للشيطان منبر في وسط النار فيرق ويده عصا من نار، فيجتمع الكفار عليه بالملامة، فيقول لهم: إن الله تعالى أرسل إليكم مائة ألف نبي وأربعة وعشرين ألف نبي، فدعوكم إلى الجنة، ووعده الحق، فلم تقبلوا، وأنا دعوتكم إلى هذه النار وميتتكم بالأباطيل فقبلتم كلامي، فلا تلموني بل الملامة عليكم، لأنني لم يكن لي عليكم سلطان بالجبر بل قبلتم كلامي بمجرد الدعوة فلستم بمضرخي أي لا تقدرين على إغاثتي درتفسیر این آیه کریمه: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ...»<sup>۱</sup>، روایت شده که وقت تمام شدن

کار، یعنی هنگامی که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ روند، برای شیطان منبری وسط آتش گذارده شود و بر آن بالا رود، عصایی آتشین در دست او باشد. کفار بر او گرد آمده و او اسرزش کنند.

او در جواب گوید: خداوند یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاد که همه شما را دعوت به بهشت کردند، وعده خدا حق بود و شما نپذیرفتید و من شما را به دوزخ دعوت کرده و به طمع افکندم، سخن مرا نپذیرفتید. مرا سرزنش نکنید بلکه شما خود سزاوار سرزنش هستید، زیرا من به زور بر شما فرمانروایی نداشتم بلکه تنها به یک دعوت سخن مرا نپذیرفتید. شما فریادرس من نیستید، یعنی توانایی کمک و

(۱) «هنگامی که کار تمام شود و اهل بهشت از اهل دوزخ جدا شوند، شیطان گوید: خدا به راستی و حق شمارا وعده داد و من هم وعده دادم به دروغ، و من بر شما سلطه‌ای نداشتم جز آن که از شما خواستم و شما اجابت کردید. پس امروز شما ابلهان که پیروی مرا کردید، مرا نکوهش نکنید، بلکه خویشتان را ملامت کنید. امروز نه من به داد شما رسم و نه شما مرا داری توانید کرد. آنچه را که پیش از این مرا شریک در آن گردانیدید، قبول ندارم.» ابراهیم-۲۲

وإعانتی، وأنا لا اقدر علی إعانتکم وإعانتکم.<sup>۱</sup>

وروی عن الصادق علیه السلام قال: «إذا استقر أهل النار في النار يفقدونکم فلا یرون منکم أحداً، فيقول بعضهم لبعض: مآلنا لأنتری رجلاً کُنّا نعدُّهم من الأشرار. اتَّخذناهم سخریاً أم زاعغت عنهم الأَبصار.»<sup>۲</sup>  
قال: وذلك قول الله عزوجل: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّ تَخَاصُمِ أَهْلِ النَّارِ.»<sup>۳</sup>  
یتخاصمون فیکم فی ما كانوا یقولون فی الدنیا».<sup>۴</sup>

وروی عنه علیه السلام أنه قال له رجل: خوفی خوفی یا ابن رسول الله فإنّ قلبی قد قسا، فقال: «استعد للحياة الطويلة، فإنّ جبرئیل جاء إلى رسول الله صلی الله علیه وآله وهو قاطب، وقد كان قبل ذلك یجیء وهو متبسم.

دادرسی مرا ندارید و من هم توانایی دادرسی شما را ندارم.<sup>۵</sup> از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «هنگامی که دوزخیان در آتش جایگزین شدند، جستجو کرده و هیچ یک از شما را نمی بینند، گروهی به گروه دیگر گویند: ما را چه شده است که مردانی را که از بدان می شمردیم نمی بینیم؟ آیا آنان را به ریشخند گرفتیم یا دیدگان ما از دیدنشان ناتوان مانده. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ...» یعنی درباره شما و آنچه در دنیا می گفتند، با یکدیگر بستیزند».

همچنین روایت شده که مردی به امام صادق (ع) عرض کرد: ای پسر رسول خدا، مرا بیسم ده مرا بیسم ده زیرا دل من سخت شده. فرمود: «آماده زندگی دور و دراز باش، همانا جبرئیل به نزد پیامبر (ص) آمد در حالی که گرفته و چهره درهم فرورفته و ناراحت بود، حال آن که پیش از آن بالبخند می آمد. رسول خدا (ص)

(۱) - الأنوار النعمانية - ص ۴۷۳.

(۲) و (۳) - ص - ۶۲ و ۶۳ و ۶۴.

(۴) - الأنوار النعمانية - ص ۴۷۴.

(۵) - الأنوار النعمانية - ص ۴۷۳.

(۶) «همانا ستیزه کردن اهل آتش محقق و حتمی است.» سوره ص - آیه ۶۴.



فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا جبرئيل جئتني اليوم قاطباً. فقال: يا محمد قد وضعت منافخ النار. قال: وما منافخ النار يا جبرئيل؟ فقال: يا محمد إن الله عزوجل أمر بالنار فنفخ فيها ألف عام حتى ابيضت ثم نفخ عليها ألف عام حتى احمرت ثم نفخ عليها ألف عام حتى اسودت، فهي سوداء مظلمة لو أن قطرة من الضريع قطرت في شراب أهل الدنيا لمات أهلها من ننتها. وفي جهنم وادٍ يسمى الفليس بوقد عليها ألف سنة لم يبتفس، فإذا تنفس أحرق جميع النيران».<sup>۱</sup>

فإن قلت: ما وجه الجمع بين هذين الخبرين، وذلك أن ظاهر قوله: «يفقدونكم فلا يرون منكم أحداً.» أن لنار القيامة ضوءاً مثل هذه النيران، وظاهر الحديث الثاني أنها مظلمة ليس لها ضوء، ويؤيده

فرمود: ای جبرئیل، امروز خشمگین آمده ای؟ گفت: ای محمد، همانا دم های آتش نهاده شد. فرمود: ای جبرئیل، دم های آتش چیست؟ عرض کرد: ای محمد، خدای عزوجل به آتش امر فرمود و هزار سال در آن دمیده شد تا سفید شد، آن گاه هزار سال دیگر در آن دمیده شد تا سرخ شد، سپس هزار سال دمیده شد تا سیاه گشت، پس آتش سیاه و تاریک است. اگر قطره ای از ضریع<sup>۵</sup> در آشامیدنیهای مردم دنیا بریزد، از گند و بوی بد آن همه بمیرند. در جهنم بیابانی است که فلس نامیده می شود، هزار سال است که افروخته می شود و نفس نکشیده و هرگاه نفس کشد همه آتشها را بسوزاند».<sup>۲</sup>

اگر بگویی که چگونه این دو روایت با هم توافق دارند، حال آن که از ظاهر روایت اول که فرمود: «جستجو کرده و هیچیک از شما را نمی بینند.»، فهمیده می شود که برای آتش قیامت مانند این آتشها روشنایی وجود دارد. و ظاهر حدیث دوم این بود که آتش آخرت سیاه و تاریک و بی نور است و تأیید می کند که آتش

(۵) ضریع: مایعات و آبهای جاری جهنم است.

(۲۱) - الأنوار النعمانية - ص ۴۷۴.

ماروي من أن حطبها حجارة الكبريت فهي سواد في سواد؟ . قلت :  
 قد روي أن للنار طبقات متعددة فلعل لكل طبقة منها حكماً خاصاً من  
 النور أو الظلمة . روي عن مولانا الإمام أبي جعفر محمد بن عليّ الباقر  
 عليهم السّلام : «إن الله جعل للنار سبع درجات» .<sup>۱</sup>

### التوبة

حقیقه التوبه هي الندم على ما صدر من العبد من المعاصي بعد  
 ما علم بضرر المعاصي وأنها السموم المهلكة المفوتة للسعادة الأبدية ،  
 وبذلك يرجع العبد العاصي إلى الله تعالى لتنزيه القلب عن الذنوب  
 وترك المعاصي حالاً وفي الاستقبال عزمًا ، وتدارك ما يمكن تداركه .

گیره آن سنگ گوگرد است که به شدت سیاه می باشد . جواب می دهیم : همانا  
 روایت شده که آتش را طبقات زیادی است ، شاید برای هر طبقه از نظر روشنی و  
 تاریکی حالت ویژه ای باشد . از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود : «به درستی  
 که خداوند برای آتش هفت درجه قرار داده است» .

### توبه

حقیقت توبه پشیمان شدن بنده است از گناهیانی که از او سرزده ، پس از آن  
 که زیان گناهان را دانست و فهمید که گناهان ، زهرهای کشنده ای هستند که  
 سعادت همیشگی انسان را از بین می برند ، بدین جهت بنده گنہکار به سوی خدا  
 بازگشت می کند تا دلش را از گناهان انجام شده پاک نموده و در حال حاضر  
 آنها را ترک کرده و نسبت به آینده هم قصد ترک نماید و آنچه را که قابل جبران  
 است جبران کند .

ويمكن أن يقال: إن حقيقة التوبة تنتظم من ثلاثة أمور مرتبة: أولها: أن يعلم العبد علماً يقينياً أن ماصدر عنه من الذنوب مما يترتب عليه الضرر الأخروي والمهالك الأبدية، إذ يكون الذنب حاجباً بينه وبين رحمة ربه تبارك وتعالى. وبذلك لا ينال السعادة. ثانيها: تألم القلب وتأسفه على ماصدر عنه من المعاصي التي كانت حاجباً بينه وبين محبوبه. وواضح أن هذه الحالة، أي حالة تأثر القلب وتأسفه، تترتب على الحالة الأولى، أي العلم بأضرار الذنوب. ثالثها: انبعائه من هذا الألم القلبي إلى حال ترك الذنوب والتدارك بما يمكنه.

هذه هي الأمور الثلاثة المرتبة، فالعلم بضرر المعصية والندم على المعصية والقصد إلى ترك المعصية في الحال والاستقبال والتلافي

می توان گفت که: حقیقت «توبه» به ترتیب از این سه چیز تشکیل می شود:

۱- بنده یقین کند که گناهان انجام شده به زیان آخرت او بوده و برای همیشه نابودش می کند، زیرا گناه فاصله بین او و رحمت پروردگار می شود و در نتیجه خوشبخت نمی شود.

۲- آزرده گی خاطر و افسوس خوردن بر گناهانی که بین او و دوستش فاصله انداخته، معلوم است که این حالت افسردگی و ناراحتی درونی بستگی به حالت اولی دارد، یعنی آگاهی پیدا کردن و یقین به این که گناهان زیان آورند.

۳- برانگیخته شدن او از این آزرده گی خاطر و رنج درونی به پرهیز نمودن از گناهان و جبران نمودن آنچه را که جبران شدنی است.

این سه موضوع است که بهمیدیگر ارتباط دارند هرگاه علم پیدا کردن به زیان گناه، پشیمان شدن از گناه و تصمیم گرفتن بر ترک گناه در زمان حاضر و آینده و

للماضي ، ثلاثة معان مترتبة في الحصول ، يطلق اسم التوبة على مجموعها .

قال الصادق(ع) : «التوبة جبل الله ومدد عنايته ولا بد للعبد من مداومة التوبة على كل حال» .

وكل فرقة من العباد لهم توبة

فتوبة الأنبياء من اضطراب السر، وتوبة الأصفياء من التنفس، وتوبة الأولياء من تلوين الخطرات، وتوبة الخاص من الاشتغال بغير الله، وتوبة العام من الذنوب. ولكل واحد منهم معرفة وعلم في أصل توبته ومنتهى أمره، وذلك يطول شرحه هنا.<sup>۱</sup>

تلافي نمودن گذشته در کسی پیدا شد، می توان نام توبه برآن نهاد.

امام صادق(ع) فرمود: «توبه ريسمان الهی و موجب توجه اوست و بنده در هر حال ناگزیر است که بر توبه مداومت داشته باشد» .

برای هر گروه از بندگان توبه ای است

توبه پیامبران، از اضطراب درونی ایشان است، توبه برگزیدگان، از رفع غصه که موجب سرور و شادی گردد،<sup>۲</sup> توبه اولیاء، از خیالهای گوناگون و رنگارنگ است، توبه بندگان خاص خدا، از سرگرم شدن بغير خدا است و توبه عموم مردم از گناهان است. و برای هر یک از اینان شناخت و دانشی در اصل توبه و سرانجامش وجود دارد که شرحش به درازا می کشد.

(۱) — بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۳۱. التنفس: أي بغير ذكر الله، وفي بعض النسخ: التنفيس، من تنفيس الهم أي تفرجه، من الفرح والنشاط. وتلوين الأمور المتفرقة بالبال وبالعلم. اطمنان القلب بذكر الله تعالى.

(۲) به بیان دیگر اگر مدت سرور و شادی آنان طولانی شد، توبه و بازگشت نمایند. مترجم.

و مما يدل على وجوبها على الكل أن كل فرد من أفراد الناس إذا بلغ سن التمييز والتكليف قام القتال والنزاع في مملكة بدنه بين الشهوات جنود الشياطين وبين العقول أحزاب الملائكة، إذ لا تكمل غريزة العقل في أحد إلا بعد كمال غريزة الشهوة والغضب وسائر الصفات المذمومة، وإذا قام القتال بينها لا بد بحكم العقل والشرع أن يغلب جنود الله على جنود الشيطان بقمعها بكسر الشهوات ورد النفس — على سبيل القهر والغلبة — إلى الصفات المحمودة والعبادات، ولا معنى لوجوب التوبة إلا هذا. ومما يدل على وجوبها على الدوام وفي كل حال هو أن كل عبد لا يخلو عن معصية بجوارحه، فإن خلا في بعض الأحوال عن معصية الجوارح فلا يخلو عن رذائل النفس والهّم بالذنوب بالقلب، فإن خلا عن ذلك أيضاً فلا يخلو عن وسوسة الشيطان بإيراد الخواطر المتفرقة المذهلة

از جمله چیزهایی که دلالت بر وجوب توبه برای همه دارد این است که هر فردی که به سن تمیز و تکلیف برسد، در کشور بدنش نزاع و جنگ بین دو دسته واقع می شود، از یک طرف شهوتها که لشکر شیاطین هستند و از طرف دیگر عقول که حزب ملائکه هستند، چون عقل در کسی کامل نمی شود مگر بعد از تکمیل غریزه شهوت خشم و دیگر خویهای پلید. و موقعی که جنگ بین این دو دسته بر پا شود، به حکم عقل و شرع باید لشکر خدا بر لشکر شیطان پیروز شود؛ به این ترتیب که لشکر شیطان را با شکستن شهوات و مجبور کردن نفس به بازگشت به خویهای پسندیده و عبادات نابود کند، که وجوب توبه معنایی جز این ندارد.

از دیگر چیزها که دلالت بر واجب بودن توبه، همیشه و در همه حال دارد این است که هیچ بنده ای خالی از معصیت (توسط برخی از اعضای بدنش) نیست و اگر در بعضی حالات با اعضای بدنش معصیت نکرده باشد، لا اقل خالی از رذائل نفسانی و تمایلات قلبی به گناه نیست؛ اگر از آن هم خالی بود، از وسوسه شیطان

عن ذكر الله، فإن خلا عنه<sup>۵</sup> فلا يخلو عن غفلة وقصور في العلم بالله وبصفاته وآثاره، وكل ذلك نقص يجب الرجوع عنه، وهو معنى التوبة. ولعدم خلو أحد من الخلق من نوع هذا النقص وأصله في حالة وإن تفاوتوا في المقادير يلزم وجوب التوبة على كل عبد في كل حالة، ولو خلا عن التوبة من جميع الذنوب في لحظة واختطفه الموت لزم خروج روحه بلا توبة لعدم انفكاكه قبل موته ولو بلحظة عن فرد من المعاصي المذكورة، فالتوبة واجبة على كل عبد سالك في كل نفس من أنفاسه.

قال بعض العرفاء: «لو لم يبك العاقل فيما بقي من عمره إلا على فوت ماضى من عمره في غير طاعة الله لكان حقيقاً أن يخزيه

که موجب حواس پرتی و غفلت از ذکر خدا می باشد، خالی نیست و اگر باز هم از آن مبرا بود، از غفلت و کوتاهی در شناخت خدا و صفات آثارش پاک نخواهد بود. اینها همه نقص است که باید از آنها باز گردد، و این همان معنای توبه است.

از آنجا که هیچ کس نیست که این نقص یا انگیزه آن (با درجات متفاوت) در وجودش نباشد، بنابراین توبه بر هر بنده ای و در هر حالی لازم است. اگر از گناهی حتی برای یک لحظه بی توبه بماند و مرگش فرا رسد، الزاماً روحش بی توبه جدا خواهد شد. زیرا انسان پیش از مرگ، یک لحظه هم از نوعی از اقسام گناهان نامبرده جدا نیست، پس توبه بر هر بنده سالک، در هر نفسی از نفسهایش واجب است.

عارفی گفته است: «اگر عاقل در باقی مانده عمرش گریه نکند مگر بر آنچه که در غیر بندگی خدا سپری کرده، هر آینه کافی است که او را تا دم مرگ

(۵) هکذا فی المصدر، والظاهر: «عنها».

[بجزیه] <sup>۱</sup> ذلك إلى الممات، فكيف من يستقبل مابقي من عمره بمثل مامضى من جهله؟! .» ومن عرف قدر العمر وفائدته وما يكتسب به من سعادة الأبد يعلم أن ما يضيع منه في المعصية وغير التوبة أي حسرة وندامة يترتب عليه، فإن العاقل إذا ملك جوهرة نفيسة فإن ضاعت منه بغير فائدة بكى عليها لاحالة وإن ضاعت منه وصار ضياعها سبب هلاكه كان بكاؤه منه أشد، وكل نفس من العمر جوهرة نفيسة لا عوض لها لإيصالها العبد إلى سعادة الأبد وإنقاذها إياه من شقاوة السرد، وأي جواهر أنفس من هذا، فن ضيعها في الغفلة خسر خسراً مبيناً ومن صرفها في معصية فقد هلك هلاكاً أبدياً .

وقد قيل: إن الله تعالى إلى عبده سرين يسرهما إليه على سبيل

غمگین و اندوهگین نماید. پس چگونه است کسی که آینده عمرش را مانند گذشته اش در نادانی بگذراند.»، کسی که ارزش و فایده عمر و سعادت ابدی را (که با آن می توان بدست آورد) بفهمد، چه افسوسى بر عمرش که در معصیت و غیر توبه ضایع شده و از دست رفته خواهد خورد، زیرا اگر عاقل گوهر نفسی داشته باشد و بی دلیل از دست بدهد و گم کند، بدون شک بر او گریه خواهد کرد و اگر گم کردنش سبب هلاکت او باشد، گریه اش شدیدتر خواهد بود، و هر نفسی از عمر گوهر گرانبهائی است که چیزی برای رساندن بنده به سعادت ابدی و نجات از بدبختی جاودان، جایگزین آن نمی شود و چه گوهری گرانبهاتر از این؟ پس کسی که آن را در غفلت از دست بدهد، زیان آشکاری نموده است و کسی که در معصیت مصرفش نماید، به هلاکت ابدی رسیده است.

گفته شده که خدای تعالی با بنده اش دو راز دارد که از طریق الهام به او

(۱) — هكذا في المصدر، والظاهر «بجزیه» كما في المصدر الأصلي (إحياء العلوم).

الإلهام (أحدهما) إذا خرج من بطن أمه يقول له: عبدي قد أخرجتك إلى الدنيا طاهراً لطيفاً واستودعتك عمرك وائتمنتك عليه فانظر كيف تحفظ الأمانة وانظر كيف تلقاني. (والثاني) عند خروج روحه يقول: عبدي ماذا صنعت في أمانتي عندك؟ هل حفظتها حتى تلقاني على العهد فألقاك على الوفاء أو أضعتها فألقاك بالمطالبة والعقاب؟، وإليه الإشارة بقوله تعالى: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ..»<sup>۱</sup> وبقوله تعالى: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.»<sup>۲</sup> وقد روي أن ملك الموت إذا ظهر للعبد عند موته أعلمه أنه قد بقي من عمرك ساعة لا تستأخر عنها طرفة عين، فيبدو للعبد من الحزن والحسرة والأسف ما لو كانت له

می رساند: یکی موقعی که از شکم مادرش خارج می شود، به او می گوید: بنده من، تورا به دنیا آوردم در حالی که پاک و لطیف هستی، و عمرت را به تو سپردم و تورا بر آن امین قرار دادم، پس ببین که چگونه امانت را حفظ نموده و چگونه به من میرسی. دوم موقع بیرون شدن روحش می گوید: بنده من، در امانتی که نزدت بود چه کردی؟ آیا تا هنگام ملاقات با من حفظش نمودی؟ عهدت را عمل کردی تا تورا با وفا ملاقات کنم؟ یا آن که ضایعش نمودی تا با بازخواست و کیفر ملاقات کنم؟

در تایید مطلب فوق، این آیات الهی است که: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي...»<sup>۱</sup> و «وَالَّذِينَ هُمْ...»<sup>۲</sup>.

روایت شده که ملک الموت موقعی که هنگام مرگ نزد بنده ظاهر می شود خبرش می دهد که یک ساعت از عمرت باقی مانده و چشم بر هم زدنی به تأخیر نمی افتد. در این حال به قدری اندوه و افسوس و تأسف گریبانگیرش می شود که

(۱) - البقرة - ۴۰.

(۲) - المؤمنون - ۸.



الدنيا بحذافيرها لأعطاها بدل أن يضم إلى تلك الساعة ساعة أخرى ليتدارك فيها تفريطه ولا يجد إليها سبيلاً .

وقد روي أيضاً أنه إذا كشف الغطاء للعبد قال لملك الموت: أخرني يوماً اعتذر فيه إلى ربي وأتوب وأتزود صالحاً لنفسي، فيقول: فنيت الأيام فلا يوم فيقول: أخرني ساعة، فيقول: فنيت الساعات فلا ساعة، فيغلق عليه باب التوبة فيغرغر بروحه وتتردد أنفاسه في شراسيفه ويتجرع غصة اليأس عن التدارك وحسرة الندامة على تضييع العمر، فيضطرب أصل إيمانه في صدمات تلك الأهوال، فإذا زهقت نفسه فإن سبقت له من الله الحسنى خرجت روحه على التوحيد وذلك حسن الخاتمة، وإن سبق له القضاء بالشقوة — والعياذ بالله —

اگر تمام دنیا را داشته باشد، حاضر است بدهد و در عوض یک ساعت بر عمرش اضافه شود تا کوتاهی ها را جبران کند و چاره ای نخواهد یافت. همچنین روایت شده: موقعی که پرده از مقابل بنده برچیده شود، به ملک الموت می گوید یک روز مهلت بده تا از پروردگام معذرت خواسته، توبه نمایم و با اعمال شایسته ای برای خود توشه ای فراهم کنم. به او جواب دهد: روزها را نابود کردی و روزی نمانده. گوید: یک ساعت مهلت بده. گوید: ساعتها را نابود کردی و ساعتی باقی نمانده است. پس در توبه بر او بسته شده و روحش در گلوگاه می چرخد و نفسهایش در سینه رفت و آمد می کند و در اثر یأس و نومیدی از جبران گذشته و پشیمانی برهدر دادن عمر عزیز، اندوه او را فرا می گیرد، پس اصل ایمانش در اثر صدمات این هراس به اضطراب می افتد و موقع بیرون آمدن روح، اگر توفیق و وعده نیکوی خدا بر او سبقت یافته باشد، روحش با توحید بیرون می شود و آن عاقبت به خیری است، و اگر شقی باشد - پناه می بریم به خدا - روحش با تردید و

خرجت روحه على الشك والاضطراب وذلك سوء الخاتمة<sup>۱</sup>.  
 فعلى هذا يمكن أن يقال: إن التوبة تارة تكون واجبة بأصل الشرع  
 كما إذا كانت عن ارتكاب المحرمات وترك الواجبات، وتارة لا تكون  
 كذلك كالتوبة عن خواطر القلب التي مر ذكرها والقصور عن معرفة  
 كنه جلاله وعظمته وأمثال ذلك.

وماورد من استغفار الأنبياء وتوبتهم كما هو مذكور في  
 «جامع السعادات» إنما هو من ترك دوام الذكر وغفلتهم عن مقام  
 الشهود والاستغراق، لأجل اشتغالهم بالمباحات، لاعن ذنب كذنوبنا،  
 لتعاليمهم عن ذلك.

ومما جاء في عموم وجوب التوبة في الأشخاص والأحوال قوله تبارك  
 وتعالى: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً»<sup>۲</sup> فعمومية التوبة مما لا ريب فيه لكل

اضطراب خارج می شود و آن بد فرجامی است.<sup>۱</sup>

بنابر این، می توان گفت: توبه گاهی به حکم شرع واجب است و آن موقعی  
 است که ارتکاب حرام یا ترک واجبی شده باشد، و گاهی چنین نیست، مانند  
 توبه از آنچه به دل خطور می کند (که ذکرش گذشت) و نرسیدن به شناخت عمق  
 جلال و عظمت خدا و مانند اینها. و آنچه از استغفار و توبه انبیاء وارد شده، آن  
 گونه که در جامع السعادات مذکور است فقط برای ترک دوام ذکر و غفلت از مقام  
 شهود و استغراق به جهت اشتغال به امور مباح است نه برای این که گناهی چون  
 گناهان ما انجام داده اند، که آنها از این برترند.

همچنین از دیگر چیزها که بر واجب بودن توبه بر همگان و در هر حال دلالت  
 دارد، فرموده خدای تعالی است که: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً»<sup>۲</sup>، پس شکی نیست که

(۱) جامع السعادات - ج ۳ - ص ۶۰.

(۲) «همگی به سوی خدا بازگشت نمایید.» سوره نور- آیه ۳۱.

إنسان، إلا أن الأنبياء والأوصياء ذنوبهم بترك دوام الذكر والاشتغال بالمباحات، ولذا ورد أن «حسنات الأبرار سيئات المقربين.» قال الصادق عليه السلام: «إن رسول الله (ص) كان يتوب إلى الله ويستغفره كل يوم و ليلة مائة مرة.» وفي حديث «سبعين مرة، من غير ذنب.» إن الله يخص أوليائه بالمصائب ليؤجرهم عليها من غير ذنب، أي كذنوبنا، فإن ذنب كل واحد إنما هو بحسب قدره ومنزلته عند الله. وهذا باب شريف يفتح منه معنى اعتراف الأنبياء والأئمة بذنوبهم وبكائهم وتضرعهم، فإن قلوبهم لنهاية صفائها ونورانيتها يؤثر فيها الاشتغال بالمباحات والغفلة عن الذكر والفكر بالتوجه إلى هذا العالم، فيعدون ذلك معصية بالنسبة إليهم يستغفرون الله منها. <sup>۱</sup> انتهى.

توبه بر همه انسانها واجب است. سخن در این است که گناهان پیامبران و جانشینانشان عبارتست از واگذارن ذکر حق و به غیر او مشغول شدن، از قبیل خوردن و آشامیدن و سایر کارهای مباح. و لذا روایت شده: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» نیکیهایی مردان نیک برای مقربان درگاه خدا گناه است. امام صادق (ع) فرموده: «به درستی که رسول خدا (ص) در هر شب و روز یکصد بار توبه و طلب آمرزش می کرد.» و در روایتی دارد: «هفتاد مرتبه بی آن که گناهی داشته باشد.» همانا خداوند بلاها را ویژه اولیاء خود قرار داده تا آنان را پاداش دهد، بی آنکه مانند انسانها جرمی داشته باشند، زیرا که گناه هرکسی به اندازه ارزش و مقام او در پیشگاه خداوند است. از اینجا سر اقرار پیامبران و امامان به گناهان و رازگریه کردن ایشان روشن می شود، زیرا که دلهای نورانی و پاکشان با پرداختن به کارهای مباح و بی خبری از اندیشه و یاد خدا متأثر شده و همین کار را برای خویشان نافرمانی شمرده و از خداوند طلب آمرزش می کنند. <sup>۱</sup>

## الآيات الواردة في التوبة

والتوبة واجبة بالأدلة الأربعة: الآيات والسنة والإجماع والعقل، أما الآيات فقد قال تعالى: «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>. وقال تعالى: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»<sup>۲</sup> فدلالة الآيتين صريحة في الوجوب، لاشتمالها على الأمر بالتوبة. والمراد بالنصح الخلوص لله خالياً من شوائب الأغراض التي تكون موجبة لعدم القرب إليه تعالى، كالأغراض الدنيوية من مال أو جاه أو خوف السلطان وما أشبه ذلك.

## آياتی که در توبه وارد شده

بنابر ادله اربعه: «قرآن، سنت، اجماع و عقل» توبه واجب است. اینک فرمایشات خدای تعالی در مورد توبه: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً» یعنی «ای مؤمنین، همه به سوی خدا باز گردید، شاید رستگار شوید.» و نیز خدای تعالی فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ...»<sup>۲</sup> هر دو آیه دلالت آشکار بر وجوب توبه دارد زیرا مقصود از توبه نصح آن است که خالص برای خدا بوده و آمیخته به هدفهای دیگر که مایه دوری از خداوند است (مانند خواسته های مادی از قبیل مال و ثروت، جاه و مقام و ترس از فرمانروایان) نباشد.

(۱) — النور - ۳۱.

(۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید، بازگشت کنید به سوی خدا، بازگشتی خالص. امید است که خداوند گناهانتان را ببوشاند.» سوره تحریم - آیه ۸.

ومن الآيات الواردة في التوبة أيضاً قوله تعالى: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.»<sup>۱</sup> وفي الآية الشريفة دلالة على إثبات الحجة منه تعالى على العباد ودعوتهم إلى عبادته وفيها ترغيب لهم في التوبة ووعده باستجابة الدعوة. أما الأولى ففي قوله: «يَا عِبَادِيَ» إشارة إلى أنهم عبادته وهو مولاهم ومن حق المولى على عبده أن يطيعه، وعليه فله تعالى أن يدعو العبد إلى طاعته وعبادته. وأما الثانية فلأن إضافة العباد إليه تعالى في قوله: «يَا عِبَادِيَ» باعث لهم على التمسك بجبل رحمته ومغفرته. والإسراف - على ما ذكره الراغب الإصفهاني في «مفردات القرآن» - هو تجاوز الحد في كل فعل يفعله الإنسان وإن كان ذلك في الإنفاق أشهر، فالمراد من الإسراف على النفس التعدي

از آیات توبه این فرموده خدای تعالی است که: «قُلْ يَا عِبَادِيَ...»<sup>۱</sup>، خداوند با دعوت نمودن بندگان به بازگشت و توبه حجت را تمام کرده و وعده استجابت دعا نیز داده است.

در مرحله اول تعبیر به «عبادی» و بندگان من کرده و این اشاره است به اینکه او مولی و اینان بنده اند و بنده هم باید فرمانبر مولا باشد، بنابراین سزاوار است که بنده را به اطاعت و عبادت خویش بخواند.

دیگر اینکه او بندگان را به خود نسبت می دهد و با این کار آنان را وادار می کند که چنگ به ریسمان رحمت او زده و طلب آمرزش کنند. چنانچه راغب اصفهانی در «مفردات القرآن» آورده: اسراف به معنی تجاوز از حد است، اگر چه اسراف نوعاً نسبت به زیاده روی در مال شهرت یافته است. بنابراین، مقصود از

(۱) «ای رسول، به آن بندگانم که اسراف بر نفس خود کردند بگو: هرگز از رحمت خدا ناامید مباشید، خدا همه گناهان را (چون توبه کنید) خواهد بخشید. که او خدایی بسیار آمرزنده و مهربان است.» الزمر - ۵۳.

علیها باقتراف الذنوب. وهل المراد بالعباد جميع العباد من المؤمنين وغير المؤمنين أو خصوص المؤمنين أو المراد غير المؤمنين؟ فلسنا في مقام تحقیق ذلك. وقوله: «لَا تَقْنَطُوا» أي لا تياسوا. والمراد بالرحمة، بقرينة خطاب المذنبين ودعوتهم، هو الرحمة المتعلقة بالآخرة دون ماهي أعم الشاملة للدنيا والآخرة. ومن المعلوم أن الذي يفتقر إليه المذنبون من شؤون رحمة الآخرة هو المغفرة. فالمراد بالرحمة المغفرة. ولذا علل النهي عن القنوط من الرحمة بقوله: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا».<sup>۱</sup>

هذه هي بعض الآيات الدالة على وجوب التوبة. وهناك آيات أخرى.

اسراف بر نفس، تجاوز برآن به وسیله انجام دادن گناهان است. آیا مقصود از بندگان، تمام بندگانند یا بندگان با ایمان؟ یا این که منظور غیر مؤمنین می باشد؟ اکنون ما در صدد تحقیق در آن نیستیم. و «لَا تَقْنَطُوا» یعنی مأیوس و نومید نباشید. مقصود از رحمت، رحمت آخرت است، زیرا خطاب به گناهکاران و دعوت به بازگشت آنان است. نه رحمت عمومی که شامل دنیا و آخرت می شود، و معلوم است آنچه از رحمت آخرت که گناهکاران به آن نیازمند می باشند، همان آمرزش آخرت است و بدین جهت علت نومید نشدن از رحمت را این قرار داده که خدا همه گناهان را می آمرزد.<sup>۱</sup>

آیاتی که ذکر شد همگی دلالت بر وجوب توبه دارد و آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد.

(۱) — اقتباس من تفسیر المیزان ج ۱۷ - ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

## الأخبار الواردة في التوبة

وأما السنة فكثيرة. منها (في المجمع) عن أمير المؤمنين (ع) أنه قال: «ما في القرآن آية أوسع من: «يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»<sup>۱</sup> الآية. وفي تفسير الميزان: ورواه في الدر المنثور، عن ابن جرير عن ابن سيرين عنه عليه السلام... «أن قوله تعالى: «وَلَسَوْفَ يَغْطِيكَ رِزْقٌ فَرَزَقْتَهُ»<sup>۲</sup> أرجى من هذه الآية.» وفي الدر المنثور أخرج أحمد وابن جرير وابن أبي حاتم وابن مردويه والبيهقي في شعب الإيمان عن ثوبان قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «ما أحب أن لي الدنيا وما فيها بهذه الآية: يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» إلى آخر الآية. فقال رجل: يا رسول الله فن أشرك؟ فسكت النبي (ص) ثم قال: «إلا من أشرك».

## روایات وارده در توبه

اما روایات در باب توبه بسیار است. در تفسیر مجمع از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود: در قرآن آیه ای وسیعتر از آیه: يَا عِبَادِي... نیست. در تفسیر المیزان از حضرت علی (ع) روایت کرده: «فرموده خدای تعالی: وَلسوف يغطيكَ... امیدوار کننده تر از آن آیه است».

در الدر المنثور روایت کرده که «ثوبان» گفت: شنیدم رسول خدا (ص) می فرمود: «دنیا و آنچه که در آن است، به اندازه این آیه: يَا عِبَادِي... دوست ندارم.» مردی عرض کرد: یا رسول الله، پس آن که مشرک باشد چه می شود؟ پیامبر (ص) سکوت کرد، آن گاه فرمود: «غیر از آن کس که مشرک باشد».

(۱) سوره زمر- آیه ۵۳.

(۲) «و پروردگار تو بزودی تو را چندان عطا کند که خشنود شوی.» سوره ضحی- آیه ۵.

أقول: في الرواية شيء، فقد تقدم أن مورد الآية هو الشرك وأن الآية مقيدة بالتوبة.<sup>۱</sup>

وفي المجمع: قيل هذه الآية يعني قوله: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَشْرَفُوا» الآية، نزلت في وحشي قاتل حمزة حين أراد أن يسلم وخاف أن لا تقبل توبته، فلما نزلت الآية أسلم فقبل: «يا رسول الله هذه له خاصة أم للمسلمين عامة؟ فقال (ص): بل للمسلمين عامة».

وعن كتاب سعد السعود لابن طاووس نقلاً عن تفسير الكلبي: بعث وحشي وجماعة إلى النبي (ص) أنه ما يمنعنا من دينك إلا أننا سمعناك تقرأ في كتابك أن من يدعو مع الله إلهاً آخر ويقتل النفس ويزني يلق أثاماً ويخلد في العذاب، ونحن قد فعلنا ذلك كله، فبعث

مؤلف گوید: به نظر من این روایت بی اشکال نیست؛ زیرا گفته شد که: این آیه در باره شرک است و مقید به توبه شده است.<sup>۱</sup>

در تفسیر مجمع البیان آمده که این آیه: «يَا عِبَادِيَ...» درباره وحشی، قاتل حضرت حمزه (عموی رسول الله) نازل شده، هنگامی که خواست مسلمان شود و می ترسید توبه اش پذیرفته نگردد. پس چون آیه نازل شد، اسلام آورد. پرسیده شد که ای رسول خدا، این آیه ویژه وحشی است یا درباره همه مسلمانان است؟ پیامبر (ص) فرمود: «درباره همه مسلمانان است».

سید ابن طاووس در کتاب سعد السعود از تفسیر کلبی نقل کرده: وحشی به اتفاق گروهی، کسی را خدمت پیامبر اکرم (ص) فرستادند که تنها چیزی که ما را از دین تو باز داشته، این آیه است که در کتابت می خواندی: «بدرستی که کسی که با وجود خدا، خدایی دیگر را بخواند و آدم بکشد و زنا کند، مجازات شود.»



إليهم بقوله تعالى: «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً\*»<sup>۱</sup> فقالوا: نخاف أن لانعمل صالحاً، فبعث إليهم «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ.»<sup>۲</sup> فقالوا: نخاف أن لاندخل في المشيئة، فبعث إليهم «يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا.» الآية، فجاءوا، وأسلموا. فقال النبي (ص) لوحشي: «غيب وجهك عني، فإني لأستطيع النظر إليك.» قال: فلحق بالشام فمات في الخمر.<sup>۳</sup>

وما همة این کارها را انجام داده ایم. پیامبر اکرم (ص) در پاسخ آنان این آیه را فرستاد: «إِلَّا مَنْ تَابَ...» یعنی «مگر آن که توبه کند و ایمان آورد و کارشایسته انجام دهد.»، عرض کردند: ترس آن را داریم که نتوانیم کرداری شایسته انجام دهیم. پیامبر (ص) این آیه را برای ایشان فرستاد: «إِنَّ اللَّهَ لَا...»<sup>۴</sup> عرض کردند بیمناکیم که مشیت و خواسته خدا، شامل حال ما نشود.

حضرت این آیه را در پاسخ آنان فرستاد: «يَا عِبَادِي الَّذِينَ...»، «ای بندگان من که بر نفسهایتان تجاوز نمودید، از رحمت خدا نومید نباشید...». سپس آمدند و اسلام آوردند.

پیامبر اکرم (ص) به وحشی فرمود: «خویش را از من دورنگه دار که نمی توانم تورا ببینم». راوی گوید: وحشی به شام رفت و میگساری او را کشت.<sup>۵</sup>

(۵) هكذا في المصدر، والصحيح: «عمل عملاً صالحاً». كما جاء في ج ۵ - ص ۳۸۰ أيضاً.

(۱) - الفرقان - ۷۰.

(۲) - النساء - ۴۸.

(۳) - تفسير الميزان - ج ۱۷ - ص ۲۸۵. قال في نفس المصدر: قوله: «فمات في الخمر» لعله بفتح الخاء وتشديد الميم موضع من أعراض المدينة. ولعله من غلط الناسخ والصحيح الحمص. ولعل المراد به موته عن شرب الخمر، فإنه كان مدمن الخمر وقد جلد في ذلك غير مرة ثم ترك.

(۴) «محقق است که خدا هرکس را که به او شرک آورده، نخواهد بخشید و غیر از شرک، هر که را خواهد، می بخشد.» سوره نساء - آیه ۴۸.

(۵) علامة طباطبائی (ره) فرموده: «فمات في الخمر» شاید به فتح خاء و تشدید ميم یکی از نواحی مدینه باشد و شاید صحیح آن حمص باشد و شاید هم مردن او در اثر شرابخواری بوده، چون دائم الخمر بود و چند بار حد بار و جاری شد، سپس آزادش کردند. الميزان - جلد ۱۷ - صفحه ۳۰۲.

والمروى عن أبي عبد الله (ع) في قوله تعالى: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ آلْسُوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ.»<sup>۵</sup> : أن كل معصية يفعلها العبد جهالة وإن كانت على سبيل العمد، لأنه يدعو لها الجهل ويزينها للعبد. و«يتوبون من قريب»: أي يتوبون قبل الموت، لأن ما بين الإنسان وبين الموت قريب فالتوبة مقبولة قبل اليقين بالموت. وعن أبي جعفر (ع) قال: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له والمقيم على الذنب وهو مستغفر كالمستهزئ.»<sup>۶</sup> وعنه (ع) في حديث: «كلما عاد المؤمن بالاستغفار والتوبة عاد الله عليه بالمغفرة وإن الله غفور رحيم يقبل التوبة ويعفو عن السيئات.»<sup>۱</sup>

وقال رسول الله (ص) في آخر خطبة خطبها: «من تاب قبل موته بسنة

از امام صادق (ع) در مورد این فرمایش خدای تعالی: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ...»<sup>۵</sup> روایت شده که: «هر معصیت و گناهی که بنده انجام می دهد، از روی جهالت و نادانی است اگر چه عمدی باشد، زیرا که نادانی او را به سوی زشتی کشیده و همان نادانی، زشتی را زیبا جلوه می دهد.»، حضرت فرمود: «به زودی توبه می کنید، یعنی پیش از مرگ، زیرا که فاصله انسان با مرگ نزدیک است. بنابراین پیش از آن که یقین به مرگ پیدا کند توبه اش پذیرفته می شود.»

امام باقر (ع) فرمود: «آن کس که از گناه توبه کند، مانند کسی است که گناه نکرده و آن کس که در انجام گناه باقی باشد و آمرزش طلبد، گویا خدا را مسخره نموده است.» همچنین از آن حضرت در حدیثی آمده: «هر چه که بنده با طلب آمرزش و توبه بازگشت کند، خداوند آمرزش را شامل حال او گرداند. همانا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است، توبه را می پذیرد و گناهان را می بخشد.»

رسول خدا (ص) در آخرین سخنرانی خویش فرموده است: «هر کس که یک

(۵) «فقط خدا توبه کسانی را می پذیرد که کار ناشایسته را از روی نادانی انجام داده و پس از آن که زشتی آن عمل را دانستند، به زودی توبه کنند.» سوره نساء - ۱۷.

(۱) — سفينة البحار - ج ۱ - ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

تاب الله عليه.» ثم قال: «إن السنة لكثيرة من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه.»  
 ثم قال: «إن الشهر لكثير من تاب قبل موته بجمعة تاب الله عليه.» ثم قال: «إن  
 الجمعة لكثيرة من تاب قبل موته بيوم تاب الله عليه.» ثم قال: «وإن يوماً لكثير ومن  
 تاب قبل موته بساعة تاب الله عليه.» ثم قال: وإن الساعة لكثيرة ومن تاب قبل  
 موته وقد بلغت نفسه هذه - وأهوى بيدي إلى حلقه - تاب الله عليه.»<sup>١</sup> وروى الثعلبي  
 بإسناده عن عبادة بن الصامت عن النبي (ص) هذا الخبر بعينه إلا أنه  
 قال في آخره: «وإن الساعة لكثيرة من تاب قبل أن يفرغها تاب الله عليه.»<sup>١</sup>

سال پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را بپذیرد.» سپس فرمود: «یک  
 سال زیاد است؛ هرکس یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه اش را  
 بپذیرد.» سپس فرمود: «یک ماه زیاد است، کسی که یک هفته پیش از مرگش توبه کند  
 خداوند توبه اش بپذیرد.» باز هم فرمود: «یک هفته زیاد است؛ کسی که یک روز پیش از  
 مرگش توبه کند، خداوند توبه اش را بپذیرد.» سپس فرمود: «یک روز هم زیاد  
 است؛ کسی که یک ساعت پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه اش را  
 بپذیرد.» آن گاه فرمود: «یک ساعت هم زیاد است؛ کسی که توبه کند و حال  
 آن که روحش به اینجا (اشاره به گلوی مبارکش فرمود) رسیده باشد، خداوند  
 توبه اش را بپذیرد.»<sup>٢</sup>

ثعلبی، همین روایت را با اندک تفاوتی به این صورت نقل کرده که: «یک  
 ساعت زیاد است؛ کسی که توبه کند پیش از این که روح در گلو غرغره کند،  
 خداوند توبه اش را بپذیرد.»<sup>٢</sup>

(٥) - من لا یحضره الفقیه - ج ١ - ص ٧٩.

(١) - بحار الأنوار - ج ٦ - ص ١٦. وقال المجلسي (قده) في نفس المصدر - ص ١٨: ثم اعلم أن  
 من القوم من استدل بالخبر الذي نقله من الفقيه على جواز النسخ قبل الفعل، لأنه عليه السلام

(٢) مجلسی فرموده: بدان به درستی که بعضی از دانشمندان بر جایز بودن نسخ پیش از انجام کار، به این روایت  
 استدلال کرده اند، زیرا که پیامبر (ص) سال را به ماه و ماه را به روز نسخ فرمود و این استدلال درست نیست چون

وقال المجلسي : قال بعض المفسرين : ومن لطف الله بالعباد أن أمر قابض الأرواح بالابتداء في نزعها من أصابع الرجلين ثم يصعد شيئاً فشيئاً إلى أن تصل \* إلى الصدر ثم تنتهي إلى الحلق ليتمكن في هذه المهلة من الإقبال بالقلب على الله تعالى والوصية والتوبة — مالم يعاین — والاستحلال وذكر الله تعالى ، فيخرج روحه وذكر الله على لسانه فيرجى بذلك حسن خاتمه . رزقنا الله ذلك بمنه وكرمه .<sup>۱</sup>

مجلسی (ره) فرموده: گروهی از مفسرین گفته‌اند که خداوند به بندگان خود لطف کرده و به فرشته مرگ فرمان داده که در گرفتن روح، از انگشتان پا آغاز کند تا به سینه و گلوبرسد، باشد که در این فرصت و مهلت قلبش متوجه خدا گردد، توبه کند و سفارش نماید (مادامی که مرگ را به چشم ندیده)، پوزش طلبد و به یاد خدا باشد. پس روحش بیرون رود در حالی که زبانش یادآور خداست، امید است با این کیفیت، سرانجام خوشبخت گردد.

خداوند به لطف و احسانش سرانجام کارهای ما را به خوبی پایان دهد.

نسخ السنة بالشهر والشهر باليوم. وفيه نظر، إذ يمكن أن يكون هذا التدرج لبيان اختلاف مراتب التوبة، فإن التوبة الكاملة هي ما كانت قبل الموت بسنة ليأتي منه تدارك لما فات منه من الطاعات وإزالة لما أثرت فيه الذنوب من الكدورات والظلمات، ثم إن لم يأت منه ولم يمهل لذلك فلا بد من شهر لتدارك شيء مما فات وإزالة قليل من آثار السيئات وهكذا. وأما توبة وقت الاحتضار فهي لأهل الاضطراب والفرغرة: تردد الماء وغيره من الأجسام المائعة في الحلق، والمراد هنا تردد الروح وقت النزع.

ممکن است این درجات برای بیان اختلاف مراتب توبه باشد. به درستی که توبه کامل آن است که یک سال پیش از مرگ باشد تا آنچه را از اوفوت شده جبران نماید و گناهان را بزدايد و تیرگی‌ها را شستشو دهد. بعد اگر برای این کارها مهلت پیدا نکرد، یک ماه پیش از مرگ توبه کند تا اندکی از آنچه را که از دست داده جبران نماید و ثوابی را باز یابد و از آثار گناهان بزدايد. اما توبه در حال جان دادن برای مضطربین و بیچارگان است، و غرغره به معنی آب در گوی کردن است که اینجا منظور جان دادن می باشد. بحار الأنوار - جلد ۶ - صفحه ۱۶.

(۵) هكذا في المصدر، والظاهر: «يصل ... ينتهي».

(۱) — بحار الأنوار - ج ۶ - ص ۱۶.

«دعوات الراوندي»: «قال النبي (ص) إن الله يقبل توبة عبده ما لم يفرغ. توبوا إلى ربكم قبل أن تموتوا وبادروا بالأعمال الزاكية قبل أن تشتغلوا، وصلوا الذي بينكم وبينه بكثرة ذكركم إياه». <sup>۱</sup>

وعن أبي عبدالله أو عن أبي جعفر عليهما السلام قال: «إن آدم عليه السلام قال: يارب سلطت عليّ الشيطان وأجرته مني مجرى الدم فاجعل لي شيئاً، فقال: يا آدم جعلت لك أن من همّ من ذريتك بسيئة لم تكتب عليه فإن عملها كتبت عليه سيئة ومن هم بحسنة فإن لم يعملها كتبت له حسنة، فإن عملها كتبت له عسراً. قال: يارب زدني. قال: جعلت لك أن من عمل منهم سيئة ثم استغفر غفرت له. قال: يارب زدني. قال: جعلت لهم التوبة، أو قال: بسطت لهم التوبة حتى تبلغ النفس

در کتاب دعوات راوندی آمده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «خداوند توبه بنده اش را پیش از آن که روح به گلوگاه برسد می پذیرد. به سوی پروردگارتان برگردید پیش از آن که بمیرید، کردار نیک انجام دهید پیش از آن که گرفتاری پیش آید و بین خود و خدا به وسیله ذکر فراوان خدا رابطه برقرار کنید» <sup>۱</sup>.

امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرموده: «همانا آدم (ع) عرض کرد: خدایا، شیطان را مانند خونی که در رگهای من است بر من چیره کردی، پس برای من حقی قرار بده. خطاب رسید: ای آدم، برای تو این را قرار دادم که هرگاه یکی از فرزندان تو قصد گناهی نماید، بر او نوشته نشود و هرگاه انجام داد، فقط یک گناه بر او نوشته شود، و آن کس که قصد کار نیکی را داشته باشد، پیش از انجام دادن آن نوشته شود، پس اگر آن عمل را انجام داد، ده برابر نوشته شود. آدم گفت: پروردگارا، حقم را بیشتر کن. فرمود: برای تو این حق را قرار دادم که هرگاه کسی گناه کند و آمرزش بطلبد، او را بیامرزم. آدم عرض کرد: حق بیشتری قرار ده. خداوند فرمود: برای ایشان توبه را قرار دادم تا آن گاه که نفس به

هذه. قال: يارب حسي».<sup>۱</sup>

وقال الصادق(ع): «إن الشيطان ليأتي الرجل من أوليائنا عند موته عن يمينه وعن شماله ليضله عما هو عليه فيأبى الله عزوجل له ذلك، وذلك قول الله تعالى: «يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ.»<sup>۲</sup> وقال الصادق(ع): «قيل للملك الموت عليه السلام: كيف تقبض الأرواح وبعضها في المغرب وبعضها في المشرق في ساعة واحدة؟ فقال: أَدْعُوها فتجيبني. قال: فقال ملك الموت عليه السلام: إن الدنيا بين يدي كالقصة بين يدي أحدكم يتناول منها ماشاء، والدنيا عندي كالدرهم في كَفِّ أحدكم يقلبه كيف يشاء.»<sup>۳</sup> وأما الإجماع: فلا ريب في انعقاده. وأما العقل: فهو أن من علم معنى الوجوب ومعنى

گلوبرسد. آدم عرض کرد: پروردگارا، مرا بس است».<sup>۱</sup>

امام صادق(ع) فرمود: «همانا شیطان هنگام مرگ از چپ و راست بر بالین دوست ما آید تا او را در عقیده گمراه نماید، ولی خواست خدا برای بنده این نیست. بدین جهت خدای تعالی فرموده: يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا...»<sup>۲</sup> امام صادق(ع) فرمود: «از فرشته مرگ سؤال شد: چگونه در یک ساعت جانها را درحالی که بعضی در غرب و بعضی در شرق هستند می گیری؟ جواب داد: آنها را می خوانم، پس مرا جواب می دهند.»، امام صادق(ع) فرمود: «فرشته مرگ گوید: همانا دنیا جلو من همانند کاسه ای است که پیش روی انسانها گذاشته شده، هر چه می خواهند از آن بر می دارند. دنیا نزد من همانند درهمی است در دست یک نفر که آن را به هرگونه ای که بخواهد، می گرداند»<sup>۳</sup>

از نظر اجماع، بدون تردید وجوب توبه ثابت است. اما دلیل عقلی: اگر کسی

(۱) - الکافی - ج ۴ - ص ۱۷۴ - طبع ایران.

(۲) - إبراهیم - ۲۷. «خدا اهل ایمان را با عقیده ثابت در دنیا و آخرت استوار گرداند.»

(۳) - من لایحضره الفقیه - ج ۱ - ص ۸۱.

التوبة فلايشك في ثبوت الوجوب لها .  
 نسأله تعالى حسن الخاتمة بمنه وكرمه والحمد لله على جميع الأحوال ،  
 والصلاة والسلام على نبي الرحمة محمد وعلى آله الطيبين الطاهرين .

معنى وجوب وتوبه را بدانند، بدون شك به وجوبش اذعان خواهد داشت .  
 از خداوند می خواهیم به لطف و کرمش ، به ما حسن عاقبت دهد و در هر حال  
 ستایش سزاوار اوست .

درود و سلام بر پیامبر رحمت و خاندان پاک و پاکیزه اش باد .





## فهرست موضوعات

- ۷ ..... الی الطلیعة المؤمنة من شباب الجیل
- ۹ ..... سرآغاز
- ۱۱ ..... پیشگفتار
- ۱۵ ..... مرحلهٔ اوّل: عالم دژ
- ۲۰ ..... درک دینی از اجسامات اصیل انسان است
- ۳۱ ..... مرحلهٔ دوّم: پشت پدران
- ۳۶ ..... عوامل وراثت
- ۳۹ ..... جهش
- ۴۲ ..... تأثیر خوردنیها و آشامیدنیها بر جنین
- ۴۲ ..... حالاتی که آمیزش در آن کراهت دارد
- ۵۲ ..... اوقاتی که جماع در آن مستحب است
- ۵۷ ..... مرحلهٔ سوّم: انسان در رحم مادر
- ۶۰ ..... شروع زندگی
- ۶۱ ..... افزایش سلولها و خلقت دستگایها و اعضاء
- ۶۳ ..... ترکیب تخمک و نطفهٔ مرد

- ۶۵ ..... نقش زهدان در زندگی جنین
- ۶۶ ..... مراحل تکامل و رشد سلول
- ۶۷ ..... استدلال به روایات شریفه
- ۷۲ ..... خلقت نطفه و تکامل آن در رحم
- ۷۴ ..... تأثیر ابوبن بویژه مادر بر جنین
- ۷۵ ..... صفات ثابت و صفات تغییر پذیر
- ۸۹ ..... مرحله چهارم: دوران زندگی انسان در دنیا
- ۹۴ ..... راه سعادت بین مادیت و معنویت
- ۱۰۵ ..... مرحله پنجم: دوران برزخ
- ۱۰۷ ..... بدن مثالی
- ۱۰۹ ..... سختی ها و نعمتهای دوران برزخ
- ۱۱۰ ..... دلیل وجود برزخ
- ۱۱۵ ..... دلیل از روایات
- ۱۱۸ ..... دلیل از اجماع
- ۱۲۰ ..... دلیل عقلی
- ۱۲۵ ..... کلام فلاسفه خداشناس
- ۱۲۷ ..... مجازات و کیفرهای زودرس پیش از قیامت
- ۱۲۸ ..... باز پرسى فرشتگان
- ۱۳۱ ..... فرشتگان نقاله
- ۱۳۲ ..... داستانی از فرشتگان نقاله
- ۱۳۵ ..... اجتماع ارواح مؤمنین در وادی السلام
- ۱۳۹ ..... فشار قبر
- ۱۴۵ ..... حقیقت مرگ
- ۱۵۰ ..... عذاب قبر
- ۱۵۳ ..... عذاب قبر سبک می شود
- ۱۵۹ ..... کارهایی که در قبر برای میت فائده دارد
- ۱۶۳ ..... با نماز وحشت به مردگان رحم کنید
- ۱۶۶ ..... زیارت مردگان

- مرحله ششم: معاد ..... ۱۱۱
- ترسهای روز قیامت ..... ۱۷۸
- عقل بوجود قیامت حکم می کند ..... ۱۸۴
- عدل و دادگری دلیل معاد است ..... ۱۹۴
- راستگویان از قیامت خبر می دهند ..... ۲۰۳
- بهترین دلیل ..... ۲۰۵
- زنده شدن مردگان برای حضرت ابراهیم ..... ۲۱۰
- قیامت کبری ..... ۲۱۴
- نشانه های رستاخیز ..... ۲۱۴
- رجعت یا بازگشت ..... ۲۱۵
- یأجوج و مأجوج ..... ۲۲۹
- نشانه های دیگر ..... ۲۳۰
- نفخ صور ..... ۲۳۳
- پادشاهی تنها برای خداست ..... ۲۳۶
- سنجش رستاخیز با عقل ..... ۲۴۰
- داستان عمرو بن معدیکرب ..... ۲۴۱
- سختیهای روز قیامت ..... ۲۴۲
- دلها از جا کنده می شود ..... ۲۴۸
- پرهیزکاری لباس قیامت است ..... ۲۵۱
- روزی که پنجاه هزار سال است ..... ۲۵۴
- دو فرشته نویسنده ..... ۲۵۸
- خاتمه ..... ۲۶۷
- دوستی اهل بیت موجب ایمنی از ترس بزرگ است ..... ۲۶۸
- آیات وارده در اینکه دوستی خاندان پیامبر(ص) انسان را از ترس قیامت  
ایمن می گرداند ..... ۲۷۲
- روایاتی که دلالت بر ایمنی از ترس روز رستاخیز به واسطه محبت اهل بیت دارد ..... ۲۷۶
- فضل اهل بیت و دوستانش ..... ۲۸۶
- شفاعت خاندان پیامبر ..... ۲۹۵
- شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان کیانند؟ ..... ۲۹۹

- ۳۰۸ ..... صراط
- ۳۱۰ ..... عبور از صراط
- ۳۱۳ ..... اعراف و سرنوشت کودکان و نوجوانان
- ۳۱۴ ..... مردان اعراف کیانند
- ۳۱۸ ..... کودکان کافران
- ۳۱۹ ..... حکم کودکان و ابلهان و دیوانگان در روز قیامت
- ۳۲۴ ..... حقیقت بهشت
- ۳۲۹ ..... آفرینش بهشت و دوزخ
- ۳۳۳ ..... وصف بهشت و نعمتهایش
- ۳۳۵ ..... خوردنیها و آشامیدنیهای بهشتی
- ۳۳۷ ..... پوشیدنیهای بهشت
- ۳۳۹ ..... کاخهای بهشت
- ۳۴۱ ..... دوزخ و آنچه مربوط به آن است
- ۳۵۰ ..... توبه
- ۳۵۲ ..... برای هر گروه از بندگان توبه ای است
- ۳۶۰ ..... آیاتی که در توبه وارد شده است
- ۳۶۳ ..... روایات وارده در توبه







Princeton University Library



32101 059188308

۱۸۰ نومبر